

۴۳۲ نکته

از قانون اصلاح تشکیل دادگاههای
عمومی و انقلاب

مصوب سال ۸۱

(سیستم دادرسی، دادگاه)

به اهتمام:

معاون آموزش دادگستری استان تهران

زندى، محمد رضا ، ۱۳۴۱ -، گردآورنده.
۴۳۲ (چهارصد و سی و دو نکته از قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱
(سیستم دادرسی، دادگاه) / به اهتمام محمدرضا زندی - تهران: اشراقیه ۱۳۸۳.
۴۹۸ ص .

ISBN: 964-6080-68-5 ریال ۴۲۵۰۰

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
432 points of amendment law for establishment of public
and revolutionary...
ص.ع. به انگلیسی:

دادگاههای انقلاب -- قوانین و مقررات -- ایران. ۲. آئین دادرسی -- ایران. الف. ایران. قوانین و احکام.
ب. عنوان. ج. عنوان: قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ (سیستم دادرسی،
دادگاه).

۳۴۷/۵۵۰۴
۳۴۳۴۲ - ۸۳ م

چ ۹ ز ۹ / ۱۵۸۸ KMH
کتابخانه ملی ایران



نشر اشراقیه

تهران - خیابان امیر کبیر پلاک ۴۵۲

۴۳۲ نکته از قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب
مصوب سال ۱۳۸۱ (سیستم دادرسی، دادگاه)

به اهتمام: محمد رضا زندی (معاون آموزش دادگستری استان تهران)

چاپ اول، ۱۳۸۳، ۳۰۰۰ نسخه

صفحه آرایی: اشراقیه، لیتوگرافی: پلک، چاپ و صحافی: سمارنگ

طراحی جلد: فریدون هادیان، چاپ جلد: دیگر

معاونت آموزش دادگستری استان تهران

مرکز توزیع: خیابان کریمخان زند، خیابان سنائی، پلاک ۱۵۲، تلفن ۸۸۴۵۴۴۱

شابک: ۵-۶۸-۶۰۸۰-۹۶۴ ISBN: 964-6080-68-5

قیمت: ۴۲۵۰ تومان

فهرست مطالب

۲۹	مقدمه: رئیس کل محترم دادگستری استان تهران
۳۱	مقدمه معاون آموزش دادگستری استان تهران
۳۳	*** فصل اول :
۳۴	● بخش اول: قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب
۳۵	قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۳/۴/۱۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی
۶۱	● بخش دوم: آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب
۶۲	آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۳/۱۵ و اصلاحات بعدی
۷۹	● بخش سوم: نظرات شورای نگهبان
۸۰	نظرات شورای نگهبان درخصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۱)
۸۲	نظرات شورای نگهبان درخصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۲)
۸۳	نظرات شورای نگهبان درخصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۳)
۸۵	● بخش چهارم: هشتاد و پنج نکته ^۱
۸۶	نکته یک: تبیین قلمرو محلی
۸۶	نکته دو: تشکیل داسرا فقط در شهرستان
۸۷	نکته سه: منسوخ بودن آ.د.د. کیفری ۱۲۹۰ نسبت به تشکیلات جدید
۸۷	نکته چهار: یک داسرا
۸۸	نکته پنج: داسرای دادگاه کیفری استان
۹۱	نکته شش: داسرا در قانون آ.د.د. کیفری ۱۳۷۸
۹۲	نکته هفت: وظایف دادستان در قوانین مختلف
۹۴	نکته هشت: اجرای احکام ضرر و زیان مدعی خصوصی
۹۵	نکته نه: جنبه الهی و عمومی جرائم

۱ - هشتاد و پنج نکته مذکور در کمیسیون تخصصی و دوره‌های ۷۶ و ۷۷ کارآموزان قضائی بوسیله اینجانب مطرح شده است

- نکته ده: معاون و دادیار..... ۹۶
- نکته یازده: وظائف دادستان در محاکم بخش..... ۹۶
- نکته دوازده: ضابطین دادگستری..... ۱۰۵
- نکته سیزده: چگونگی شروع تحقیقات توسط بازپرس..... ۱۰۸
- نکته چهارده: نظارت دادستان بر تحقیقات بازپرس..... ۱۰۹
- نکته پانزده: قرارهای داسرا..... ۱۱۲
- نکته شانزده: زمان اجرای قرار تأمینی..... ۱۱۲
- نکته هفده: منظور از کلیه قرارهای دادیار بایستی باموافقت دادستان باشد چیست؟..... ۱۱۳
- نکته هجده: بازپرس چنانچه قرار بازداشت موقت رأساً صادر نماید باید نظر موافق دادستان را جلب نماید و در این خصوص نظر دادستان متبع است..... ۱۲۰
- نکته نوزده: دادستان و بازپرس در مورد تقاضای دادستان برای صدور قرار بازداشت موقت و اختلاف در صلاحیت محلی ذاتی و نوع جرم حسب مورد می‌توانند اختلاف نمایند..... ۱۲۲
- نکته بیست: رعایت بند «ه» ماده ۳۲ در مورد کلیه قرارهای بازداشت موقت..... ۱۲۳
- نکته بیست و یک: قرار بازداشت موقت موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان..... ۱۲۴
- نکته بیست و دو: تشریفات قرار بازداشت موقت در دادگاه عمومی و انقلاب بقوت خود باقی است..... ۱۲۶
- نکته بیست و سه: تبدیل قرار تأمین به بازداشت موقت در دادگاه..... ۱۲۷
- نکته بیست و چهار: ضمانت اجرای دستور فوری..... ۱۲۸
- نکته بیست و پنج: اخذ آخرین دفاع..... ۱۲۹
- نکته بیست و شش: فرصت دادستان برای اظهار نظر راجع به قرار بازپرس (مجرمیت - منع تعقیب)..... ۱۳۰
- نکته بیست و هفت: مهلت دادستان در مورد قرارهای تأمینی..... ۱۳۱
- نکته بیست و هشت: جایگاه صدور قرار منع تعقیب در داسرا و دادگاه..... ۱۳۱
- نکته بیست و نه: قرار اناطه..... ۱۳۲
- نکته سی: صدور کیفرخواست و ابلاغ قرار..... ۱۳۲
- نکته سی و یک: مندرجات کیفرخواست..... ۱۳۳

- نکته سی و دو : چگونگی استعلام سوابق کیفری متهم ۱۳۴
- نکته سی و سه : کیفرخواست شفاهی ۱۳۵
- نکته سی و چهار : قرار اناطه بازپرس موافقت دادستان را نمی خواهد ۱۳۶
- نکته سی و پنج : اعتراض به قرار باعث توقف تحقیقات نیست ۱۳۷
- نکته سی و شش : آزادی متهم پس از موافقت دادستان با قرار منع یا موقوفی تعقیب ۱۳۷
- نکته سی و هفت : چگونگی اقدام در مورد قرار عدم صلاحیت ۱۳۸
- نکته سی و هشت : شرایط رسیدگی مجدد در صورت صدور قرار منع تعقیب ۱۴۱
- نکته سی و نه : رسیدگی مجدد بوسیله دادگاه در صورت قرار منع تعقیب ۱۴۱
- نکته چهل : ضروریان در صورت صدور قرار منع تعقیب ۱۴۲
- نکته چهل و یک : چگونگی رسیدگی به اتهامات متعدد ۱۴۳
- نکته چهل و دو : پرونده‌های مقامات موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران جهت رسیدگی بدون کیفرخواست ۱۵۳
- نکته چهل و سه : جرایم اطفال ۱۵۴
- نکته چهل و چهار : اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال ۱۵۴
- نکته چهل و پنج : حل اختلاف بین دادرسی و دادگاه ۱۵۸
- نکته چهل و شش : جرائم مشمول حد زنا و لواط ۱۵۹
- نکته چهل و هفت : نقش دادستان در جرائمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می شود ۱۶۰
- نکته چهل و هشت : اگر پرونده غیر از جرایم منافی عفت دارای جرایم دیگری غیر از آنها نیز باشد .. ۱۶۵
- نکته چهل و نه : نوع تصمیم دادرسی در برخی جرایم خاص که مستقیماً باید در دادگاه مطرح شود .. ۱۷۰
- نکته پنجاه : آیا دادگاه کیفری استان در خصوص جرائمی که مستقیماً در آن دادگاه مطرح می شود می تواند از دادرسی محل وقوع جرم تقاضای انجام تحقیقات بکند یا نه ؟ ۱۷۲
- نکته پنجاه و یک : اگر مرتکب جرم یک فرماندار یا استاندار باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه و دادرسی عمومی تهران می باشد، آیا این دادگاه می تواند به دادرسی محل وقوع جرم، نیابت بدهد ؟ .. ۱۷۲
- نکته پنجاه و دو : اجرای قانون منظور چیست ؟ ۱۷۳

- نکته پنجاه و سه: قرار عدم صلاحیت حوزه‌های قضایی با داسرا یا بدون داسرا ۱۷۴
- نکته پنجاه و چهار: رأی حضوری و رأی غیابی ۱۷۵
- نکته پنجاه و پنج: اختصاص محاکم به جزایی و حقوقی ۱۷۵
- نکته پنجاه و شش: تشخیص ضرورت ارجاع پرونده کیفری به شعب حقوقی یا پرونده حقوقی به شعب کیفری ۱۷۶
- نکته پنجاه و هفت: اظهار نظر دادگاه در خصوص نقض یا تأیید قرار داسرا ۱۷۷
- نکته پنجاه و هشت: تجدیدنظر خواهی ۱۷۷
- نکته پنجاه و نه: رسیدگی مجدد در مورد قرارهای نهایی داسرا ۱۷۸
- نکته شصت: آیا قرار دادگاه هم قابل طرح در شعبه تشخیص است ۱۷۸
- نکته شصت و یک: شعبه تشخیص می‌تواند رأی غیابی صادر کند ۱۸۰
- نکته شصت و دو: حوزه صلاحیت محلی شعبه تشخیص ۱۸۰
- نکته شصت و سه: آئین دادرسی شعب تشخیص کدام است؟ ۱۸۱
- نکته شصت و چهار: ادعای اعسار از هزینه دادرسی در شعبه تشخیص ۱۸۱
- نکته شصت و پنج: تجویز اعاده دادرسی یا رسیدگی در شعب تشخیص ۱۸۲
- نکته شصت و شش: صلاحیت سایر مراجع تجدیدنظر ۱۸۲
- نکته شصت و هفت: جرائم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری کارکنان دولت ۱۸۳
- نکته شصت و هشت: چگونگی تشکیل دادگاههای حقوقی ۱۸۴
- نکته شصت و نه: صلاحیت دادگاههای انقلاب ۱۸۵
- نکته هفتاد: اختلاف بین دادگاه عمومی و جزایی و کیفری استان ۱۸۶
- نکته هفتاد و یک: اجرای حکم دادگاه کیفری استان در صورت تشکیل در شهرستان ۱۹۰
- نکته هفتاد و دو: احکام قابل فرجام تجدیدنظر استان ۱۹۰
- نکته هفتاد و سه: صلاحیت کیفری استان در مقام تجدیدنظر آراء محاکم بدوی ۱۹۱
- نکته هفتاد و چهار: تخفیف دادگاه تجدیدنظر در صورت اعمال تخفیف در دادگاه بدوی .. ۱۹۲
- نکته هفتاد و پنج: تبعیت دادگاه بدوی از رأی هیأت عمومی ۱۹۳
- نکته هفتاد و شش: اعتراض قائم مقام قانونی به رأی ضرروزیان ناشی از جرم ۱۹۴

- نکته هفتاد و هفت : طریقه احاله در داسرا ۱۹۴
- نکته هفتاد و هشت : تجدیدنظرخواهی دادستان در مهلت ۱۹۵
- نکته هفتاد و نه : الزام داسرا به تحقیقات از سوی محاکمی که تکلیف تحقیق بدوی دارند . ۱۹۸
- نکته هشتاد : صلاحیت شوراهای حل اختلاف در جرائم کم اهمیت ۲۰۰
- نکته هشتاد و یک : دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الکفاله ۲۰۶
- نکته هشتاد و دو : با توجه به اینکه داسرا بطرفیت دادگاه نمیتواند قرار عدم صلاحیت صادر کند باید پرونده را با چه قراری به دادگاه ارسال داد؟ ۲۱۵
- نکته هشتاد و سه : قرار ترک تعقیب در داسرا ۲۲۱
- نکته هشتاد و چهار : معاونین جرم زنا و لواط ۲۳۱
- نکته هشتاد و پنج : قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی ۲۳۴
- *** فصل دوم : ۲۳۹
- بخش اول : نظرات اداره حقوقی قوه قضائیه (در مورد لایحه اصلاحی)^۱ ۲۴۰
- مبحث اول : وظایف و اختیارات دادستان ۲۴۰
- نکته هشتاد و شش : دادستان حق استرداد شکایت یا اعلام گذشت ندارد ۲۴۱
- نکته هشتاد و هفت : وظیفه دادستان در مورد تخلیه اماکن استیجاری شهرداری در پارکها و ۲۴۱
- نکته هشتاد و هشت : وظیفه دادستان در تعطیل کارگاه موضوع تبصره ۱ ماده ۱۰۵ قانون کار ۲۴۳
- نکته هشتاد و نه : امکان استقرار قضات داسرا در کلانتری ۲۴۳
- نکته نود : عدم وجاهت اقدام دادستان در دخالت و اعمال نظر در تصمیمات و قرارهای دادگاه اطفال ۲۴۴
- نکته نود و یک : عدم وجاهت اقدام دادستان در ارسال لایحه برای دفاع از کیفرخواست ۲۴۵
- نکته نود و دو : مرجع انجام وظایف دادستان استان ۲۴۵
- نکته نود و سه : وظیفه دادستان برای شرکت در جلسات شورای تأمین ۲۴۶
- نکته نود و چهار : نظارت و ریاست اداری بر داسرای مرکز استان ۲۴۶

۱ - نظرات مذکور با مساعدت همکاران محترم قضائی آقایان خالصی و شاملو احمدی به آموزش دادگستری استان تهران واصل شده است.

- نکته نود و پنج: مقام صالح برای انجام وظایف محوله در اساسنامه انجمنهای حمایت زندانیان ... ۲۴۶
- نکته نود و شش: تکلیف دادستان به اعتراض به احکام قطعی در مهلت قانونی ۲۴۷
- نکته نود و هفت: نظارت دادستان نسبت به ضابطین ۲۴۸
- نکته نود و هشت: ضرورت تأیید کلیه قرارهای دادیار توسط دادستان ۲۴۸
- نکته نود و نه: تصمیم قاضی داسرا هنگام مواجهه با جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۱) ۲۴۹
- نکته صد: اختلاف داسرا و دادگاه در خصوص اخذ تأمین از متهم در جرایم مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح دادگاههای عمومی و انقلاب (۲) ۲۴۹
- نکته صد و یک: اوقات فوق العاده و مقرر نیز در داسرا وجود دارد ۲۵۰
- نکته صد و دو: اقدام داسرا در اوقات کشیک در مورد پرونده‌های مربوط به جرایمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شوند ۲۵۱
- نکته صد و سه: دستور ضبط وثیقه یا وجه الكفاله بر عهده دادستان است ۲۵۱
- نکته صد و چهار: دادستان نمی‌تواند پرونده ارجاعی به بازپرس را از وی مطالبه و به بازپرس دیگری ارجاع کند ۲۵۲
- نکته صد و پنج: رسیدگی داسرا به جرایمی که مستقیماً باید در دادگاه طرح شود و جاهت قانونی ندارد ۲۵۳
- نکته صد و شش: اقدام بازپرس یادادیار در موقع ارجاع پرونده‌هایی که مسقیماً باید در دادگاه طرح شوند ۲۵۴
- نکته صد و هفت: داسرا پس از اقدامات پیرامون جرایم در صلاحیت خود، در موارد مذکور در تبصره ۳ ماده ۳، پرونده را مستقیماً به دادگاه ارسال می‌کند ۲۵۵
- نکته صد و هشت: چنانچه مجازاتهای قانونی یک جرم هم از نوع مجازاتهای موضوع تبصره ۳ ماده ق.ت.د.ع.ا. باشد و هم مجازاتهای دیگر، داسرا صالح به رسیدگی است ۲۵۵
- نکته صد و نه: داسرا می‌تواند قرار ممنوع الخروجی متهم را صادر کند ۲۵۶
- نکته صد و ده: وظیفه داسرا در پرونده‌های قتل غیر عمدی که متهم آن متواری و غیر قابل شناسایی است ۲۵۷
- نکته صد و یازده: اقدام قاضی کشیک داسرا در پرونده‌های مربوط به دادگاههای کیفری ۲۵۸
- نکته صد و دوازده: ارجاع پرونده در داسرا به شعبه صورت می‌گیرد نه به قاضی ۲۵۸

- نکته صدور سیزده: عدم ذکر مواد قانونی در کیفرخواست، از موارد نقص محسوب می‌شود ۲۵۹
- نکته صدور چهارده: دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادسرا در کیفرخواست نیست ۲۶۰
- نکته صدور پانزده: رسیدگی به مفقودی چک با دادسرا است ۲۶۰
- نکته صدور شانزده: دادستان می‌تواند با رعایت شرایط قانونی تعقیب متهم را معلق نماید ۲۶۱
- نکته صدور هفده: تعدد صدور کیفرخواست ۲۶۱
- نکته صدور هجده: دادستان در صورت اقتضاء و مصلحت می‌تواند پرونده را به بازپرس دیگری ارجاع نماید ۲۶۲
- نکته صدور نوزده: چنانچه دادستان اظهار رد را بپذیرد، به جای وی احد از معاونین دادستان نسبت به قرار نهایی دادیار اظهار نظر خواهد کرد ۲۶۲
- نکته صدور بیست: جرایم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی ۲۶۳
- نکته صدور بیست و یک: در قوانین فعلی جایی برای دادستان استان یا وظایف آن وجود ندارد ۲۶۳
- نکته صدور بیست و دو: اعلام مراتب مفقودیت چک به بانک صرفاً جنبه اعلامی دارد ۲۶۳
- نکته صدور بیست و سه: در جرائم مشمول تبصره ۳ اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قضاات دادسرا فقط می‌توانند دستور دهند پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد ۲۶۴
- نکته صدور بیست و چهار: اقرار در دادسرا ۲۶۴
- نکته صدور بیست و پنج: شاکی را نمی‌توان احضار نمود ۲۶۵
- نکته صدور بیست و شش: دادسرای مرکز استان حق مداخله در امور محاکم کیفری شهرستانها و بخش‌ها را ندارد ۲۶۵
- نکته صدور بیست و هفت: قبل از صدور قرار عدم صلاحیت نیازی به اعلام ختم دادرسی نیست ۲۶۶
- نکته صدور بیست و هشت: اتهامات متعدد متهم ۲۶۶
- نکته صدور بیست و نه: جرم موضوع ماده ۶۲۸ قانون مجازات اسلامی بدو باید در دادسرا رسیدگی گردد ۲۶۷
- نکته صدور سی: حل اختلاف بین بازپرس و دادستان ۲۶۷
- نکته صدور سی و یک: دادستان رئیس حوزه قضایی نیست ۲۶۸
- نکته صدور سی و دو: برای تقاضای تعطیل کارگاه می‌توان به دادستان محل مراجعه کرد ۲۶۸
- نکته صدور سی و سه: کفالت دادگستری توسط دادستان ۲۶۸

- نکته صد و سی و چهار: دادستان باید به شورای تأمین استان دعوت شود. ۲۶۹.....
- نکته صد و سی و پنج: با ارسال پرونده به دادگاه داسرا حق دخالت ندارد. ۲۶۹.....
- نکته صد و سی و شش: دستور ضبط وثیقه یا وجه الكفاله یا وجه التزام در کلیه مراجع قضایی با دادستان خواهد بود. ۲۶۹.....
- مبحث دوم: دادیار. ۲۷۱.....
- نکته صد و سی و هفت: صلاحیت دادستان و دادیار در رسیدگی به جرایم مستوجب قصاص جرح. ۲۷۲.....
- نکته صد و سی و هشت: اظهار رد به دادیار. ۲۷۴.....
- مبحث سوم: بازپرس. ۲۷۵.....
- نکته صد و سی و نه: بازپرس می تواند پس از صدور قرار مجرمیت از نظر خود عدول کند. ۲۷۶.....
- نکته صد و چهل: در مواردی که بازپرس در مقام مشاهده جرم مشهود به آن رسیدگی می نماید، نیازمند ارجاع دادستان نیست. ۲۷۶.....
- نکته صد و چهل و یک: قید و حصری برای اقدامات بازپرس در این حالتی که ناظر جرم مشهود بوده از قبیل ضرورت ارجاع دادستان وجود ندارد. ۲۷۷.....
- نکته صد و چهل و دو: تکلیف اموال ناشی از جرم. ۲۷۷.....
- نکته صد و چهل و سه: قرار عدم خروج متهم. ۲۷۸.....
- نکته صد و چهل و چهار: تبعیت بازپرس از اعلام نقص دادستان. ۲۷۹.....
- نکته صد و چهل و پنج: نیابت. ۲۷۹.....
- نکته صد و چهل و شش: پرونده های متشکله در داسرا در جهت تکمیل می تواند مقید به وقت احتیاطی باشد. ۲۸۱.....
- نکته صد و چهل و هفت: کشیک. ۲۸۱.....
- نکته صد و چهل و هشت: بازپرس صلاحیت انجام تحقیقات مقدماتی در جرائم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب یا عمومی را دارد. ۲۸۲.....
- مبحث چهارم: قرارها. ۲۸۳.....
- نکته صد و چهل و نه: در جرایم تبصره ۳ ماده ۳ ق.ت.د.ع.ا اصلاحی ۸۱، قضات داسرا حق اخذ تأمین از متهم ندارند. ۲۸۴.....

- نکته صدور پنجاه: اجرای قرار تأمین خواسته کیفری قضات دادسرا به عهده اجرای احکام مدنی است. ۲۸۴
- نکته صدور پنجاه و یک: پس از تفهیم اتهام به متهم چنانچه دفاعیات متهم موجه تشخیص داده شود، صدور قرار تأمین الزامی نیست. ۲۸۴.....
- نکته صدور پنجاه و دو: اخذ تأمین از متهم در جرایم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ ق.ا.ق.ت.د.ع.ا. به عهده دادسرا نمی باشد. ۲۸۵.....
- نکته صدور پنجاه و سه: پس از ارسال پرونده به دادگاه، دادسرا از حیث فک یا بقاء قرار تأمین تکلیفی ندارد. ۲۸۶.....
- نکته صدور پنجاه و چهار: دادیار نمی تواند قبل از موافقت دادستان با قرار بازداشت موقت متهم را به زندان معرفی کند. ۲۸۷.....
- نکته صدور پنجاه و پنج: در نقاطی که دادسرا تشکیل شده است مواد ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ ق.آ.د.ع.ا.ک. منسوخ شده است. ۲۸۷.....
- نکته صدور پنجاه و شش: صدور قرار ممنوعیت خروج متهم از کشور. ۲۸۸.....
- نکته صدور پنجاه و هفت: امکان صدور قرار تعلیق تعقیب از سوی دادسرا. ۲۸۹.....
- نکته صدور پنجاه و هشت: ضرورت ابلاغ قرارهای نهایی به ذینفع. ۲۸۹.....
- نکته صدور پنجاه و نه: امکان صدور قرار نهایی توسط قاضی کشیک دادسرا. ۲۹۰.....
- نکته صدور شصت: اقدام قاضی دادرسی نظامی متعاقب فسخ قرار نهایی از سوی دادگاه نظامی. ۲۹۰..
- نکته صدور شصت و یک: لزوم موافقت دادستان نظامی با قرارهای نهایی صادره از سوی معاون او ۲۹۱
- نکته صدور شصت و دو: لزوم موافقت دادستان نظامی با قرار بازداشت موقت صادره از سوی معاون او یا دادیاران تحقیق. ۲۹۲.....
- نکته صدور شصت و سه: اعتراض به قرارهای صادره از ناحیه دادسرا نیاز به ابطال تمبر هزینه دادرسی ندارد. ۲۹۲.....
- نکته صدور شصت و چهار: با گذشت شاکی در جرائم قابل گذشت پس از صدور قرار مجرمیت، دادسرا می تواند قرار موقوفی تعقیب صادر کند. ۲۹۳.....
- نکته صدور شصت و پنج: دادسرا می تواند قرار ترک تعقیب صادر کند. ۲۹۴.....

- نکته صدور شصت و شش: بررسی برخی استعلامات از اداره حقوقی قوه قضائیه، راجع به قرار بازداشت موقت در ساختار قضایی فعلی ۲۹۴
- نکته صدور شصت و هفت: صدور قرارهای تأمین متعدد و جاهت قانونی ندارد ۲۹۹
- نکته صدور شصت و هشت: صدور قرار تأمین خواسته از طرف دادستان یادادار داسرا فاقد منع قانونی است ۳۰۰
- نکته صدور شصت و نه: داسرا مکلف به تبعیت از نظر دادگاه است ۳۰۰
- نکته صدور هفتاد: در قانون اعتراض دادستان به قرار تأمین خواسته صادره از سوی بازپرس پیش بینی نگردیده بنابراین حدوث اختلاف نیز متصور نمی باشد ۳۰۱
- نکته صدور هفتاد و یک: فرقی نیست بین این که قرار در وقت اداری صادر شده یا در وقت کشیک، قرار باید به موافقت دادستان برسد ۳۰۱
- نکته صدور هفتاد و دو: مهلت اعلام نظر دادستان ۳۰۲
- نکته صدور هفتاد و سه: قرار ترک تعقیب از ناحیه ذینفع قابل اعتراض است ۳۰۲
- **مبحث پنجم: تعامل داسرا و دادگاه** ۳۰۳
- نکته صدور هفتاد و چهار: ضرورت ابلاغ آرای دادگاههای اطفال به دادستان ۳۰۴
- نکته صدور هفتاد و پنج: با صدور قرار رفع نقص از سوی دادگاه پرونده نه از آمار موجودی دادگاه کسر می شود و نه داسرا می تواند آنرا مجدداً ثبت کیفری کند ۳۰۴
- نکته صدور هفتاد و شش: رسیدگی دادگاه به اعتراض شاکی نسبت به قرار منع تعقیب صادره از داسرا مانع صدور قرار رفع نقص از سوی دادگاه نمی باشد ۳۰۵
- نکته صدور هفتاد و هفت: تخلفات موضوع آئین نامه راهنمایی و رانندگی مستقیماً در دادگاه رسیدگی می شود ۳۰۶
- نکته صدور هفتاد و هشت: جلسه دادگاه بدون حضور دادستان یا نماینده وی رسمیت ندارد ۳۰۷
- نکته صدور هفتاد و نه: عدم امکان حدوث اختلاف بین داسرا و دادگاه ۳۰۸
- نکته صدور هشتاد: بعد از صدور حکم، حکم مذکور باید به امضای دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه برسد و این امضاء ابلاغ حکم محسوب می شود ۳۰۹

- نکته صدو هشتاد و یک : امکان حذف تخفیف مجازات اعطایی از سوی دادگاه بدوی با درخواست دادستان از سوی دادگاه تجدیدنظر ۳۱۰
- نکته صدو هشتاد و دو : دادستان حق تجدیدنظرخواهی از آرای صادره از دادگاه اطفال را دارد ۳۱۱
- نکته صدو هشتاد و سه : کیفیت ابلاغ وقت دادرسی به دادستان ۳۱۲
- نکته صدو هشتاد و چهار : در نقاطی که دادرسی تشکیل نشده، وظایف و اختیارات دادستان به رئیس دادگستری و معاونین وی واگذار شده است ۳۱۳
- نکته صدو هشتاد و پنج : رعایت مهلت یک ماه برای تجدیدنظرخواهی از آراء قطعی برای دادستان هم الزامی است ۳۱۴
- نکته صدو هشتاد و شش : کیفیت نظارت دادستان بر دادگاههای بخش ۳۱۴
- نکته صدو هشتاد و هفت : اختلاف دادرسی و دادگاه ۳۱۵
- نکته صدو هشتاد و هشت : مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین دادرسی و دادگاه ۳۱۷
- نکته صدو هشتاد و نه : دادرسی نسبت به دادگاه مرجع تالی محسوب می شود و لذا نمی تواند با دادگاه اختلاف کند ۳۱۸
- نکته صدو نود : اختلاف بین دادگاه و دادرسی در تشخیص نوع جرم منتفی است ۳۱۸
- نکته صدو نود و یک : امضاء حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه بمنزله ابلاغ حکم است ۳۱۹
- نکته صدو نود و دو : در قوانین جاریه اختلاف دادرسی و دادگاه پیش بینی نشده است و دادرسی باید تصمیم دادگاه را اجرا نماید ۳۱۹
- نکته صدو نود و سه : دادگاههای کیفری اساساً نمی توانند برخلاف مقررات تبصره ۳ ماده ۳، دادرسی را ملزم به انجام تحقیقات نماید ۳۲۰
- نکته صدو نود و چهار : در صورت نقض قرار نهایی از سوی دادگاه دادرسی مکلف به اجراء آن است و نمی تواند مجدداً قرار منقوض را صادر کند ۳۲۱
- نکته صدو نود و پنج : کلیه پرونده های کیفری که مختومه می شود (قبل : بعد از تشکیل دادرسی) پس از صدور رأی باید به دادستان ابلاغ شود ۳۲۱

نکته صدو نودو شش : شرکت دادستان در جلسات دادگاه زمانی ضرورت دارد که دادگاه برای رسیدگی در ماهیت قضیه تشکیل جلسه داده باشد ۳۲۲

○ مبحث ششم : دادگاه عمومی جزایی انقلاب ۳۲۳

نکته صدو نودو هفت : مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض نسبت به ضبط وجه الكفاله یا وثیقه . ۳۲۴

نکته صدو نودو هشت : نقش دادسرا در جرایم اشخاص بالغ زیر ۸ سال که مستقیماً در دادگاه مطرح می شود ۳۲۴
نکته صدو نودو نه : آیا قاضی دادگاههای عمومی جزایی می تواند در وقت کشیک به عنوان

قاضی کشیک نیز انجام وظیفه کند ؟ ۳۲۶

نکته دویست : دادگاه صالح برای رسیدگی به جرائم اطفال متهمین مواد مخدر که مجازات آنها اعدام است ۳۲۶

نکته دویست و یک : امکان اجرای مراسم قسامه در جلسات متعدد ۳۲۷

نکته دویست و دو : امکان رسیدگی دادگاه به پرونده هایی که قبلاً در مقام حل اختلاف به آن

رسیدگی کرده است ۳۲۸

نکته دویست و سه : در امور جزایی اتیان سوگند متهم به عنوان مدعی علیه کاربردی ندارد ۳۲۸

نکته دویست و چهار : منظور از دادگاه صالحه در بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل

دادگاههای عمومی و انقلاب ۳۲۹

نکته دویست و پنج : مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض به قرار منع تعقیب دادسرا پیرامون

جرایم مطبوعاتی ۳۳۰

نکته دویست و شش : مرجع رسیدگی به جرایم موضوع ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۳۳۰

نکته دویست و هفت : چگونگی طرح پرونده قاچاق کالا و ارز در دادگاه ۳۳۱

نکته دویست و هشت : رسیدگی به اتهام سرقت مسلحانه در صلاحیت دادگاه عمومی است ۳۳۳

نکته دویست و نه : رسیدگی به جرم تفخیز مستقیماً در دادگاه صورت می گیرد ۳۳۳

نکته دویست و ده : در صورتی که دادگاه خانواده در دادگستری شهرستان تشکیل نشده باشد قضات دادگاههای

عمومی آن شهرستان می توانند به موضوعاتی که در صلاحیت دادگاه خانواده است رسیدگی نمایند ۳۳۴

نکته دویست و یازده : چگونگی حل اختلاف در بین دو دادگاه کیفری عمومی در صورت عدم تشکیل دادسرا ۳۳۵

- نکته دویست و دوازده: چنانچه قرار منع تعقیب صادره از سوی دادسرا بوسیله دادگاه نقض شود. ۳۳۶
- نکته دویست و سیزده: تشخیص ضرورت و تعیین موارد آن به عهده رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان می باشد. ۳۳۶.....
- نکته دویست و چهارده: شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه. ۳۳۷.....
- نکته دویست و پانزده: در صورت ارجاع پرونده دادرس علی البدل نمی تواند از انجام وظیفه استنکاف نماید. ۳۳۷.....
- نکته دویست و شانزده: قصاص جرح (ایراد جرح عمدی) در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است. ۳۳۸.....
- نکته دویست و هفده: دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادسرا در کیفرخواست نیست. ۳۳۸.....
- نکته دویست و هجده: مرجع صلاحیت اختلاف بین بازپرس و دادستان. ۳۳۹.....
- نکته دویست و نوزده: ارسال پرونده به دادگاه جهت رفع اختلاف. ۳۳۹.....
- نکته دویست و بیست: پرونده های زنا بهتر است ابتدا در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود. ۳۳۹.....
- نکته دویست و بیست و یک: اعتراض به قرار منع تعقیب راجع به جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان. ۳۴۰.....
- مبحث هفتم: دادگاه کیفری استان. ۳۴۱.....
- نکته دویست و بیست و دو: عدم صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری استان حتی در مناطقی که دادسرا تشکیل نشده است. ۳۴۲.....
- نکته دویست و بیست و سه: چگونگی تشکیل و رسمیت یافتن جلسات دادگاه کیفری استان. ۳۴۳.....
- نکته دویست و بیست و چهار: مقام صالح برای تعیین رئیس و مستشاران و دادرسان علی البدل دادگاه کیفری استان. ۳۴۴.....
- نکته دویست و بیست و پنج: جرایم بالغین کمتر از ۱۸ سال که مجازات آنها اعدام یا قصاص است در صلاحیت دادگاه کیفری استان است. ۳۴۴.....
- نکته دویست و بیست و شش: قطعی بودن قرار بازداشت موقت صادره از دادگاه کیفری استان. ۳۴۵.....
- نکته دویست و بیست و هفت: وظیفه دادرس علی البدل در دادگاه کیفری استان. ۳۴۶.....
- نکته دویست و بیست و هشت: تشکیل دادگاه کیفری استان ملازمه با تشکیل دادسرا ندارد. ۳۴۶.....

- نکته دویست و بیست و نه: مقررات مربوط به قرار بازداشت موقت قابل تسری به قرارهای تأمین کیفری که ابتدائاً در دادگاه کیفری مرکز استان صادر می‌شود نمی‌باشد. ۳۴۷
- نکته دویست و سی: تأمین مأخوذه و سایر تحقیقات مقدماتی بایستی به امضاء هر پنج عضو دادگاه کیفری استان باشد. ۳۴۸
- نکته دویست و سی و یک: در صورتی که تمام اعضای اصلی (رئیس و چهار مستشار) حضور داشته باشند شرکت دادرس علی‌البدل در جلسه دادگاه مورد نخواهد داشت. ۳۴۸
- نکته دویست و سی و دو: صلاحیت‌های دادگاه کیفری استان. ۳۴۹
- نکته دویست و سی و سه: حضور دادستان در جلسه دادگاه کیفری استان حتی در پرونده‌هایی که مستقیماً بدون دخالت دادرس به دادگاه مذکور ارسال می‌شود. ۳۵۰
- نکته دویست و سی و چهار: مستشاران و دادرسان علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان، می‌توانند با تعیین رئیس دادگاه‌های تجدیدنظر استان در دادگاه کیفری استان شرکت نمایند. ۳۵۰
- نکته دویست و سی و پنج: دادگاه کیفری استان در رسیدگی به بزه قتل، هم می‌تواند متوالیاً در ساعات اداری و غیر اداری تشکیل جلسه دهد. ۳۵۱
- نکته دویست و سی و شش: جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان نسبت به محاکم دیگر ذاتی است. ۳۵۱
- نکته دویست و سی و هفت: در صورت تغییر عنوان جرم داخل در صلاحیت کیفری استان در دادگاه مذکور باید خود رسیدگی و با تطبیق عمل ارتكابی بر مواد قانونی حکم مقتضی صادر نماید. ۳۵۱
- نکته دویست و سی و هشت: هر گاه هر یک از این پنج عضو غایب باشد با ضمیمه شدن قاضی دیگر از قضات تجدیدنظر استان، دادگاه تشکیل و رسیدگی خواهد کرد. ۳۵۲
- نکته دویست و سی و نه: قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان. ۳۵۲
- **مبحث هشتم: تجدید نظر (دادگاه تجدیدنظر)**. ۳۵۳
- نکته دویست و چهل: نسخ ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۲۶ همان قانون در امور مدنی. ۳۵۴
- نکته دویست و چهل و یک: امکان اشتغال مستشار دادگاه تجدیدنظر در شعبات دیگر. ۳۵۴

نکته دویست و چهل و دو: با تصویب ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقررات قانون آئین دادرسی در خصوص مقامات صالح برای درخواست نقض حکم و توقف اجرای آن نسخ شده است. ۳۵۴.....

نکته دویست و چهل و سه: قضات دفاتر نظارت و پیگیری حق اعلام اشتباه نسبت به آراء دادگاهها را ندارند. ۳۵۶.....

نکته دویست و چهل و چهار: با تصویب ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ ق.ا.د.ع.ا.ک. و مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ ق.ا.د.ع.ا.م. منسوخ است. ۳۵۷.....

نکته دویست و چهل و پنج: شکایت از دستور ضبط وثیقه یا وجه الکفاله در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است. ۳۵۸.....

نکته دویست و چهل و شش: دادگاه کیفری استان همان دادگاه تجدیدنظر است. ۳۵۸.....

نکته دویست و چهل و هفت: ماده ۳۲۷ منسوخ است. ۳۵۹.....

نکته دویست و چهل و هشت: پرونده‌ای که قبل از اصلاح قانون در دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور مطرح بود مراجع مربوط به رسیدگی ادامه خواهند داد لکن در ادامه رسیدگی باید مقررات قانون اخیرالتصویب (۱۳۸۱/۷/۲۸) رعایت شود. ۳۶۰.....

نکته دویست و چهل و نه: در دادگاه تجدیدنظر حضور دادستان یا یکی از دایاران یا معاونان وی ضرورت دارد. ۳۶۰.....

○ مبحث نهم: اجرای احکام. ۳۶۱.....

نکته دویست و پنجاه: جلب محکوم علیه که به جهت عدم استحقاق عفو اشتباهاً آزاد شده است برای تحمل باقی محکومیت. ۳۶۲.....

نکته دویست و پنجاه و یک: اجرای دستور رد اموال موضوع قرار منع پیگرد با کیست؟ ۳۶۲.....

نکته دویست و پنجاه و دو: مقام صالح برای اجرای احکام صادره از دادگاه اطفال. ۳۶۳.....

نکته دویست و پنجاه و سه: احکام حقوقی و جزایی شورای حل اختلاف مشمول قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نمی‌باشد. ۳۶۴.....

- نکته دویست و پنجاه و چهار: ضبط وجه‌الکفاله یا وثیقه به دستور دادستان و توسط اجرای احکام کیفری صورت می‌گیرد. ۳۶۵.....
- نکته دویست و پنجاه و پنج: برای اجرای حکم دادیار اجرای احکام می‌تواند قرار ممنوع‌الخروجی محکوم علیه را صادر کند. ۳۶۷.....
- نکته دویست و پنجاه و شش: فوت محکوم علیه تأثیر در محکومیت وی به رد مال ندارد. ۳۶۷..
- نکته دویست و پنجاه و هفت: به محض شروع اجرای حکم جزایی، قرار تأمین کیفری قبلی صادره ملغی‌الاثراست. ۳۶۷.....
- نکته دویست و پنجاه و هشت: با صدور حکم به پرداخت محکوم به، بصورت اقساط، و اینکه با شروع اجرای حکم جزایی تأمین‌های قبلی ملغی‌الاثرا می‌شود، موردی برای اخذ مجدد تأمین باقی‌نمی‌ماند. ۳۶۸.....
- نکته دویست و پنجاه و نه: با ابلاغ دادستان، دادیار اجرای احکام می‌تواند بدون ارجاع نسبت به اجرای حکم اقدام نماید. ۳۶۹.....
- نکته دویست و شصت: اجرای احکام ضرر و زیان ناشی از جرم با اجرای احکام مدنی است. ۳۶۹.....
- نکته دویست و شصت و یک: با تشکیل دادسرا دستور بازداشت محکوم علیه به جزای نقدی که عاجز از پرداخت آن است، بر عهده دادسرا می‌باشد. ۳۷۰.....
- نکته دویست و شصت و دو: قرار موقوفی اجرای حکم صادره از دادیار اجرای احکام باید به تأیید دادستان برسد. ۳۷۱.....
- نکته دویست و شصت و سه: توقیف و فروش اموال محکوم علیه برای اخذ محکوم به (مال ناشی از جرم) وفق مقررات اجرای احکام مدنی صورت می‌گیرد. ۳۷۱.....
- نکته دویست و شصت و چهار: توقیف اموال حاصل از جرم در جریان تحقیقات مقدماتی منع قانونی ندارد. ۳۷۲.....
- نکته دویست و شصت و پنج: در صورت عدم وجود عین مال حاصل بایستی طبق مقررات اجرای احکام مدنی اقدام شود. ۳۷۴.....
- نکته دویست و شصت و شش: ابطال سند و تنظیم آن به نام مالباخته مستلزم تقدیم درخواست می‌باشد. ۳۷۴.....
- نکته دویست و شصت و هفت: پرسش از جانی در مورد انتخاب نوع دیه با دادگاه است. ۳۷۴.....

- نکته دویست و شصت و هشت: تا زمانی که شروع به اجرای حکم نشده است امکان اخذ و تبدیل تأمین وجود دارد..... ۳۷۵
- نکته دویست و شصت و نه: متوقف شدن اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری به جهات مذکور در این ماده به معنای موقوفی اجرای حکم نیست... ۳۷۵
- نکته دویست و هفتاد: توقف اجرای احکام ۳۷۶
- نکته دویست هفتاد و یک: اگر دادسرا تشکیل شده باشد ارسال پرونده به اجرای احکام ضرورت ندارد ۳۷۷
- نکته دویست و هفتاد و دو: مرجع اجرای احکام اطفال..... ۳۷۸
- نکته دویست و هفتاد و سه: ضبط وجه الكفاله یا وثیقه وفق مقررات اجرای احکام مدنی به مرحله اجرا گذاشته می شود..... ۳۷۸
- نکته دویست و هفتاد و چهار: در مورد وثیقه فرقی بین اموال منقول و غیر منقول نیست .. ۳۷۸
- نکته دویست و هفتاد و پنج: در صورتی که کفیل کارمند باشد..... ۳۷۹
- نکته دویست و هفتاد و شش: بعد از صدور حکم در دادگاه انقلاب و قطعیت آن، پرونده به دادسرای محل برای اجرای حکم کیفری اعاده می شود ۳۷۹
- نکته دویست و هفتاد و هفت: احکام قطعی ضرر و زیان ناشی از جرم ۳۸۰
- نکته دویست و هفتاد و هشت: در جرائم تعزیری شلاق اصولاً محرومیت اجتماعی وجود ندارد ۳۸۰
- مبحث دهم: ضابطین ۳۸۱
- نکته دویست و هفتاد و نه: غیر قانونی بودن دستور به ضابطین برای عدم ارسال پرونده ها پس از ساعت خاص..... ۳۸۲
- نکته دویست و هشتاد: اداره اطلاعات ضابط محسوب نمی شود..... ۳۸۳
- نکته دویست و هشتاد و یک: آنچه انجام آنرا مقنن به عنوان مأموریت نیروی انتظامی مورد تصریح قرار داده است، اجرای آن نیازمند دستور مقامات قضایی نیست ۳۸۳
- نکته دویست و هشتاد و دو: مراجع قضایی هیچ تکلیفی در مورد جلوگیری از تخلفات ساختمانی ندارند. ۳۸۵

- نکته دویست و هشتاد و سه: از حیث مجری بودن ضابطین تفاوتی بین فرماندهی نیروی انتظامی استان با سایر رده‌های فرماندهی وجود ندارد. ۳۸۵.....
- **مبحث یازدهم: وکالت** ۳۸۷.....
- نکته دویست و هشتاد و چهار: امکان مداخله وکیل در درخواست اعمال مقررات ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۳۸۸.....
- نکته دویست و هشتاد و پنج: هرگاه وکلای طرفین تمبر قانونی ابطال نکنند، وکالت آنها پذیرفته نیست ۳۸۸.....
- نکته دویست و هشتاد و شش: در تحقیقات مقدماتی حضور وکیل متهم به تنهایی کافی نیست ۳۸۹.....
- **مبحث دوازدهم: دادگاه بخش** ۳۹۱.....
- نکته دویست و هشتاد و هفت: نحوه رسیدگی دادرس علی‌البدل در دادگاه بخش به جرایم غیر مهم ۳۹۲.....
- نکته دویست و هشتاد و هشت: جرایم صلاحیت دادگاه کیفری استان، قرار مجرمیت صادره از سوی رئیس یا دادرس دادگاه بخش به جانشینی بازپرس، باید به نظر دادستان شهرستان برسد ۳۹۲.....
- نکته دویست و هشتاد و نه: وظیفه قضات دادگاه بخش در جرایم موضوع ماده ۱۰۶.د.ع.ا ۳۹۳.....
- نکته دویست و نود: وظیفه قاضی دادگاه بخش به جانشینی بازپرس در جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری استان ۳۹۴.....
- نکته دویست و نود و یک: جرایم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب که در حوزه بخش بوقوع می‌پیوندد ۳۹۵.....
- نکته دویست و نود و دو: اقدام دادرس علی‌البدل دادگاه در ارجاع پرونده قتل به رئیس دادگاه بخش بر خلاف نص است ۳۹۶.....
- نکته دویست و نود و سه: در مواقعی که دادرس علی‌البدل به جانشینی از دادستان اقدام می‌نماید دارای تمام وظایف و اختیاراتی است که بر حسب قوانین به دادستانها تفویض شده است ۳۹۷.....
- نکته دویست و نود و چهار: یک رئیس و دو دادرس علی‌البدل در دادگاه بخش ۳۹۸.....
- نکته دویست و نود و پنج: دادرس علی‌البدل جانشین دادستان است ۳۹۸.....

- مبحث سیزدهم: متفرقه..... ۳۹۹
- نکته دویست و نود و شش: نسخ ماده ۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب
در امور کیفری..... ۴۰۰
- نکته دویست و نود و هفت: مقام صالح برای صدور و امضای اوراق اخطاریه و احضاریه. ۴۰۰
- نکته دویست و نود و هشت: عنوان اتهام فرد متأهلی که مرتکب زنا شده است ۴۰۱
- نکته دویست و نود و نه: تکلیف رؤسا و مدیران ادارات و سازمانها و... به گزارش جرم مکشوفه
در حوزه کاری خود..... ۴۰۲
- نکته سیصد: نظارت و ریاست اداری رئیس دادگستری شهرستان بر دادگاههای بخش .. ۴۰۳
- نکته سیصد و یک: بی اطلاعی ذی نفع از مقررات ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل
دادگاههای عمومی و انقلاب مؤثر به حال او نیست..... ۴۰۴
- نکته سیصد و دو: منظور از مقامات ذیصلاح قضایی مذکور در بخشنامه ریاست محترم قوه
قضائیه..... ۴۰۵
- نکته سیصد و سه: مقام صالح برای نظارت اداری بر دادسرای شهرستان مراکز استان .. ۴۰۶
- نکته سیصد و چهار: ارکان تحقق بزه تصرف عدوانی..... ۴۰۷
- نکته سیصد و پنج: صرف جعل عنوان، کلاهبرداری محسوب نمی شود..... ۴۰۸
- نکته سیصد و شش: منظور از عبارت "عذر موجه" در قوانین چیست؟ ۴۰۸
- نکته سیصد و هفت: طرح دعوی اعسار به طرفیت طرف اصلی دعوی صورت می گیرد نه دادستان. ۴۰۸
- نکته سیصد و هشت: در بزه ارتشاء وجود شاکی خصوصی قابل تصور است ۴۰۹
- نکته سیصد و نه: در محلهایی که بازپرس و دادیار و یا دادستان حضور نداشته باشند،
قضات دادگاههای جزایی می تواند عهده دار کشیک شوند..... ۴۱۰
- نکته سیصد و ده: تصمیم هیئت تشخیص در خصوص اعلام اشتباه دادستان کل کشور .. ۴۱۰
- نکته سیصد و یازده: احکام غیابی از شمول ماده ۱۷۳ ق.آ.د.ع.ا.ک. خارج است ۴۱۲
- نکته سیصد و دوازده: ماده واحده اجازه منع تعقیب ۴۱۳
- نکته سیصد و سیزده: دیه از بیت المال ۴۱۳

- نکته سیصد و چهارده: ارجاعی که بدون رعایت قانون انجام شده باشد از موجبات قانونی شروع به رسیدگی نیست ۴۱۴
- نکته سیصد و پانزده: ضبط مال به عنوان مجازات، مستلزم وجود نص قانونی است ۴۱۵
- نکته سیصد و شانزده: شخصی که معاون رئیس کل دادگستری استان است با حفظ آن سمت نمی تواند معاونت رئیس کل دادگاههای عمومی شهرستان مرکز استان را برعهده بگیرد ۴۱۶
- نکته سیصد و هفده: نظارت و ریاست اداری دادرسی مرکز استان صرفاً به رئیس کل دادگستری استان محول گردیده است ۴۱۶
- نکته سیصد و هجده: بهر صورت، تشخیص "عذر موجه" از غیر آن، در مواردی که قانون ساکت است با مرجع رسیدگی کننده به موضوع است ۴۱۷
- نکته سیصد و نوزده: مراجع قضایی دادگستری اعم از دادسرا و دادگاه، صلاحیت رسیدگی به اعتراض را ندارند ۴۱۷
- نکته سیصد و بیست: محکوم علیه کیست؟ ۴۱۸
- نکته سیصد و بیست و یک: قیم حق گذشت مجانی نسبت به سهم صغیر را ندارد ۴۱۹
- نکته سیصد و بیست و دو: اعاده دادرسی ۴۱۹
- نکته سیصد و بیست و سه: تفاوت بین شعب تشخیص و شعب دیوان عالی کشور ۴۲۰
- نکته سیصد و بیست و چهار: مرجع رسیدگی به جرائم معاونین جرایم مشمول حد زنا و لواط ۴۲۱
- بخش دوم: گزیده‌ای از نظرات اداره حقوقی (قبل از لایحه) ۴۲۳
- * باب اول: مسائل مربوط به آیین دادرسی کیفری ۴۲۴
- مبحث اول: احضار شاکی و متهم ۴۲۵
- نکته سیصد و بیست و پنج: احضار تلفنی شاکی ۴۲۵
- نکته سیصد و بیست و شش: جلب شاکی ۴۲۵
- مبحث دوم: آلات و ادوات جرم ۴۲۵
- نکته سیصد و بیست و هفت: اشیائی که به نفع دولت ضبط می شود ۴۲۵
- نکته سیصد و بیست و هشت: قرار تعلیق تعقیب و تکلیف اشیاء حاصل جرم ۴۲۶

- نکته سیصد و بیست و نه: وسائل جمع آوری شده از سدکنندگان معابر..... ۴۲۶
- مبحث سوم: بازرسی اتومبیل و منازل..... ۴۲۷
- نکته سیصد و سی: بازرسی اتومبیل و سایر وسائل نقلیه..... ۴۲۷
- مبحث چهارم: جانشین بازپرس و دادستان..... ۴۲۸
- نکته سیصد و سی و یک: ارجاع پرونده به لحاظ نبودن بازپرس..... ۴۲۸
- نکته سیصد و سی و دو: ارجاع پرونده به دادرس از طرف دادستان و ارجاع از سوی دادگاه..... ۴۲۸
- نکته سیصد و سی و سه: تعیین جانشین بازپرس..... ۴۲۹
- نکته سیصد و سی و چهار: تعیین جانشین دادستان و سیله رئیس دادگستری..... ۴۲۹
- مبحث پنجم: دادستان..... ۴۲۹
- نکته سیصد و سی و پنج: ارجاع پرونده از یک شعبه بازپرسی یا دادیاری به شعبه دیگر و اختصاصی نمودن شعب..... ۴۲۹
- نکته سیصد و سی و شش: استرداد کیفرخواست..... ۴۳۰
- نکته سیصد و سی و هفت: خلع ید از ملک جهت برنامه‌های عمومی..... ۴۳۰
- نکته سیصد و سی و هشت: نمایندگی دادستان در کمیسیونها..... ۴۳۱
- مبحث ششم: دادگاهها..... ۴۳۱
- نکته سیصد و سی و نه: احراز توبه با قاضی است..... ۴۳۱
- نکته سیصد و چهل: رسیدگی غیابی در قتل عمد..... ۴۳۱
- نکته سیصد و چهل و یک: علم قاضی..... ۴۳۲
- نکته سیصد و چهل و دو: محکوم نمودن محارب به تبعید در زندان..... ۴۳۲
- مبحث هفتم: ضابطین دادگستری..... ۴۳۲
- نکته سیصد و چهل و سه: مأمورین وزارت اطلاعات و ضابطین دادگستری..... ۴۳۲
- مبحث هشتم: قرارهای تأمین (اخذ وجه التزام، وجه الكفاله، ضبط وثیقه، وجه الضمان)..... ۴۳۲
- نکته سیصد و چهل و چهار: اخذ تأمین از ضامن پرداخت دیه..... ۴۳۲
- نکته سیصد و چهل و پنج: استفاده از مالک از مال مورد وثیقه..... ۴۳۳

- نکته سیصد و چهل و شش : استیفاء وجه الكفاله از حقوق كفيل..... ۴۳۳
- نکته سیصد و چهل و هفت : استیفاء وجه الكفاله از حقوق بازنشستگی ۴۳۴
- نکته سیصد و چهل و هشت : اصطلاحات خلاف، جنحه و جنایت..... ۴۳۴
- نکته سیصد و چهل و نه : بازداشت بجای دیه ۴۳۴
- نکته سیصد و پنجاه : بازداشت مازاد ملک مورد وثیقه..... ۴۳۵
- نکته سیصد و پنجاه و یک : توقیف وثیقه‌ای که متهم در کلانتری سپرده است ۴۳۵
- نکته سیصد و پنجاه و دو : جلب نظر کارشناس در مورد ارزش وثیقه..... ۴۳۵
- نکته سیصد و پنجاه و سه : ضبط وثیقه و اخذ وجه الكفاله..... ۴۳۶
- نکته سیصد و پنجاه و چهار : قرار بازداشت موقت در مورد فروشندگان لباسهائی که... ۴۳۶
- نکته سیصد و پنجاه و پنج : قرار قبولی كفالت توسط دادستان ۴۳۶
- نکته سیصد و پنجاه و شش : لغو قرار تأمین پس از صدور حکم قطعی علیه عاقله ۴۳۷
- نکته سیصد و پنجاه و هفت : وجه الكفاله و مقررات اجرای احکام ۴۳۷
- مبحث نهم : قرار منع تعقیب و قرار موقوفی تعقیب..... ۴۳۷
- نکته سیصد و پنجاه و هشت : عدول از قرار منع تعقیب..... ۴۳۷
- نکته سیصد و پنجاه و نه : قرار جلب به دادرسی و صدور کیفرخواست..... ۴۳۸
- مبحث دهم : مسائل مختلف در مورد آئین دادرسی کیفری ۴۳۸
- نکته سیصد و شصت : از بین رفتن یا مفقود شدن پرونده..... ۴۳۸
- نکته سیصد و شصت و یک : اسناد محرمانه و سری ۴۳۸
- نکته سیصد و شصت و دو : اقرار نزد مأمورین انتظامی..... ۴۳۹
- نکته سیصد و شصت و سه : معدوم نمودن پرونده‌های قدیمی..... ۴۳۹
- نکته سیصد و شصت و چهار : هزینه اعزام مجلوبین ۴۳۹
- نکته سیصد و شصت و پنج : هزینه سفر و فوق العاده مأمورین ۴۴۰
- مبحث یازدهم : تصرف عدوانی و ممانعت از حق و مزاحمت..... ۴۴۰
- نکته سیصد و شصت و شش : مستمر یا غیر مستمر بودن جرم غصب ۴۴۰

- مبحث دوازدهم: دخالت دادگاههای حقوقی دو مستقل از امر کیفری. ۴۴۰
 نکته سیصدوشصت و هفت: دستور تعقیب وسیله دادستان در حوزه دادگاه حقوقی دو مستقل ... ۴۴۰
- مبحث سیزدهم: سبج کیفری ۴۴۱
 نکته سیصدوشصت و هشت: صدور گواهی عدم سوء پیشینه وسیله دادرسی محل اقامت ۴۴۱
- مبحث چهاردهم: عاقله ۴۴۱
 نکته سیصدوشصت و نه: اخذ تأمین از عاقله ۴۴۱
 نکته سیصد و هفتاد: عدم صدور کیفرخواست علیه عاقله ۴۴۲
- مبحث پانزدهم: نیابت قضائی و احاله امر کیفری ۴۴۲
 نکته سیصد و هفتاد و یک: احضار و جلب متهم از حوزه قضائی دیگری ۴۴۲
 نکته سیصد و هفتاد و دو: احاله پرونده کیفری و انجام نیابت قضائی ۴۴۲
- * باب دوم: مسائل مربوط به جزای عمومی ۴۴۳
- مبحث اول: اصل قانونی بودن جرم و مجازات ۴۴۴
 نکته سیصد و هفتاد و سه: اصل قانونی بودن جرم و مجازات ۴۴۴
 نکته سیصد و هفتاد و چهار: ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی ۴۴۵
- مبحث دوم: تخفیف و تعلیق مجازات ۴۴۵
 نکته سیصد و هفتاد و پنج: اثر تعلیق اجرای مجازات ۴۴۵
 نکته سیصد و هفتاد و شش: تعلیق اجرای حکم به عنوان تخفیف ۴۴۵
- مبحث سوم: جزای نقدی ۴۴۵
 نکته سیصد و هفتاد و هفت: فرق بین غرامت، جریمه و جزای نقدی ۴۴۵
- مبحث چهارم: جنون ۴۴۶
 نکته سیصد و هفتاد و هشت: اثبات جنون ۴۴۶
- مبحث پنجم: عفو ۴۴۶
 نکته سیصد و هفتاد و نه: اثر عفو خصوصی بر مجازاتهای تبعی و تکمیلی ۴۴۶
 نکته سیصد و هشتاد: عفو رد مال تحصیل شده از جرم به صاحب اصلی آن ۴۴۷

- مبحث ششم: گذشت. ۴۴۷.....
- نکته سیصد و هشتاد و یک: حق الله و حق الناس. ۴۴۷.....
- نکته سیصد و هشتاد و دو: گذشت بعضی از شکاۃ. ۴۴۸.....
- نکته سیصد و هشتاد و سه: عدول از گذشت. ۴۴۸.....
- مبحث هفتم: مسائل مختلف در مورد جزای عمومی. ۴۴۸.....
- نکته سیصد و هشتاد و چهار: شدت و ضعف مجازات. ۴۴۸.....
- * باب سوم: مسائل مربوط به جزای اختصاصی. ۴۴۹.....
- مبحث اول: ازدواج و ترک انفاق. ۴۵۰.....
- نکته سیصد و هشتاد و پنج: مخفی نمودن ازدواج قبلی. ۴۵۰.....
- مبحث دوم: اعمال منافی عفت. ۴۵۰.....
- نکته سیصد و هشتاد و شش: پرداخت ارش بکارت به زانیه. ۴۵۰.....
- نکته سیصد و هشتاد و هفت: خروج از احسان. ۴۵۱.....
- نکته سیصد و هشتاد و هشت: دیه پرده بکارت. ۴۵۱.....
- نکته سیصد و هشتاد و نه: سقوط حد رجم. ۴۵۱.....
- نکته سیصد و نود: قذف متوفی. ۴۵۲.....
- نکته سیصد و نود و یک: قوادی. ۴۵۲.....
- مبحث سوم: افتراء. ۴۵۳.....
- نکته سیصد و نود و دو: افتراء. ۴۵۳.....
- مبحث چهارم: انتقال مال غیر و مال مشاع. ۴۵۴.....
- نکته سیصد و نود و سه: انتقال مال مشاع. ۴۵۴.....
- نکته سیصد و نود و چهار: فروش مال غیر به عنوان مال خود. ۴۵۴.....
- نکته سیصد و نود و پنج: فروش مال مشاع. ۴۵۴.....
- مبحث پنجم: جعل. ۴۵۵.....
- نکته سیصد و نود و شش: تغییر نمره امتحانی. ۴۵۵.....

- نکته سیصد و نود و هفت : جعل فتوکپی اسناد ۴۵۵
- مبحث ششم : سرقت ۴۵۵
- نکته سیصد و نود و هشت : حمل و نگهداری و اخفاء اموال مسروقه وسیله سارق ۴۵۵
- مبحث هفتم : سقط جنین ۴۵۶
- نکته سیصد و نود و نه : مجازات سقط جنین نامشروع ۴۵۶
- مبحث هشتم : شرب خمر ۴۵۶
- نکته چهارصد : مراد از حاکم در ماده ۱۳۸ قانون حدود و قصاص ۴۵۶
- * باب چهارم : نظرات اداره حقوقی در موضوعات مختلف ۴۵۷
- نکته چهارصد و یک : جرائم قابل گذشت ۴۵۸
- نکته چهارصد و دو : قلمرو لایحه قانونی عفو عمومی ۴۶۲
- نکته چهارصد و سه : مرور زمان تعقیب انتظامی ۴۶۳
- نکته چهارصد و چهار : حق انتقال شکایت به ورثه ۴۶۳
- نکته چهارصد و پنج : جزای نقدی و دیه و مسئولیت ورثه محکوم ۴۶۵
- نکته چهارصد و شش : عاقله ۴۶۶
- نکته چهارصد و هفت : گذشت پس از حکم غیابی ۴۶۶
- نکته چهارصد و هشت : ضرروزیان ناشی از جرم ارتكابی صغیر ۴۶۷
- نکته چهارصد و نه : دادگاه ویژه اصل ۴۹ ۴۶۷
- نکته چهارصد و ده : مازاد بر دیه ۴۶۸
- نکته چهارصد و یازده : رسیدگی به ضرروزیان در صورت مجرم نبودن ۴۶۸
- نکته چهارصد و دوازده : ارجاع دادستان ۴۶۹
- نکته چهارصد و سیزده : اظهار نظر دادگاه در خصوص اختلاف بازپرس و دادستان مانع ورود به ماهیت نیست ۴۶۹
- نکته چهارصد و چهارده : اصل ۴۹ ۴۷۸
- نکته چهارصد و پانزده : قیم اتفاقی ۴۷۹

- نکته چهارصد و شانزده: اجرای قرار تأمین خواسته ۴۸۰
- نکته چهارصد و هفده: بازرسی از سفارتخانه‌ها ۴۸۰
- نکته چهارصد و هجده: تعیین تکلیف در مورد اموال ناشی از جرم ۴۸۱
- نکته چهارصد و نوزده: احضار قاضی ۴۸۳
- نکته چهارصد و بیست: تقویم وثیقه ۴۸۵
- نکته چهارصد و بیست و یک: أخذ تأمین از عاقله ۴۸۶
- نکته چهارصد و بیست و دو: تقاضای تبدیل وثیقه ۴۸۶
- نکته چهارصد و بیست و سه: أخذ تأمین از متهم چک که به جرم دیگری تحت تعقیب است ۴۸۷
- نکته چهارصد و بیست و چهار: در صورت بازداشت أخذ تأمین دیگری لازم نیست ۴۸۸
- نکته چهارصد و بیست و پنج: تأمین حقوق خصوصی از وثیقه در صورت براءت ۴۸۹
- نکته چهارصد و بیست و شش: حدود تعهد وثیقه گذار ۴۹۰
- نکته چهارصد و بیست و هفت: احضار شاکی به عنوان مطلع در جرائم قابل گذشت ۴۹۶
- نکته چهارصد و بیست و هشت: اخطار به کفیل بوسیله بازپرس ۴۹۶
- نکته چهارصد و بیست و نه: کیفرخواست در صورت عدم صلاحیت دادگاه ۴۹۷
- نکته چهارصد و سی: اعتراض شاکی پس از حل اختلاف بازپرس و دادستان ۴۹۷
- نکته چهارصد و سی و یک: صدور کیفرخواست بوسیله دادستان خلاف نظر دادیار ۴۹۷
- نکته چهارصد و سی و دو: تشدید در تمثیت تأمین پس از صدور حکم قطعی ۴۹۸

بسمه تعالی

مقدمه؛ رئیس کل محترم دادگستری استان تهران

یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
عقیب تعلیم بقلم ما لایعلم

در حوزه‌های علمیہ روزهای پنج‌شنبه و جمعه تعطیل است استادنا المعظم که به تربیت و تزکیه تلامذه حریص بود در این یومین بحث اخلاقی را بعنوان یک درس مهم اهتمام می‌ورزید در خلال یکی از مباحث به مناسبتی آیه کریمه

... لقد کرنا بنی آدم...

مطرح شد یکی از تلامذه که از هوش و ذکاوت و دقت نظر زبانزد بود سؤال کرد با وجود «کرنا» لام و قد چرا آمده، استاد بزرگوار پاسخ داد این معنی را شما از آیه شریفه

انا عرضنا الامانه علی السموات والارض... پیرسید؛

در حالیکه همه سر بفکرت فرو برده و به صورت استاد خیره شده بودیم، سؤال شد حضرت استاد ما اینجا متعلمیم جرعه‌ای از معرفت به ما بچشانید .

گفت معنی روشن است ... فرشته‌های آسمان آنجا که می‌گویند

... سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا و سپس و علم آدم الاسماء کلها؛

و اولین نزول آیه که عصاره جهان هستی مأمور به قرائت شده عقیب تعلیم بقلم ما لایعلم است و سپس چنین ادامه داد؛

فرزندان عزیزم؛ هدف از ارسال رسل تلاوت آیات خداوند حکیم، تزکیه، آنگاه تعلیم است سلّم ترقی و قرب به خالق هستی، تزکیه نفس و دانش است

(هو الذی بعث فی الامیین رسولا یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه)

جناب آقای زندی معاونت محترم آموزش دادگستری استان تهران ایده‌الله تعالی شأنه وقتی صحیفه موسوم به « ۴۳۲ نکته » بدستم رسید چون حاوی مجموعه‌ای از نظریات همکاران عزیز در دادگستری استان تهران بود با شوقی وصف‌ناپذیر و با دقت مطالعه نمودم، فوق‌العاده موجب شغف و خوشحالی بنده شد، چه اینکه داسرای نوظهور و تازه تأسیس شده طبعاً دارای مبهماتی است که این صحیفه دریچه‌هایی را برای محققین و عاملین باز نموده و می‌توانم ادعا نمایم که فروغ روشنی بخشی است که سالکان طریق عدالت را هدایت می‌نماید.

در همین حالت که راقم این سطور بودم، نصیحتی از گرامی استادم بیادم آمد که می‌فرمود... عزیزانم... فرصت‌ها را مغتنم شمارید و در تعلیم و تعلم بکوشید و در هیچ شرایطی از آن غافل نشوید و از خداوند حکیم استعانت بخواهید که... فمن یوتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً... حتی تقوی و تزکیه بایست بوسیله ضیاء علم حاصل گردد. در آیه کریمه خداوند متعال به مؤمنین رفعت درجه عطا نموده و به صاحبان دانش درجاتی را عنایت نموده است « یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات »

برادر عزیز، ضمن تقدیر و تشکر از زحمات خداپسندانه شما در مسیر معرفت و از همه دست‌اندرکاران در گردآوری و تنظیم این صحیفه با ارج، از خداوند علیم و حکیم توفیق بیشتر شما را مسئلت دارم والسلام.

علیزاده

رئیس کل دادگستری استان تهران

مقدمه :

با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قبل از اجراء قانون در استان تهران بر آن شدیم نکات مبهم یا مورد اختلاف مواد مذکور را بررسی تا جهت توحید رویه بین همکاران و حسن اجرای قانون مزبور مورد استفاده قرار گیرد. نظر به فقدان قانون آئین دادرسی کیفری متناسب با سیستم جدید و حذف دادرسی وجود برداشت‌های مختلف امری اجتناب ناپذیر و قابل پیش بینی بود. لهذا آموزش استان با تشکیل کمیسیونی^۱ تخصصی مرکب از نمایندگان از دادرسی دیوانعالی کشور، محاکم تجدیدنظر، محاکم عمومی جزایی، دادرسی تهران، کانون وکلای مواد اصلاحی را قبل از اجرای قانون مورد بحث قرار داد.

علاوه بر آن اینجانب مواد مذکور را در جمع کارآموزان محترم قضایی دوره‌های ۷۶ و ۷۷ مورد بررسی قرار دادم، در این فاصله اداره حقوقی نیز نظراتی در خصوص مواد مختلف ابراز نمود که همکاران محترم آقایان شاملو احمدی و خالصی آنرا در اختیار ماهنامه قضاوت قرار دادند این نظرات به‌مراه سایر نظرات اداره حقوقی که در زمان حاکمیت قانون آ.د. کیفری ۱۲۹۰ با اصلاحات بعدی بیان شده بود و هنوز قابلیت استفاده داشت و خلاصه نظرات مطرح شده در کمیسیون و همچنین مطالب معنونه در دوره‌های کارآموزی اشاره شده در این مجموعه گردآوری گردیده که جهت استفاده همکاران محترم خصوصاً واحدهای قضایی که در مقام اجرای قانون جدید هستند آنرا تقدیم می‌نمائیم.

زندگی

معاون آموزش دادگستری استان تهران

۱ - آقایان یآوری - مهدی پور - فراهانی - صدقی - رفیعی - نهرینی - اعضای کمیسیون تخصصی آموزش تهران بودند



فصل اول:

بخش اول:

قانون تشکیل دادگاههای

عمومی و انقلاب

قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۳/۴/۱۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی

ماده ۱ - با توجه به اصلاحات سال ۱۳۸۱ و حرکت به سوی تشکیل دادگاههای تخصصی و نیز تشکیل دادرسی عمومی و انقلاب نسخ ضمنی شده است.^۱

ماده ۲ - تأسیس دادگاههای عمومی در هر حوزه قضایی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب دادگاههای مزبور به تشخیص رئیس قوه قضائیه است.

ماده ۳ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادسرا نیز در معیت دادگاههای آن حوزه تشکیل می‌گردد. تشکیلات، حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادرسی مذکور که "دادرسی عمومی و انقلاب" نامیده می‌شود تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوطه، طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی و مقررات مندرج در این قانون به شرح ذیل می‌باشد:

الف - دادسرا که عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق‌اللهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور حسبیه وفق ضوابط قانونی است به ریاست دادستان می‌باشد و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و تشکیلات اداری خواهد داشت. اقدامات دادسرا در جرایمی که جنبه خصوصی دارد با شکایت شاکی خصوصی شروع می‌شود. در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را

۱ - ماده ۱ سابق - به منظور رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی و مراجعه مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضایی واحد دادگاههایی با صلاحیت عام به شرح مواد آتی تشکیل می‌شوند.

دادرس علی‌البدل بر عهده دارد.

ب- ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظایفی که به عنوان ضابط بر عهده دارند با دادستان است.

ج- مقامات و اشخاص رسمی در مواردی که باید امر جزایی را تعقیب نمود، موظفند مراتب را فوراً به دادستان اطلاع دهند.

د- بازپرس وقتی اقدام به تحقیقات مقدماتی می‌نماید که قانوناً این حق را داشته باشد. جهات قانونی برای شروع به تحقیقات بازپرس عبارت است از:

۱- ارجاع دادستان.

۲- شکایت یا اعلام جرم به بازپرس در مواقعی که دسترسی به دادستان ممکن نیست و رسیدگی آن فوریت داشته باشد.

۳- در جرایم مشهود در صورتی که بازپرس شخصاً ناظر وقوع آن باشد.

ه- دادستان در اموری که به بازپرس ارجاع می‌شود حق نظارت و دادن تعلیمات لازمه را خواهد داشت و در صورتی که تحقیقات بازپرس را ناقص بیند می‌تواند تکمیل آن را بخواهد و لو این که بازپرس تحقیقات خود را کامل بداند.

بازپرس در جریان تحقیقات، تقاضای، قانونی دادستان را اجراء نموده، مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و هرگاه مواجه با اشکال شود به نحوی که انجام آن مقدور نباشد مراتب را به دادستان اعلام و منتظر حل مشکل می‌شود.

و- تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم بر عهده بازپرس می‌باشد. در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد.

در مورد جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است دادستان تا قبل

از حضور و مداخله بازپرس، اقدامات لازم را برای حفظ و جمع‌آوری دلایل و آثار جرم به عمل می‌آورد و در مورد سایر جرایم، دادستان می‌تواند انجام بعضی از تحقیقات و اقدامات را از بازپرس درخواست نماید بدون این‌که رسیدگی امر با طور کلی به آن بازپرس ارجاع کرده باشد.

ز - کلیه قرارهای دادیار بایستی با موافقت دادستان باشد و در صورت اختلاف نظربین دادستان و دادیار، نظر دادستان متبع خواهد بود.

ح - بازپرس رأساً و یا به تقاضای دادستان می‌تواند در تمام مراحل تحقیقاتی در موارد مقرر در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، قرار بازداشت موقت متهم و همچنین قرار اخذ تأمین و تبدیل را صادر نماید. در صورتی که بازپرس رأساً قرار بازداشت موقت صادر کرده باشد مکلف است ظرف بیست و چهار ساعت پرونده را برای اظهار نظر نزد دادستان ارسال نماید. هرگاه دادستان، با قرار بازداشت به عمل آمده موافق نباشد، نظر دادستان متبع است و چنانچه علتی که موجب بازداشت بوده است مرتفع شده و موجب دیگری برای ادامه بازداشت نباشد بازداشت با موافقت دادستان رفع خواهد شد و همچنین در موردی که دادستان تقاضای بازداشت کرده و بازپرس با آن موافق نباشد حل اختلاف، حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود.

هرگاه متهم موجبات بازداشت را مترفع ببیند می‌تواند از بازپرس درخواست رفع بازداشت خود را بنماید که در این صورت بازپرس مکلف است ظرف ده روز از تاریخ تسلیم درخواست، نظر را جهت اتخاذ تصمیم نزد دادستان ارسال نماید. به هر حال متهم نمی‌تواند در هر ماه بیش از یک مرتبه از این حق استفاده کند.

در صورت حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان در خصوص صلاحیت محلی وذاتی و

همچنین نوع جرم حسب مورد حل اختلاف با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود.

ط - هرگاه در جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تا چهار ماه و در سایر جرایم تا دو ماه به علت صدور قرار تأمین، متهم در بازداشت به سر برد و پرونده اتهامی او منتهی به تصمیم نهایی در دادسرا نشده باشد مرجع صادر کننده قرار مکلف به فک یا تخفیف قرار تأمین متهم می‌باشد مگر آن که جهات قانونی یا علل موجهی برای بقاء قرار تأمین صادر شده وجود داشته باشد که در این صورت با ذکر علل و جهات مزبور قرار ابقاء می‌شود حق دارد از این تصمیم ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ به وی حسب مورد به دادگاه عمومی یا انقلاب محل شکایت نماید. فک قرار بازداشت متهم از طرف بازپرس با موافقت دادستان به عمل می‌آید و در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس حل اختلاف با دادگاه خواهد بود. چنانچه بازداشت متهم ادامه یابد مقررات این بند حسب مورد هر چهار ماه یا هر دو ماه اعمال می‌شود. به هر حال مدت بازداشت متهم نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز نماید.

ی - درخواست دادستان و بازپرس را باید ضابطین، مقامات رسمی و ادارات فوراً اجرا نمایند.

بازپرس می‌تواند به تحقیقات ضابطین دادگستری رسیدگی نموده و هرگاه تغییری در اقدامات آنان یا تکمیلی در تحقیقات، لازم باشد به عمل آورد.

تخلف از مقررات این بند علاوه بر تعقیب اداری و انتظامی، برابر قانون مربوط مستوجب تعقیب کیفری نیز خواهد بود.

ک - پس از آن که تحقیقات پایان یافت، بازپرس آخرین دفاع متهم را استماع نموده با اعلام ختم تحقیقات و اظهار عقیده خود، پرونده را نزد دادستان می‌فرستد. در صورتی که به عقیده بازپرس عمل متهم متضمن جرمی نبوده یا اصولاً جرمی واقع نشده و یا دلایل کافی

برای ارتکاب جرم وجود نداشته باشد قرار منع تعقیب و در صورت عقیده بازپرس بر تقصیر متهم، قرار مجرمیت درباره ایشان صادر می‌نماید و چنانچه متهم در آخرین دفاع دلیل مؤثری بر کشف حقیقت ابراز نماید بازپرس مکلف به رسیدگی می‌باشد. دادستان نیز مکلف است ظرف پنج روز از تاریخ وصول، پرونده را ملاحظه نموده و نظر خود را اعلام دارد.

ل - هرگاه دادستان با نظر بازپرس در مورد مجرمیت متهم موافق باشد کیفرخواست صادر، پرونده را از طریق بازپرسی به دادگاه صالحه ارسال می‌نماید و در صورت توافق بازپرس و دادستان با منع یا موقوفی تعقیب متهم، بازپرس دستور ابلاغ قرار صادره به شاکی خصوصی را می‌دهد و در مورد اخیر چنانچه متهم زندانی باشد فوراً آزاد می‌شود. هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده نباشد (یکی عقیده به مجرمیت یا موقوفی و یا منع تعقیب متهم و دیگری عقیده عکس آن را داشته باشد) رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می‌آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار می‌شود.

م - در کیفرخواست باید نکات ذیل تصریح شود.

۱ - نام و نام خانوادگی، نام پدر، سن، شغل، محل اقامت متهم، باسواد است یا نه، مجرد است یا متأهل.

۲ - نوع قرار تأمین با قید این که متهم بازداشت یا آزاد.

۳ - نوع اتهام.

۴ - دلایل اتهام.

۵ - مواد قانونی مورد استناد.

۶ - سابقه محکومیت کیفری در صورتی که متهم دارای سابقه محکومیت کیفری باشد.

۷ - تاریخ و محل وقوع جرم.

ن - قراردادهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد در موارد ذیل قابل اعتراض در دادگاه صالحه بوده و نظر دادگاه که در جلسه اداری خارج از نوبت و بدون حضور دادستان به عمل می آید قطعی خواهد بود.

۱ - اعتراض به قراردادهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب به تقاضای شاکی خصوصی .

۲ - اعتراض به قراردادهای عدم صلاحیت، بازداشت موقت، تشدید تأمین و تأمین خواسته به تقاضای متهم.

۳ - اعتراض به قرار اناطه به تقاضای شاکی خصوصی و دادستان.

اعتراض به قراردادهای مذکور در بالا ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ آن می باشد. اعتراض به قرارها باعث توقف جریان تحقیقات و مانع اجرای قرار نبوده و کلیه اقدامات بازپرسی تا اخذ تصمیم دادگاه به قوت خود باقی خواهد بود و چنانچه نتیجه قرار صادره آزادی متهم زندانی باشد فوراً اجرا می شود.

هرگاه به علت عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب متهم صادر و قطعی شده باشد دیگر نمی توان به همین اتهام او را تعقیب کرد، مگر بعد از کشف دلایل جدید که در این صورت فقط برای یک مرتبه می توان به درخواست دادستان وی را تعقیب نمود. هرگاه دادگاه تعقیب مجدد متهم را تجویز کند بازپرس، رسیدگی و قرار مقتضی صادر می نماید. این امر مانع از رسیدگی به دادخواست ضرروزیان مدعی خصوصی نمی باشد.

تبصره ۱ - حوزه قضایی عبارت است از قلمرو یک بخش یا شهرستان و یا نقاط معینی از شهرهای بزرگ .

تبصره ۲ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاههای نظامی از شمول این قانون خارج است و در دادسرا و دادگاه نظامی انجام می شود.

تبصره ۳- (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است، همچنین جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون (۱/۰۰۰/۰۰۰) ریال می‌باشد و جرایم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود، مگر آن که به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد.

تبصره ۴- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - جرائمی که تا تاریخ اجرای این قانون مستقیماً در دادگاه مطرح شده است در همان دادگاه بدون نیاز به کیفرخواست و رسیدگی دادسرا رسیدگی خواهد شد و چنانچه نیاز به انجام و یا اقداماتی جهت کشف جرم باشد دادگاه باید رأساً نسبت به انجام آن اقدام کند.

تبصره ۵- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - با ارجاع دادستان یا در غیاب وی معاون دادسرا یا دادیار^۱ عهده‌دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان خواهد بود.

تبصره ۶- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - در حوزه قضائی بخش‌ها، رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه در جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، به جانشینی بازپرس تحت نظارت دادستان مربوطه اقدام می‌نماید و در سایر جرائم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود.^۲

ماده ۴- (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - هر حوزه قضائی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه

۱ - به نظر می‌رسد علامت "،" می‌بایستی قبل از عبارت "معاون دادستان" قرار می‌گرفت.

۲ - ماده ۳ سابق: با تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضائی رسیدگی به کلیه امور مدنی و جزایی و امور حسبه با لحاظ قلمرو محلی با دادگاه‌های مزبور خواهد بود.

تبصره ۱- حوزه قضائی عبارتست از قلمرو یک بخش یا شهرستان و یا نقاط معینی از شهرهای بزرگ.

تبصره ۲- رسیدگی به اموری که به حکم قانون به مرجع دیگری واگذار شده از دایره مشمول این قانون خارج است.

تبصره ۳- حاکم دادگاه عمومی در دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق در صورتی صلاحیت رسیدگی دارد که اجازه مخصوص از طرف رئیس قوه قضائیه داشته باشد.

عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزائی تقسیم می‌شوند. دادگاههای حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاههای جزائی فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند نمود. تخصیص شعبی از دادگاههای حقوقی و کیفری برای رسیدگی به دعاوی حقوقی یا جزائی خاص مانند امور خانوادگی^۱ و جرائم اطفال با رعایت مصالح و مقتضیات از وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه است. در صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزائی پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی پرونده جزائی ارجاع شود.

تبصره - (۱۳۸۱/۷/۲۸) - رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی به نحوی که در مواد بعدی ذکر می‌شود در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد.

رسیدگی به کلیه اتهامات اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزراء و معاونین آنها، معاونان و مشاوران رؤسای سه قوه، سفرا، دادستان و رئیس دیوان محاسبات، دارندگان پایه قضائی، استانداران، فرمانداران و جرائم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و مدیران کل اطلاعات استانها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران می‌باشد به استثناء مواردی که در صلاحیت سایر مراجع قضائی است.^۲

۱ - به قانون اختصاص تعدادی از شعب دادگاههای موجود به دادگاههای موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی (دادگاه خانواده) مصوب ۱۳۷۶/۵/۸ مراجعه شود.

۲ - ماده ۴ سابق: به رئیس قوه قضائیه اختیار داده می‌شود در هر حوزه قضایی که لازم باشد با لحاظ نوع دعاوی و تجربه و تبحر قضات هر یک از قضات دادگاه عمومی را به رسیدگی به دعاوی: حقوقی، کیفری، احوال شخصیه و امثال آن اختصاص دهد.

ماده ۵ - به تعداد مورد نیاز دادگاههای انقلاب، در مرکز هر استان و مناطقی که ضرورت تشکیل آن را رئیس قوه قضائیه تشخیص می دهد تحت نظارت و ریاست اداری حوزه قضایی تشکیل می گردد، و به جرایم ذیل رسیدگی می نماید:^۱

۱ - کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض.

۲ - توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری .

۳ - توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب مؤسسات به منظور مقابله با نظام.

۴ - جاسوسی به نفع اجانب .

۵ - کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر

۶ - کلیه جرایم مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی^۲ .

ماده ۶ - طرفین دعوا در صورت توافق می توانند برای احقاق حق و فصل خصومت، به قاضی تحکیم مراجعه نمایند.

ماده ۷ - احکام دادگاههای عمومی و انقلاب قطعی است مگر در مواردی که در این قانون قابل نقض و تجدیدنظر پیش بینی شده است.^۳

۱ - با توجه به این که مجازات پاره ای از جرایم مذکور در بندهای ۴، ۳، ۱ و ۵ این ماده حسب مورد حبس ابد یا اعدام می باشد و به موجب تبصره ۱ الحاقی به ماده ۲۰ همین قانون رسیدگی به این جرایم در صلاحیت دادگاه کیفری استان می باشد، و با عنایت به قسمت اخیر ماده ۳۹ قانون در حوزه های قضایی که قانون اجرا می شود، رسیدگی به این جرایم از صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی خارج و دادگاههای کیفری استان صالح به رسیدگی می باشد.

۲ - اصل چهل و نهم - دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوء استفاده از موقوفات، سوء استفاده از مقاطعه کاریها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دائر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود.

۳ - نظر به اینکه مواد ۳۱، ۲۳، ۲۱، ۱۹، ۱۸ این قانون ملغی شده و حسب ماده ۱۶ همین قانون ترتیب رسیدگی در دادگاهها طبق مقررات آیین دادرسی مربوط دادگاهها خواهد بود، تجدیدنظر بر طبق مواد مربوط قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸ می باشد. تجدیدنظر فوق العاده نیز بر طبق ماده (۱۸) الحاقی همین قانون صورت می گیرد.

ماده ۸ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - قضات دادگاهها و دادرهای عمومی و انقلاب مکلفند به دعاوی و شکایات و اعلامات موافق قوانین موضوعه واصل یکصد و شصت و هفتم (۱۶۷) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رسیدگی کنند و تصمیم قضائی را اتخاذ نمایند.^۱

ماده ۹ - قرارها و احکام دادگاهها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع و اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشاء رأی بدون استناد موجب محکومیت انتظامی خواهد بود.^۲

ماده ۱۰ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - هر حوزه قضایی به تعداد لازم شعبه دادگاه، دادرس علی البدل^۳، دفتر دادگاه، واحد ابلاغ و اجراء احکام و در صورت لزوم یک واحد ارشاد و معاضدت قضایی خواهد داشت و در صورت تعدد شعب دارای یک دفتر کل نیز خواهد بود.

تبصره - ترتیب تشکیل این واحدها، تعداد اعضا هر واحد، طریقه انتخاب و شرایط آن، میزان صلاحیت و اختیار هر واحد یا هر یک از اعضای آن و نحوه اقدامات و تصمیم‌گیری‌ها به موجب آیین نامه‌ای است که به پیشنهاد و تهیه وزیر دادگستری به تصویب رئیس قوه قضائیه خواهد رسید.

۱ - ماده ۸ سابق: قضات دادگاههای عمومی و انقلاب مکلفند به دعاوی و شکایات و اعلامات موافق قوانین موضوعه و اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رسیدگی کنند و حکم قضیه مطروحه را صادر نمایند.
۲ - الف: اصل ۱۶۰ قانون اساسی - احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.

ب- راجع به تکلیف دادگاهها در رسیدگی به دعاوی به ماده ۳ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ مراجعه شود.

ج- راجع به امتناع قاضی از رسیدگی به اصل ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۵۹۷ ق.م.ا.و ماده ۳ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ مراجعه شود.
۳ - به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ دادرس علی البدل جایگزین قاضی تحقیق شده است.

ماده ۱۱ - رئیس شعبه اول دادگاههای عمومی در هر حوزه قضائی، رئیس حوزه قضائی است و با تصویب رئیس قوه قضائیه می تواند به تعداد لازم معاون داشته باشد.^۱

ماده ۱۲ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - در شهرستان، رئیس دادگستری، رئیس حوزه قضائی و رئیس شعبه اول بر دادگاهها ریاست اداری دارد و در مراکز استان رئیس کل دادگستری استان، رئیس کل دادگاههای تجدیدنظر و کیفری استان است و بر کلیه دادگاهها و دادرها و دادگستریهای حوزه آن استان نظارت و ریاست اداری خواهد داشت. همچنین رئیس دادگستری هر حوزه بر دادرهای آن حوزه نظارت و ریاست اداری دارد.^۲

تبصره - به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ حذف شده است.^۳

ماده ۱۳ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - برای تأمین کادر قضائی دادرها، رئیس قوه قضائیه از قضات تحقیق فعلی و دادرسان علی البدل دادگاهها و سایر قضاتی که مقتضی بداند استفاده خواهد نمود و شعبی از دادگاهها را که با تأسیس دادر غیر لازم تشخیص دهد منحل خواهد کرد و حتی الامکان حذف شعب اضافی از آخرین شعب دادگاهها انجام خواهد شد.

تبصره ۱ - (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - گروه شغلی "دادستانها" برابر گروه شغلی "رئیس دادگستری شهرستان" و گروه شغلی "دادستان تهران" برابر گروه شغلی "رئیس کل دادگستری استان تهران" خواهد بود.

۱ - این ماده در قسمت‌های مغایر با ماده ۱۲ اصلاحی، در حوزه‌های قضایی که قانون به مرحله اجرا گذارده خواهد شد، نسخ ضمنی می‌شود.

۲ - ماده ۱۲ سابق: رئیس حوزه قضایی هر شهرستان به عنوان رئیس دادگستری آن شهرستان بر کلیه دادگاههای عمومی و انقلاب نظارت و ریاست اداری دارد و همچنین رئیس دادگستری شهرستان مرکز استان نظارت و ریاست اداری بر امور دادگستریهای شهرستانهای حوزه آن استان را خواهد داشت.

۳ - تبصره - امور حسبه و کلیه اختیاراتی که در سایر قوانین به عهده دادستان عمومی بوده به جز اختیاراتی که به موجب این قانون به رؤسای محاکم تفویض شده است به رئیس دادگستری شهرستان و استان محول می‌شود.

تبصره ۲- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - گروه شغلی "معاون دادستان و بازپرس" برابر گروه شغلی "رئیس شعبه دادگاه عمومی" و گروه شغلی "دادیار" برابر گروه شغلی "دادرس علی البدل دادگاه" خواهد بود.

تبصره ۳- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - به جزء موارد ضروری به تشخیص رئیس قوه قضائیه، رئیس کل دادگستری استان باید حداقل دارای^۱ ده سال سابقه کار قضائی، رئیس دادگاه تجدیدنظر حداقل هشت سال و دادستان و رئیس دادگستری شهرستان حداقل شش سال سابقه کار قضائی داشته باشند.^۲

ماده ۱۴- (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) -

الف - دادگاههای عمومی حقوقی با حضور رئیس دادگاه و یا دادرس علی البدل تشکیل می شود و تمام اقدامات و تحقیقات به وسیله رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل وفق قانون آئین دادرسی مربوط انجام می گردد و اتخاذ تصمیم قضائی و انشای رأی با قاضی دادگاه است.

ب - دادگاههای خانواده حتی المقدور با حضور مشاور قضائی زن که دارای پایه قضائی است اقدام به رسیدگی نموده و نظر مشورتی آنان قبل از صدور حکم توسط رئیس دادگاه اخذ خواهد شد.

ج - دادگاههای عمومی جزائی و انقلاب با حضور رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل و دادستان یا معاون او یا یکی از ددیاران به تعیین دادستان تشکیل می گردد و فقط به جرائم مندرج در کیفرخواست وفق قانون آئین دادرسی مربوط رسیدگی می نماید و انشای رأی

۱ - واژه "دارای" زاید به نظر می رسد.

۲ - ماده ۱۳ سابق - نیروی انتظامی هر حوزه قضائی اعم از بخش یا شهرستان در مقام ضابط دادگستری تحت ریاست و نظارت رئیس همان حوزه انجام وظیفه نموده و مکلف به اجرای دستورات مقام قضائی میباشد.

پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون بر عهده قاضی دادگاه است.

تبصره ۱ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - هرگاه دادگاه نقضی در تحقیقات مشاهده نموده یا انجام اقدامی را لازم بداند، خود تکمیل می‌نماید و نیز می‌تواند رفع نقص و تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادرسی مربوط درخواست کند.^۱

ماده ۱۵ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - دادرسان علی‌البدل عهده‌دار انجام کلیه اموری هستند که از طرف رؤسای دادگاهها در چارچوب قوانین به آنان ارجاع می‌شود و در غیاب رئیس شعبه دادگاه حسب تعیین رئیس کل دادگاهها شعبه بلامتصدی را تصدی و اداره می‌نمایند.^۲

ماده ۱۶ - ترتیب رسیدگی در دادگاهها طبق مقررات مزبور در آئین‌نامه دادرسی مربوط به دادگاهها خواهد بود.

ماده ۱۷ - قاضی دادگاه پس از اعلام ختم دادرسی ظرف یک هفته مکلف به انشاء رأی می‌باشد.

۱ - ماده ۱۴ سابق - دادگاههای عمومی با حضور رئیس شعبه یا دادرس علی‌البدل تشکیل میشود و تمامی اقدامات و تحقیقات ضروری از بدو تا ختم قضیه وسیله حاکم دادگاه صورت خواهد گرفت همچنین اظهار نظر قضائی و انشاء رأی با او است.

تبصره ۱ - رعایت دستور این ماده مانع از آن نیست که با لحاظ موازین شرع و قانون پاره‌ای از اقدامات و تحقیقات و تصمیمات به دستور و زیر نظر حاکم دادگاه وسیله قضات تحقیق بعمل آید یا بعضی از اقدامات و تحقیقات به‌همین ترتیب توسط ضابطین دادگستری یا مراجع ذیصلاح دیگر انجام شود.

تبصره ۲ - هرگاه تحقیق یا اقدامی در حوزه دادگاه دیگری لازم باشد یا اطلاعاتی از حوزه قضائی آن دادگاه باید جمع‌آوری شود دادگاه رسیدگی کننده میتواند با اعطاء نیابت قضائی از دادگاه آن حوزه انجام آن تحقیقات و اقدامات یا جمع‌آوری اطلاعات را بخواهد.

۲ - ماده ۱۵ سابق - قضات تحقیق تحت نظارت قضات دادگاههای حوزه قضائی عهده‌دار انجام کلیه اموری هستند که در جریان تعقیب و رسیدگی و اجرا به آنان ارجاع می‌شود.

ماده ۱۸ و تبصره‌های آن - (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) -^۱ آرای غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام، همان می‌باشد که در قوانین آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی و ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی ذکر گردیده است. در مورد آرای قابل تجدیدنظر یا فرجام، تجدیدنظر و فرجام خواهی بر طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام می‌شود.

در مورد آرای قطعی، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود مگر اینکه رأی، خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود.

تبصره ۱ - مراد از خلاف بین این است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد.

تبصره ۲ - درخواست تجدیدنظر نسبت به آراء قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و یا به علت انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که "شعبه تشخیص" نامیده می‌شود تقدیم گردد. شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب

۱ - ماده ۱۸ سابق - (که به موجب ق.آ.ه.ک. ۱۳۷۹ و ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ ملغی شده است) به شرح ذیل میباشد:
آرای دادگاههای عمومی و انقلاب اعم از حکم یا قرار در موارد زیر نقض می‌شود:

۱ - قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه رأی خود شود.

۲ - قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد متنبه گردد.

۳ - ثابت شود قاضی صادر کننده رأی صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی را نداشته است.

تبصره - در مورد بندهای ۱ و ۲ مرجع تجدیدنظر، رأی را نقض و رسیدگی می‌نماید و در مورد بند ۳ مرجع تجدیدنظر بدو به اصل ادعای عدم صلاحیت رسیدگی و در صورت احراز، رسیدگی مجدد را خواهد داد.

رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌شود.

در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند، قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد. مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.

تبصره ۳ - خواهان تجدیدنظر باید هزینه تجدیدنظرخواهی را وفق قانون پرداخت کند و چنانچه ظرف ده روز پس از اخطار شعبه تشخیص، بدون عذر، هزینه را پرداخت ننماید، شعبه تشخیص قرار رد درخواست او را صادر خواهد نمود. این قرار قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد.

اگر تجدیدنظرخواهی از سوی دادستان مربوط باشد، دادستان از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. این معافیت شامل سایر مواردی هم که دادستان تقاضای تجدیدنظر نماید می‌باشد.

تبصره ۴ - جزء در موارد اختیار ذیل تبصره ۲ این ماده از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یک بار نمی‌توان به عنوان خلاف بین درخواست تجدیدنظر نمود.

تبصره ۵ - در مواردی که برحسب قانون دیوان عالی کشور باید اعاده دادرسی را تجویز کند، این امر با شعبه تشخیص مذکور در تبصره (۲) این ماده خواهد بود.

ماده ۱۹ - به موجب ماده ۵۲۹ ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ ملغی شده است.^۱

۱ - ماده ۱۹ سابق - آرای زیر قابل درخواست تجدیدنظر میباشد تا چنانچه مرجع تجدیدنظر پس از رسیدگی پی به اشتباه بین حکم و یا عدم صلاحیت دادگاه ببرد رأی را نقض و رسیدگی مجدد نماید.

ماده ۲۰ - به منظور تجدیدنظر در آراء دادگاههای عمومی و انقلاب در مرکز هر استان دادگاه تجدیدنظر به تعداد مورد نیاز مرکب از یک نفر رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می شود. جلسه دادگاه با حضور دو نفر عضو رسمیت یافته پس از رسیدگی ماهوی رأی اکثریت که به وسیله رئیس یا عضو مستشار انشاء می شود قطعی و لازم الاجرا خواهد بود.^۱

تبصره ۱ - (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها

الف - احکام:

- ۱- اعدام و رجم
 - ۲- حدود، قصاص نفس و اطراف.
 - ۳- مصادره و ضبط اموال.
 - ۴- دیه بیش از خمس دیه کامل
 - ۵- در صورتیکه حداکثر مجازات قانونی جرم بیش از ۶ ماه حبس یا شلاق یا بیش از یک میلیون ریال جزای نقدی باشد.
 - ۶- حکمی که خواسته آن از یک میلیون ریال متجاوز باشد.
 - ۷- حکمی که مستند به اقرار خوانده در دادگاه نباشد.
 - ۸- حکمی مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رأی آنان را قاطع دعوی قرار داده باشند، نباشد.
 - ۹- حکم راجع به متفرعات دعوی در صورتیکه حکم راجع به اصل دعوی قابل تجدیدنظر باشد.
 - ۱۰- حکم راجع به نکاح و طلاق و فسخ نکاح و مهر.
 - ۱۱- حکم راجع به نسب و وصیت و وصایت و وقف و ثلث و حبس و تولیت.
 - ۱۲- حکم راجع به حجر و رفع حجر
- ب - قرارهای زیر در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی قابل درخواست و تجدیدنظر باشد:
- ۱- قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شود.
 - ۲- قرار رد دعوی یا عدم استماع دعوی.
 - ۳- قرار سقوط دعوی.
 - ۴- قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوی.
- تبصره ۱ - احکامی که در مرحله تجدیدنظر صادر می شود: بجز در خصوص رأی اصراری قابل درخواست تجدیدنظر مجدد نیست.
- تبصره ۲ - در موارد مذکور در این ماده در صورتی که طرفین دعوی کتباً حق تجدیدنظرخواهی خود را ساقط کرده باشند تقاضای تجدیدنظرخواهی آنان مسموع نیست.
- ۱ - تبصره ماده ۲۰ که به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ حذف شده به شرح ذیل می باشد:
- تبصره - رئیس دادگاه تجدیدنظر می تواند رئیس شعبه اول دادگاههای عمومی نیز باشد مگر در مورد احکامی که خود صادر نموده که در این صورت دادرس علیالبدل به قائم مقامی رئیس رسیدگی خواهد کرد.

قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان بعمل خواهد آمد و در این مورد، دادگاه مذکور "دادگاه کیفری استان" نامیده می‌شود. دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) و برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرائم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل می‌شود.

تشکیلات، ترتیب رسیدگی، کیفیت محاکمه و صدور رأی این دادگاه تا تصویب قانون آئین دادرسی مناسب مطابق مقررات این قانون و قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی خواهد بود. دادگاه کیفری استان در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی با حضور هیأت منصفه تشکیل خواهد شد.

تبصره ۲ - (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - در مرکز هر استان حسب نیاز، شعبه یا شعبی از دادگاه تجدیدنظر به عنوان "دادگاه کیفری استان" برای رسیدگی به جرائم مربوط اختصاص می‌یابد. تعداد شعبه یا شعبی که برای این امر اختصاص می‌یابد به تشخیص رئیس قوه قضائیه خواهد بود.

دادستان شهرستان مرکز استان یا معاون او یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان، وظایف دادستان را در دادگاه کیفری استان انجام می‌دهد. قبل از استماع اظهارات شاکی و متهم، اظهارات دادستان یا نماینده وی و شهود و اهل خبره‌ای که دادستان معرفی کرده بیان می‌شود.

تبصره ۳- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - برای تسهیل یا تسریع در امر دادرسی، رئیس قوه قضائیه می‌تواند موقتاً امر به تشکیل دادگاه کیفری استان در شهرستان محل وقوع جرم بدهد. در این صورت دادستان همان محل یا معاون او یا یکی از دادیاران آن حوزه، وظایف دادستان را در دادگاه مذکور به عهده خواهند داشت. دادگاه کیفری استان با حضور رئیس و تمامی مستشاران رسمیت می‌یابد.

تبصره ۴- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - دادگاه کیفری استان پس از ختم رسیدگی با استعانت از خداوند سبحان و وجدان مشاوره نموده و با توجه به محتویات پرونده مبادرت به صدور رأی می‌نماید و نظر اکثریت اعضای دادگاه مناط اعتبار است. این رأی ظرف مهلت مقرر قابل تجدیدنظرخواهی در دیوان عالی کشور می‌باشد. ترتیب رسیدگی همان است که در قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مقرر شده است.

تبصره ۵- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - اشخاص ذیل می‌توانند از رأی دادگاه کیفری استان تقاضای تجدیدنظر نمایند:

الف - محکوم علیه یا نماینده قانونی وی .

ب - دادستان.

ج - مدعی خصوصی یا نماینده قانونی وی از حیث ضرروزیان.

تبصره ۶- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - اجرای احکام کیفری "دادگاه کیفری استان" توسط دادرسی شهرستان مرکز استان وفق مقررات مربوط در قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی خواهد بود.

تبصره ۷- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - در شهرستان مرکز استان، رئیس کل دادگستری

استان رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد و رئیس شعبه اول دادگاههای عمومی مرکز استان رئیس کل دادگاههای آن شهرستان خواهد بود و در غیر مرکز استان رئیس هر حوزه قضائی، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی آن حوزه قضائی است.

ماده ۲۱ - (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - مرجع تجدیدنظر آراء قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی حقوقی و جزائی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاهها در حوزه قضائی آن استان قرار دارند. آراء دادگاههای کیفری استان و آن دسته از آراء دادگاههای تجدیدنظر استان که قابل فرجام باشد ظرف مهلت مقرر برای تجدیدنظرخواهی، قابل فرجام در دیوان عالی کشور است.^۱

ماده ۲۲ و تبصره‌های آن - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان به درخواست تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی جزائی و انقلاب وفق مقررات قانونی آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی با حضور دادستان یا یکی از دایاران یا معاونان وی به عمل می‌آید و در مورد آراء حقوقی وفق قانون آئین دادرسی مربوط خواهد بود.

تبصره ۱ - اگر در دادگاه تجدیدنظر متهم بی‌گناه شناخته شود حکم بدوی فسخ و متهم

۱ - ماده ۲۱ سابق: مرجع تجدیدنظر آراء دادگاههای عمومی و انقلاب هر شهرستان دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان است مگر در موارد ذیل که مرجع تجدیدنظر آن دیوانعالی کشور خواهد بود.

۱- اعدام و رجم.

۲- قطع عضو و قصاص نفس و اطراف

۳- مصادره و ضبط اموال

۴- مجازات حبس بیش از ده سال.

۵- حکمی که خواسته آن از بیست میلیون ریال متجاوز باشد.

۶- احکام راجع به اصل نکاح و طلاق.

۷- احکام راجع به نسبت و وقف و حبس و تولیت

تبرئه می‌گردد، هر چند که درخواست تجدیدنظر نکرده باشد و در این صورت اگر متهم در زندان باشد فوراً آزاد می‌شود.

تبصره ۲ - هرگاه دادگاه تجدیدنظر پس از رسیدگی محکوم علیه را مستحق تخفیف مجازات بداند ضمن تأیید حکم بدوی مستدلاً می‌تواند مجازات او را تخفیف دهد، هر چند که محکوم علیه تقاضای تجدیدنظر نکرده باشد.

تبصره ۳ - در امور کیفری موضوع مجازاتهای تعزیری یا بازدارنده مرجع تجدیدنظر نمی‌تواند مجازات مقرر در حکم بدوی را تشدید کند، مگر اینکه دادستان یا شاکی خصوصی درخواست تجدیدنظر کرده باشد.

تبصره ۴ - اگر حکم تجدیدنظر خواسته از نظر محاسبه محکوم به یا خسارات یا تعیین مشخصات طرفهای دعوا یا تعیین نوع و میزان مجازات و تطبیق عمل با قانون متضمن اشتباهی باشد که به اساس حکم لطمه‌ای وارد نسازد، مرجع تجدیدنظر با اصلاح حکم آن را تأیید می‌نماید و تذکر لازم را به دادگاه بدوی خواهد داد.^۱

۱ - ماده ۲۲ سابق: هرگاه از رأی دادگاه عمومی و انقلاب در اموری که در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر مرکز استان است درخواست تجدیدنظر شود دادگاه مزبور به ترتیب زیر عمل خواهد نمود.

۱- اگر رأی دادگاه بصورت قرار باشد و قرار نقض شود پرونده را برای رسیدگی ماهوی به همان دادگاه ارجاع می‌دهد و دادگاه مکلف به رسیدگی ماهوی میباشد.

۲- اگر رأی دادگاه بصورت حکم باشد و حکم مورد تأیید قرار گیرد بمنظور اجراء به دادگاه صادر کننده حکم اعاده میگردد و چنانچه حکم را نقض نماید رأساً مبادرت به رسیدگی و انشاء رأی خواهد کرد. رای صادره قطعی و لازم الاجرا خواهد بود.

تبصره - چنانچه رئیس دادگاه تجدیدنظر ریاست شعبه اول دادگاههای عمومی را عهده‌دار باشد ارجاع توسط دادگاه تجدیدنظر انجام میگردد و در غیر این صورت پرونده پس از نقض بمنظور ارجاع به نظر رئیس شعبه اول خواهد رسید.

۳- در صورتیکه متهم بی‌گناه شناخته شود حکم را نقض و متهم تبرئه خواهد شد هر چند محکوم علیه درخواست تجدیدنظر نکرده باشد.

۴- اگر حکم تجدیدنظر خواسته از نظر احتساب محکوم به یا خسارات یا تعیین مشخصات طرفین دعوی یا تعیین نوع و میزان مجازات و تطبیق عمل با قانون و یا نقایصی نظیر آنها که متضمن اشتباهی باشد که به اساس حکم لطمه وارد نسازد دادگاه تجدیدنظر یا دیوانعالی کشور که در مقام تجدیدنظر عمل می‌کند اشتباه را رفع و رأی را تأیید خواهد نمود. <<

ماده ۲۳ - به موجب ماده ۵۲۹ ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ ملغی شده است.^۱

ماده ۲۴ - مواد زیربط ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص جهات و شرایط تجدیدنظرخواهی و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور و....) حسب مورد جانشین این ماده شده است.^۲

>> تبصره ۱ - در امور حقوقی شخصی مرجع تجدیدنظر فقط نسبت به آنچه مورد درخواست تجدیدنظر واقع شده است رسیدگی خواهد نمود و نسبت به آن قسمت که مورد درخواست تجدیدنظر نمی‌باشد حق رسیدگی و اظهار نظر ندارد.

تبصره ۲ - در احکام کیفری مرجع تجدیدنظر نمی‌تواند مجازات تعزیری مقرر در حکم بدوی را تشدید نماید.

۵ - هرگاه در تعیین مجازات سهواً به ماده دیگری استناد شده ولی از این اشتباه تغییری در مجازات حاصل نشده باشد مرجع تجدیدنظر حکم را تائید و تذکر لازم به دادگاه داده خواهد شد.

۱ - ماده ۲۳ سابق: دیوان عالی کشور در مورد درخواست تجدیدنظر به ترتیب زیر اقدام می‌نماید.

۱- اگر حکم مطابق قانون و دلایل موجود در پرونده باشد آنرا تأیید و جهت اجرا به دادگاه صادر کننده حکم اعاده می‌گردد.

۲- هرگاه رأی از دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی صادر شده باشد یا برخلاف قانون صادر شده یا رعایت تشریفات قانونی در آن نشده باشد و عدم رعایت تشریفات مذکور به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیاندازد یا بدون توجه به دلایل یا مدافعات اصحاب دعوی یا با نقص تحقیقات صادر شده باشد رأی را نقض و به شرح زیر اقدام می‌نماید:

الف - اگر عملی که محکوم علیه به اتهام ارتکاب آن محکوم شده است به فرض ثبوت، جرم نباشد یا مضمول عفو عمومی شده باشد یا به جهتی دیگر از جهات قانونی قابل تعقیب نباشد رأی نقض بلاارجاع می‌گردد.
ب - اگر رأی منقوض، قرار باشد یا حکم بعثت نقص تحقیقات نقض شود پس از نقض برای رسیدگی مجدد به همان دادگاه صادر کننده رأی ارجاع می‌شود.

ج - اگر رأی یا حکم به علت عدم صلاحیت ذاتی دادگاه نقض شود پرونده به دادگاهی که دیوان عالی کشور صالح می‌داند ارجاع و دادگاه مرجع‌الیه مکلف به رسیدگی می‌باشد.

د - در سایر موارد پس از نقض، پرونده به شعبه دیگر دادگاه (به تشخیص دیوان عالی کشور) ارجاع می‌گردد.
تبصره - در مواردی که دیوان عالی کشور حکم را به علت نقص تحقیقات نقض می‌نماید مکلف است کلیه نواقص تحقیقات را مشروحاً ذکر نماید.

۲ - ماده ۲۴ سابق: مرجع رسیدگی پس از نقض در دیوان عالی کشور بشرح ذیل اقدام می‌نماید:

الف - در صورت نقض قرار در دیوان عالی کشور، باید از نظر دیوان متابعت نماید و وارد رسیدگی ماهوی شود.

ب - در صورت نقض حکم بعثت نقص تحقیقات، باید تحقیقات مورد نظر دیوان را انجام دهد سپس مبادرت به انشاء حکم نماید.

ج - در صورت نقض حکم در غیر موارد مذکور دادگاه می‌تواند رأی اصراری صادر نماید اگر یکی از کسانی که حق درخواست تجدیدنظر دارد تقاضای تجدیدنظر نماید پرونده مجدداً در دیوان عالی کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد، هرگاه شعبه دیوان عالی کشور استدلال دادگاه را بپذیرد حکم را ابرام می‌نماید و در غیر این صورت پرونده در <<

ماده ۲۵- مواد ذریبط ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص جهات و شرایط تجدیدنظرخواهی و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور و....) حسب مورد جانشین این ماده شده است.^۱

ماده ۲۶- در موارد مذکور در این قانون اشخاص زیر حق درخواست تجدیدنظر را دارند:
۱- در مورد احکام حقوقی:

هر یک از طرفین دعوا یا نماینده قانونی یا قائم مقام آنان مانند وراث، وصی، انتقال گیرنده که از رأی دادگاه متضرر می شود.^۲

۲- در مورد احکام کیفری:

الف - محکوم علیه یا نماینده قانونی او.^۳

>> هیئت عمومی شعب حقوقی یا کیفری دیوان عالی کشور حسب مورد مطرح و چنانچه نظر شعبه دیوان عالی کشور مورد تأیید قرار گرفت حکم نقض و پرونده به شعبه دیگر دادگاه ارجاع خواهد شد دادگاه مرجوع الیه با توجه به استدلال هیئت عمومی دیوان عالی کشور حکم مقتضی صادر و این حکم قطعی است.
تبصره - قطعیت حکم در صورتی است که از موارد سه گانه مذکور در ماده ۱۸ نباشد.

۱- ماده ۲۵ سابق: جهات درخواست تجدیدنظر به قرار زیر است:

- ۱- ادعای عدم اعتبار مدارک استنادی دادگاه یا دروغ بودن شهادت شهود یا فقدان شرایط قانونی شهادت، در شهود.
 - ۲- ادعای مخالف بودن رأی با قانون
 - ۳- ادعای عدم صلاحیت دادگاه یا عدم صلاحیت قاضی صادر کننده رأی.
 - ۴- ادعای عدم توجه قاضی به دلایل یا مدافعات.
- تبصره- اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده بعمل آمده باشد مرجع تجدیدنظر در صورت وجود جهتی دیگر می تواند به آن جهت هم رسیدگی نماید.

۲- به ماده ۳۳۵ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ نیز مراجعه شود.

۳- رأی وحدت رویه ۶۲۱ - ۱۳۷۶/۹/۴: بر حسب اطلاق قسمت "الف" بند "۲" ماده (۲۶) ناظر به ذیل ماده (۲۱) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مورد اعلام وقوع قتل عمدی چنانچه دادگاه بدوی قتل را غیر عمد تشخیص دهد و حکم محکومیت بر این اساس صادر گردد تشخیص دادگاه مسقط حق تجدیدنظرخواهی شاکی خصوصی از جهت ادعای عمدی بودن قتل نمی باشد و مرجع رسیدگی تجدیدنظر در این مورد با توجه به ماده (۲۱) قانون مرقوم، دیوان عالی کشور خواهد بود بنابراین رأی شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می شود.

ب - شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او.^۱

ج - (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - دادستان از حکم براءت یا محکومیت غیر قانونی متهم.

۳ - در مورد قرارها:

هر یک از طرفین دعوی که قرار دادگاه به ضرر او صادر شده باشد یا نماینده قانونی آنان.

ماده ۲۷ - مواد ذی ربط ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص جهات و

شرایط تجدیدنظرخواهی و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور و ...) حسب مورد جانشین این

ماده شده است.^۲

ماده ۲۸ - مواد ذی ربط ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص جهات و

شرایط تجدیدنظرخواهی و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور و ...) حسب مورد جانشین این

ماده و تبصره‌های ۲ و ۳ آن شده است.^۳

۱ - رأی وحدت رویه ۶۱۴ - ۱۳۷۵/۱۱/۳۰ : نظر به اینکه بند (ب) از فراز ۲ ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ برای شاکی خصوصی یا نماینده قانونی او حق درخواست تجدیدنظر از احکام کیفری دادگاههای عمومی قائل شده است و این حق علی الاطلاق شامل اعتراض به حکم براءت یا حکم محکومیت هر دو می‌باشد و نظر به اینکه دادگاههای تجدیدنظر مرکز استان به موجب صدر ماده ۲۲ قانون مزبور تنها به اموری که قانوناً در صلاحیت آنان قرار گرفته رسیدگی می‌نمایند و بدیهی است که این امور شامل موارد مفصله در ذیل ماده (۲۱) قانون مرقوم نمی‌گردد علی‌هذا رأی شعبه بیستم دیوان عالی کشور که بر این مبنا اصدار یافته و به درخواست تجدیدنظر شاکی خصوصی از حکم براءت متهم به ارتکاب لواط رسیدگی و اظهار نظر نموده منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد.

۲ - ماده ۲۷ سابق - مهلت درخواست تجدیدنظر در موارد مذکور در ماده ۲۰ برای اشخاص ساکن ایران ۳۰ روز و برای کسانی که خارج از کشور می‌باشند ۲ ماه از تاریخ ابلاغ رأی می‌باشد.

۳ - ماده ۲۸ سابق : متقاضی تجدیدنظر باید دادخواست و یا درخواست خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادر کننده رأی و یا دفتر بازداشتگاهی که در آنجا توقیف است تسلیم نماید.

مدیر دفتر دادگاه یا بازداشتگاه باید بلافاصله آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی و طرف دعوی و تاریخ تسلیم و ذکر شماره ثبت به تقدیم کننده بدهد و در روی کلیه برگهای دادخواست یا درخواست تجدیدنظر همان تاریخ را قید نماید. این تاریخ، تاریخ تجدیدنظرخواهی محسوب می‌گردد. دفتر بازداشتگاه مکلف است که پس از ثبت تقاضای تجدیدنظر بلافاصله آن را به دادگاه صادر کننده رأی ارسال نماید دفتر دادگاه صادر کننده رأی در صورتی که تقاضای تجدیدنظر در مهلت قانونی باشد پس از تکمیل پرونده بلافاصله آن را به مرجع تجدیدنظر ارسال می‌دارد.

تبصره ۲ - هرگاه نزد دادگاه تجدیدنظر ثابت شود که به علت قوه قهریه امکان استفاده از حق تجدیدنظرخواهی در

مهلت‌های مقرر نبوده است، ابتدای مهلت از تاریخ رفع قوه قهریه خواهد بود. <<

تبصره ۱ - دادگاه باید در ذیل رأی خود قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید.

ماده ۲۹ - مواد ذی ربط ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص جهات و شرایط تجدیدنظرخواهی و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور و ...) حسب مورد جانشین این ماده شده است.^۱

ماده ۳۰ - مواد ذی ربط ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص جهات و شرایط تجدیدنظرخواهی و نحوه رسیدگی دیوان عالی کشور و ...) حسب مورد جانشین این ماده شده است.^۲

ماده ۳۱ -^۳ با تصویب ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.م. ۱۳۷۹ و ماده ۳۹ الحاقی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ ملغی شده است.

ماده ۳۲ و ۳۳ - مواد ذی ربط ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ و ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ (در خصوص

>> تبصره ۳ - متقاضی تجدیدنظر در آراء کیفری باید مبلغ ده هزار ریال بابت هزینه دادرسی بپردازد و در آراء حقوقی هزینه دادرسی برابر مقررات آئین دادرسی مدنی خواهد بود.
(۵۷ نظریه ۷/۱۸۲۵ مورخ ۱۳۷۴/۴/۱۱ اداره حقوقی: هزینه دادرسی تقاضای تجدیدنظر از آرای کیفری دادگاهها موضوع بند "۳" ماده (۲۸) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعم از این که متقاضی یک نفر باشد یا چندین نفر، همان ده هزار ریال است.)

۱ - ماده ۲۹ سابق: متقاضی تجدیدنظر باید تمام علل و جهات تقاضای خود را در دادخواست یا درخواست تجدیدنظر تصریح نماید مگر اینکه آن جهت بعداً حادث شده باشد که در صورت اخیر می تواند برابر مقررات اعاده دادرسی اقدام کند.
۲ - ماده ۳۰ سابق: در صورتی که تقاضای تجدیدنظر ظرف مهلت مقرر داده شده باشد چنانچه بر اجرای حکم در امور کیفری فساد مترتب باشد تا اتخاذ تصمیم مرجع تجدیدنظر اجرای حکم متوقف خواهد شد.
۳ - ماده ۳۱ سابق: محکوم علیه می تواند احکام قطعیت یافته هر یک از محاکم را که قابل درخواست تجدیدنظر بوده از تاریخ ابلاغ حکم تا یک ماه از دادستان کل کشور درخواست رسیدگی بنماید. دادستان کل کشور در صورتی که حکم را مخالف بین با شرع یا قانون تشخیص دهد از دیوان عالی کشور درخواست نقض می نماید. دیوان عالی کشور در صورت نقض حکم رسیدگی را به دادگاه هم عرض ارجاع می دهد. رأی دادگاه در غیر موارد مذکور در ماده ۱۸ غیر قابل اعتراض و درخواست تجدیدنظر است.

صلاحیت و حل اختلاف در صلاحیت) حسب مورد جانشین این مواد شده است.^۱

ماده ۳۴ - با توجه به اجرای آن و اصلاحات بعدی قانون موضوعاً منتفی است.^۲

ماده ۳۵ - دادگستری مجاز است به منظور تکمیل اعضاء دفتری دادگاههای عمومی و انقلاب نسبت به استخدام کارمند اداری به تعداد لازم اقدام کند اجازه مذکور صرفاً برای تشکیلات مربوط به دادگاههای عمومی است.

ماده ۳۶ - دولت مکلف است در اسرع وقت امکان تهیه وسائل و تجهیزات لازم دادگاههای عمومی از قبیل محل استقرار، ملزومات و وسائط نقلیه و دیگر لوازم و وسائل را فراهم کند و اعتبار لازم مربوطه برای این وسائل و تجهیزات را در اختیار دادگستری قرار دهد.

ماده ۳۷ - آئین نامه اجرائی این قانون حداکثر ظرف مدت سه ماه توسط وزیر دادگستری تهیه و به تصویب رئیس قوه قضائیه خواهد رسید.

ماده ۳۸ - (اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - دولت مکلف است در قالب قانون بودجه سالانه، اعتبارات لازم را برای تهیه وسایل و تجهیزات لازم و به کارگیری نیروی انسانی جهت اجرای این قانون تأمین نماید.^۳

۱ - ماده ۳۲ سابق: تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوی مطروحه با همان دادگاهی است که قانوناً مکلف به رسیدگی به پرونده بوده است.

ماده ۳۳ سابق: در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه ذیصلاح ارسال می نماید، چنانچه دادگاه مرجوع الیه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد پرونده جهت حل اختلاف توسط دادگاه مرجوع الیه به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال میشود.

تبصره - در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاههای دو حوزه قضائی از دو استان باشد مرجع حل اختلاف دیوانعالی کشور خواهد بود.

۲ - ماده ۳۴ سابق: از تاریخ لازم الاجراء شدن این قانون رئیس قوه قضائیه مکلف است حداکثر ظرف مدت پنج سال با تشکیل تدریجی دادگاههای عمومی و انحلال دادرهای عمومی و انقلاب و اتخاذ تصمیمات ضروری در زمینه تعلیم و تربیت نیروی قضائی واجد شرایط موجبات اجرای این قانون را در سراسر کشور فراهم نماید.

۳ - ماده ۳۸ سابق: از تاریخ تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب در هر حوزه قضائی کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن در همان حوزه لغو می گردد.

ماده ۳۹- (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) - از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، مواد (۲۳۵) و (۲۶۸) قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی و مواد (۳۲۶)، (۴۱۱)، (۴۱۲) قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی^۱ مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ نسخ می‌گردد. همچنین از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضائی کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد در همان حوزه ملغی می‌شود.

۱ - ماده ۳۲۶ - آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می‌گردد:

الف - قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه خود شود.

ب - قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد، متنبه شود.

ج - دادگاه صادر کننده رأی یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته‌اند و یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است.

تبصره ۱ - منظور از قاضی دیگر مذکور در بند (ب) عبارت است از رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور،

رئیس حوزه قضائی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر او قرار می‌گیرد.

تبصره ۲ - در صورتی که دادگاه انتظامی قضات تخلف قاضی را مؤثر در حکم صادره تشخیص دهد مراتب را به دادستان کل کشور اعلام می‌کند تا به اعمال مقررات این ماده اقدام نماید.

ماده ۴۱۱ - مقررات ماده (۳۲۶) نسبت به احکام صادره از دادگاه تجدیدنظر و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الرعايه می‌باشد.

ماده ۴۱۲ - مرجع رسیدگی به ادعای موضوع ماده (۳۲۶) نسبت به احکام دادگاه تجدیدنظر، دیوان عالی کشور است که چنانچه پس از رسیدگی آن را نقض نمود جهت رسیدگی به یکی از شعب دادگاه تجدیدنظر همان استان و یا در صورت

فقدان شعبه دیگر به نزدیکترین شعبه دادگاه تجدیدنظر استان دیگر ارسال می‌دارد.

مرجع رسیدگی به ادعای مذکور نسبت به احکام شعب دیوان عالی کشور، رئیس دیوان عالی کشور است که پس از رسیدگی و نقض آن، رسیدگی به پرونده را به شعبه دیگر دیوان عالی کشور ارجاع می‌نماید.

بخش دوم:

آئین نامه اصلاحی قانون

تشکیل دادگاههای

عمومی و انقلاب

آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

مصوب ۱۳۷۳/۳/۱۵ و اصلاحات بعدی^۱

با استناد به قانون اصلاح پاره‌ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ مجلس شورای اسلامی که از این پس به اختصار «قانون» نامیده می‌شود، آئین نامه قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۲۵ به شرح ذیل اصلاح می‌گردد:

ماده ۱ - در هر حوزه قضائی که بیش از یک شعبه دادگاه عمومی وجود دارد، به تشخیص رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف وی، شعب دادگاه بر اساس نیاز و به نسبت تراکم کار به حقوقی و جزائی تقسیم می‌شوند. همچنین تعیین شعبه یا شعبی از دادگاه تجدیدنظر استان به دادگاه کیفری استان و تشکیل شعبه یا شعب تشخیص دیوانعالی کشور بر اساس نیاز و تراکم کار با تصویب رئیس قوه قضائیه خواهد بود.

ماده ۲ - از تاریخ تخصیص شعب دادگاههای عمومی و انقلاب به دادگاههای حقوقی و جزائی رسیدگی به دعاوی و شکایات مطابق مقررات قانون خواهد بود. لکن هر شعبه به پرونده‌هایی که قبلاً به آن ارجاع شده است صرفنظر از نوع آنها رسیدگی خواهد کرد.

ماده ۳ - از تاریخ تخصیص شعبی از دادگاههای تجدیدنظر به دادگاههای کیفری استان، دادگاههای تجدیدنظر استان کلیه پرونده‌هایی را که در مرحله تجدیدنظر مطرح بوده است، کماکان مورد رسیدگی قرار داده و اتخاذ تصمیم خواهند نمود هر چند موضوع این

۱ - تاریخ و تصویب قانون " ۱۳۷۳/۴/۱۵ " می‌باشد.

پرونده‌ها در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان باشد.

ماده ۴ - به پیشنهاد رئیس کل دادگستری استان و تصویب رئیس قوه قضائیه، شعب دادگاههای عمومی حقوقی و عمومی جزائی و دادرها در هر حوزه قضائی به تناسب امکانات و ضرورت، جهت انجام تحقیقات و رسیدگی به جرائم و دعاوی خاص تخصیص می‌یابند از قبیل :

الف - دادرها و دادگاههای عمومی جزائی شامل :

- جرائم اطفال
- سرقت و آدم ربائی
- صدور چک پرداخت نشدنی
- جرائم صنفی (خوراکی، بهداشتی، داروئی و سایر صنوف)
- جرائم مربوط به مفاسد اجتماعی
- جعل و کلاهبرداری
- جرائم کارکنان دولت

ب - دادگاههای عمومی حقوقی شامل :

- دعاوی تجاری
- امور حسبی
- دعاوی ثبتی، مالکیت‌های معنوی و صنعتی
- اعتراض به تصمیمات مراجع غیر دادگستری
- دعاوی خانواده
- دعاوی موجر و مستأجر
- دعاوی بین‌المللی

ماده ۵ - موارد ضرورت مقید در ماده ۴ قانون عبارتند از :

الف - دعاوی حقوقی ناشی از جرم.

ب - دعاوی جزائی مرتبط با دعاوی خانوادگی.

ج - محدود بودن شعب حوزه قضائی به نحوی که به لحاظ جهات رد و معذوریت امکان رسیدگی نباشد.^۱

د - سایر موارد به تشخیص رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان.

۱ - الف - رأی وحدت رویه شماره ۵۱۷ - ۱۳۶۷/۱۱/۱۸ : نظر دادرس دادگاه کیفری بر قابل تعقیب دانستن متهم که ضمن رسیدگی به شکایت از قرار منع پیگرد ابراز شود اظهار عقیده در موضوع اتهام محسوب نبوده و از موارد رد دادرس نمی‌باشد بنابراین رأی شعبه یازدهم دیوانعالی کشور تا حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می‌شود.

ب - رأی وحدت رویه ۵۲۴ - ۱۳۶۸/۱/۲۹ : جهات رد دادرس در امور جزایی در ماده (۳۳۲) قانون آئین دادرسی کیفری تصریح شده و رسیدگی دیوانعالی کشور مبنی بر تنفیذ یا عدم تنفیذ نظر دادگاه کیفری یک با هیچ یک از جهات مزبور تطبیق نمی‌کند تا مجوز رد دادرس برای رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی باشد اظهار عقیده در موضوع دعوی هم که به شرح بند ۷ ماده (۲۰۸) قانون آئین دادرسی مدنی از موارد رد دادرس محسوب شده منصرف از این مورد است زیرا در اعاده دادرسی مسائلی عنوان می‌شود که قبلاً مطرح نشده و سابقه رسیدگی ندارد.

ج - از ق.ا.د.ک ۱۳۷۸ :

ماده ۴۶ - دادرسان و قضات تحقیق در موارد زیر باید از رسیدگی و تحقیق امتناع نمایند و طرفین دعوا نیز می‌توانند آنان را رد کنند :

الف - وجود قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرس یا قاضی تحقیق با یکی از طرفین دعوا یا اشخاصی که در امر جزایی دخالت دارند.

ب - دادرس یا قاضی تحقیق قیم یا مخدوم یکی از طرفین باشد یا یکی از طرفین مباشر یا متکفل امور قاضی یا همسر او باشد.

ج - دادرس یا قاضی تحقیق یا همسر یا فرزند آنان وارث یکی از اشخاصی باشد که در امر جزایی دخالت دارند.

د - دادرس یا قاضی تحقیق در همان امر جزایی قبلاً اظهار نظر ماهوی کرده و یا شاهد یکی از طرفین باشد.

ه - بین دادرس یا قاضی تحقیق و یکی از طرفین یا همسر و یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد و یا در سابقه مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.

و - دادرس یا قاضی تحقیق یا همسر یا فرزندان آنان، نفع شخصی در موضوع مطروح داشته باشند.

د - از ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ :

ماده ۹۱ - دادرس در موارد زیر باید از رسیدگی امتناع نموده و طرفین دعوا نیز می‌توانند او را رد کنند.

الف - قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه بین دادرس یا یکی از اصحاب دعوا وجود داشته باشد.

ب - دادرس قیم یا مخدوم یکی از طرفین باشد و یا یکی از طرفین مباشر یا متکفل امور دادرس یا همسر او باشد.

ج - دادرس یا همسر یا فرزند او، وارث یکی از اصحاب دعوا باشد.

د - دادرس سابقاً در موضوع دعوی اقامه شده به عنوان دادرس یا داور یا کارشناس یا گواه اظهار نظر کرده باشد.

ه - بین دادرس و یکی از طرفین و یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد و یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد.

و - دادرس یا همسر یا فرزند او دارای نفع شخصی در موضوع مطروح باشند.

ماده ۶ - حوزه قضائی بخش، شهرستان و استان با رعایت ضوابط و مقررات تقسیمات کشوری خواهد بود.

تبصره - هرگاه مرکز بخش فاقد دادگاه باشد رسیدگی به امور قضائی آن به عهده نزدیکترین دادگاه همان استان یا حوزه قضائی شهرستان مربوط است. همچنین چنانچه در شهرستان دادگاه یا دادسرا تشکیل نشده باشد رسیدگی به امور قضائی آن به عهده نزدیکترین حوزه قضائی شهرستان تابع همان استان خواهد بود.

ماده ۷ - رئیس کل دادگستری استان، رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر و رئیس دادگاههای کیفری استان است و بر دادگاههای تجدیدنظر، کیفری استان و کلیه دادگستریها، دادگاهها و دادسراهای حوزه آن استان نظارت و ریاست اداری خواهد داشت. رئیس شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استان، رئیس کل دادگاههای آن شهرستان خواهد بود.

در غیر مرکز استان رئیس شعبه اول دادگاه عمومی، رئیس دادگستری آن شهرستان است و بر دادگاهها و دادسراهای مربوط و همچنین دادگاههای مستقر در بخش نظارت و ریاست اداری دارد. در صورت تعدد شعب دادگاههای عمومی در حوزه قضائی مستقر در مرکز بخش، رئیس شعبه اول دادگاه عمومی بر شعب دیگر نظارت و ریاست اداری خواهد داشت.

ماده ۸ - با تصویب رئیس قوه قضائیه رئیس کل دادگاههای شهرستان مرکز استان می تواند تمام یا بخشی از اختیارات خود را در خصوص دادگاههای انقلاب به رئیس شعبه اول آن دادگاهها تفویض نماید. در این صورت، رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی در سمت معاون وی انجام وظیفه خواهد کرد. در صورتی که در شهرستان غیر مرکز استان دادگاه انقلاب شعب متعدد داشته باشد، رئیس دادگستری آن شهرستان نیز می تواند به ترتیبی که ذکر شد اقدام نماید.

تبصره - سرپرستان مجتمع‌های قضائی به عنوان معاون رئیس کل دادگاههای شهرستان مرکز استان انجام وظیفه خواهند نمود.

ماده ۹ - رؤسای کل دادگستری استانها، رئیس کل دادگاههای شهرستان مرکز استان، رؤسای دادگستری شهرستانها و سرپرستان حوزه‌های قضائی نقاط معینی از شهرهای بزرگ می‌توانند با تصویب رئیس قوه قضائیه به تعداد لازم معاون داشته باشند.

ماده ۱۰ - از تاریخ اجرای قانون، در هر حوزه قضائی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به رئیس حوزه قضائی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول می‌گردد.

ماده ۱۱ - در صورت ضرورت یکی از معاونان دادستان شهرستان مرکز استان وظایف وی را در رابطه با جرائمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی است به عهده خواهد گرفت. معاون دادستان در امور دادگاههای انقلاب به تعداد لازم بازپرس، دادیار و کارمند اداری در اختیار خواهد داشت.

ماده ۱۲ - ارجاع شکایات، درخواستها و گزارشهای ضابطین به شعب بازپرسی و دادیاری و سایر امور مربوط به دادرسی با دادستان است. معاون دادستان یا دادیاران به ترتیب تقدم در غیاب وی عهده‌دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات دادستان خواهند بود.

ماده ۱۳ - ارجاع پرونده به بازپرس و یا دادیار در حدود صلاحیت و اختیارات قانونی آنها به تناسب اهمیت موضوع، تجربه، تبحر و سابقه کار خواهد بود.

ماده ۱۴ - به جز اتهام مقامات موضوع تبصره ماده ۴ قانون که تحقیقات مقدماتی، تعقیب و اقامه دعوی نسبت به آنها منحصراً توسط دادرسی تهران صورت خواهد گرفت، تعقیب بقیه مقامات موضوع تبصره ۱ ماده ۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب

۱۳۵۸/۷/۱۰ شورای انقلاب اسلامی و اصلاحیه‌های بعدی آن،^۱ توسط دادسرای

۱ - از لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب ۱۳۵۸/۷/۱۰ شورای انقلاب اسلامی: ماده ۸...- تبصره ۱ (اصلاحی ۱۳۵۸/۱۲/۴ و ۱۳۶۹/۱۱/۹) - به جرایمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت است در دادگاههای جزایی مراکز استان رسیدگی خواهد شد. ممکن است یک یا چند شعبه از دادگاههای مذکور را وزارت دادگستری برای رسیدگی به جرایم اختصاص دهد. به کلیه جرایم استانداران و فرمانداران و دارندگان پایه‌های قضایی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی در دادسرا و دادگاههای جزایی تهران رسیدگی می‌شود.

- صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت به موجب قوانین ذیل‌الذکر به شرح آتی بود، که تمامی به جز موارد احصایی در ذیل تبصره ۱ ماده ۸ ق.ت.د.ع. ۱۳۵۸ به دادگاههای جزایی مراکز استانها محول شد. در حال حاضر جز آنچه که به موجب قسمت اخیر تبصره (الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸) ماده ۴ اصلاحی ق.ت.د.ع.ا. ۱۳۷۳ در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران قرار گرفته، بقیه موارد داخل در صلاحیت دیوان کیفر در صلاحیت دادگاه کیفری استان محل وقوع جرم می‌باشد.

الف - از قانون متمم قانون جزای عمال دولت مصوب ۱۳۸۰/۸/۳۰:

۳ - تعدیات مأمورین دولتی نسبت به افراد در دیوان جزا رسیدگی و محاکمه خواهد شد.

ب - قانون راجع به محاکمه و مجازات مأمورین به خدمت عمومی مصوب ۱۳۱۵/۲/۶:

ماده ۱ - مأمورین به خدمات عمومی از حیث جرایم مذکور در فصل چهارم از باب دوم قانون مجازات عمومی * و از حیث صلاحیت دیوان جزای عمال دولت در حکم مأمورین دولتی خواهند بود.

* فصل چهارم از باب دوم قانون مجازات عمومی سابق تحت عنوان "در تقصیرات مأمورین دولتی" و شامل مواد ۱۲۹ الی ۱۵۹ بوده که در حال حاضر مواد ۵۷۰ الی ۵۹۶ قانون مجازات اسلامی جایگزین آن گردیده است.

ماده ۲ - محاکمه اداری مأمورین به خدمات عمومی مطابق نظامنامه‌ای خواهد بود که به تصویب هیأت وزراء می‌رسد.

ماده ۳ - مأمورین به خدمات عمومی کسانی هستند که در مأسسات ذیل خدمت می‌کنند.

۱ - مؤسسات خیریه که بر حسب ترتیب وقف یا وصیت تولید آنها با پادشاه مصر است. **

** در حال حاضر ولی امر مسلمین.

۲ - مؤسسات خیریه و مؤسسات عام المنفعه‌ای که دولت یا شهرداری اداره می‌کند و یا تحت نظر دولت اداره می‌شود.

۳ - مؤسسات انتفاعی دولت یا مؤسسات انتفاعی دیگر که تحت نظر دولت اداره می‌شود.

ج - از قانون تشکیل دیوان کیفر کارکنان دولت مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات بعدی:

ماده ۲ (اصلاحی ۱۳۵۵/۲/۲۲) - دیوان کیفر کارکنان دولت به جرایم زیر رسیدگی می‌کند:

۱ - کلیه جرایم معاونان و مدیران کل وزارتخانه‌ها و معاونان نخست وزیر و مدیران کل نخست وزیری و سازمانها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت وسفراء و رؤسای دانشکده‌ها و مؤسسات عالی علمی دیگر که از طرف دولت یا با کمک مستمر دولت اداره می‌شوند و استانداران و فرمانداران و رؤسای ادارات استانها و شهرستانها و شهرداران مراکز شهرستانها و رؤسا و مدیران و اعضاء هیأت مدیره و هیأت عامل شرکتها و مؤسسات و سازمانهای دولتی و وابسته به دولت و رؤسا و مدیران سازمانها و مؤسسات مملکتی و رؤسا و مدیران سازمانها و مؤسسات مأمور به خدمات عمومی و کفیل یا قائم مقام هریک از مقامات مذکور و رؤسا و مستشاران و دادستان و دیوان محاسبات و دادرندگان پایه‌های قضایی که به سبب شغل و وظیفه مرتکب شوند. <<

شهرستان مرکز استان مربوط به عمل خواهد آمد.

ماده ۱۵- در موارد مقرر قانونی که پرونده مستقیماً در دادگاه کیفری استان مطرح می‌گردد، کلیه تحقیقات توسط و تحت‌الامر دادگاه خواهد بود در این صورت کلیه ضابطین نسبت به انجام دستورات و تکمیل موارد خواسته شده مکلف خواهند بود. لکن در مواردی که پرونده با کیفرخواست در دادگاه مزبور مطرح گردیده است چنانچه دادگاه نقصی در تحقیقات مشاهده نماید یا انجام اقدامی را لازم بداند می‌تواند رفع نقص و تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادرسی مربوط درخواست کند.

ماده ۱۶- تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی و اقامه دعوی در خصوص جرائم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان توسط دادرسی حوزه قضائی صلاحیت دار به عمل خواهد آمد.

دادگاه عمومی جزائی، دادگاه کیفری استان و دادگاه انقلاب به جرائم مندرج در کیفرخواست و نیز جرائمی که در اجرای تبصره ۳ ماده ۳ قانون مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود، رسیدگی می‌نماید، دفاع از کیفرخواست در دادگاه کیفری استان و دادگاه انقلاب توسط دادستان شهرستان مرکز استان و یا معاون او و یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان بعمل خواهد آمد، مگر اینکه دادگاههای مذکور در شهرستانهای غیر مرکز تشکیل شود که در این صورت وظیفه فوق را دادستان همان شهرستان به عهده خواهد گرفت در دادگاه عمومی مستقر در شهرستان وظیفه فوق با دادستان همان شهرستان است.

>> ۲- جرایم اختلاس و تصرف غیر قانونی و ارتشاء و کلاهبرداری و جرایم موضوع ماده ۱۵۳ مکرر و ماده ۱۵۷ قانون مجازات عمومی به سبب شغل و وظیفه سایر کارکنان سازمانها و مؤسسات فوق و کارمندان شهرداریها و شهرداران غیر مراکز شهرستانها در صورتی که مبلغ رشوه از پنج هزار ریال و مبلغ مورد اتهام در سایر جرایم از سی هزار ریال بیشتر باشد.

کلیه جرایمی که قانوناً در حکم اختلاس یا تصرف غیر قانونی یا کلاهبرداری است مشمول این بند خواهد بود.

۳- رشاء در صورتی که مرتشی یکی از اشخاص مذکور در بند یک و یا میزان رشوه مشمول بند دو باشد.

ماده ۱۷ - تحقیقات مقدماتی جرائم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان که محل ارتکاب آنها حوزه قضائی بخش است، به عهده رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه می باشد که پس از صدور قرار نهائی پرونده را نزد دادستان شهرستان حوزه قضائی مربوط ارسال می نمایند تا عنداللزوم با تنظیم کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ذریبط ارسال نماید.

ماده ۱۸ - شروع به رسیدگی در دادگاه عمومی جزائی در موارد و جهات مقرر قانونی حسب مورد منوط به ارجاع رئیس حوزه قضائی و یا معاون وی می باشد. شروع به رسیدگی در دادگاه انقلاب با ارجاع رئیس حوزه قضائی و یا رئیس شعبه اول خواهد بود.

ماده ۱۹ - امر ارجاع در دادگاههای تجدیدنظر و کیفری استان با رئیس کل دادگستری استان است. رئیس کل دادگستری استان می تواند این وظیفه را به یکی از معاونین خود تفویض نماید.

ماده ۲۰ - از تاریخ تشکیل دادگاه کیفری استان، دادگاههای عمومی و انقلاب استان مربوط صلاحیت رسیدگی به جرائم موضوع تبصره ۴^۱ قانون را نخواهند داشت.

تبصره ۱ - پروندههای موضوع تبصره فوق الذکر که تا قبل از تشکیل دادگاه کیفری استان در دادگاههای عمومی و انقلاب مطرح رسیدگی بوده است مورد رسیدگی و اتخاذ تصمیم قرار می گیرند.

تبصره ۲ - مرجع تجدیدنظر آراء موضوع پروندههای فوق دیوانعالی کشور است، مگر در مورد جرائم مربوط به مواد مخدر که مرجع تجدیدنظر آنها مطابق مقررات قانونی دادستان کل کشور و رئیس دیوانعالی کشور می باشد.^۲

۱ - به نظر می رسد اشتباه تایپی رخ داده و منظور " تبصره ماده ۴ قانون " در رابطه با موارد صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد.

۲ - از قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام: <<

ماده ۲۱ - با تصویب رئیس قوه قضائیه شعب تشخیص به تعداد لازم در دیوانعالی کشور تشکیل می‌شود. هر شعبه تشخیص مرکب از یک رئیس و چهار مستشار دیوانعالی کشور است. رسمیت جلسات با حضور کلیه اعضاء و تصمیمات آن با اکثریت آراء خواهد بود.

تبصره - شعب تشخیص به تعداد لازم عضو معاون خواهند داشت که با ابلاغ رئیس قوه قضائیه برای شعب تشخیص منصوب می‌گردند. عضو معاون می‌تواند وظایف هر یک از اعضاء شعبه تشخیص را عهده‌دار شود.

ماده ۲۲ - شعبه تشخیص به کیفری و حقوقی تقسیم خواهند شد.

ماده ۲۳ - هر شعبه تشخیص یک دفتر با تعداد لازم کارمند دفتری خواهد داشت. در رأس دفاتر شعب تشخیص یک دفتر کل وجود دارد که مدیر کل این دفتر بین قضات دیوانعالی کشور با ابلاغ رئیس قوه قضائیه منصوب می‌گردد.

ماده ۲۴ - تجدیدنظر خواه مکلف است حسب مورد در امور کیفری و مدنی هزینه تجدیدنظر خواهی را به مأخذ تجدیدنظر خواهی در دیوانعالی کشور پرداخت نمایند.^۱

>> ماده ۳۲ - احکام اعدامی که به موجب این قانون صادر می‌شود پس از تأیید رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور قطعی و لازم الاجراست.

در سایر موارد چنانچه حکم به نظر رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور در مظان آن باشد که برخلاف شرع یا قانون است و یا آنکه قاضی صادرکننده حکم صالح نیست، رئیس دیوانعالی کشور و یا دادستان کل کشور حق تجدیدنظر و نقض حکم را دارند لکن وجود این حق مانع قطعیت و لازم الاجرا بودن حکم نیست.

۱ - از ق.آ.ک ۱۳۷۸:

ماده ۲۴۲ - تجدیدنظر خواهی طرفین نسبت به جنبه کیفری رأی به موجب درخواست کتبی و با ابطال تبره هزینه دادرسی مقرر صورت می‌گیرد.

تبصره ۱ - تجدیدنظر خواهی مدعی خصوصی نسبت به رأی صادره در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم مستلزم تقدیم دادخواست طبق مقررات آئین دادرسی مدنی است.

تبصره ۲ - تجدید نظر خواهی محکوم علیه نسبت به محکومیت کیفری خود و ضرر و زیان ناشی از جرم مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نسبت به امر حقوقی نمی‌باشد.

از ق.آ.د.م. ۱۳۷۹:

ماده ۵۰۳ - هزینه دادخواست کتبی یا شفاهی اعم از دادخواست بدوی و اعتراض به حکم غیابی و متقابل و ورود و جلب ثالث و اعتراض شخص ثالث و دادخواست تجدیدنظر و فرجام و اعاده دادرسی و هزینه وکالتنامه و برگهای اجرایی و <<

ماده ۲۵ - درخواست تجدیدنظر باید منضم به رأی قطعی و حاوی نکات زیر باشد :

- ۱- نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدیدنظر خواه یا وکیل یا نماینده قانونی او؛
- ۲- نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدیدنظر خوانده؛
- ۳- تاریخ ابلاغ رأی قطعی؛
- ۴- دادگاه صادر کننده رأی قطعی؛
- ۵- دلایل تجدیدنظر خواهی؛

ماده ۲۶ - با وصول تقاضا، دفتر کل شعب تشخیص آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی، طرف او و تاریخ تقدیم تقاضا با شماره ثبت به تجدیدنظر خواه تسلیم نموده و بر

> غیره همان است که در ماده(۳)قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین -مصوب ۱۳۷۳- و یا سایر قوانین تعیین شده است که به صورت الصاق و ابطال تمبر و یا واریز وجه به حساب خزانه پرداخت می‌گردد.

- از قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳/۱۲/۲۸ :

ماده ۳ -... قوه قضائیه موظف است کلیه درآمدهای خدمات قضائی از جمله خدمات مشروحه زیر را دریافت و به حساب درآمد عمومی شکور واریز نماید...

۱۲- هزینه دادرسی به شرح زیر تعیین که بر اساس آن تمبر الصاق و ابطال می‌گردد.

الف -

ج - مرحله تجدیدنظر در دیوان عالی کشور و موارد اعاده دادرسی و اعتراض ثالث بر حکم :

- احکامی که محکوم به آن تا مبلغ ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال باشد سه درصد ۳٪ ارزش محکوم به و مازاد بر آن به نسبت اضافی چهار درصد ۴٪ ارزش محکوم به.

- در دعاوی مالی غیرمنقول و خلع ید از اعیان غیرمنقول از نقطه نظر صلاحیت ارزش خواسته همان است که خواهان در دادخواست خود تعیین می‌نماید. لکن از نظر هزینه دادرسی باید مطابق ارزش معاملاتی املاک در هر منطقه تقویم و بر اساس آن هزینه دادرسی پرداخت شود...

۲۱- هزینه دادرسی در مرحله تجدیدنظر از احکام کیفری ده هزار ۱۰/۰۰۰ ریال تعیین می‌شود.

لازم به ذکر است طبق قسمت اخیر ماده ۲۶۸ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ تقدیم درخواست به دادستان کل در امور کیفری مستلزم پرداخت دو برابر هزینه دادرسی در مرحله تجدیدنظر احکام کیفری (۲۰/۰۰۰ ریال) بود که با توجه به نسخ ماده ۲۶۸ مذکور به طور کامل مجوزی برای اعمال قسمت اخیر آن موجود نیست و به نظر می‌رسد هزینه تقدیم درخواست تقدیمی به هیأت تشخیص برای امور کیفری ۱۰/۰۰۰ ریال (در صورت اعتقاد به بقا یا احیای اعتبار بند ۲۱ در خصوص تجدیدنظر خواهی در دیوان عالی کشور پس از نسخ ناسخ) باشد.

روی کلیه اوراق تاریخ تقدیم درخواست را قید می‌نماید، تاریخ مزبور تاریخ تجدیدنظر خواهی محسوب می‌شود.

ماده ۲۷ - درخواست که برابر مقررات یاد شده تقدیم نشده و یا هزینه دادرسی آن بدون عذر پرداخت نگردیده باشد به جریان نمی‌افتد.

مدیر دفتر شعبه تشخیص ظرف دو روز از تاریخ وصول درخواست، نقایص آن را مطابق با قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ و آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸^۱ به درخواست دهنده اخطار می‌دهد و از روز ابلاغ ۱۰ روز به او مهلت می‌دهد که نقایص را رفع کند. در صورتی که درخواست خارج از مهلت داده شده باشد، یا در مدت یاد شده تکمیل نشود، به موجب قرار شعبه تشخیص رد می‌شود. این قرار قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد.

ماده ۲۸ - ارجاع پرونده‌ها به شعب تشخیص توسط رئیس دیوانعالی کشور و یا معاون وی در شعب تشخیص که با ابلاغ رئیس قوه قضائیه منصوب می‌گردد صورت می‌گیرد. شعبه مرجوع الیه به نوبت رسیدگی می‌نماید مگر در مواردی که به موجب قانون یا به تشخیص رئیس دیوانعالی کشور یا رئیس شعبه رسیدگی خارج از نوبت ضروری باشد.

رئیس شعبه پرونده‌های ارجاعی را شخصاً بررسی و گزارش آن را تنظیم و یا به نوبت به یکی از اعضای شعبه ارجاع می‌نماید. عضو مذکور گزارشی از پرونده را که متضمن جریان دادرسی و نیز بررسی کامل جهات قانونی تجدیدنظر خواهی است. به صورت مستند و مستدل تهیه می‌نماید. صرف درخواست تجدیدنظر در شعب تشخیص مانع از اجرای حکم نیست، لکن چنانچه عضو مذکور در گزارش خود پیشنهاد توقف اجرای حکم را بدهد، در

۱ - درخصوص رفع نقص در امور مدنی به مواد ۳۴۵ و ۳۸۳ ق.آ.د.م و ۱۳۷۹ و در امور کیفری به ماده ۲۴۵ ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ مراجعه شود

صورتی اجرای حکم متوقف خواهد شد که در جلسه فوق العاده پیشنهاد یاد شده به تصویب اکثریت اعضاء شعبه برسد.

ماده ۲۹- رسیدگی و اتخاذ تصمیم در شعب تشخیص و وظایف دفاتر شعب مزبور مطابق قواعد مقرر در قانون آئین دادرسی دادگاه عمومی و انقلاب (در امور کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹) در حدی که قابل انطباق با وظایف و اختیارات این شعب باشد به عمل خواهد آمد.

ماده ۳۰- شعب تشخیص می توانند در صورت ضرورت از اصحاب دعوی دعوت بعمل آورند.

ماده ۳۱- نسبت به پرونده های موضوع مواد ۲۳۵ و ۲۶۸^۱ قانون آئین دادرسی کیفری و

۱ - از ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸ :

ماده ۲۳۵ - آرای دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد زیر نقض می گردد :

الف - قاضی صادر کننده متوجه اشتباه خود شود.

ب - قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد متبه شود.

ج - قاضی صادر کننده رأی صلاحیت رسیدگی را نداشته باشد.

تبصره ۱ - منظور از قاضی دیگر مذکور در بند (ب) عبارتست از رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور،

رئیس حوزه قضائی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر او قرار می گیرد.

تبصره ۲ - در صورتیکه دادگاه انتظامی قضات تخلف قاضی را مؤثر در حکم صادره تشخیص دهد مراتب را به دادستان کل کشور مقررات این ماده اقدام نماید.

تبصره ۳ - چنانچه قاضی صادر کننده رأی متوجه به اشتباه خود شود مستدلاً پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال می دارد دادگاه یاد شده با توجه به دلیل ابرازی، رأی صادره را نقض و رسیدگی ماهوی خواهد کرد.

تبصره ۴ - در صورتی که هر یک از مقامات مندرج در تبصره (۱) پی به اشتباه رأی صادره ببرند ابتدا به قاضی صادر کننده رأی تذکر می دهند، چنانچه وی تذکر را پذیرفت برابر تبصره (۳) اقدام می نماید و در غیر این صورت پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال می دارد. دادگاه یاد شده در صورت پذیرش استدلال تذکر دهنده رأی را نقض و رسیدگی ماهوی می نماید والا رأی تایید و برای اجراء به دادگاه بدوی اعاده می نماید.

تبصره ۵ - در صورتی که عدم صلاحیت قاضی صادر کننده رأی ادعا شود، مرجع تجدیدنظر ابتداءً به اصل ادعا رسیدگی و در صورت احراز، رأی را نقض و دوباره رسیدگی خواهد کرد.

ماده ۲۶۸ - هرگاه از رأی غیر قطعی محاکم کیفری در مهلت مقرر قانونی تجدیدنظر خواهی نشده، یا به هر علتی رأی قطعی شده باشد و محکوم علیه، مدعی خلاف شرع یا قانون بودن آن رأی باشد. می تواند ظرف مدت یک ماه از تاریخ انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی یا قطعیت حکم از طریق دادستان کل کشور تقاضای نقض حکم را بنماید تقاضای یاد شده مستلزم تقدیم درخواست و پرداخت هزینه مربوطه به مأخذ دو برابر هزینه دادرسی در مرحله تجدیدنظر احکام کیفری خواهد بود.

مواد ۳۲۶، ۳۸۷، ۴۱۱، ۴۱۲^۱ قانون آئین دادرسی مدنی به ترتیب زیر اقدام خواهد شد.

الف - پرونده‌هایی که به اعلام اشتباه توسط مقامات مذکور در مواد یاد شده به مراجع مربوط ارسال گردیده است، در همان مرجع مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

ب - پرونده‌هایی که تقاضای اعمال مواد مذکور در مورد آنها پذیرفته شده و هنوز به مراجع مربوطه ارسال نشده است جهت رسیدگی و اتخاذ تصمیم عیناً به مراجع قانونی مربوط حسب مورد دادگاه تجدیدنظر یا دیوانعالی کشور ارسال خواهد شد.

ج - پرونده‌هایی که در اجرای ماده ۲۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و

۱- از ق.آ.د.م ۱۳۷۹:

ماد ۳۲۶ - آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می‌گردد:

- الف - قاضی صادر کننده رای متوجه اشتباه خود شود.
- ب - قاضی دیگری پی به اشتباه رای صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رای تذکر دهد، متنبه شود.
- ج - دادگاه صادر کننده رای یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته‌اند و یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است.
- تبصره ۱ - منظور از قاضی دیگر مذکور در بند (ب) عبارت است از رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس حوزه قضائی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر او قرار می‌گیرد.
- تبصره ۲ - در صورتی که دادگاه انتظامی قضات تخلف قاضی را مؤثر در حکم صادره تشخیص دهد مراتب را به دادستان کل کشور اعلام می‌کند تا به اعمال مقررات این ماده اقدام نماید.
- ماده ۳۸۷ - هرگاه از رای قابل فرجام در مهلت مقرر قانونی فرجام خواهی نشده، یا به هر علتی در آن موارد قرار رد دادخواست فرجامی صادر و قطعی شده باشد و ذی نفع مدعی خلاف شرع یا قانون بودن آن رای باشد، می‌تواند از طریق دادستان کل کشور تقاضای رسیدگی فرجامی بنماید. تقاضای یاد شده مستلزم تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی فرجامی است.
- تبصره - مهلت تقدیم دادخواست یک ماه حسب مورد از تاریخ انقضای مهلت فرجام خواهی یا قطعی شدن قرار رد دادخواست فرجامی یا ابلاغ رای دیوان عالی کشور در خصوص تأیید قرار دادخواست فرجامی می‌باشد.
- ماده ۴۱۱ - مقررات ماده (۳۲۶) نسبت به احکام صادره از دادگاه تجدیدنظر و شعب دیوان عالی کشور لازم الرعایه می‌باشد.
- ماده ۴۱۲ - مرجع رسیدگی به ادعای موضوع ماده (۳۲۶) نسبت به احکام دادگاه تجدیدنظر، دیوان عالی کشور است که چنانچه پس از رسیدگی آن را نقض نمود جهت رسیدگی آن را نقض نمود جهت رسیدگی به یکی از شعب دادگاه تجدید همان استان و یا در صورت فقدان شعبه دیگر به نزدیکترین شعبه دادگاه تجدیدنظر استان دیگر ارسال می‌دارد.
- مرجع رسیدگی به ادعای مذکور نسبت به احکام شعب دیوان عالی کشور، رئیس دیوان عالی کشور است که پس از رسیدگی و نقض آن، رسیدگی به پرونده را به شعبه دیگر دیوان عالی کشور ارجاع می‌نماید.

انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۸۷^۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در دادرسی دیوانعالی کشور مطرح گردیده و هنوز در خصوص آنها اعلام اشتباه نگردیده پس از تهیه گزارش در صورت تشخیص اشتباه، به دیوانعالی کشور ارسال خواهد شد.

د - پرونده‌هایی که در اجرای مواد ۲۳۵، ۳۲۶، ۴۱۱، ۴۱۲ قانون^۲ مارالذکر در مراجع مذکور در این مواد مطرح گردیده و هنوز در خصوص آنها اظهار نظر بعمل نیامده است پس از تهیه گزارش و در صورت تشخیص اشتباه عیناً در اجرای ماده ۲ قانون^۳ وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ به قوه قضائیه ارسال خواهد شد تا پس از بررسی و اعلام نظر در صورت اقتضا به مراجع قانونی مربوط حسب مورد دادگاه تجدیدنظر یا دیوانعالی کشور ارسال گردد.

ماده ۳۲ - در حوزه‌هایی که پس از لازم‌الاجرا شدن قانون دادرسی تشکیل نگردیده است چنانچه رئیس حوزه قضائی حکم کیفری اختلاف بین قانون یا شرع تشخیص دهد جهت رسیدگی به شعب تشخیص ارسال می‌گردد.

ماده ۳۳ - در صورتی که رئیس قوه قضائیه رای صادره از شعبه تشخیص را خلاف بین شرع تشخیص دهد. پرونده را برای ارجاع به شعبه هم عرض شعبه تشخیص نزد رئیس دیوانعالی کشور ارسال می‌نماید.

۱ - ماده ۳۸۷ ق.آ.د.م. در پاورقی همین ماده آورده شده، لکن لازم به ذکر است در اصلاحی ۱۳۸۱ قانون ذکری از نسخ صریح این ماده در میان نیست.

۲ - واژه "قوانین" بنظر صحیح است، چرا که ماده ۲۳۵ مربوط به ق.آ.د.ک. و سایر مواد مربوط به ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ می‌باشد.

۳ - از قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ :

ماده ۲ - ریاست قوه قضائیه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.

ماده ۳۴ - هر حوزه قضائی شهرستان دارای واحد اجرای احکام کیفری و مدنی است. واحد اجرای احکام مدنی به تعداد لازم مدیر الاجراء دادورز و متصدی دفتری و واحد احکام کیفری به تعداد لازم دادیار، مدیر اجراء، متصدی دفتری و مأمور اجراء خواهد داشت.

رئیس واحد اجرای احکام مدنی رئیس حوزه قضائی یا معاون وی و رئیس اجرای احکام کیفری دادستان یا معاون وی یکی از دادیاران می باشد. در حوزه های قضائی بخش، اجرای احکام مدنی و کیفری توسط رئیس حوزه قضائی یا دادرس علی البدل خواهد بود.

واحد اجرای احکام مدنی تحت نظر دادگاه صادر کننده رای بدوی مطابق قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶^۱ سایر قوانین و مقررات مربوط اقدام می نماید.

ماده ۳۵ - در حوزه های قضائی شهرهای بزرگ که با تصویب رئیس قوه قضائیه دارای مجتمع های جزائی مستقل می باشند. اجرای احکام مدنی صادره از دادگاه عمومی جزائی به عهده واحد اجرای احکام مدنی مستقر در این مجتمع ها و تحت ریاست دادگاه صادر کننده حکم است.

ماده ۳۶ - اجرای احکام کیفری دادگاه کیفری استان با دادرسی شهرستان مرکز استان است و اجرای احکام حقوقی آن در خصوص ضرر و زیان ناشی از جرم وفق قانون اجرای احکام مدنی، مصوب ۱۳۵۶^۲ و قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مصوب ۱۳۷۹^۳ با واحد اجرای مدنی شهرستان مرکز استان خواهد بود.

اجرای احکام کیفری شعبه تشخیص دیوانعالی کشور با دادرسی عمومی و انقلاب حوزه قضائی دادگاه صادر کننده رای بدوی و اجرای احکام حقوقی آن با واحد اجرای احکام مدنی حوزه قضائی دادگاه صادر کننده رای بدوی است.

۱ - به مجموعه قانون آئین دادرسی مدنی مراجعه شود.

۲ - به مجموعه قانون آئین دادرسی مدنی مراجعه شود.

۳ - به مجموعه قانون آئین دادرسی مدنی مراجعه شود.

ماده ۳۷- با اجرای قانون ادامه اجرای احکام باقیمانده دادگاههای عمومی و انقلاب در هر حوزه در قضائی شهرستان با دادستان خواهان بود.

ماده ۳۸- در مواردی که اجرای حکم باید توسط مأموران یا سازمانهای دولتی به عمل آید مسئول اجرای حکم ضمن ارسال رونوشت حکم و صدور دستور اجراء و آموزش لازم، نظارت کامل بر چگونگی اجرای حکم و اقدامات آنان به عمل خواهد آورد.

ماده ۳۹- کلیه ضابطین دادگستری، نیروهای انتظامی و نظامی و رؤسای سازمانهای دولتی و وابسته به دولت و یا مؤسسات عمومی در حدود وظایف خود دستورات صادره از مراجع قضائی را در مقام اجرای حکم رعایت خواهند کرد. تخلف از مقررات این ماده علاوه بر تعقیب اداری و انتظامی مستوجب تعقیب کیفری برابر قانون مربوط می باشد.^۱

ماده ۴۰- صدور اجرائیه با رعایت مقررات ماده ۵^۲ قانون اجرای احکام مدنی با شعبه بدوی صادر کننده رای خواهد بود هر چند حکم مورد اجراء از مرجع تجدیدنظر صادر شده باشد.

ماده ۴۱- هر حوزه قضائی دارای یک یا چند واحد ابلاغ خواهد بود. رئیس واحد ابلاغ توسط رئیس حوزه قضائی از میان قضات یا کارمندان اداری تعیین می گردند. واحد ابلاغ به تعداد لازم مأمور ابلاغ و متصدی دفتری خواهد داشت.

ماده ۴۲- در صورت لزوم هر حوزه قضائی واحدهای ارشاد و معاضدت قضایی و صلح و سازش زیر نظر رئیس حوزه قضائی یا دادستان جهت ارشاد و راهنمایی مراجعین و انجام صلح و سازش با تعداد لازم قاضی، کارشناس و کارمند تشکیل می شود.

۱- از ق.آ.د.ک. ۱۳۷۸:

ماده ۱۶- ضابطین دادگستری مکلفند دستورات مقام قضایی را اجرا کنند. در صورت تخلف به سه ماه تا یکسال انفصال از خدمت دولت و یا از یک تا شش ماه حبس محکوم خواهند شد.

۲- از قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱: ماده ۵- صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است.

ماده ۴۳ - رؤسای کل دادگستریها در امر جابجائی نیروها، مرخصی و سایر امور اداری مربوط به دادسرا مکلفند حسب مورد نظر دادستان محل را جلب نمایند.

این آئین نامه مشتمل بر ۴۳ ماده و ۵ تبصره در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۹ به تصویب رئیس قوه قضائیه رسید و پس از ابلاغ^۱ لازم الاجراء می باشد.

بخش سوم:

نظرات شورای نگهبان

نظرات شورای نگهبان درخصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۱)

- ۱ - باتوجه به عبارت " دادگاه نظامی دادگاه اختصاصی است " در ذیل ماده (۱) چون مشخص نشده است که دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه عمومی است یا اختصاصی از این جهت ابهام دارد پس از رفع ابهام اظهار نظر خواهد شد.
- ۲ - در ذیل ماده (۳) تصریح شده است که تا زمان تصویب آئین دادرسی طبق قانون اصول محاکمات جزائی و اصلاحات بعدی آن و قانون امور حسبی و سایر قوانین عمل می‌شود، صرفنظر از ایرادات متعدد شرعی که شورا قبلاً نسبت به موادی از قانون فوق اعلام نموده است و همچنین ابهام عبارت سایر قوانین چون این قانون منسوخ می‌باشد. طرح مجدد آن منوط به طی مراحل قانونی است لذا از این جهت مغایر اصول ۷۲ و ۷۴ و ۹۴ قانون اساسی شناخته شد.
- ۳ - در تبصره (۴) ماده (۳) عنوان شده است که پرونده‌های موضوع تبصره (۱) ماده (۴) در هر مرحله‌ای که باشد جهت ادامه رسیدگی به دادگاه کیفری استان مربوطه ارسال می‌شود، چون اشخاص موضوع تبصره (۱) ماده (۴) شامل روحانیان می‌گردد خلاف موازین شرع و اصل ۵۷ قانون اساسی شناخته شد و از این جهت که شامل نظامیان می‌گردد مغایر اصل ۱۷۲ قانون اساسی تشخیص داده شد.
- ۴ - در تبصره (۴) ماده (۳) ارسال پرونده‌های موضوع صدر تبصره (۱) ماده (۴) جهت ادامه رسیدگی به دادگاه کیفری استان، اطلاق آن چون موجب تضییع حقوق مردم می‌گردد لذا خلاف موازین شرع و بند (۲) اصل ۱۵۶ قانون اساسی شناخته شد.
- ۵ - ذیل تبصره ماده (۴) همان اشکال بند (۹۳) را دارد.

تذکر: در صدر ماده ۱۲ رئیس دادگستری رئیس حوزه قضائی و رئیس شعبه اول دادگاه و بر دادگاهها ریاست اداری دارد صحیح است.

۶- مطابق تبصره ماده ۱۲ قضائی که اکنون بطور همزمان وظائف متعددی را در امر قضا بعهده دارند. موظف شده‌اند که صرفاً در یک شعبه دادگاه انجام وظیفه نمایند. در مواردی که وظائف آنان به قضات جدید محول می‌شود موجب افزایش هزینه عمومی است و چون در لایحه دولت نبوده است بنابراین مغایر اصل ۷۵ قانون اساسی شناخته شد.

۷- در تبصره ۳ ماده ۱۳ شرایط محدود کننده‌ای برای تصدی مناسب قضائی تعیین شده که موجب اختلال در امر قضاء و نتیجتاً منجر به تضییع حقوق مردم می‌گردد، لذا مغایر اصل ۱۵۶ قانون اساسی شناخته شد.

۸- بند (ب) ماده ۱۴ ایراد بند ۶ و ذیل بند ۷ را دارد.

۹- با توجه به مفاد ماده ۱۸ لازم است تصریح شود که آیا ماد ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (امور کیفری) نسخ شده است یا خیر، از این جهت ابهام دارد پس از رفع ابهام اظهار نظر خواهد شد.

۱۰- در تبصره (۲) ماده ۱۸ قید ظرف یک ماه جهت درخواست تجدید نظر به شعبه یا بخشی از دیوان که شعبه تشخیص نامیده می‌شود. خلاف موازین شرع تشخیص داده شده.

۱۱- در تبصره (۳) ماده (۱۸) قرار رد در خواست تجدید نظر خواهی نسبت به درخواست خواهانی که ظرف ۱۰ روز پس از اخطار دفتر شعبه تشخیص، چنانچه با عذر، هزینه را پرداخت ننماید خلاف موازین شرع تشخیص داده شده.

۱۲- مفاد تبصره (۴) ماده (۱۸) دلالت دارد که از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یکبار نمی‌توان تجدید نظر نمود ولو خلاف بین باشد لذا مغایر موازین شرع تشخیص داده شد.

۱۳- در ذیل تبصره (۱) ماده (۲۰) عنوان شده است که وفق مقررات قوانین محاکم جنائی مصوب ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ رسیدگی می شود چون این قوانین منسوخ گردیده اند طرح مجدد آنها منوط به طی مراحل قانونی است. لذا مغایر اصول ۷۲ و ۷۴ و ۹۴ قانون اساسی شناخته شد همچنین اطلاق رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی صرفاً در دادگاه کیفری استان چون در مواردی موجب تضییع حقوق مردم می شود لذا خلاف موازین شرع و اصل ۱۵۶ قانون اساسی شناخته شد.

۱۴- تبصره (۳) ماده (۲۲) چون شامل امور غیر تعزیری نیز می شود لذا اطلاق آن خلاف موازین شرع تشخیص داده شد.

نظرات شورای نگهبان در خصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل

دادگاههای عمومی و انقلاب (۲)

که با اصلاحاتی در جلسه مورخ سوم اردیبهشت ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و یک به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است در جلسات شورای نگهبان مطرح شد که نظر شورا بشرح زیر اعلام می گردد.

۱- حصر دادگاههای مذکور در ماده (۱) به دادگاههای عمومی و اختصاصی دادگستری موجب مشخص نشدن وضعیت دادگاه ویژه روحانیت است باید وضع این دادگاه روشن شود تا اظهار نظر میسر گردد.

۲- باتوجه به مذاکرات منقول از کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی بقاء ایراد بند (۱۰) در شورای نگهبان رأی لازم را نیاورد لکن هرگاه منظور این باشد که بعد از گذشت یک ماه رئیس قوه قضائیه هم نتواند رأی به خلاف بین بودن بدهد و پرونده را به

مرجع صالح ارجاع نماید این ممنوعیت خلاف شرع می باشد.

۳- چون در تبصره (۴) هیچ گونه تغییری بعمل نیامده لذا ایراد بند (۱۲) به قوت خود باقی است.

۴- درخصوص جرائم منافی عفت مشمول حد (زنا و لواط) چنانچه موضوع مهم دیگری مانند آدم ربایی، یا باند فساد، یا مفاسد و یا ضرورت مهمتر دیگری مطرح نباشد رسیدگی برای کشف و اثبات جرم توسط غیر قاضی پرونده خلاف موازین شرع می باشد.

۵- ارجاع امور قضائی به مدیر دفتر دادگاه که ابلاغ قضائی ندارند خلاف موازین شرع است.

تذکر: باتوجه به اینکه قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ آزمایشی (به مدت سه سال) می باشد و در تاریخ ۱۳۸۱/۶/۲۸ مهلت آن پایان می پذیرد لازم است تشکیلات، حدود مهلت و وظائف و اختیارات دادرها برای بعد از تاریخ اخیرالذکر مشخص گردد.

نظرات شورای نگهبان درخصوص لایحه اصلاح قانون تشکیل

دادگاههای عمومی و انقلاب (۳)

که با اصلاحاتی در جلسه مورخ سی ام تیر ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و یک به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است در جلسات شورای نگهبان مطرح شد که نظر شورای بشرح زیر اعلام می گردد.

۱- با توجه به اصلاحات بعمل آمده در تبصره (۳) ماده (۳) ایراد بند (۴) کماکان بقوت خود باقی است.

۲- اطلاق ذیل تبصره (۱) ماده (۴) مستلزم رسیدگی به کلیه اتهامات اشخاص روحانی دادگاه کیفری استان تهران می‌باشد با توجه به اینکه رسیدگی به اتهامات آنان مطابق نظر حضرت امام قدس سره و مقام معظم رهبری مدظله‌العالی در دادگاه ویژه روحانیت بعمل می‌آید لذا از این جهت خلاف موازین شرع شناخته شد.

بخش چهارم:

هشتاد و پنج نکته

نکته یک: تبیین قلمرو محلی

ماده ۲ «تأسیس دادگاههای عمومی در هر حوزه قضائی و تعیین قلمرو محلی و تعداد شعب دادگاههای مزبور به تشخیص رئیس قوه قضائیه است». سؤالی که مطرح می‌شود این است که قانونگذار تا چه حد به رئیس قوه قضائیه اختیار تعیین قلمرو محلی را داده است؟ آیا وی می‌تواند در این راستا از تقسیمات کشوری عدول کند؟ باید گفت که حوزه قضائی را قانونگذار تعریف و تعیین می‌نماید و اگر اختیار تعیین قلمرو به رئیس قوه قضائیه داده شود، خلاف نظم و تقسیمات کشوری است و در این خصوص باید تابع نظم عمومی و قانون خاص بود. به همین دلیل بنظر می‌رسد در این ماده، نوعی مسامحه در تعبیر و تدوین صورت گرفته است. زیرا در بحث احاله (ماده ۶۲ به بعد آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری) این اختیار از رئیس قوه قضائیه گرفته شده است نتیجه اینکه رئیس قوه قضائیه اختیار تغییر قلمرو محلی را به شکلی غیر از محدوده تقسیمات کشوری ندارد.^۱

نکته دو: تشکیل دادرسی فقط در شهرستان

«در حوزه قضائی هر شهرستان، یک دادرسی نیز در معیت دادگاههای آن حوزه تشکیل می‌گردد. تشکیلات، حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادرسی مذکور که «دادرسی عمومی و انقلاب» نامیده می‌شود تا زمان تصویب آئین دادرسی مربوطه، طبق قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس شورای اسلامی و مقررات مندرج در این قانون به شرح ذیل، می‌باشد» با توجه به ماده ۳، تشکیل دادرسی در بخشها ممکن نمی‌باشد. زیرا در تقسیمات

۱ - جهت اطلاعات بیشتر به مبحث احاله در دادرسی، ذیل نکته هفتاد و هشتم همین جزوه مراجعه شود.

کشوری بخش و شهرستان تعریف خاصی دارند به این ترتیب در حوزه قضائی بخش، دادسرا تشکیل نمی‌شود.

نکته سه: منسوخ بودن آ.د.د. کیفری ۱۲۹۰ نسبت به تشکیلات جدید

چگونگی تشکیلات، صلاحیت و وظایف و اختیارات دادسرا تا زمان تصویب آئین دادرسی مربوط، به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ ارجاع شد، در حالی که این قانون مخصوص دادگاههای عمومی بوده و برای حذف دادسرا از نظام قضائی ما تصویب شده بود و لذا در این قانون اثری از تشکیلات و وظایف دادسرا دیده نمی‌شود. در پیش نویس این قانون تصریح شده بود که دادسرا بر اساس قانون اصول محاکمات جزایی ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی و سایر قوانین عمل نماید اما شورای نگهبان به آن ایراد گرفت. نظر شورای نگهبان این بود که صرف نظر از ایرادات متعدد شرعی و ابهام عبارت «سایر قوانین»، چون این قانون (مصوب ۱۲۹۰) منسوخ می‌باشد طرح مجدد آن منوط به طی مراحل قانونی است و در وضع موجود قابلیت اجرایی در دادسرا و دادگاههای عمومی و انقلاب ندارد.

نکته چهار: یک دادسرا

دادگاه عمومی و انقلاب دادسراهای مجزا نخواهد داشت. لذا فقط یک دادستان داریم و آنهم دادستان عمومی و انقلاب است و عبارت «دادسرای عمومی و انقلاب» را نباید به دادگاههای عمومی و انقلاب معطوف نمود. مراجع جزائی بدوی در کشور ما عبارتند از:

۱- دادگاه عمومی جزائی

۲- دادگاه انقلاب

۳- دادگاه کیفری استان.

پرونده پس از طی مراحل تحقیقاتی در دادسرا و صدور کیفرخواست، حسب مورد به دادگاه عمومی جزائی یا انقلاب یا کیفری استان ارسال می‌گردد.

بند «الف» ماده ۳ «دادسرا که عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور آیا حسیه وفق ضوابط قانونی است، به ریاست دادستان می‌باشد و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و تشکیلات اداری خواهد داشت. اقدامات دادسرا در جرایمی که جنبه خصوصی دارد، با شکایت شاکی خصوصی شروع می‌شود. در حوزه قضائی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی‌البدل بر عهده دارد.»

این بند وظایف دادسرا را بیان می‌کند که مرجع تعقیب و تحقیق برای دادگاههای عمومی جزایی و انقلاب و کیفری استان می‌باشد که از نظر صلاحیت ذاتی، مستقل هستند. حال اگر پرونده‌ای در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی یا انقلاب باشد و در دادگاهی که صلاحیت ذاتی نسبت به آن ندارد مطرح شود، آن دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند. اما در مرحله تعقیب و تحقیق، یک مرجع واحد (دادسرا) با صلاحیت عام عمل می‌کند.

نکته پنج: دادرسی دادگاه کیفری استان

سؤال: کدام دادسرا صلاحیت تنظیم و ارسال پرونده و کیفرخواست به دادگاه کیفری

استان را دارد؟ و اجرای احکام صادره از دادگاه کیفری استان با کدام مرجع است؟

از آنجا که دادرسی استان در قانون پیش‌بینی نشده است، پس کلیه دادرسی‌های شهرستان واقع در آن استان، صالح به تنظیم و ارسال کیفرخواست به دادگاه کیفری استان می‌باشند. اما اجرای حکم با دادسرا و دادستانی است که در معیت دادگاه است و از آنجا که دادرسی در معیت دادگاه کیفری استان، دادسرای شهرستان مرکز استان است، پس این دادسرا

صلاحیت اجرای حکم را دارد. البته اگر برای مصلحت جامعه و جلوگیری از تخریب مرتکب یا سایرین باشد، ممکن است حکم در محل وقوع جرم اجرا شود. در این مورد دادرسی در معیت دادگاه کیفری استان، به دادرسی محل وقوع جرم یا دادگاه عمومی بخش، نیابت در اجرا می‌دهد.

اشاره به موضوعی که در کمیسیون ماهانه آموزش استان مطرح گردید درخصوص اینکه دادرسی مرکز استان چگونه برای دفاع در پرونده‌های ارسالی از حوزه‌های قضایی دیگر آماده می‌شود عیناً به ذکر مطالب مطرح شده می‌پردازیم.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

این سؤال در مورد پرونده‌های مرکز استان نیز مطرح است بدیهی است دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به هر پرونده تعیین وقت نموده و طی نامه‌ای از دادستان می‌خواهد شخصاً در جلسه شرکت یا نماینده‌ای معرفی نمایند در اکثر موارد دادستان در پاسخ دادگاه کیفری استان نماینده معرفی و رونوشت نامه را که متضمن شماره پرونده و شعبه مربوط و وقت رسیدگی است به نماینده تعرفه شده ابلاغ می‌نماید و نماینده مذکور وظیفه دارد تا مطابق مقررات اقدام نماید.

آقای رحمانی (دادگستری رباط کریم):

با ارسال یک نسخه از کیفرخواست دادستان برای رسیدگی دعوت می‌شود.

آقای رضائی (حوزه قضائی نظرآباد):

چون دفاع به عهده دادستان مرکز استان است بهتر است پرونده به این دادسرا ارسال شود تا از آن طریق کیفرخواست صادر شود و پرونده به دادگاه ارسال گردد در این صورت امر دعوت از دادستان مرکز استان جهت دفاع سهلتر انجام می‌گیرد.

آقای صدقی (مجتمع قضائی شهید محلاتی):

با توجه اصول قضائی آیین دادرسی کیفری و مستنبط از ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ دادستان به عنوان یکی از اطراف پرونده کیفری در موقع تعیین وقت رسیدگی دعوت می‌شود، تا در مقام شاکی به دفاع از کیفرخواست پردازد و برای اینکه دادستان بتواند دفاع قانونی و جامع و کامل بنماید باید شخصاً یا با اعزام نماینده قبلاً پرونده موجود در دادگاه را مطالعه و در جلسه دادرسی شرکت نماید و دادگاه کیفری تکلیفی به ارسال رونوشت از کیفرخواست برای دادستان ندارد.

آقای خرم‌آبادی (معاون آموزش و تحقیقات دادرسی عمومی و انقلاب تهران):

با توجه به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ اصل بر این است که دادستان محل وقوع جرم از کیفرخواستی صادر می‌کند دفاع نماید، لیکن استثناء این است که دفاع از این قبیل کیفرخواستها به عهده دادستان مرکز استان قانون نحوه و چگونگی دعوت از دادستان را مشخص نکرده است، چنانچه در هنگام دعوت از دادستان مرکز برای رسیدگی رونوشتی از کیفرخواست نیز ارسال شود به نظر می‌رسد اشکالی نداشته باشد.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

کیفرخواست یعنی شکایت عمومی دادستان به دادگاه، البته شاکی را برای رسیدگی دعوت می‌کنند که اگر حاضر نشد ممکن است مواردی علیه وی انجام گیرد اما دعوت از دادستان کاری صحیح نیست بهتر است وقت جلسه را به دادستان اطلاع دهند در هر حال راهکار قانونی نداریم باید در این خصوص راهکار قانونی داده شود.

آقای دلدار (دادگستری فیروزکوه):

دادستان مرکز استان برای دفاع از پرونده‌های ارسالی حوزه‌های قضائی دیگر با ارسال

دعوت نامه یا به هر ترتیبی که ممکن باشد در جریان قرار می‌گیرد، و دادستان هم می‌تواند جهت ملاحظه پرونده و دفاع از کیفرخواست نماینده خود را اعزام کند.

نظریه قریب به اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۴/۱۱):

پس از صدور کیفرخواست و ارسال پرونده از دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان به محاکم کیفری استان، محکمه مرجوع الیه با تعیین وقت رسیدگی و دعوت طرفین وقت جلسه دادرسی را به دادستان مرکز استان اطلاع می‌دهد در این صورت دادستان یا نماینده وی جهت دفاع از کیفرخواست اقدام خواهند نمود.

نکته شش: دادسرا در قانون آ.د. کیفری ۱۳۷۸

سؤال - دادسرا چگونه می‌تواند به قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸ استناد نماید در حالی که کل این قانون برای مرجعی مقرر شده بود که هدف آن بر چیدن سیستم دادرسی بود؟

هدف از تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، ارجاع کلیه امور و دعاوی به یک مرجع قضائی واحد و مراجعه مستقیم به قاضی بود. ماده ۱ تا ۱۷۷ قانون آ.د. کیفری مصوب ۱۳۷۸ که مربوط به تحقیق و تعقیب است، همه امور را به یک نفر واگذار کرده است. کیفیت عمل در این مرحله موضوعیت دارد. بعد از ذکر مرحله تحقیق و تعقیب، نحوه محاکمه را بیان می‌کند. یعنی دادگاه خودش تحقیق و تعقیب می‌کند و بعد از اینکه قبول کرد متهم مجرم است، بنا را بر محکومیت گذاشته، دوباره شروع به محاکمه می‌نماید یعنی همان اقدامات قبلی را تکرار می‌کند فقط در یک مورد این دو بخش بطور واقعی از هم مجزا و منفک بود و آنهم در جرایم سیاسی و مطبوعاتی که در دادگاه هیأت منصفه حضور دارند. فلذا تفکیک جلسه دادرسی و تحقیق و تعقیب در جرائم مطبوعاتی و سیاسی موضوعیت

داشت در سایر موارد تفکیک این دو مشکل بود.

در خصوص تشکیلات دادسرا، در قانون مصوب ۱۳۷۸ مطلب خاص و قابل توجهی وجود ندارد. ولی از این جهت که مواد ۱ تا ۱۷۷ و ۲۷۸ تا ۳۰۰ این قانون، راجع به تحقیق و تعقیب و اجرای حکم می‌باشد این وظائف با توجه به قانون اصلاحی ۸۱ به دادسرا محول شده لذا دادسرا در کنار مواد قانون اصلاحی ۸۱ می‌تواند به مقررات مذکور استناد کند.

نکته هفت: وظایف دادستان در قوانین مختلف

سؤال - وظایف و اختیارات دادستان کدامند و آیا می‌توان جهت تعیین وظایف و

اختیارات وی به سایر قوانین مراجعه نمود؟

دادستان علاوه بر ریاست دادسرا و وظایفش در امر تحقیق و تعقیب، دارای وظایف دیگری از قبیل اجرای حکم، نظارت بر محاکم و وظایف خاص در امور بین‌الملل، اداری، ورشکستگی، وزارتخانه‌ها (قوانین وزارتخانه‌ها)، سازمان ثبت احوال، محیط زیست، جنگلها و مراتع، امور بانکها، بهداشت، تخلیه اماکن اداری و دولتی و استیجاری است که در قوانین مختلف آمده است.

۱ - وظیفه تعقیب و تحقیق که در آئین دادرسی آمده از وظایف دادستان است.

۲ - دادستان وظیفه نظارت بر محاکم را دارد (ماده ۵۲ قانون اصول و تشکیلات عدلیه ۱۳۰۷) و نیز دادستان باید در محاکم حضور داشته و از کیفرخواست صادره دفاع نماید. همچنین دادستان می‌تواند رونوشت آراء محاکم را بخواهد در این صورت دادگاهها باید نسخه ای از رای را به دادستان ابلاغ نمایند.

۳ - اجرای احکام کیفری و نیز کلیه مقررات مربوط به زندانها و امور زندانیان و موارد مربوطه در اختیار و از وظایف دادستان است.

۴- در امور قضائی بین‌المللی نیز درخواست استرداد مجرمین و اوراق مربوطه به آن توسط دادستان صادر و امضاء می‌شود و همچنین جلب و بازداشت محکومین و مجرمینی که وفق مقررات، درخواست استرداد آنها از ایران شده است. در مورد زندانیان اتباع خارجه نیز دادستان نظارت می‌نماید.

۵- در امور اداری: ریاست اداری داسرا با دادستان است. همچنین ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری نیز با دادستان است. ضابطین باید در امور مربوط به ضابطین دستورات دادستان را طبق مواد ۱۶ و ۲۰ قانون آئین دادرسی کیفری انجام دهند در غیر این صورت تحت تعقیب قرار می‌گیرند. در لایحه جدید آئین دادرسی کیفری که در حال تدوین است پیش‌بینی شده است که اگر ضابطی صلاحیت انجام وظیفه و ضابط بودن را نداشته باشد و برای دادستان اختیاراتی درخصوص ادامه خدمت ضابط مذکور پیش‌بینی شده است.

۶- در امور حسبی: از دیگر وظایف و اختیارات دادستان دخالت در امور حسبی است. امور حسبی لفظاً به معنی محاسبه و امر به معروف و .. آمده است، ولی در اصطلاح عبارتست از: اموری که اتخاذ تصمیم در مورد آنها نیازی به مرافعه و وجود دعوی قبلی ندارد و دادگاهها باید در خصوص آن امور اتخاذ تصمیم نمایند. در امور حسبی معمولاً اعلام و پیشنهاد با دادستان و تصمیم‌گیری با دادگاه است. مثل معرفی محجور جهت تعیین قیم و....

در دایره حقوق عمومی، امور حسبی در دو قسم قابل بررسی هستند:

الف - در ارتباط دولت با مردم: مانند تعزیرات حکومتی یا مأمورین بهداشت و... که همه محتسبند.

ب - در ارتباط مردم با دولت: گاهی مردم محتسب و دولت و حکومت محتسب علیه است. این اصل محدودیت زمامداران است که بیان می‌کند: زمامداران مطلق و آزاد نیستند

و مردم بر حکومت نظارت دارند. اصل بر محدودیت حکام است و باید در حدود اختیارات انجام وظیفه کنند.

در بند «الف» ماده ۳ وظایف دادستان و دادسرا احصاء شده است. شاید این ابهام بوجود آید که وظایف دادسرا و دادستان محدود شده به موارد مندرج در بند «الف» ماده ۳ و حال تکلیف سایر وظایف و اختیاراتی که در قوانین و مقررات پراکنده دیگر، به عهده دادسرا و دادستان گذاشته شده چه می شود؟

باید گفت طبق ماده ۳۹ قانون چون مقررات مغایر ملغی گردیده لذا کلیه وظایف و اختیارات دادسرا و دادستان در سایر قوانین به قوت خود باقی است و با احیاء دادسرا و دادستان، این وظایف و اختیارات که به دادگاهها یاریاست حوزه قضائی واگذار شده بود، به دادسرا و دادستان محول خواهد شد.

نکته هشت: اجرای احکام ضرر و زیان مدعی خصوصی

بحثی پیرامون اجرای حکم کیفری همراه با جبران ضرر و زیان:

در امر اجرای حکم، چنانچه جرم علاوه بر مجازات همراه با خسارات مدنی نیز باشد و آن خسارت مطالبه شود، دادگاه جزایی به جنبه مدنی و جبران خسارت ناشی از آن جرم نیز رسیدگی کرده و حکم مقتضی صادر می کند. البته فقط خسارت های مادی ناشی از جرم توسط دادگاه کیفری مورد حکم قرار می گیرد. علت اینکه دادگاه کیفری می تواند به جنبه ضرر و زیان و خسارات مدنی ناشی از جرم رسیدگی کند اما دادگاه حقوقی نمی تواند ضمن دعوی حقوقی به جرم مرتبط با آن رسیدگی کند، این است که دادگاه حقوقی ملزم به تبعیت از حکم قطعی محاکم کیفری هستند که از آن به عنوان اصل «تبعیت دادگاه حقوقی از حکم قطعی و مختوم محاکم کیفری» نام برده می شود. گاهی یک امر حقوقی کاملاً ناشی از جرم است اما

دادگاه کیفری نمی‌تواند ضمن جرم رسیدگی کند و باید دادخواست مستقل داده شود مثلاً، اگر وارثی مورث خود را به قتل عمدی بکشد، از ارث محروم می‌شود. در اینجا دادگاه کیفری رسیدگی کننده به قتل صالح برای رسیدگی به بحث محرومیت از ارث نمی‌باشد و این امر ممکن است بعداً در محاکم حقوقی طرح شوند.

نتیجه: فقط ضروریان مستقیم ناشی از جرم قابل رسیدگی در دادگاه جزایی است.

نکته نه: جنبه الهی و عمومی جرائم

بر طبق بند الف کشف جرم و تعقیب متهم و اقامه دعوی از جهت جنبه حق الهی بر عهده دادسرا است. لذا مهم است که روشن شود حق الهی بودن چیست و در جرایم، اصل بر عمومی بودن آنهاست یا اصل بر قابل گذشت بودن جرایم؟ ثمره بحث آنجاست که تعقیب چگونه شروع شود (با شکایت شاکی خصوصی یا بدون آن) و گذشت چه تأثیری بر تعقیب دارد. بین حق الهی با جرایمی که دارای جنبه الهی هستند تفاوت وجود دارد. همانطور که ماده ۲ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۷۸ آورده است، و کلیه جرایم دارای جنبه الهی است. البته هیچ مستندی برای تشخیص وجود ندارد. چیزی که مسلم است این که، کلیه جرایم دارای جنبه عمومی هستند ولی درجه عمومیت برخی جرائم نسبت به برخی دیگر کمتر و پائین تر است. و حتی جرایمی که با شکایت شاکی خصوصی شروع به تعقیب آن می‌شود دارای جنبه عمومی هستند پس اگر شک بین عمومی یا خصوصی بودن جرم بوجود آید و شک باشد که باید با شکایت شاکی تعقیب انجام شود یا نه، در صورتی که نص قانونی و صریح نداشته باشیم، اصل بر عمومی بودن است و برای تعقیب نیاز به شکایت شاکی نداریم و یا اگر شک باشد که آیا جرم قابل گذشت است یا نه، اصل بر عمومی بودن جرم و غیر قابل گذشت بودن آن است و چنانچه حتی شاکی گذشت

کند، تا نص نداشته باشیم نمی توان آن جرم را قابل گذشت دانست. حتی اگر شاکی گذشت کند، در جرایم موضوع ماده ۷۲۸ طبق قانون قاضی مکلف به صدور قرار موقوفی تعقیب نیست. بلکه می تواند تخفیف دهد یا موقوف کند، مگر در مواردی که نص موجود باشد. مثل چک که در قانون چک تصریح شده، در صورت گذشت شاکی رسیدگی از جهت جنبه جزائی موقوف می شود.

نکته ده: معاون و دادیار

مطلب دیگر بند، وجود معاون و دادیار به تعداد لازم در دادسراست. بین معاون و دادیار تفاوت چندانی وجود ندارد. فقط از جهت سلسله مراتب اداری متفاوتند. بازپرس در دادسرا اصلی ترین مقام تحقیق است. ولی دادستان و دادیار مقام تعقیب هستند. البته در غیر جرایم موضوع صلاحیت محاکم استان مقام نیز هستند.

ترتیب تقدم دادیاران چگونه خواهد بود؟ آیا بر اساس پست و سمت و شماره شعبه ترتیب تقدم محاسبه می شود؟ یعنی دادیار شعبه یک و اگر نبود شعبه دو و الخ... یا اینکه بر اساس سابقه کار و تجربه آنها؟ در قانون سابق بجای ترتیب تقدم به ارشدیت اشاره کرده و منظور از ارشدیت، سابقه کار و تجربه بود. اما در قانون فعلی به اقدمیت اشاره شده است. اما بنظر می رسد بهتر است ارشدیت ملاک باشد، یعنی کسی که سابقه بیشتری دارد، و اقدمیت را تغییر به ارشدیت نمائیم و وی را مسؤول ارجاع در غیاب دادستان یا معاون وی بدانیم و خصوصاً اینکه در شعب دادیاری شعبه و شماره شعبه مطرح نیست و همه در حکم واحدند.

نکته یازده: وظائف دادستان در محاکم بخش

منظور از اینکه «در حوزه قضائی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی البدل بر عهده دارد»

چيست ؟ اولاً توجه داشته باشيم که اختيارات دادستان نيامده، فقط گفته است «وظيفه دادستان» و ما ذيلاً به توضيح مطلب مي پردازيم. اين قسمت از بند الف با تبصره ۶ از ماده ۳ به نوعی ارتباط و شايد بتوان گفت تعارض دارد.

بر اساس تبصره ۶ رئيس و دادرس دادگاه بخش در جرايم در صلاحيت دادگاه کيفری استان، به جانشینی از بازپرس عمل می نمایند و در خصوص ساير جرايم همانند يک دادگاه عمومی شروع به تعقيب و تحقيق و صدور حکم و اجرای آن می نمایند. ملاحظه سابقه مقررات و قوانين مربوط به اين موضوع مفيد فايده است.

۱ - در قانون اصول محاکمات جزائی مصوب ۱۲۹۰، در حوزه قضائی بخش، وظايف دادستان بر عهده مدير دفتر دادگاه قرار داده شده بود.

۲ - در تبصره ذيل ماده ۱۹۷ قانون اصلاح قانون آئين دادرسی کيفری مصوب ۱۳۶۱، وظيفه دادستان در دادگاه بخش، بر عهده رئيس دادگاه قرار گرفت.

۳ - در تبصره ماده ۹ قانون تشکيل دادگاههای کيفری يک و دو شعب ديوانعالی کشور مصوب ۱۳۶۸، وظايف دادستان بر عهده رئيس و دادرس علی البدل دادگاه قرار داده شد.

۴ - در قانون تشکيل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، سيستم دادرسی از نظام قضائی ما حذف گرديد و بحث وظايف دادستان در حوزه قضائی بخش هم سالبه به انتفاء موضوع شد و همه رؤسای محاکم و دادرسان دارای صلاحيت عام گرديدند. فقط تبصره ۲ ماده ۱۲ مقرر می داشت که همه وظايف و اختيارات دادستان بجز اختياراتی که بموجب اين قانون به محاکم تفويض شده، به رئيس حوزه قضائی و معاونان وی تفويض می شود. به اين ترتيب عمده وظايف دادستان به دادگاهها واگذار شد.

۵ - در آئين دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کيفری مصوب ۱۳۷۸، ماده ۲ بيان می دارد: «اقامه و تعقيب دعوی عمومی، از جهت جنبه عمومی و حفظ حدود اسلامی

بر عهده رئیس حوزه قضائی می‌باشد». به این ترتیب وظیفه تعقیب و اقامه دعوی که بر عهده دادستان بود در جنبه عمومی و حفظ حدود اسلامی بطور کلی (در حوزه قضائی بخش نیز) بر عهده رئیس حوزه قضائی قرار گرفت و ظاهراً مشکل قانونی حل شد ولی در عمل ملاحظه گردید که علی‌الخصوص در جرایم مهم پاسخگو نبود.

۶ - نهایتاً ذیل بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، مقرر داشت: «در حوزه قضائی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی‌البدل بر عهده دارد». به نظر می‌رسد چون در حوزه قضائی بخش دادرس تشکیل نمی‌شود، وظیفه دادستان به دادرس علی‌البدل سپرده شده است. در عمل محاکم بخش بعنوان یک دادگاه عمومی عمل نموده و چه رئیس و چه دادرس دادگاه بخش، وظیفه تعقیب، تحقیق، رسیدگی و صدور حکم و اجرای آن را دارند. توجه به سابقه قانونگذاری هم این مطلب را مشخص می‌نماید که زمانی وظیفه دادستان در همین حوزه قضائی بخش بر عهده رئیس و دادرس علی‌البدل بود (تبصره ماده ۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸) که الان نیز بر عهده دادرس علی‌البدل است. و همچنین در سال ۱۳۶۱ وظیفه دادستان بر عهده رئیس شعبه بود ولی در عمل رویه چنین بود که دادگاه بخش، همه وظایف دادستان را خود انجام می‌داد و نهایتاً خود مبادرت به صدور رأی می‌نمود. البته در پیش نویس لایحه اخیرالتصویب (۱۳۸۱) موضوع وظایف دادستان در بخش، بدین صورت بود که در حوزه قضائی بخش، مدیر دفتر وظیفه دادستان را بر عهده دارد. این مسأله در مرحله اول مورد ایراد شورای نگهبان قرار نگرفت اما در مرحله دوم بررسی قانون در شورای نگهبان بشرح بین‌الهلالین مورد ایراد قرار گرفت: (ارجاع امور قضائی به مدیر دفتر دادگاه که ابلاغ قضائی ندارد خلاف شرع است. لذا آنچه که معلوم است منظور از وظایف دادستان، وظایف قضائی اوست نه وظایف اداری).

با این استدلالها می‌توان بحث را در خصوص وظایف دادستان در ۲ بخش جمع بندی کرد. ۱- وظایف دادستان در حوزه قضائی بخش، مسلماً بر عهده مدیر دفتر نیست و دادگاههای بخش مثل دادگاههای حقوقی ۲ مستقل همه کارهای تحقیق، تعقیب، رسیدگی و اجراء را بر عهده دارند.

منظور قسمت اخیر بند الف ماده ۳ کلیه وظایف دادستان بوده. البته چون دادگاه به کلیه جرائم خارج از صلاحیت دادگاه کیفری استان و دادگاه انقلاب رسیدگی می‌نماید. و نیازی به صدور کیفرخواست نیست. کما اینکه قبل از تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در گذشته محاکم مستقل بخش، این گونه عمل می‌کردند و در آئین نامه اجرائی قانون وظیفه اجرای احکام کیفری بر عهده رئیس یا دادرس دادگاه قرار داده شده است.

دادرسی علی‌البدل دادگاه بخش، در جرائمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی بازپرس انجام وظیفه نموده و مطابق تبصره ۶، زیر نظر دادستان مربوطه خواهد بود اما در جرائمی که در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی، است کلیه وظایف دادستان را به عهده دارد و مشکلات اجرائی مانند اینکه: اگر تنها دادرس دادگاه باشد، یا خود قاضی رسیدگی کننده باشد و غیره، مانع اعمال قانون نیست.

از توجه به تبصره ۶ ماده ۳ و قسمت اخیر بند الف آن ماده تعارضی به چشم نمی‌خورد. در تبصره ۶، رئیس یا دادرس دادگاه بخش، در جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری استان، جانشین بازپرس هستند و در سایر جرائم حق رسیدگی صدور رأی دارند. در واقع وظائف دادستان مبنی بر تعقیب و تحقیق در غیر جرائم کیفری استان و محاکم انقلاب بر عهده قاضی صادر کننده می‌باشد.

البته این موضوع در کمیسیون حقوقی ماهانه آموزش دادگستری استان تهران مورد بررسی قرار گرفت که مشروح مطالب را یادآور می‌شویم.

سؤال - در دادگاه عمومی بخش، دادرس علی‌البدل دادگاه به چه نحوی به جرایم غیرمهم (جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست) رسیدگی می‌کند؟ تفاوت آن با دادگاه حقوقی دو مستقل سابق چیست؟

آقای سفلی (دادگستری هشگرد):

نظر اکثریت با توجه به تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۷ آیین نامه قانون مذکور مصوب ۱۳۸۱ در دادگاههای عمومی بخش فقط در اموری که در صلاحیت کیفری استان باشد قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر می‌گردد و در قسمت اخیر تبصره یاد شده نیز مقرر گردیده در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود منظور از این قسمت ماده این است که طبق رویه سابق یعنی مانند دادگاههای عمومی و انقلاب و بدون نیاز به کیفرخواست و حضور دادستان (دادرس علی‌البدل) رسیدگی و انشای رأی می‌کند ضمناً منظور از قسمت اخیر بند الف که اختیارات دادستان را در دادگاههای بخش به عهده دادرس علی‌البدل قرار داده است وظایف دیگر دادستان از قبیل امور حسیه و اجرای حکم است و این دادگاهها همانند دادگاه صلح و حقوقی دو مستقل سابق رسیدگی می‌کنند.

نظر اقلیت قضاات دادگستری هشگرد:

هدف قانونگذار از تشکیل مجدد دادسرا از بین بردن این نقیصه بوده است که قاضی محکمه که وظیفه رسیدگی دارد و باید بی طرف باشد خودش مقام تعقیب کننده نباشد لذا مقامی به عنوان دادستان تعیین شد که این وظیفه را انجام دهد با این توضیح این وظیفه در دادگاههای بخش به عهده دادستان است. بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ نیز وظیفه دادستان را در دادگاههای بخش به عهده دادرس علی‌البدل قرار داده است و بند «ج» ماده ۱۴ قانون مذکور نیز اعضای دادگاههای جزایی

عمومی و انقلاب را معین کرده است که دادستان یکی از اعضای آن است لذا در دادگاههای بخش بدون این که نیاز به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست باشد دادرس علی البدل به عنوان دادستان حاضر می شود.

آقای خدابخشی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران):

با توجه به تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ مرحله تعقیب و تحقیق از مرحله رسیدگی در دادگاه جدا شده است هر چند که در دادگاه بخش دادسرا تشکیل نمی شود تفکیک فوق باید در دادگاه بخش هم رعایت شود.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

قابل ذکر است که در پیش نویس قانون اصلاحی، چنین پیش بینی شده بود که دادسرا در تمام حوزه قضایی اعم از شهرستان و بخش تشکیل شود و رسیدگی یکسان به روش دادسرا بر تمام سیستم قضایی حاکم باشد (صدور قرار مجرمیت به همراه کیفرخواست توسط دادسرا و ارسال پرونده جهت اصدار رأی نهایی به دادگاه) لکن آنچه به عنوان مصوبه و قانون ارائه شد رسیدگی در دادگاه بخش را کمافی السابق خارج از موضوع قانون اصلاحی دانست. به موجب تبصره ۶ ماده ۳ قانون مذکور در حوزه قضایی بخشها رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی بازپرس تحت نظارت دادستان مربوط اقدام می کند و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد کرد. به اتفاق آرای همکاران حاضر در این جلسه نظر بر این شد که در جرایم غیرمهم، دادگاه بخش اقدام به رسیدگی می نماید و مکلف به رعایت تشریفات قانون اصلاحی مبنی بر صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست و ارسال پرونده به دادگاه دیگر جهت صدور رأی نمی باشد. و چون دادگاه بخش خود دادگاه مستقلی محسوب می شود واجد صلاحیت جهت تحقیق و صدور رأی در مورد جرایم

غیر مهم می باشد و به نظر می رسد که از نظر رسیدگی و صدور رأی اختلافی با دادگاه حقوقی دو مستقل سابق ندارد و تنها از حیث میزان صلاحیت متفاوت است.

آقای خرم آبادی (معاون دادرسی عمومی و انقلاب تهران):

در بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ قید شده است و وظیفه دادستان در حوزه قضایی بخش به عهده دادرسی علی البدل است به نظر می رسد این قید با تبصره ۶ ماده مذکور مغایر است ظاهراً در تبصره اخیر وظیفه دادستانی از دادرسی علی البدل سلب شده است زیرا می گوید... به جانشینی بازپرس تحت نظارت دادستان مربوطه... اما اتفاق نظر در مورد جرایم موضوع سؤال این است که نیاز به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست نیست لیکن عقیده شخصی خود من این است که دادرسی علی البدل دادگاه بخش دارای وظیفه دادستان است بنابراین در جرایم موضوع سؤال باید قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر گردد.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

اتفاق نظر مطابق تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در حوزه قضایی بخشها رئیس یا دادرسی علی البدل فقط در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی بازپرس اقدام می نمایند و در سایر موارد مانند گذشته بر اساس قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و بدون نیاز به قرار مجرمیت و کیفرخواست رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نماید (قسمت اخیر تبصره ۶) اگر چه معلوم نیست منظور سؤال از تفاوت حوزه قضایی، بخش با دادگاه حقوقی ۲ مستقل چیست؟ اما فرق آنها این است که صلاحیت دادگاههای حقوقی ۲ مستقل از حیث رسیدگی به دعاوی حقوقی مطابق مواد ۷ و ۹ آن قانون احصاء شده بود و آن دادگاه نمی توانست به جز آنچه در صلاحیت آن بود رسیدگی نماید بقیه امور در

صلاحیت دادگاه حقوقی یک بود اما در حوزه قضایی بخش دادگاه عمومی بخش از حیث صلاحیت در مسائل حقوقی هیچ محدودیتی در رسیدگی به دعاوی ندارد و در امور کیفری نیز دادگاههای حقوقی ۲ مستقل طبق ماده ۱۰ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور به دعاوی و شکایاتی که در صلاحیت حقوقی ۲ و کیفری ۲ بود رسیدگی می‌کرد در حالی که دادگاههای عمومی بخش در قسمت کیفری نیز به جز آنچه در صلاحیت دادگاههای کیفری استان است به بقیه جرایم رسیدگی می‌کند.

دکتر آخوندی (مستشار حوزه معاونت آموزش قوه):

صلاحیت رسیدگی در دادگاه بخش در گذشته محدود به رسیدگی به امور خلافی و جنحه‌ای بود، با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ صلاحیت رسیدگی دادگاههای عمومی بخش به کلیه امور مدنی و جزایی گسترش یافت اکنون با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تکلیف این دادگاهها از حیث رسیدگی به جرایم مهم و غیرمهم مشخص گردیده است یعنی در رسیدگی به جرایم مهم دادرسی علی‌البدل به جانشینی بازپرس اقدام می‌نماید که نیاز به صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست می‌باشد و در رسیدگی به سایر جرایم (جرایم غیرمهم) نیازی به دخالت دادرسی نیست یعنی این دادگاهها همچنان برابر قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ نسبت به این نوع جرایم از بدو تا ختم قضیه رسیدگی و مبادرت به صدور حکم می‌نمایند.

آقای غفوری (حوزه قضایی بخش قرچک):

در حوزه قضایی بخش قرچک عملاً برابر تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اقدام می‌شود و یعنی جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی بازپرس عمل می‌شود قرار مجرمیت و کیفرخواست

صادر می‌گردد و در سایر موارد بر اساس قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، بدون صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست رسیدگی انجام می‌گیرد.

آقای وقوعی (حوزه قضایی بخش لواسانات):

حوزه قضایی بخش لواسانات نیز عملاً همانند حوزه قضایی بخش قرچک اقدام می‌نماید.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

آنچه در نظرهای ابرازی به هم نزدیک بود عدم صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست در جرایم غیرمهم در دادگاه بخش بود قانونگذار هم در خصوص این نوع جرایم خواسته است که دادگاههای بخش به همان نحوی عمل کنند که دادگاههای عمومی قبلاً عمل می‌کردند یعنی در جرایم غیرمهم بدون صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست رسیدگی نموده و رای صادر نمایند.

آقای صدقی (مجتمع قضایی شهید محلاتی):

نظریه قریب به اتفاق در دادگاههای بخش اصل بر این است که تصدی دادگاه به وسیله رئیس دادگاه بخش است و نقش دادرس علی‌البدل به عنوان قاضی محکمه استثنایی است مع الوصف چنانچه دادرس علی‌البدل بخواهد در جرایم غیرمهم که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست رسیدگی نماید باید با حضور دادرس علی‌البدل دیگر وظیفه دادستان را در محکمه که عبارت از اقامه دعوای عمومی است انجام دهد و حکم قانونی اخیر علاوه بر این که اجمالاً در قسمت اخیر بند الف ماده ۳ اصلاحی آمده است به صورت تفصیلی در مواد ۲۰۸ مکرر و تبصره ۲۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ نیز آمده است و اصولاً حضور دادرس به عنوان دادستان در قانون جدید منبث از همین مواد و قاعده (مالایدرک کله لایترک کله) می‌باشد.

نظریه قریب به اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

با توجه به تبصره ۶ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در دادگاههای عمومی بخش فقط اموری که در صلاحیت کیفری استان باشد قرار مجرمیت و کیفرخواست صادر می‌گردد و در خصوص رسیدگی به جرایم غیرمهم قانون مذکور چیز جدیدی بیان نکرده است یعنی رسیدگی به جرایم غیرمهم در این دادگاهها به همان روش سابق که در دادگاههای حقوقی ۲ مستقل صورت می‌گرفت انجام می‌شود به عبارت دیگر همانند دادگاههای عمومی قبل از تصویب قانون اصلاح... امر تحقیق و رسیدگی یکجا و بدون دخالت دادرسی انجام می‌گیرد ضمن این که از قسمت اخیر بند الف ماده ۳ قانون مذکور استنباط می‌شود که منظور از اختیارات دادستان که در دادگاههای بخش به عهده دادرسی علی‌البدل قرار داده شده است وظایف دیگر دادستان از قبیل امور حسبه و اجرای حکم است.

نکته دوازده: ضابطین دادگستری

بر اساس ماده ۱۵ قانون آئین دادرسی کیفری «ضابطین دادگستری» مأمورانی هستند که تحت نظارت و تعلیمات مقام قضائی در کشف جرم و بازجوئی مقدماتی و حفظ آثار و دلایل جرم و جلوگیری از فرار و مخفی شدن متهم و ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضائی بموجب قانون اقدام می‌نمایند و عبارتند از:

- ۱- نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲- رؤسا و معاونین زندان نسبت به امور مربوط به زندانیان.
- ۳- مأمورین نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که بموجب قوانین خاص و در محدوده وظایف محوله ضابط دادگستری محسوب می‌شوند.

- ۴- سایر نیروهای مسلح در مواردی که شورای عالی امنیت ملی تمام یا برخی از وظایف ضابط بودن نیروی انتظامی را به آنان محول کند.
- ۵- مقامات و مأمورینی که به موجب قوانین خاص در حدود وظایف محوله ضابط دادگستری محسوب می‌شوند. بند پنجم ضابطین خاص را ذکر می‌نماید که آنان مأمورینی هستند که در موارد خاص اجازه یافته‌اند به عنوان ضابط اقداماتی را انجام دهند و عبارتند از:
- ۱- مأموران شهرداری مستند به قانون حفظ و گسترش فضای سبز در شهرها مصوب ۱۳۵۹/۲/۳.
 - ۲- فرمانده هواپیما مستند به ماده ۳۲ قانون هواپیمائی کشوری مصوب ۱۳۲۸/۵/۱.
 - ۳- کارکنان وزارت آب و برق مستند به تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون سازمان برق ایران مصوب ۱۳۴۶/۴/۱۹.
 - ۴- مأمورین جنگلبانی مستند به ماده ۵۴ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و مراتع ۴۶/۵/۲۵.
 - ۵- مأمورین شکاربانی و حفاظت محیط زیست مستند به ماده ۱۵ قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست مصوب ۵۳/۳/۲۸ و مواد ۱۰ الی ۱۴ قانون شکار و صید مصوب ۱۳۴۶.
 - ۶- بازرسان کار و کارشناسان بهداشت کار مستند به ماده ۱۰۱ قانون کار ۱۳۶۹.
 - ۷- مأمورین وزارت جهاد کشاورزی و وزارت نیرو مستند به ماده ۳۰ قانون توزیع عادلانه آب ۱۳۶۱.
 - ۸- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستند به مواد ۱ الی ۵ اساسنامه سپاه پاسداران ۱۳۶۱.
 - ۹- واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستند به بند ۲ ماده ۶ قانون تأسیس وزارت اطلاعات ۱۳۶۲.
 - ۱۰- مأمورین پلیس انتظامی راه آهن مستند به نظامنامه پاسبانی راه آهن مصوب ۱۳۱۴.

۱۱ - مأمورین وصول عایدات و کشف قاچاق مستند به ماده ۱۸ قانون مجازات مرتکبین قاچاق ۱۳۱۲.

۱۲ - مأمورین گارد بنادر و گمرکات مستند به ماده ۵ قانون بنادر و کشتیرانی مصوب ۱۳۲۸.

۱۳ - بازرسان سازمان تأمین اجتماعی مستند به ماده ۱۰۲ قانون تأمین اجتماعی ۱۳۵۴.

۱۴ - مأمورین گمرک سرحدی مستند به ماده یک قانون راجع به تعقیب جزائی مجرمین فراری از مناطق سرحدی مجاور ایران مصوب ۱۳۱۳.

۱۵ - مأمورین شرکت پست و تلگراف مستند به ماده ۱۰۵ قانون تأسیس شرکت مخابرات ایران ۱۳۵۰.

۱۶ - شورای اسلامی روستا مستند به ماده ۲۴ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۱۷ - بازرسان و کارشناسان مؤسسه استاندارد تحقیقات صنعتی مستند به تبصره ۵ ماده ۹

قانون اصلاح قوانین و مقررات مؤسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران مصوب ۱۳۷۱.

سؤال - آیا وزارت اطلاعات ضابط محسوب می‌گردد؟ چون ضابط را قانون تعریف می‌کند و قانون آئین دادرسی کیفری و قوانین خاص اشاره‌ای به ضابط بودن وزارت اطلاعات نکرده‌اند، وزارت اطلاعات ضابط محسوب نمی‌گردد. شماره ۳۵۳/۷ - ۶۶/۴/۷ اداره حقوقی نیز مؤید این نظر است.

دادستان ریاست و نظارت بر ضابطین را از حیث وظایف ضابطین بر عهده دارد، ولی خودش ضابط دادگستری نیست. ضمانت اجرای عدم اطاعت از دستورات دادستان توسط ضابطین و تخلف از آن سه ماه تا یکسال انفصال از خدمت دولت و یا از یک تا شش ماه حبس است (ماده ۱۶ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸). در قانون قبلی سرپیچی از دستور دادستان فقط انفصال بود، اما هم اکنون مجازات حبس نیز برای آن در نظر گرفته شده است. در خصوص ضابطین یک

تغییر دیگری نیز نسبت به قانون سابق وجود دارد و آن اینکه به دلالت تبصره ماده ۱۵ ق.آ.د.ک «گزارش ضابطین در صورتی معتبر است که موثق و مورد اعتماد قاضی باشند». که این ایراد را شورای نگهبان گرفته بود و در نهایت در قانون آورده شد. ضابطین مکلفند در اسرع وقت و در مدتی که مقام قضائی تعیین می نماید نسبت به انجام دستورات و تکمیل پرونده اقدام کنند. لذا قاضی باید از این ظرفیت قانونی که در ماده ۲ ق.آ.د.ک آمده، استفاده نموده و برای انجام دستورات توسط ضابطین زمان و مدت تعیین کند تا در مدت تعیین شده اقدام نمایند، و حقوق مردم تضییع نگردد و چنانچه ضابطین در انجام دستورات تکاهل و سهل انگاری نمایند مراتب باید به دادستان اعلام شود تا پیگیریهای لازم را بنماید. بند «ج» ماده ۳ «مقامات و اشخاص رسمی در مواردی که باید امر جزائی را تعقیب نمود، موظفند مراتب را فوراً به دادستان اطلاع دهند». ماده ۲۹ قانون آئین دادرسی کیفری نیز آورده است «مقامات و اشخاص رسمی موظفند به هنگام برخورد با امر جزائی در حوزه کاری خود مراتب را به رئیس حوزه قضائی یا معاون وی اطلاع دهند».

نکته سیزده: چگونه شروع تحقیقات توسط بازپرس

بند «د» ماده ۳ «بازپرس وقتی اقدام به تحقیقات مقدماتی می نماید که قانوناً این حق را داشته باشد. جهات قانونی برای شروع به تحقیقات بازپرس عبارتست از:

۱- ارجاع دادستان

۲- شکایت یا اعلام جرم به بازپرس در مواقعی که دسترسی به دادستان ممکن نیست و رسیدگی به آن فوریت داشته باشد.

۳- در جرایم مشهود در صورتی که بازپرس شخصاً ناظر وقوع آن باشد».

به دلالت این بند در صورتی که دادستان حاضر باشد، شروع به تحقیقات مقدماتی توسط

بازپرس صرفاً با ارجاع دادستان خواهد بود. البته توجهاً به ماده ۱۲ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و اصلاحات بعدی آن «... معاون دادستان یا دادیاران به ترتیب تقدم، در غیاب وی عهده دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات دادستان خواهند بود»، یعنی اگر دادستان غایب باشد، پرونده با ارجاع معاون او، در غیاب معاون با ارجاع دادیاری که به حکم این ماده حاضر است توسط بازپرس شروع به تحقیقات می‌گردد. در صورتی که دادستان یا معاون یا قائم مقام او حاضر نباشند، چنانچه موضوع مطرح شده، به تشخیص بازپرس مستلزم رسیدگی فوری باشد، بازپرس رسیدگی خود را شروع خواهد نمود و همچنین اگر بازپرس شخصاً ناظر وقوع جرم (در داخل حوزه قضائی) باشد، بدون نیاز به ارجاع رسیدگی خود را شروع خواهد کرد. اگر بر اساس بندهای ۲ و ۳ فوق‌الذکر بازپرس شروع به رسیدگی کرد، باید مراتب را در اولین حضور دادستان به اطلاع وی برساند.

نتیجه اینکه بازپرس اجازه رسیدگی به پرونده را تا پایان رسیدگی ندارد، بلکه وظیفه دارد بلافاصله پس از حضور دادستان پرونده را جهت ارجاع نزد وی ارسال نماید. وظیفه اصلی بازپرس تحقیق است و رسیدگی او به شکایت و جرائم استثنائی بوده و ادامه آن منوط به ارجاع دادستان است که وظیفه اصلی او تعقیب است.

نکته چهارده: نظارت دادستان بر تحقیقات بازپرس

بند «ه» ماده ۳ «دادستان در اموری که به بازپرس ارجاع می‌شود حق نظارت و دادن تعلیمات لازمه را خواهد داشت و در صورتی که تحقیقات بازپرس را ناقص ببیند می‌تواند تکمیل آن را بخواهد ولو اینکه بازپرس تحقیقات خود را کامل بداند. بازپرس در جریان تحقیقات، تقاضای قانونی دادستان را اجراء نموده، مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و

هرگاه مواجه با اشکال شود به نحوی که انجام آن مقدور نباشد، مراتب را به دادستان اعلام و منتظر حل مشکل می‌شود». در خصوص این بند چند نکته قابل توجه است.

اول - دادستان یا قائم مقام وی فقط حق نظارت پس از تکمیل تحقیقات را ندارند، بلکه حتی در خلال تحقیقات بازپرس ممکن است دادستان پرونده را مطالبه کند و بررسی نموده و به نحوه تحقیقات بازپرس ایراد کند یا تعلیمات خاصی را بدهد و یا تقاضائی بنماید.

دوم - بازپرس تقاضای قانونی دادستان را اجرا می‌کند. منظور از تقاضای قانونی چیست و اگر در این خصوص اختلافی بین بازپرس و دادستان حادث شود مرجع حل اختلاف کجاست؟ اصل بر این است که کلیه درخواستهای دادستان قانونی است. مثلاً دادستان پرونده را از بازپرس گرفته و نظر بدهد که از شهود تحقیق شود و یا اینکه چرا کفالت پذیرفته نشده است. اما در مورد اینکه آیا امکان وجود اختلاف هست یا خیر و مرجع حل کجاست هیچگونه صراحتی وجود ندارد.

این امکان وجود دارد به بازپرس پرونده‌ای فقط به منظور انجام مورد خاصی از تحقیق ارجاع گردد در اینگونه موارد در دادستان می‌تواند پس از انجام مورد خاص ارجاع شده پرونده را از بازپرس بگیرد در سایر موارد در صورت ارجاع پرونده، دادستان حق اخذ پرونده را از بازپرس ندارد. نکته دیگر اینکه این ارجاع، انجام بخشی از اقدامات وقتی جایز است که موضوع پرونده خارج از جرائم صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد زیرا در این موارد دادستان حق مداخله در صورت حضور بازپرس نخواهد داشت. اصل بر صلاحیت ذاتی بازپرس در تحقیق همه جرائم است.

بند «و» ماده ۳ «تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم بر عهده بازپرس می‌باشد. در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان است، دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد. در مورد جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت

دادگاه کیفری استان است دادستان تا قبل از حضور و مداخله بازپرس. اقدامات لازم را برای حفظ و جمع آوری دلایل و آثار جرم به عمل می‌آورد و در مورد سایر جرایم؛ دادستان می‌تواند انجام بعضی از تحقیقات و اقدامات را از بازپرس درخواست نماید بدون اینکه رسیدگی امر را به طور کلی به آن بازپرس ارجاع کرده باشد» نکات ذیل در این ماده قابل توجه است:

اول - در انجام تحقیقات و شروع به رسیدگی توسط بازپرس و دادستان یا دادیار فقط در صورتی که صلاحیت محلی داشته باشند حق رسیدگی و تحقیق و تعقیب دارند لذا لازم است مقام تحقیق ابتدا در خصوص صلاحیت خود بررسی لازم را بنماید و در صورت صالح بودن شروع به رسیدگی نماید.

دوم - منظور از «کلیه جرایم» در این ماده عبارتست از:

الف - جرایمی که دادرسی آنها با دادگاه عمومی جزایی است.

ب - جرایمی که دادرسی آنها با دادگاه انقلاب است.

ج - جرایمی که دادرسی آنها با دادگاه کیفری استان است.

در مورد جرایم بند «الف و ب» دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیارات بازپرس در انجام تحقیق می‌باشد و می‌تواند پرونده را به دادیاران هم ارجاع بدهد ولی در مورد جرایم بند «ج» در صورت غیبت بازپرس دادستان یا قائم مقام وی فقط در حدود حفظ و جمع آوری دلایل و آثار جرم اقدامات لازم را به عمل می‌آورد و اضافه بر آن اختیاری ندارند و عنداللزوم فقط می‌توانند تعلیمات لازمه را به بازپرس بدهند.

سوم - پرونده‌ها به بازپرس یا ارجاع کلی می‌شود و یا ارجاع موضوعی و ثمره تفکیک این است که در ارجاع کلی پرونده رانمی‌توان از بازپرس گرفت و به شخص دیگر ارجاع داد اما در ارجاع موضوعی امکان گرفتن پرونده از بازپرس وجود دارد چون صرفاً برای انجام

تحقیق خاصی ارجاع شده بود و پرونده‌هایی که داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان هستند اگر به بازپرس ارجاع شوند نمی‌توان از وی گرفت و اگر چنین پرونده‌ای به دادیار ارجاع شود اولاً در حضور بازپرس نمی‌تواند وارد تحقیقات و رسیدگی شود و ثانیاً اگر بازپرس غایب باشد فقط در حد جمع آوری ادله و حفظ آثار جرم اقدام می‌نماید.

نکته پانزده: قرارهای دادرسی

قرارهایی که دادیار می‌تواند صادر کند عبارتند از:

قرارهای تأمین: (قرار التزام به حضور با قول شرف، قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام، قرار کفالت، قرار وثیقه، قرار بازداشت، قرار وجه الضمان، قرار عدم خروج از کشور)
 قرارهای قبول تأمین: (قرار قبولی وثیقه، قرار قبولی کفالت، قرار قبولی وجه الضمان)
 قرارهای اعدای: مربوط به دلایل (قرار کارشناسی، قرار اتیان سوگند، قرار معاینه محل، قرار تحقیق محلی)
 قرارهای نهائی: (قرار موقوفی تعقیب، قرار منع تعقیب، قرار مجرمیت، قرار ترک تعقیب، قرار اناطه، قرار عدم صلاحیت)
 قرار قطع کننده جریان اجرا: (قرار موقوفی اجرا، قرار تأخیر اجرای حکم)

نکته شانزده: زمان اجرای قرار تأمینی

سؤال - آیا اجرای قرار تأمین وقتی قرار توسط دادیار صادر شد اجرای آن موقوف به تأیید

دادستان است یا اینکه اجرا می‌شود بعد به نظر دادستان می‌رسد؟

نظریه توضیحات فوق و رویه محاکم در سابق در خصوص قاضی تحقیق که شأن قضائی وی از دادیار پائین تر است (از جهت اختیارات قانونی) وقتی قاضی تحقیق قرار تأمین صادر

می‌کرد فقط قرار تأمین که منتهی به بازداشت متهم می‌شد و یا قرار بازداشت (ظرف ۲۴ ساعت) به نظر رئیس دادگاه می‌رسید به طریق اولی می‌توان این اختیار را برای دادیار نیز قرار داد نتیجه اینکه بعد از صدور قرار توسط دادیار قرار اجرا می‌شود و موافقت دادستان ممکن است بعد از اجرا حاصل شود البته نظر مخالفی هم وجود دارد که بدون موافقت دادستان قرار دادیار قابل اجرا نیست.

لازم به ذکر است: برای هیچ متهمی نمی‌توان بطور غیابی قرار تأمین صادر کرد چرا که اولاً باید به او تفهیم شود ثانیاً به او ابلاغ شود ولی در خصوص جلب ممکن است غیباً برگ جلب صادر کرد و همچنین صدور قرار تأمین بعد از تفهیم اتهام خواهد بود و نیز اخذ تأمین فقط در صلاحیت مقامات قضائی است و ضابطین حق اخذ تأمین را ندارند.

نکته هفده: منظور از کلیه قرارهای دادیار بایستی با موافقت دادستان باشد چیست؟

بند «ز» ماده ۳ «کلیه قرارهای دادیار بایستی با موافقت دادستان باشد و در صورت اختلاف نظر بین دادستان و دادیار. نظر دادستان متبع خواهد بود. بعد از آنکه جهت قانونی شروع به تحقیقات برای دادیار فراهم شد و او اقدام به رسیدگی نمود تصمیماتی در راستای تحقیقات پرونده ارجاعی اتخاذ خواهد نمود که یا در قالب قرار هستند و یا در قالب دستور. آنچه که مسلم است دستورات صادره از طرف دادیار نیازی به موافقت دادستان ندارند مثل دستور تحقیق از شاکی و دستور تفتیش منازل و اماکن و دستور جلب و... اما به استناد این بند باید کلیه قرارهای دادیار باید با موافقت دادستان باشد.

نظریه اول: منظور قرارهای تأمین و قرارهای نهائی دادیار است.

نظریه دوم: چون دادیار و دادستان در طول یکدیگر هستند و دادیاران باید موافق نظر دادستان عمل نمایند و با توجه به قید کلمه کلیه قرارها لذا منظور کلیه قرارهای است که

دادیار صادر و اجرامی نماید و این بدان معنی نیست که دادیار هر قراری مثل کارشناسی و یا معاینه و تحقیق محلی را به نظر دادستان برساند تا موافقت نموده و سپس اجرانماید بلکه بدین معنی است که چنانچه دادستان در عمل با صدور و اجرای قراری که به هر نحو در جریان آن قرارگرفت مخالفت کرد دادیار باید تبعیت نموده و نمی تواند خلاف آن عمل کند.

رویه عملی دادرهای تهران این است که قرارهای تأمین منتهی به بازداشت دادیار را به نظر دادستان می‌رسانند این موضوع در کمیسیون ماهانه آموزش استان به تفصیل بحث گردیده که نظرات مطرح شده در این خصوص را عیناً یادآور می‌شویم.

آقای صدقی (مجتمع قضایی شهید محلاتی):

نظر قریب به اتفاق قضات مجتمع:

اولاً - مطابق بند (و) ماده ۳ لایحه قانون اصلاحی... تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم بر عهده بازپرس می‌باشد لیکن مطابق همان بند در جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد و مطابق تبصره ۵ ماده ۳ با ارجاع دادستان یا در غیاب وی معاون دادر یا دادیار عهده دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان خواهد بود بنابراین اختیار دادیار در تحقیقات مقدماتی برگرفته و عاریتی از ذات اختیارات و وظایف بازپرس می‌باشد و همان طوری که کلیه قرارهای بازپرس قابلیت اختلاف با دادستان را ندارد و موارد اختلاف مشخص است قرارهای دادیار که برگرفته از اختیارات بازپرس می‌باشد نیز تابع همین قاعده است لیکن در سلسله مراتب چون دادیار تابع دادستان است در کلیه قرارهای قابل اختلاف که شمول به قرارهای مشخص در قانون دارد تابع نظر دادستان است نه جمیع قرارها به معنای عام آن به عبارت دیگر هر جا که دادیار تحقیقات مقدماتی را به عهده دارد به جای بازپرس نشسته و کلیه وظایف و اختیاراتی که بازپرس دارد دادیار هم همان وظایف و

اختیارات را دارا می‌باشد اما از آنجا که بازپرس مستقل است حل اختلاف با دادگاه است لیکن چون دادیار تابع دادستان است نظر دادستان متبع است.

ثانیاً - در تفسیر مقررات جدید لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب باید به قانون منشأ و مادر مراجعه کرد که با بررسی سوابق ملاحظه می‌شود بند «ز» ماده ۳ لایحه از ماده ۴۰ (قسمت دوم) قانون سابق آیین دادرسی که مقرر داشته ترتیب تحقیقات مقدماتی و شکایت از قرارها همان است که در مورد تحقیقات و قرارهای بازپرس مقرر گردیده است و در تبصره یک آن ماده به صراحت آمده است: (کلیه وظایف و اختیارات بازپرس در امور جنحه به دادستان واگذار می‌شود) اخذ شده بنابراین همان طوری که در مقررات سابق کلیه قرارهای دادیار به طور عام و مطلق تابع نظر دادستان نبوده در قانون جدید هم قانونگذار اراده دیگری از عبارت تمامی قرارها به جز کلیه قرارهای قابل اختلاف (بین بازپرس و دادستان) مانند قرارهای نهایی و بازداشت موقت نداشته است.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

قریب به اتفاق همکاران اعتقاد دارند که منظور از لفظ (کلیه) این نیست که تمام تصمیمات دادیار که در قالب قرار شکل می‌گیرد باید به موافقت دادستان برسد. شایان ذکر است که بند «ز» سابقه آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ ندارد و از قانون تشکیلات عدلیه وارد قانون اصلاحی شده است مفهوم بند «ز» عکس منطوق آن این است که دادیار در طول دادستان قرار دارد. این برداشت منادی این نظر نیست که دادیار یک شخص فاقد استقلال در اتخاذ تصمیم باشد بلکه دادیار در اجرای ذیل بند «ز» حق اختلاف نظر با دادستان را دارد. این فرض اختلاف بین دادستان و دادیار مؤید این نظر می‌باشد. خلاصه کلام این که دادیار مکلف است در مورد تمام قرارهایی که بازپرس به تایید دادستان می‌رساند موافقت دادستان را کسب کند ولی در سایر قرارها تکلیف ابتدائی مبنی بر ارائه قرار به دادستان جهت کسب

موافقت وی ندارد ولی چنانچه دادستان به نحوی از انحاء از مفاد قرار صادره مطلع شد و نظری عکس نظر دادیار داشت دادیار مکلف به تبعیت از نظر دادستان خواهد بود. نظر اقلیت: این است که استدلال فوق اجتهاد در برابر نص است قانونگذار که در مقام بیان بوده است تفکیک قائل نشده و به طور مطلق کلیه قرارهای دادیار را با موافقت دادستان قابل اجراء دانسته است.

آقای سفلی (دادگستری هشگرد):

دیدگاه اکثریت - با توجه به ماده ۶۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری که مقرر می‌دارد (وکلائی عمومی و معاونین باید در امور مهمه عقاید خود را به مدعی‌العموم اظهار دارند، در صورتی که مشارالیه عقیده آنها را تصویب نکرد و آنها در حفظ عقاید خود اصرار نمودند مدعی‌العموم می‌تواند وکیل عمومی دیگری انتخاب نماید تا مطلب طوری که مدعی‌العموم عقیده دارد در محکمه اظهار شود) و با توجه به تبصره ۵ ماده ۳ اصلاحی که دادیار دارای کلیه اختیارات دادستان است قرارهای مهم مثل قرارهای نهایی و قرارهای تأمین که منتهی به بازداشت متهم شود باید به موافقت دادستان برسد مضافاً این که تکلیف اظهار نظر نسبت به کلیه قرارهای دادیاران موجب افزایش حجم کار دادستان می‌گردد. سابقه تاریخی موضوع و رویه قضایی قبل از انحلال دادرها همین گونه بوده است. لیکن در هر صورت چنانچه دادستان از صدور هر یک از قرارها مطلع شود می‌تواند دخالت نموده و با آن مخالفت نماید در این صورت نظر دادستان لازم‌الاتباع است همچنین عبارت «با موافقت دادستان باشد» مندرج در بند «ز» ماده ۳ قانون اصلاحی با این که حتماً باید به نظر دادستان برسد با هم تفاوت دارند.

نظر اقلیت قضات دادگستری هشگرد:

با توجه به عموم بند «ز» ماده ۳ اصلاحی «کلیه قرارهای دادیار باید به موافقت دادستان

برسد» و این که اختیار دادیار و معاون دادستان ناشی از تفویض اختیار دادستان است و نظارت دادستان بر اقدامات ایشان ضروری است لذا کلیه قرارهای دادیار ولو قرارهای اعدای مثل کارشناسی و تحقیق و معاینه محلی باید به موافقت دادستان برسد.

دکتر آخوندی (استاد دانشگاه):

منظور از امور مهمه در ماده ۶۲ قانون تشکیلات دادگستری همان جرایم جنایی بود که در نتیجه تشخیص این که چه نوع جرایم از امور مهمه هستند میسر بود اما اکنون مشخص نیست کدام یک از جرایم مهم و کدام یک غیرمهم هستند در خصوص موضوع سؤال باید بینیم نسبت به چه اموری دادیار باید قانوناً قرار صادر کند لذا قرارهای قانونی که دادیار صادر می‌کند با توجه به اطلاق ماده باید با موافقت دادستان باشد زیرا که اطلاق ماده را نمی‌توان تعدیل کرد البته بعضی از دادیاران برای این که از نظر دادستان رهایی یابند عنوان قرار را در موارد ذکر نمی‌کنند مثلاً در مورد معاینه محل قید می‌نمایند تصمیم به معاینه محل گرفته شد ضمناً در مورد قرارهای بازپرس فقط قرارهای نهایی و قرار بازداشت به نظر دادستان می‌رسد.

آقای حضرتی (دادگستری کرج):

هر موضوعی که دادیار باید با لفظ قرار اظهار نظر کند باید با موافقت دادستان باشد و سایر تصمیمات وی که از لفظ قرار استفاده نشده باشد نیاز نیست به نظر دادستان برسد.

آقای پرویزی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۹):

قانون صراحت دارد که همه قرارهای دادیار باید با موافقت دادستان باشد اما نظر خود من این است که تنها قرارهای نهایی و قرار بازداشت موقت دادیار باید به نظر دادستان برسد.

آقای خرم آبادی (معاون آموزش و تحقیقات دادسرای عمومی و انقلاب تهران):

باید گفت عنوان «به نظر دادستان برسد» فرق می‌کند با عنوان «با موافقت دادستان باشد» مثلاً

در مورد آن قسمت از قرارهای بازپرس (قرارهای نهایی و قرار بازداشت موقت) بازپرس قانوناً مکلف است قرارهای مذکور را نزد دادستان جهت اظهار نظر بفرستد. قرارهایی که دادیار هم صادر می‌کند باید به نظر دادستان برسد اما برای این که عملاً دچار مشکل نشویم بهتر است قرارهای نهایی و قرار بازداشت دادیار به نظر دادستان برسد و قرارهای دیگر مخالف نظر دادستان صادر نشود.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

دادیار در قانون فعلی اختیار دادیار سابق را ندارد. دادستان اصل است و دادیار کار او را انجام می‌دهد. توصیه من این است که تمام قرارهای دادیار به نظر دادستان برسد. ارجاع قبلی به دادیار و اقدامات دادیار نباید باعث بی‌اطلاعی دادستان از اقدامات مذکور باشد زیرا که حرف آخر در موافقت یا عدم موافقت نسبت به قرارهای دادیار را دادستان می‌زند.

پاسخ شماره ۷/۲۸۴۷ مورخه ۸۲/۴/۱۸ اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه نسبت به استعلام آقای سید عباس حسینی بازپرس شعبه سوم دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران در رابطه با موضوع سؤال:

اولاً مقصود از کلیه قرارهای دادیار در بند «ز» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کلیه قرارهای دادیار اعم از قرارهای نهایی و تأمینی که دادیار صادر نماید می‌باشد و تفسیر آن به قرارهای نهایی خلاف صریح آن ماده است لذا هر قراری که دادیار صادر می‌نماید باید به موافقت دادستان برسد.

ثانیاً نظر به این که کلیه قرارهای صادره اعم از نهایی یا تأمینی و یا قرار و تصمیمی که وسیله دادیار اتخاذ می‌گردد باید به موافقت دادستان برسد، فرقی بین این که قرار در وقت اداری صادر شده باشد یا در وقت کشیک نیست.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

نظر اول (اکثریت): اطلاق بند «ز» ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دلالت دارد که کلیه قرارهای صادره شده توسط دادیار باید با موافقت دادستان باشد اما این بدان معنی نیست که هر قرار که دادیار صادر می‌کند باید پرونده را جهت موافقت یا اظهار نظر به نظر دادستان برساند بلکه بدین معنی است که چنانچه دادستان در عمل و به هر نحو با صدور قرار که در جریان تحقیقات توسط دادیار صادر می‌شود قرار گرفت و مخالفت کرد دادیار باید از آن تبعیت کند و نمی‌تواند برخلاف آن عمل کند. مفاد بند از ماده ۳ در راستای بیان وحدت قاضی در دادسرا و در طول یکدیگر بودن دادیار و دادستان است و به نظر می‌رسد قانونگذار می‌خواهد بگوید دادیار از هر جهت تابع دادستان است و برخلاف بازپرس که استقلال دارد و می‌تواند مخالفت کند دادیار این حق را ندارد.

نظریه دوم: دلیلی ندارد کلیه قرارها به موافقت دادستان برسد زیرا این امر موجب اطاله داری و وقفه در تحقیقات مقدماتی می‌شود که با تسریع در رسیدگی منافات دارد و با التفات به این که می‌شود از قرارهایی مثل کارشناسی و معاینه و تحقیق محلی و غیره عدول کرد به نظر می‌رسد منظور قرارهای نهایی مدنظر بوده است.

نظریه اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

برابر بند (و) ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس می‌باشد و مطابق همان بند جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز کلیه وظایف و اختیارات بازپرس را خواهد داشت. دادیار هم طبق تبصره ۵ ماده مذکور عهده دار انجام تمام یا برخی از وظایف و اختیارات قانونی دادستان می‌باشد با این وصف اختیار دادیار در تحقیقات مقدماتی در اصل برگرفته از وظایف بازپرس می‌باشد لذا همان طوری که کلیه قرارهای بازپرس قابلیت

اختلاف با دادستان را ندارد. قرارهای دادیار هم که برگرفته از اختیارات بازپرس می‌باشد نیز تابع همین قاعده است ضمن این که سابقه تاریخی موضوع و رویه قضایی قبل از انحلال دادرها نیز همین گونه بوده است از طرف دیگر تکلیف اظهار نظر نسبت به کلیه قرارهای دادیاران موجب افزایش کار دادستان می‌گردد و عملاً دچار مشکل خواهیم شد بنابراین منظور از عبارت کلیه قرارها مندرج در بند «ز» قانون جدید قرارهای قابل اختلاف مانند قرارهای نهایی و بازداشت موقت است اما از آنجای که بازپرس مستقل است حل اختلاف با دادگاه است لیکن چون دادیار تابع نظر دادستان است نظر دادستان متبع است همچنین اگر دادستان از صدور هر یک از قرارهای دادیار مطلع شود می‌تواند دخالت نماید که در این صورت نظری لازم‌الاتباع است.

نظریه اقلیت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

منطوق صریح بند «ز» ۹ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این است که کلیه قرارهای صادره از ناحیه دادیار باید با موافقت دادستان باشد با این وصف استدلال اکثریت اجتهاد در برابر نص است قانونگذار که در مقام بیان بوده تفکیک قائل نشده است و به طور مطلق کلیه قرارهای دادیار را با موافقت دادستان قابل اجراء دانسته است نظریه شماره ۷/۲۸۴۷ مورخ ۸۲/۴/۱۸ اداره حقوقی و تدوین قوه قضائیه نیز مؤید همین نظر است.

نکته هجده: بازپرس چنانچه قرار بازداشت موقت رأساً صادر نماید باید نظر موافق دادستان را جلب نماید و

در این خصوص نظر دادستان متبع است.

بازپرس رأساً و یا به تقاضای دادستان می‌تواند در تمام مراحل تحقیقاتی در موارد مقرر در قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸

کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی قرار بازداشت موقت متهم و همچنین قرار اخذ تأمین و تبدیل تأمین را صادر نماید. در صورتی که بازپرس رأساً قرار بازداشت موقت صادر کرده باشد مکلف است ظرف بیست و چهار ساعت پرونده را برای اظهار نظر نزد دادستان ارسال نماید هرگاه دادستان، با قرار بازداشت به عمل آمده موافق نباشد. نظر دادستان متبع است و چنانچه علتی که موجب بازداشت بوده است مرتفع شده و موجب دیگری برای ادامه بازداشت نباشد بازداشت با موافقت دادستان رفع خواهد شد و همچنین در موردی که دادستان تقاضای بازداشت کرد و بازپرس با آن موافق نباشد حل اختلاف حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود.

هرگاه متهم موجبات بازداشت را مرتفع بیند می تواند از بازپرس درخواست رفع بازداشت خود را بنماید که در این صورت بازپرس مکلف است ظرف ده روز از تاریخ تسلیم درخواست نظر خود را جهت اتخاذ تصمیم نزد دادستان ارسال نماید به هر حال متهم نمی تواند در هر ماه بیش از یک مرتبه از این حق استفاده کند. در صورت حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان در خصوص صلاحیت محلی و ذاتی و همچنین نوع جرم حسب مورد حل اختلاف با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود. قرارهایی که بازپرس صادر می کند در بیشتر آنها استقلال دارد ولی در مواردی باید قرارهای صادره به نظر دادستان برسد در این بند به سه مورد اشاره شده است.

۱- قرار بازداشت موقت

۲- ابقای قرار بازداشت موقت

۳- رفع قرار بازداشت موقت

و همچنین در این بند به سه مورد حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان اشاره شده و مرجع حل اختلاف پیش بینی گردیده است:

۱- تقاضای دادستان برای بازداشت متهم

۲- اختلاف در نوع جرم

۳- اختلاف در صلاحیت محلی یا ذاتی.

آئین دادرسی کیفری مواد ۳۲ و ۳۳ تقاضای صدور قرار بازداشت موقت نماید در اینگونه بازپرس می تواند موافق با این تقاضا نباشد و یا با تقاضای دادستان مخالفت کند.

نکته نوزده: دادستان و بازپرس در مورد تقاضای دادستان برای صدور قرار بازداشت موقت و اختلاف در

صلاحیت محلی ذاتی و نوع جرم حسب مورد می توانند اختلاف نمایند. مرجع حل اختلاف کجاست؟

قسمت اخیر بند «ح» ماده ۳ مقرر می دارد در صورت حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان در خصوص صلاحیت محلی ذاتی و همچنین نوع جرم حسب مورد حل اختلاف با دادگاه عمومی و انقلاب محل خواهد بود وقتی بین بازپرس و دادستان در مورد نوع جرم از این جهت که یکی آنرا در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته و دیگری عقیده به صلاحیت دادگاه انقلاب دارد حل اختلاف با کدام مرجع است؟ برای مثال یکی از دو مقام جرم را اخلال در نظم عمومی که در صلاحیت محاکم عمومی است دانسته و درگیری آن را محاربه می داند. نظر اول: حل اختلاف با دادگاه عمومی است زیرا اولاً: صلاحیت دادگاه عمومی کلی و عام و صلاحیت دادگاههای انقلاب استثنائی و خاص است ثانیاً: در کلیه شهرها محاکم عمومی دایر است در حالی که در اکثر شهرستانها محاکم انقلاب وجود ندارد و در عمل مشکل حاصل می شود.

نظر دوم: باید به تفهیم اتهام اولیه بازپرس توجه کرد و آنرا ملاک قرارداد اگر بازپرس جرمی را تفهیم اتهام کرده که در صلاحیت محاکم عمومی است محاکم عمومی در غیر این صورت دادگاههای انقلاب دادگاه حل اختلاف خواهد بود.

توجه: به این نظر این ایراد وارد شد که اگر بازپرس دلایل را برای تفهیم اتهام کافی نداند ولی دادستان معتقد باشد دلایل برای تفهیم اتهام جرم خاص کافی است که بازپرس با نوع جرم مخالف است تکلیف معلوم نخواهد شد.

نظر سوم: قانونگذار در تدوین این بند به دو دادرسی عمومی و انقلاب نظر داشته و اینگونه فکر کرد که حل اختلاف بازپرس و دادستان عمومی با محاکم عمومی و حل اختلاف این مقامات در دادرسی انقلاب در دادگاه انقلاب خواهد بود که به یک دادرسی که بازپرس و دادستان هم بازپرس عمومی و هم بازپرس انقلاب هستند توجه نداشته و این ابهام واقعاً وجود دارد.

نتیجه: اینکه اصل بر این است که رفع اختلاف بین بازپرس و دادستان در موارد قانونی با دادگاه عمومی است در موارد استثناء با دادگاه انقلاب است مثلاً: اگر موضوع اتهام جرمی است که (بازپرس) بعنوان جرائم موضوع صلاحیت دادگاه انقلاب در حال رسیدگی می باشد در این خصوص بین دادستان و بازپرس در خصوص مثلاً تقاضای تبدیل تأمین بازداشت موقت بلحاظ رفع عوامل صدور قرار و یا پیشنهاد علی‌الراس دادستان برای صدور قرار بازداشت موقت از بازپرس و یا اینکه جرمی را از حیث صلاحیت محلی با تفهیم اتهام جرائم موضوع دادگاه انقلاب در صلاحیت مرجع محلی دیگری بداند در اینگونه موارد رفع اختلاف با دادگاه انقلاب خواهد بود در سایر موارد اختلاف دادگاه عمومی صالح به رفع اختلاف خواهد بود حتی اگر جرم در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد.

نکته بیست: رعایت بند «ه» ماده ۳۲ در مورد کلیه قرارهای بازداشت موقت

فک و تبدیل قرار: چنانچه قرار بازداشت موقت را بخواهند به قرار دیگری تبدیل کنند اصطلاحاً آنرا فک قرار می‌گویند اما در مورد سایر قرارهای تأمینی اگر بخواهند به قرار

تأیینی دیگر تبدیل نمایند عمل را تبدیل قرار می‌گویند.

نکته قابل توجه در خصوص قرار بازداشت موقت این است که در بند «ه» ماده ۳۵ قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ آمده است «در کلیه جرایمی که به موجب قوانین خاص مقرر شده باشد» صدور قرار بازداشت موقت الزامی است در هر صورت رعایت قیود مذکور در تبصره‌های ماده ۳۲ الزامی است و لذا چنانچه این قیود علی‌الخصوص بند «ه» ماده ۳۲ موجود نباشد حتی اگر موضوع پرونده از مواردی است که حتماً باید قرار بازداشت صادر کرد نباید قرار بازداشت موقت صادر کرد چون رعایت قیود ماده ۳۲ قانون آئین دادرسی کیفری الزامی است.

نکته بیست و یک: قرار بازداشت موقت موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان

بند «ط» ماده ۳ «هرگاه در جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تا چهار ماه و در سایر جرایم تا دو ماه به علت صدور قرار تأمین، متهم در بازداشت به سر ببرد و پرونده اتهامی او منتهی به تصمیم نهائی در دادسرا نشده باشد مرجع صادر کننده قرار مکلف به فک یا تخفیف قرار تأمین متهم می‌باشد مگر آنکه جهات قانونی یا علل موجهی برای بقاء قرار تأمین صادر شده وجود داشته باشد که در این صورت با ذکر علل و جهات مزبور قرار ابقاء می‌شود و متهم حق دارد از این تصمیم ظرف مدت ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ به وی حسب مورد به دادگاه عمومی یا انقلاب محل شکایت نماید. فک قرار بازداشت متهم از طرف بازپرس با موافقت دادستان به عمل می‌آید و در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس حل اختلاف با دادگاه خواهد بود چنانچه بازداشت متهم ادامه یابد مقررات این بند حسب مورد هر چهار ماه یا هر دو ماه اعمال می‌شود به هر حال مدت بازداشت متهم نباید از حداقل مجازات حبس مقرر در قانون برای آن جرم تجاوز نماید.»

در این بند نکات ذیل قابل توجهند:

اول - جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان به دو اعتبار قابل بررسی هستند:

۱ - به اعتبار مجازات، جرم و مجازات

۲ - به اعتبار اشخاص

که در ذیل تبصره ماده ۴ بررسی خواهند شد اما سؤال این است اگر در جرایم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان که به اعتبار شخص رسیدگی می شود قرار بازداشت صادر شود مثلاً در خصوص فرمانداری که مرتکب جرم غیر از قتل، رجم شده است آیا قرار بازداشتی که صادر می شود حتماً باید ۴ ماه بگذرد یا ۲ ماه. ظاهراً قضیه این است که حتماً باید ۴ ماه باشد به نظر می رسد این اعمال صلاحیت در خصوص افراد ارفاق در حق آنها بوده و باید تفسیر به نفع متهم شود لذا به نظر می رسد در خصوص صلاحیتهای دادگاه کیفری استان به اعتبار مجازات و جرم ۴ ماه را اعمال می کنیم و اگر صلاحیت به اعتبار اشخاص بود ۲ ماه را اعمال می کنیم.

دوم - در این بند رفع قرار بازداشت، پیش بینی شده است که اگر بازپرسی چنین اقدامی کند باید به نظر دادستان برساند و در صورت حدوث اختلاف حل اختلاف با دادگاه خواهد بود. سوم - بعد از هر بار ابقاء قرار بازداشت باید به حداقل مجازات حبس مقرر در قانون توجه شود و به نظر می رسد با وحدت ملاک می توان در مورد جزای نقدی هم با احتساب هر ده هزار تومان (این میزان هر سه سال قابل افزایش است) یک روز حساب کرد و حداقل آنرا مورد توجه قرار داد.

چهارم - اگر در فاصله چهار ماه و دو ماه مذکور در این ماده از طرف متهم اعتراض به عمل نیاید مرجع صادر کننده قرار خودش مکلف است که در خصوص قرار صادره اتخاذ تصمیم مجدد بنماید (فک یا تخفیف یا ابقاء با دلیل)

پنجم - هرگاه متهم موجبات رفع بازداشت را مرتفع دید می‌تواند از بازپرس درخواست رفع بازداشت کند و این امر فقط در مورد بازداشت موقت است متهم هر ماه یکبار این حق را دارد. ششم - قرار بازداشت اگر در دادگاه کیفری استان صادر شود هیچ تصریح و نص خاصی نداریم و مشخص نیست مرجع تأیید قرار کجاست و... همچنین معلوم نیست قرار باید ابقاء یا فک شود یا خیر قانون ساکت است. به مشابه صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه تجدیدنظر استان در مواردی که حکم برائت را نقض و عنداللزوم قرار بازداشت صادر می‌نماید با مقررات موجود صدور قرار بازداشت در دادگاه کیفری استان با تصمیم اکثریت هیأت شعبه است بعضی استدلال می‌کنند چون صدور قرار تأمین مذکور با اداره پنج یا سه قاضی است نیازی به تأیید از سوی مرجعی ندارد و رعایت احتیاطات لازم با توجه به تعدد قاضی انجام می‌گیرد.

نکته بیست و دو: تشریفات قرار بازداشت موقت در دادگاه عمومی و انقلاب بقوت خود باقی است

قانونگذار در ماده ۳۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری برای صدور قرار بازداشت موقت در محکمه تشریفات خاص قائل شده است. ماده ۳۳: «قرار بازداشت موقت توسط قاضی دادگاه صادر و به تأیید رئیس حوزه قضائی محل یا معاون وی می‌رسد و قابل تجدید نظر خواهی در دادگاه تجدیدنظر استان ظرف مدت ده روز می‌باشد. رسیدگی دادگاه خارج از نوبت خواهد بود. در هر صورت ظرف مدت یک ماه باید وضعیت متهم روشن شود و چنانچه قاضی مربوطه ادامه بازداشت موقت متهم را لازم بداند به ترتیب یاد شده اقدام خواهد نمود».

تبصره: در صورتی که قرار بازداشت توسط رئیس حوزه قضائی صادر شود و یا محل فاقد رئیس حوزه قضائی و معاون باشد با اعتراض متهم پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال خواهد شد.

در صورتی که دادگاه تجدیدنظر، اعتراض متهم را وارد تشخیص دهد، قرار بازداشت موقت را فسخ و پرونده به منظور اخذ تأمین مناسب دیگر به دادگاه صادر کننده قرار اعاده می‌گردد. آیا مقررات مذکور بقوت خود باقی است؟ به نظر می‌رسد با توجه به اینکه در قانون اصلاح تصریح شده که قانون اصلاح ناظر به دادسرا است و دادسرا مکلف می‌باشد طبق مقررات این قانون عمل نماید و دادگاهها باید وفق آئین دادرسی ۷۸ عمل نمایند، لهذا تشریفات مربوط به صدور قرار بازداشت موقت در خصوص محاکم عمومی کیفری و انقلاب لازم‌العمل است.

نکته بیست و سه: تبدیل قرار تأمین به بازداشت موقت در دادگاه

سؤال - چنانچه در دادسرا در خصوص متهم تأمین صادر شده دادگاه در حین رسیدگی به این نتیجه می‌رسد که باید قرار بازداشت صادر کند در این وجه، باز نیاز به جری تشریفات ماده ۳۳ می‌باشد یا خیر؟

برخی عقیده دارند رعایت تشریفات بازداشت موقت در ماده ۳۳، فقط در مواردی است که پرونده‌ای بدون طرح در دادسرا باید در دادگاه عمومی کیفری و یا انقلاب مطرح شود، مانند پرونده‌های موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مواردی که در دادگاه عمومی کیفری و انقلاب صالح به رسیدگی می‌باشد. اما به نظر می‌رسد صدور قرار بازداشت از ناحیه دادگاه عمومی کیفری و انقلاب، چه زمانی که ابتدائاً صادر می‌شود و چه وقتی که در مقام تبدیل قرار، نیاز به جری تشریفات ماده ۳۳ قانون آئین دادرسی کیفری دارد. زیرا رویه عملی سابق محاکم عمومی کیفری و انقلاب تفکیکی بین زمان صدور قرار در وقت تحقیق یا پس از پایان تحقیقات قائل نبود. در هر مرحله که دادگاه در مقام صدور قرار بازداشت موقت برمی‌آمد نیاز به موافقت رئیس حوزه قضائی یا

معاون وی داشته، بنابراین استدلالی که بعضی اقامه می‌کنند مبنی بر اینکه چنانچه پرونده‌ای دارای قرار تأمین در مرحله تحقیق دادرسی باشد، زمان طرح در دادگاه پرونده مرحله محاکماتی را طی می‌کند، چنانچه دادگاه در مقام تشدید قرار برآید، نیازی به جری تشریفات ماده ۳۳ نیست صائب نمی‌باشد. زیرا بدلیلی که مذکور افتاد محاکم عمومی کیفری و انقلاب در زمانی که وظیفه تحقیق و تعقیب را عهده دار بودند، چنانچه پس از خاتمه تحقیقات در مرحله جلسات محاکماتی در مقام تشدید قرار برمی‌آمدند الزامات منظور در ماده ۳۳ را رعایت می‌کردند و رویه عملی هیچگونه تفاوتی بین صدور قرار بازداشت، مرحله تحقیق و تعقیب و مرحله محاکمه قائل نبود.

نکته بیست و چهار: ضمانت اجرای دستور فوری

بند «ی» ماده ۳: «درخواست دادستان و بازپرس را باید ضابطين، مقامات رسمی و ادارات فوراً اجرا نمایند. بازپرس می‌تواند به تحقیقات ضابطين دادگستری رسیدگی نموده و هرگاه تغییری در اقدامات آنان یا تکمیلی در تحقیقات لازم باشد، وارد عمل شود. تخلف از مقررات این بند علاوه بر تعقیب اداری و انتظامی برابر قانون مربوط مستوجب تعقیب کیفری نیز خواهد بود.» ضابطين همان موارد مندرج در قانون آئین دادرسی کیفری می‌باشند و منظور از مقامات رسمی، مقامات صرفاً دولتی نیستند لذا مؤسسات عمومی و انقلابی نیز همین حکم را دارند. ضابطين و مقامات مذکور باید درخواست بازپرس و دادستان را انجام دهند، از دو وجه عمل ضابطين و مقامات رسمی قابل بررسی است.

۱- دستور را انجام ندهند ۲- فوریت را لحاظ نمایند که تشخیص فوریت با عرف است. حال اگر متخلف از ضابطين باشد، طبق ماده ۱۶ و ۲۰ قانون آئین دادرسی با آنان برخورد می‌شود، ولی اگر سایر مقامات فوریت را رعایت نمایند ماده قانونی خاص برای تعیین

مجازات وجود ندارد.

تخلف از اجرای فوری دستورات بازپرس و دادستان از سوی مقامات رسمی و ادارات، تخلف انتظامی و اداری است اما تراخی در انجام دستور فوری بازپرس و دادستان از سوی ضابطین، جرم محسوب می‌شود و حسب بند «ی» ماده ۳ قانون اصلاح، مستوجب تعقیب کیفری است. البته جرم بودن عمل، در ماده ۱۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ذکر شده است و مجازات آن سه ماه تا یکسال انفصال از خدمت و یا از یک تا ۶ ماه حبس می‌باشد. آنچه محل ابهام است عدم انجام فوری دستورات بازپرس یا دادستان بوسیله مقامات رسمی (مراد کلیه مقامات حکومتی است و فقط ناظر به قوه مجریه نیست) است، اگرچه قانونگذار این ترک فعل را جرم دانسته و مشمول ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی می‌داند.

نکته بیست و پنج: اخذ آخرین دفاع

بند «ک» ماده ۳: «پس از آنکه تحقیقات پایان یافت، بازپرس آخرین دفاع متهم را استماع نموده، با اعلام ختم تحقیقات و اظهار عقیده خود، پرونده را نزد دادستان می‌فرستد. در صورتی که به عقیده بازپرس، عمل متهم متضمن جرمی نبوده یا اصولاً جرمی واقع نشده و یا دلایل کافی برای ارتکاب جرم وجود نداشته باشد، قرار منع تعقیب و در صورت عقیده بازپرس بر تقصیر متهم، قرار مجرمیت درباره ایشان صادر می‌نماید. چنانچه متهم در آخرین دفاع دلیل مؤثری بر کشف حقیقت ابراز نماید بازپرس مکلف به رسیدگی می‌باشد. دادستان نیز مکلف است ظرف پنج روز از تاریخ وصول، پرونده را ملاحظه نموده و نظر خود را اعلام دارد.»

از عبارت این بند چنین به نظر می‌رسد که بازپرس در هر موضوعی اعم از اینکه تفهیم اتهام

بکند و نظر به مجرمیت داشته باشد یا اینکه عمل جرم نباشد و نظر به مجرمیت نداشته باشد، باید آخرین دفاع را از متهم اخذ کند. اما به نظر می‌رسد عقلاً بازپرس وقتی آخرین دفاع را اخذ می‌کند که در طی تحقیقات دلایل یا قرائنی مبنی بر مجرمیت متهم داشته باشد. اما در جایی که دلیلی بر مجرمیت وجود ندارد و عمل مجرمانه قابل انتساب به متهم نمی‌باشد، یا عمل موضوع پرونده اصلاً جرم نیست و بازپرس نیازی به تحقیقات و یا حتی تفهیم اتهام نمی‌بیند، نیازی به اخذ آخرین دفاع ندارد زیرا اصلاً تحقیقی صورت نگرفته تا دفاعی هم قابل تصور باشد.

در بند «ک» ماده ۳ آمده است، پس از انجام تحقیقات باید بلافاصله اظهار عقیده نهایی خود را به دادستان اعلام نماید در صورتی که نتیجه تحقیقات بازپرس مبین فقدان ادله کافی یا جرم نبودن عمل باشد، قطعاً نیازی به اخذ آخرین دفاع نیست.

اخذ آخرین دفاع وقتی است که نتیجه تحقیقات بازپرس دلالت بر مجرمیت متهم دارد البته آنچه مسلم است اخذ آخرین دفاع نیز لزوماً به معنای صدور قرار مجرمیت نیست، زیرا ممکن است در ضمن آخرین دفاع متهم مطالبی عنوان نماید که براءت وی را ثابت کند.

نکته بیست و شش: فرصت دادستان برای اظهار نظر راجع به قرار بازپرس (مجرمیت - منع تعقیب)

دادستان ۵ روز فرصت برای ابراز عقیده دارد. ذکر مهلت برای دادستان مبین این است که بازپرس باید بلافاصله پس از ختم تحقیقات، قرار نهایی خود را به دادستان اعلام نماید و در سایر موارد دادستان مهلت برای اظهار نظر ندارد. اصل بر این است باید فوراً اعلام عقیده نمایند و مسلم می‌باشد که اگر استمهالی هم برای اظهار عقیده دادستان قائل باشیم، بیش از ۵ روز نخواهد بود.

بازپرس در شروع به تحقیقات و تصمیم‌گیری مهلتی ندارد و فوراً باید در خصوص مورد،

رسیدگی و تحقیق نماید اما دادستان ظرف ۵ روز از تاریخ وصول پرونده، نظر خود را اعلام می‌کند اما در خصوص ضمانت اجرای عدم اظهار نظر در مهلت معین پنج روزه هیچ نصی وجود ندارد و مشخص نیست که اگر دادستان به این وظیفه خود در مهلت مقرر عمل نکند چه ضمانت اجرائی دارد. بدیهی است دادیار اظهار نظر و هر دادیاری که این امر از طرف دادستان به او تفویض می‌شود براساس این بند باید در ظرف همین مدت ۵ روز اظهار نظر بنماید.

نکته بیست و هفت: مهلت دادستان در مورد قرارهای تأمینی

سؤال - آیا این مهلت ۵ روز برای دادستان فقط در مورد قرار مجرمیت و منع تعقیب مذکور در بند «ک» است یا اینکه در کلیه اظهارنظرها در خصوص قرارهای نهائی و غیرنهائی نیز مهلت ۵ روز را دارد؟

به نظر می‌رسد از آنجا که اصل بر فوریت در اظهار نظر و تعقیب و تحقیق و رسیدگی است و مهلت داشتن خلاف اصل است و برای امر خلاف اصل نیاز به نص داریم. در اینجا فقط در مورد قرار مجرمیت و منع تعقیب مهلت ۵ روز مقرر شده است و در بقیه موارد نصی نداریم پس اصل این است که مهلتی ندارد و باید فوراً تصمیم بگیرد ولی در عمل ممکن است به علت کثرت کار پرونده‌ها به تأخیر افتند.

نکته بیست و هشت: جایگاه صدور قرار منع تعقیب در دادسرا و دادگاه

قرار منع تعقیب برای دادسرا است و دادگاه در صورت فقدان دلایل دادگاه، باید حکم به براءت صادر کند، نه قرار منع تعقیب. البته در صورتی که عمل متضمن جرمی نبوده و یا جرمی واقع نشده باشد، دادگاه نیز قرار منع تعقیب می‌تواند صادر کند اما در مورد فقد دلیل باید حکم براءت بدهد.

نکته بیست و نه: قرار اناطه

چنانچه رسیدگی به امری در دادگاه منوط به تعیین تکلیف در خصوص موضوعی در دادسرا باشد، دادگاه نیاز به صدور قرار اناطه ندارد، بلکه اعلام نقص تحقیقاتی پرونده را به دادسرا عودت می‌دهد اما اگر نیاز به تعیین تکلیف در دادگاه حقوقی باشد، قرار اناطه صادر می‌شود.

نکته سی: صدور کیفرخواست و ابلاغ قرار

بند «ل» ماده ۳: «هرگاه دادستان با نظر بازپرس در مورد مجرمیت متهم موافق باشد، کیفرخواست صادر، پرونده را از طریق بازپرسی به دادگاه صالحه ارسال می‌نماید و در صورت توافق بازپرس و دادستان با منع یا موقوفی تعقیب متهم، بازپرس دستور ابلاغ قرار صادره به شاکی خصوصی را می‌دهد و در مورد اخیر چنانچه متهم زندانی باشد، فوراً آزاد می‌شود. هرگاه بین بازپرس و دادستان توافق عقیده نباشد (یکی عقیده به مجرمیت یا موقوفی و یا منع تعقیب و دیگری عقیده عکس آن را داشته باشد) رفع اختلاف حسب مورد در دادگاه عمومی و انقلاب محل به عمل می‌آید و موافق تصمیم دادگاه رفتار می‌شود».

اگر تحقیقات توسط بازپرس انجام و قرار مجرمیت صادر شود و دادستان با او موافق باشد پرونده از طریق همان بازپرسی به دادگاه ارسال می‌شود. در این بند آمده است: «... دستور ابلاغ قرار صادر به شاکی خصوصی را می‌دهد...» آیا نیازی نیست قرار منع یا موقوفی تعقیب به متهم نیز ابلاغ شود؟

به نظر می‌رسد اصل و قاعده کلی این است که ابلاغ در هر مورد باید به طرفین انجام شود و منظور مقنن در این بند، نفی ابلاغ به متهم نبوده، بلکه از باب تأکید در ابلاغ به شاکی از جهت حفظ حقوق وی در اعتراض می‌باشد و شاید بتوان گفت مقنن نظر به تکلیف بازپرس در ابلاغ به شاکی و پیگیری آن دارد و می‌خواهد این امر را به بازپرس تأکید کند.

سؤال - قرار موقوفی و منع تعقیب از طرف شاکی قابل اعتراض می‌باشد: حال اگر در اختلاف بین دادستان و بازپرس دادگاه حل اختلاف کرده و نظر به تأیید قرار منع یا موقوفی تعقیب بدهد، آیا اینجا نیز شاکی حق اعتراض دارد یا خیر،؟

دو نظر وجود دارد:

نظر اول - از آنجا که اعتراض شاکی یا متهم در مورد قرارهای مذکور در دادگاه رسیدگی می‌شود و دادگاه نظر می‌دهد و از آنجا که در این مورد دادگاه نظر خود را ارائه داده است و در حل اختلاف بین بازپرس و دادستان اظهار نظر نموده، دیگر نیازی به اظهار نظر مجدد نیست و شاکی نمی‌تواند اعتراض کند و علاوه بر اینها با توجه به بند «ن»: اولاً قرارهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد در دادگاه صالحه قابل اعتراض است. ثانیاً نظر دادگاه قطعی است لذا فقط در جایی که دادستان با نظر بازپرس موافق باشد، حق اعتراض وجود دارد و نیز نظر دادگاه در پاسخ اعتراض قطعی است. بنابراین در جایی که توافق نبوده و اختلاف بوده و دادگاه در مقام حل اختلاف نظر داده، دیگر اعتراض مسموع نیست.

نظر دوم - نظر مقابل این است که از آنجا که قرار باید به شاکی ابلاغ شود تا چنانچه اعتراضی دارد ارائه دهد و از آنجا که ممکن است شاکی در اعتراض خود دلایل و قرائنی ارائه دهد که منجر به عدم قبول قرار منع یا موقوفی تعقیب گردد و در اینجا که دادگاه در حل اختلاف بازپرس و دادستان نظر داده قرار ابلاغ نشده است و بعد از اظهار نظر دادگاه قرار ابلاغ می‌شود، پس حق اعتراض شاکی باقی می‌ماند.

نکته سی و یک: مندرجات کیفرخواست

بند «م» ماده ۲: در کیفرخواست باید نکات ذیل تصریح شود:

۱ - نام و نام خانوادگی، نام پدر، سن، شغل، محل اقامت متهم، باسواد است یا نه، مجرد

است یا متأهل.

۲- نوع قرار تأمین با قید اینکه متهم بازداشت است یا آزاد.

۳- نوع اتهام

۴- دلایل اتهام

۵- مواد قانونی مورد استناد

۶- سابقه محکومیت کیفری در صورتی که متهم دارای سابقه محکومیت کیفری باشد.

۷- تاریخ و محل وقوع جرم

سؤال - در خصوص سابقه محکومیت کیفری متهم آیا دادستان باید استعلام کند یا

بازپرس؟

به نظر می‌رسد از آنجا که مقام تحقیق بازپرس می‌باشد هم او می‌بایست استعلام کند. چرا که عملاً اوست که تحقیق می‌کند و استعلام سوابق در تصمیم او در صدور قرار تأمین و قرارهای دیگر مؤثر می‌باشد و در عمل دادستان متهم رانمی‌بیند و صحیح نیست که بخواهد صدور کیفرخواست را تا استعلام معلق نماید. بنابراین هر مقامی که قرار مجرمیت صادر می‌کند، باید همه موارد مذکور در کیفرخواست را جمع آوری و فراهم کند و فقط دادستان در کیفرخواست به آن تصریح می‌کند.

نکته سی و دو: چگونگی استعلام سوابق کیفری متهم

بند «م» - سؤال - آیا در مورد شق ۶ بند «م» نیاز به استعلام سوابق کیفری وجود دارد، یا

باید به اظهار نامبرده در این خصوص اکتفاء کرد؟

نظر اول: باید به اظهارات متهم در این خصوص بسنده کرد. استعلام لازم نیست، زیرا در

روند تحقیقات اثر می‌گذارد.

نظر دوم: با توجه به اینکه موضوع از حیث تکرار و تعداد جرم و رسیدگی توأم با اتهامات دیگر متهم که ممکن است در جریان باشد و متهم با کتمان آن از تشدید مجازات فرار کند، صرف گفته متهم که محکومیت با سابقه کیفری ندارد، کافی نیست و باید موضوع از سجل کیفری استعلام شود.

نظر سوم: چون الزام به اینکه سابقه متهم استعلام گردد تکلیفی اضافی است که در قانون پیش بینی نشده استعلام الزامی نیست و بدیهی است در مواردی که قاضی تحقیق (بازپرس - دادیار) لازم بدانند مثل جرائم مهم رأساً می توانند دستور استعلام بدهند. اما سؤال از متهم در این خصوص ضروری و لازم است و اگر پاسخ او مثبت بود صرف اظهار وی کفایت نمی کند؛ زیرا ممکن است بعلت عدم اطلاعات حقوقی و قضائی متهم در تشخیص اینکه سابقه محکومیت کیفری قطعی چیست، وقتی که بلحاظ ارتکاب بزه‌ی حتی چند روز بازداشت، ولی بعداً تبرئه یا عفو شود بگوید دارای سابقه کیفری است. در حالی که منظور از سابقه، محکومیت قطعی متهم است.

نکته سی و سه: کیفرخواست شفاهی

سؤال - آیا می توان کیفرخواست شفاهی صادر کرد؟

برخی معتقدند هیچ اشکالی ندارد که در مواردی که پرونده معدرسیدگی و صدور رأی می باشد، کیفرخواست شفاهی صادر و پرونده را به دادگاه ارسال کرد تا حکم صادر شود. در سابق، ماده ۵۹ قانون مصوب ۱۲۹۰ صدور کیفرخواست شفاهی را فقط در امور جنحه ممکن می دانست و اجازه داده بود، اما در امور جنائی به طور شفاهی نمی توان مطرح کرد و امور خلافی نیز مستقیماً در دادگاه مطرح می شد. اما در قانون جدید منعی در این خصوص وجود ندارد. قانون در برخی جرایم تصریح دارد، که مستقیماً در دادگاه مطرح می شود. پس

در این موارد نیازی به تنظیم کیفرخواست کتبی نیست و آن را شفاهی در دادگاه مطرح می‌کنند. به این نظر ایراد وارد است.

اولاً - در مواردی هم که پرونده مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود، عملاً پرونده بدون اینکه در دادرسی رسیدگی شده باشد، وارد دادگاه شده است لذا کیفرخواست شفاهی موضوعیت ندارد.

ثانیاً - در مواردی هم که پرونده معد رسیدگی در دادگاه است، دادرسی باید متنی بنویسد. مثلاً "بدینوسیله اقدام به صدور ادعاینامه شفاهی می‌شود". لذا عملاً چیزی نوشته (کتبی) می‌شود.

اما در نهایت باید گفت از آنجا که نصی در خصوص جواز صدور کیفرخواست شفاهی نداریم به نظر می‌رسد نمی‌توان ادعا نامه را به صورت شفاهی مطرح کرد.

نکته سی و چهار: قرار اناطه بازپرس موافقت دادستان را نمی‌خواهد

بند «ن» ماده ۳: قرارهای بازپرس که دادستان با آنها موافق باشد، در موارد ذیل قابل اعتراض در دادگاه صالحه بوده و نظر دادگاه که در جلسه اداری خارج از نوبت و بدون حضور دادستان به عمل می‌آید قطعی خواهد بود:

۱- اعتراض به قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب به تقاضای شاکی خصوصی.
۲- اعتراض به قرارهای عدم صلاحیت، بازداشت موقت، تشدید تأمین، و تأمین خواسته به تقاضای متهم.

۳- اعتراض به قرار اناطه به تقاضای شاکی خصوصی و دادستان.
از جمله مقاماتی که حق اعتراض به قرار اناطه دارند دادستان است و از امکان استفاده از این حق مستفاد می‌شود که اظهار نظر در این باب از سوی دادستان لازم نیست.

نکته سی و پنج: اعتراض به قرار باعث توقف تحقیقات نیست

اعتراض به قرارها ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ آن می‌باشد. اعتراض به قرارها باعث توقف جریان تحقیقات و مانع اجرای قرار نبوده و کلیه اقدامات بازپرسی تا اخذ تصمیم دادگاه به وقت خود باقی خواهد بود و چنانچه نتیجه قرار صادر شده، آزادی متهم زندانی باشد فوراً اجرا می‌شود.

نکته سی و شش: آزادی متهم پس از موافقت دادستان با قرار منع یا موقوفی تعقیب

سؤال - در بند «ن» مندرج است در صورت توافق بازپرس و دادستان با منع یا موقوفی تعقیب متهم چنانچه متهم زندانی باشد فوراً آزاد می‌شود. آیا آزادی متهم در صورت صدور قرار موقوفی یا منع تعقیب منوط به موافقت دادستان است و بازپرس در صورت گذشت در جرایم قابل گذشت، حق ندارد قبل از موافقت دادستان متهم را آزاد کند؟
باتوجه به اینکه دادستان برای اظهارنظر در مورد قرار نهائی بازپرس ۵ روز مهلت دارد آیا متهم باید این مدت در زندان بماند.

■ چون قرار بازداشت با موافقت دادستان است فک قرار بازداشت و آزادی متهم هم باید با موافقت او باشد، لذا باید این مورد را صرفاً ناظر به مدتی دانست که متهم با قرار بازداشت زندانی است.

در کلیه قرارهای تأمین بازپرس می‌تواند قبل از تصمیم نهائی مبنی بر منع یا موقوفی تعقیب، بازنگری نموده و چنانچه موجبات ادامه بازداشت را مرتفع دید، آنرا رفع یا تبدیل و تخفیف داده زندانی را آزاد نماید. البته در قرار بازداشت با موافقت دادستان و قسمت اخیر این قرار از بند «ن» تأکیدی است بر مواردی که متهم تا پایان صدور قرار نهائی در بازداشت باقی مانده، که مسلماً در این صورت دادستان بلافاصله و فوری با توجه به زندانی دار بودن پرونده، اظهار نظر نماید.

نکته سی و هفت: چگونگی اقدام در مورد قرار عدم صلاحیت

سوالی که مطرح می‌شود این است که اگر دادرایی خود را صالح به رسیدگی نداند و قرار عدم صلاحیت صادر کند، با توجه به مهلت ده روزه اعتراض از طرف متهم آیا دادرسی باید پرونده را تا خاتمه مهلت اعتراض و قطعیت حکم نزد خود نگه دارد، یا اینکه باید آنرا به دادرسی صالح ارسال دارد؟ اگر بخواهد پرونده را نگه دارد با توجه به ذیل بند «ن» که می‌گوید، اعتراض باعث توقف تحقیقات و اجرای قرار نمی‌شود، آیا دادرسی باید ضمن اینکه خود را صالح نمی‌داند تحقیقات را انجام دهد؟ دو نظر وجود دارد.

نظر اول - از آنجا که دادرسی قرار عدم صلاحیت صادر کرده پس باید پرونده را به دادرسی صالح ارسال تا آن دادرسی شروع به تحقیقات بنماید.

با قبول این نظر مشکلاتی پیش می‌آید که ظاهراً حل آنها مشکل می‌باشد:

الف - اگر دادرسی تحقیقات نکند و پرونده را به دادرسی دیگر بفرستد، در این فاصله ممکن است دلایل و مدارک جرم از بین رفته و دیگر قابل استفاده نباشند.

ب - از آنجا که دادگاه صالح برای اظهار نظر در خصوص اعتراض به قرار، دادگاهی است که دادرسی در معیت آن، قرار عدم صلاحیت صادر کرده و دادگاه برای رسیدگی احتیاج به مطالعه پرونده و محتویات آن دارد، حال اگر پرونده را به دادرسی دیگر بفرستیم دادگاه بر چه اساسی باید تصمیم بگیرد.

ج - اگر به فرض تهیه بدل از پرونده، دادگاه رسیدگی کرده و قرار عدم صلاحیت دادرسی را رد کند و آن دادرسی را صالح بداند از طرفی نیز دادرسی مرجوع الیه نیز خود را صالح دانسته و رسیدگی نماید؛ تکلیف چیست؟ و یا اگر در دادرسی مرجوع الیه نیز قرار عدم صلاحیت صادر شود، (که آن قرار نیز بر طبق قانون ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض است) و نسبت به آن اعتراض شود و دادگاه آن دادرسی قرار را رد کند اختلاف چگونه حل خواهد شد؟

نظر دوم - دادسرای که قرار عدم صلاحیت صادر کرده باید تا زمان قطعیت این قرار و یا تا زمانی که دادگاه نظر خود را ارائه نماید تحقیقات را ادامه دهد و دلایل و مدارک جرم را جمع آوری و حفظ نماید اگر دادگاه قرار دادسرا را رد کند که در این صورت دادسرا چیزی از دست نداده و تحقیقات را انجام داده و با توجه به نظر دادگاه مبنی بر صلاحیت خود، دادسرا آن تحقیقات را ادامه می‌دهد و چنانچه قرار دادسرا را تأیید کند، آنگاه دادسرا پرونده را همراه کلیه تحقیقات و مدارک و دلایل جمع آوری شده به دادسرای صالح ارسال می‌کند. در این صورت نیز دیگر دلایل، امحاء نشده و در دسترس می‌باشد. با توجه به ذیل بند «ن» که می‌گوید اعتراض به قرار باعث توقف جریان تحقیقات و مانع اجرای قرار نمی‌شود و با توجه به اینکه مرجع رسیدگی به اعتراض به قرار نیز دادگاه همان دادسرا است، به نظر می‌رسد نظر دوم با عدالت و منطق بیشتر منطبق باشد و تنها راه همین باشد. به این ترتیب دادسرا باید تحقیقات را ادامه دهد و دلایل را حفظ و جمع آوری کند تا قرار وی قطعی شود و چنانچه اعتراضی به آن شد منتظر نظر دادگاه باشد و در این فاصله تحقیقات را متوقف نخواهد کرد. در آخر اگر دادگاه نیز قرار عدم صلاحیت را تأیید کرد، پرونده و کلیه اوراق تحقیقات به دادسرای صالح فرستاده می‌شود. در این میان اگر دادسرای صادر کننده قرار عدم صلاحیت که تحقیقات انجام می‌دهد، می‌تواند قرار تأمین صادر کند و یا حتی به دادسرای صالح نیابت اعطاء کند تا آن دادسرا تحقیقات لازم را انجام دهد. به عبارت دیگر کلیه اقداماتی را که در طی تحقیقات انجام می‌دهد، در این مورد نیز به عمل می‌آورد و از این بابت مشکلی نمی‌باشد.

صلاحیت بازپرس بر خلاف قواعد صلاحیت در امور مدنی این گونه نیست که همین که خود را صالح به رسیدگی ندانست حق نداشته باشد امر تحقیقاتی دیگری انجام دهد، بلکه به تصریح ماده قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری حتی در

مواردی که هیچ اختلافی در عدم صلاحیت او وجود ندارد، همین که جرمی در حوزه قضائی او واقع شود باید بلافاصله جلوگیری از امحاء آن و جرم و دستگیری و جمع آوری دلایل اقدام و پرونده را به مرجع صالحه ارسال نماید. این معنی در ماده قانون آئین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ نیز وجود داشت. بنابراین در فرض سؤال و با توجه به اینکه متهم نیز در دسترس بوده - زیرا قرار به او ابلاغ شده و او اعتراض کرده و نیز صدور قرار به موجب نص همین قسمت از بند «ن» مانع از تحقیقات بازپرس نیست - باید منتظر رسیدگی به اعتراض به قرار شده و پرونده را پس از قطعیت به مرجع صالحه ارسال و متهم را اعزام نماید. البته عبارت مانع اجرای قرار نبوده، ناظر به قرار عدم صلاحیت نیست. زیرا آنچه از اجرا استفاده می شود قرارهایی مانند قرار تأمین خواسته و تشدید تأمین را شامل می شود. در عمل نیز اجرای این روش بهتر است زیرا، پس از ابلاغ قرار به متهم باید اعتراض او در صورت اعتراض رسیدگی شود. اگر پرونده بلافاصله پس از صدور قرار و قبل از انقضای مهلت ۱۰ روزه و رسیدگی به اعتراض متهم در مرجع صالحه ای که بازپرس تشخیص داده ارسال شود، رسیدگی به اعتراض متهم معطل مانده و نیاز به مطالبه پرونده از آن مرجع است، که خود موجب طولانی شدن دوره رسیدگی و منافی حقوق طرفین است. این ایراد که ممکن است متهمی برای مثال در بند عباس باشد و شاکی از او در تهران شکایت کند و قرار عدم صلاحیت صادر شده و ابلاغ قرار و اعاده آن و انقضای مهلت ۱۰ روزه با توجه به بعد مسافت ممکن است ماهها به طول انجامد، فرض نادری است که ممکن است پیش آید، زیرا از سیاق عبارات پیداست متهم در دسترسی مرجع تحقیق است که به قرار اعتراض می کند و چنانچه این گونه نباشد، همین که شاکی دید در تهران به شکایت او رسیدگی و متهم نیز در بند عباس است بلافاصله شخصاً شکایت خود را در آن مرجع مطرح می کند که خود سبب از بین رفتن مدارک جرم یا فرار متهم خواهد شد.

نکته سی و هشت: شرایط رسیدگی مجدد در صورت صدور قرار منع تعقیب

اگر صرفاً بعلت فقدان دلایل کافی قرار منع تعقیب صادر شده باشد، در صورت کشف دلایل جدید برای یک مرتبه قانونگذار اجازه داده است که به درخواست دادستان متهم را تعقیب نمود.

اولاً - این موضوع پس از تقاضای دادستان نیاز به اجازه دادگاه دارد. اصل اجازه دادگاه عمومی است، زیرا قرار منع تعقیب در دادگاه عمومی کیفری قطعی می‌شود، مگر اینکه موضوع جرم در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده در آنجا قطعی شده باشد.

ثانیاً - این مجوز پیگیری مجدد به معنای صدور قرار مجرمیت نیست، زیرا ممکن است پس از رسیدگی دادستان یا بازپرس یا هر دو بالاخره نتیجه نهایی منتهی به صدور قرار منع تعقیب شود.

ثالثاً - باید توجه شود که دلیل ارائه شده دلیل جدید می‌باشد یا خیر، لذا باید پرونده امر، مطالبه و مطالعه شده، دلایل موجود در آن بررسی شود و دقت شود دلیل مؤخر جزء همان دلایل سابق نباشد.

نکته سی و نه: رسیدگی مجدد بوسیله دادگاه در صورت قرار منع تعقیب

آیا در مورد جرایمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود و دادگاه رسیدگی و تعقیب را انجام می‌دهد، می‌تواند در صورت کشف دلایل جدید از این بند استفاده کرده و تعقیب مجدد را انجام دهد؟ یعنی اگر قرار منع تعقیب به دلیل فقدان دلیل صادر شده باشد (توسط دادگاه) در صورت ارائه کشف دلیل جدید آیا دادگاه می‌تواند بر اساس این بند مجدداً تعقیب کند؟ آیا این بند فقط ناظر به دادستان است و دادستان موضوعیت دارد یا اینکه بحث تعقیب مطرح است و تعقیب موضوعیت دارد، اعم از اینکه توسط دادستان یا دادگاه باشد.

دو نظر وجود دارد:

الف - در این بند دادستان موضوعیت دارد و تعقیب مجدد فقط در اختیار دادسراست و در خصوص تعقیب مجدد در دادگاه نص نداریم. همچنین این اختیار استثنائاً برای دادستان قرار داده شده است و نمی‌توان این استثناء را گسترش و توسعه داد.

ب - نظر دیگر این است که دادگاه در خصوص جرایمی که مستقیماً در دادگاه مطرحی می‌شود، از آنجا که خود تعقیب و تحقیق می‌کند، لذا اگر قرار منع تعقیب به لحاظ عدم کفایت دلایل صادر می‌کند و بعد دلیل جدید کشف شود، خود همان دادگاه می‌تواند مجدداً تعقیب کند.

اما به نظر می‌رسد اولاً شأن دادگاه صدور قرار منع تعقیب به لحاظ عدم کفایت دلایل نیست، بلکه در این موارد دادگاه حکم برائت صادر می‌کند نه قرار. دادگاه، فقط قرار منع تعقیب را به دلیل جرم نبودن عمل صادر می‌کند. حکم برائت موجب فراغ دادرسی است.

نکته چهل: ضروریان در صورت صدور قرار منع تعقیب

نکته قابل توجه دیگر این که اگر تعقیب مجدد تجویز شود و پرونده به بازپرس ارجاع شود، بازپرس شروع به تحقیق می‌نماید و الزامی برای صدور قرار مجرمیت ندارد و ممکن است نظر او باز به منع تعقیب یا موقوفی آن باشد.

در قسمت آخر این بند آمده است: «این امر مانع از رسیدگی به دادخواست ضروریان مدعی خصوصی نمی‌باشد.» در خصوص این قسمت، چند نظر مطرح است:

۱- این قسمت لغو و بیهوده است، چرا که وقتی قرار منع تعقیب به جهت فقد دلایل صادر می‌شود، یعنی اینکه عمل قابل انتساب به فرد نمی‌باشد، لذا مطالبه خسارات و ضروریان و رسیدگی به جنبه حقوقی موضوعیت نداشته و مطرح نمی‌شود. زیرا بر اساس اصل حاکمیت

امر محکوم بها (مختومه) کیفری بر امر حقوقی، دادگاه حقوقی در رسیدگی و صدور حکم ملزم به تبعیت از حکم کیفری می‌باشد. یعنی اگر دادگاه کیفری فرد را تبرئه نماید یا قرار منع تعقیب بعلت عدم قابلیت انتساب و فقد دلیل صادر کند، دادگاه حقوقی ملزم به پیروی است و نمی‌تواند فرد را از جنبه حقوقی مسؤول بداند.

البته گاهی حکم تبرئه یا منع تعقیب به علت جرم نبودن عمل یا نداشتن سوء نیت یا عوامل موجهه جرم و... است. در این موارد فرد متهم از جهت جنبه حقوقی و ضرروزیان وارده مسؤول خواهد بود و رسیدگی می‌شود. بنابراین تا وقتی که حکم دادگاه کیفری هست، دادگاه حقوقی نمی‌تواند خلاف آن عمل کند و باید از آن تبعیت کند، مگر اینکه حکم کیفری به هر وسیله مخدوش شود.

۲- نظر دیگر این است که وقتی دلیل جدید کشف و ارائه شد و دادستان آنرا دلیل جدید دانست و دادگاه نیز اجازه تعقیب مجدد صادر کرد، آنگاه مدعی خصوصی نیز می‌تواند دادخواست ضرروزیان تقدیم کند.

نکته چهل و یک: چگونه رسیدگی به اتهامات متعدد

سؤال - اگر فردی مرتکب چند جرم شود که برخی در صلاحیت دادگاه عمومی، برخی در صلاحیت دادگاه انقلاب و برخی در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، آیا برای هر جرم باید قرار تأمین جداگانه صادر شود یا اینکه اگر برای یک جرم یک قرار صادر شد، برای بقیه هم در نظر گرفته می‌شود و آیا اگر قرار بازداشت صادر شود (در یکی از جرایم) برای دیگر اتهامات باید قرار صادر کرد یا همان قرار کفایت می‌کند؟

به نظر می‌رسد در چنین مواردی که اتهامات مختلف در صلاحیت محاکم مختلف مطرح است، هر مرجع تأمین متناسب و مقتضی صادر می‌کند و دادسرا نیز که (عمومی و انقلاب)

است نمی‌توان یک قرار تأمین را برای جرایمی که در صلاحیت محاکم مختلف است تسری داده و در نظر بگیرد. چرا که عملاً دادسرا برای اتهامات مختلف که در صلاحیت محاکم ذاتی مختلف‌اند، باید کیفرخواستهای جداگانه صادر کند. به این ترتیب برای اتهام هر کیفرخواست، قرار تأمین مقتضی صادر می‌کند. این موضوع در جلسه کمیسیون آموزش مطرح شده که مشروح مطالب را عیناً ذکر می‌کنیم.

آقای شاه حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ورامین):

نظر به اینکه کیفرخواست بر اساس دلایل و قراین و امارات مربوط به هر جرمی تنظیم می‌شود و مخاطب دادسرا با توجه به نوع جرم ممکن است دادگاه انقلاب یا جزائی شهرستان یا کیفری استان باشد بنابراین در فرض سؤال باید سه کیفرخواست صادر شود لیکن در خصوص قرار تأمین چون مراد از تأمین دسترسی به متهم و از سویی حفظ حقوق خصوصی شاکی می‌باشد صدور قرار تأمین اشد کفایت می‌کند و جهت استحضار در هر سه کیفرخواست صادره این موضوع اشاره می‌شود مگر اینکه جرم از جمله جرایمی باشد که نوع و میزان قرار تأمین به موجب نص قانون تعیین شده باشد (وجه الضمان بازداشت موقت) در این موارد حتماً باید در مورد آن جرم قرار منصوص قانونی صادر شود لذا در فرض اخیر قرارهای متعدد کیفری صادر می‌شود.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

نظریه اقلیت همکاران حاضر در جلسه سه قرار تأمین جداگانه و سه کیفرخواست است که چنین استدلال می‌نمایند که با عنایت به اینکه در فرض سؤال مرجع رسیدگی به اتهامات متعدد سه مرجع جداگانه می‌باشد پس باید سه پرونده مستقل با اجتماع تمام شرایط و ارکان لازم جهت رسیدگی تشکیل و به مراجع ذی صلاح ارسال شود چرا که:

اولاً- این گونه جرائم و اتهامات از لحاظ سنخیت کاملاً متمایز و متفاوت از همدیگر هستند

که به تناسب این تمایز و تفاوت مرجع رسیدگی به آنها هم به موجب قانون به تفکیک تعیین شده است و لذا رسیدگی به این سه پرونده و انجام تمهیدات و مقدمات لازم برای حضور متهم و در دسترس بودن او (صدور قرار تأمین موضوع مواد ۱۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری) و درخواست مجازات متهم از مراجع قانونی که متفاوت و منفک از هم می باشند (صدور کیفرخواست) جداگانه خواهد بود.

ثانیاً - نظر به اینکه مراجع صالح به رسیدگی به اتهامات متهم جدا و منفک از هم می باشند اگر قائل به صدور یک قرار تأمین باشیم با مشکل مواجه می شویم به این نحو که اگر متهم در یک دادگاهی از اتهام یا اتهامات وارده برائت گرفت چگونه باید پذیرفت که متهمی که از تعدد اتهامات او کاسته شد همچنان در تحت قرار می باشد که تشدید شده و علت تشدید هم تعدد اتهامات بوده است پس رعایت حال متهم و تسهیل در انجام وظایف کفیل یا وثیقه گذار ایجاب می کند که قرارهای صادره جداگانه باشند و برای درخواست مجازات متهم از مراجع قانونی باید سه کیفرخواست جدا صادر شود.

نظر اکثریت - اکثر قضات حاضر در جلسه بر این نظر باشند که در فرض تعدد اتهامات متهم که هر کدام در مرجع خاصی جهت رسیدگی مطرح می شود صدور یک قرار تأمین کافی است به علت اینکه :

اولاً - طبق ماده ۱۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری در فرض توجه اتهام به متهم (هر چند اتهامات متعدد) قاضی با در نظر گرفتن تعدد اتهامات و نوع اتهامات وارده یک قرار متناسب با اتهامات وارده و اوضاع و احوال متهم صادر می کند نه بیش از یک قرار .

ثانیاً - نکته قابل توجه اینکه قانونگذار تکلیفی خاص بر دادگاه یا دادسرا مبنی بر اینکه در صورت تعدد اتهامات وارده باید قرارهای جداگانه برای هر اتهام صادر شود پیش بینی ننموده است لذا نظر به اینکه اقتضای رسیدگی قانونی و رعایت اصل تفسیر به نفع متهم

ایجاب می‌کند که از صدور قرارهای متعدد جلوگیری شود و یک قرار تأمین بر تمام اتهامات با در نظر گرفتن نوع اتهامات، اهمیت و شدت مجازات و دلایل و اسباب اتهام و احتمال فرار متهم و... صادر کند (ماده ۱۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری)

ثالثاً - به نظر می‌رسد که تعدد مراجع صالح به رسیدگی به اتهامات متهم باعث تشدید در نحوه رسیدگی و ابداع آیین دادرسی خاص در باب قرار تأمین در مورد شخص متهم به اتهامات متعدد نمی‌شود چرا که بنابر استنباطهای منطقی و درست از قوانین مدونه و با استمداد از رویه‌های موجود در محاکم درمی‌یابیم که در فرض تعدد اتهامات متهم (که همگی در صلاحیت یک مرجع واحد می‌باشند) فرض صدور قرار تأمین جداگانه بر هر اتهام غیرمنطقی و غیرعقلانی بوده و خلاف قوانین و مقررات می‌باشد با توسل به این استدلال در می‌یابیم که تعدد صلاحیت مراجع رسیدگی کننده به اتهامات متهم (دادگاه انقلاب در باب مواد مخدر، دادگاه کیفری استان در باب قتل عمدی دادگاه کیفری عمومی در باب چک بلامحل) باعث افزایش تعداد قرار تأمین قابل اصدار در متهم واحد نمی‌شود چرا که قانونگذار در ماده ۱۳۲ آیین دادرسی کیفری فقط صدور یکی از قرارهای تأمین مذکور در این ماده را در مورد متهم ضروری دانسته است و نه بیشتر.

در مورد کیفرخواست هم قابل ذکر است که اصولاً تعدد یا وحدت کیفرخواست به آن مفهوم موضوعیت ندارد چرا که کیفرخواست در واقع تقاضائی است از دادگاه از طرف دادستان مبنی بر مجازات متهم. در قانون آیین دادرسی کیفری سابق (۱۲۹۰) در بند «ب» ماده ۵۹ قانونگذار به بحث کیفرخواست شفاهی اشاره کرده بود و فرض صدور کیفرخواست شفاهی از جانب دادستان را قابل قبول دانسته بود، (... دعوای کیفری را بلافاصله شفاهاً در دادگاه مطرح خواهد نمود...) اداره حقوقی در نظریه مشورتی مورخ ۶۸/۹/۲۹ شماره ۷/۵۷۱۲ اذعان دارد که در مورد بند «ب» ماده ۵۹ اصولاً دادرسی

احتیاج به صدور قرار مجرمیت یا صدور کیفرخواست ندارد و شفاهاً تقاضای مجازات به دادگاه عرضه می‌شود و توسط دادیاران یا معاونین دادسرا به دستور دادستان به دادگاه ارسال می‌شود. با عنایت به مراتب فوق می‌توان اذعان داشت که تقاضای مجازات هم می‌تواند به صورت واحد باشد و هم متعدد ولی صدور یک کیفرخواست (با در نظر گرفتن صدور یک قرار تأمین) قریب به صحت بوده و نیازی به صدور کیفرخواست متعدد نمی‌باشد و پرونده به همراه کیفرخواست و قرار تأمین طبق ماده ۵۵ آیین دادرسی کیفری به ترتیب مقرر در این ماده مطرح شده و در جریان رسیدگی قرار می‌گیرد. ممکن است که با فرض تبرئه شدن متهم در یکی از اتهامات وارده در مراجع صالحه به نظر اکثریت که اعتقاد به صدور قرار واحد داشتند اشکال وارد شود پاسخ این است که :

اولاً - در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب هیچ تکلیفی برای قاضی پیش‌بینی نشده است که در فرض تعدد اتهام قرارهای متعدد صادر کند.

ثانیاً - فرض سؤال و اشکال هیچ خدشه‌ای به نظریه اکثریت وارد نمی‌کند چرا که این دادگاه است که صلاحیت تحقیق و تعقیب و محاکمه را دارد چنانچه متهم در دادگاه از یک یا چند اتهام وارده براءت گرفت دادگاه با در نظر گرفتن ماده ۱۳۴ و ماده ۱۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری و با عنایت به اینکه یکی از علل تشدید قرار صادره تعدد اتهام بوده است قرار صادره را تخفیف خواهد داد.

حکمت و فلسفه صدور قرار تأمین به منظور در دسترس بودن متهم است لذا اگر عنایت ویژه به این مبنا داشته باشیم متوجه خواهیم شد که وحدت یا تعدد اتهام تأثیری بر آن نخواهد داشت متهمی که اتهامات متعدد دارد قرار تأمین صادره چه به لحاظ نوع قرار و چه به لحاظ مبلغ قرار تشدید خواهد شد چرا که امکان فرار و غیرقابل دسترس بودن متهم به حداعلی

وجود دارد ولی این تعدد اتهام باعث تعدد قرار صادره نخواهد بود چرا که قانونگذار مدبرانه و از روی علم و عمد در ماده ۱۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری فقط صدور یک قرار تأمین در مورد متهم را پیش‌بینی کرده است. اصولاً وحدت یا تعدد کیفرخواست موضوعیت ندارد کیفرخواست تنها تقاضای مجازات متهم است توسط دادستان از دادگاه چه کتباً و چه شفاهاً فرض صدور کیفرخواست شفاهی در بند «ب» ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده بود (نظریه مشورتی اداره حقوقی شماره ۷/۵۷۱۲ مورخ ۶۸/۹/۲۹) به نظر می‌رسد که چندان فایده عملی در بحث صدور کیفرخواست واحد یا متعدد وجود ندارد ولی به لحاظ رعایت ضوابط و برای زیبایی اقدام قضائی به نظر می‌رسد که یک قرار تأمین صادر شود و دو کیفرخواست، یک کیفرخواست جهت ارسال به دادگاه انقلاب و یک کیفرخواست جهت ارسال به دادگاه کیفری استان (به لحاظ اینکه دادگاه کیفری استان صلاحیت رسیدگی به اتهامات و جرائم در صلاحیت دادگاه عمومی را دارا می‌باشد). با مذاقه در مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری درمی‌یابیم که اصولاً باید به اتهامات متعدد در یک دادگاه رسیدگی شود اداره حقوقی در نظریه شماره ۷/۳۳۹۹ مورخ ۷۹/۴/۱۱ خود اشعار می‌دارد که به اتهامات متعدد متهم صرف نظر از عناوین قانونی جرائم ارتكابی توأمأ در یک جارسیدگی می‌شود اقتضای رسیدگی یکجا به اتهامات متعدد صدور یک قرار تأمین به تبعیت از تشکیل یک پرونده می‌باشد (نظریه شماره ۷/۲۶۳ مورخ ۸۰/۱/۲۲ اداره حقوقی قوه قضائیه)

آقای درخشان (دادسرای عمومی و انقلاب کرج):

اکثریت همکاران اعتقاد دارند با توجه به اینکه کیفرخواست تقاضای صدور کیفر یا مجازات از سوی دادستان به دادگاه صالح می‌باشد و دادسرا نمی‌تواند تقاضای کیفر از دادگاهی نماید که صلاحیت رسیدگی ندارد لذا در فرض سؤال مستلزم سه کیفرخواست

می‌باشد اما در خصوص صدور قرار تأمین باید تفکیک قائل شد چنانچه اتهامات مطروحه هر یک دارای تأمین خاص و مقرر در قانون باشد مثل وجه‌الضمان، بازداشت موقت و غیره... مستلزم سه قرار تأمین می‌باشد در غیر این صورت یک تأمین کفایت می‌کند.

آقای بنفشه (مجتمع قضائی شهید بهشتی):

۱- بعضی از همکاران محترم اعتقاد دارند با توجه به صلاحیت ذاتی هر یک از دادگاهها باید سه قرار و سه کیفرخواست صادر گردد و با تشکیل بدل پرونده به هر یک از دادگاهها ارسال شود.

۲- عده‌ای از همکاران محترم معتقدند چون پرونده در جرائم مهم به بازپرسی ارجاع می‌گردد و دادسرای عمومی و انقلاب یکی است لذا باید یک کیفرخواست صادر شود و سه قرار تأمین کیفری صادر شود.

۳- یکی از قضات عقیده دارد با توجه به مقررات مواد ۱۳۲ و ۱۸۳ و ۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی به اتهامات متعدد متهم باید توأمأ رسیدگی شود و با توجه به اینکه دادسرای عمومی و انقلاب یکی است لذا باید یک کیفرخواست و یک قرار صادر شود و پرونده به دادگاه کیفری استان ارسال شود و دادگاه مذکور در مورد اتهامات دیگر متهم قرار عدم صلاحیت صادر و به همراه بدل پرونده به مرجع ذیصلاح ارسال شود (دادگاه انقلاب و دادگاه عمومی).

۴- یکی دیگر از قضات اعتقاد دارد با توجه به صلاحیت نسبی دادگاه عمومی و دادگاه کیفری استان و اختلاف صلاحیت ذاتی دادگاههای مذکور با دادگاه انقلاب دو کیفرخواست صادر و متناسب هر جرم قرار تأمین جمعاً دو قرار تأمین صادر می‌نماید با در نظر گرفتن موارد استثنائی مانند چک بلامحل که باید قرار تأمین از نوع وجه‌الضمان صادر گردد در خصوص نظرات ابرازی رأی‌گیری به عمل آمد نتیجه نهایی این است که اکثریت معتقد به

صدور دو کیفرخواست یکی برای دادگاه انقلاب و دیگری برای دادگاه کیفری استان و دو قرار تأمین کیفری می‌باشند و اقلیت اعتقاد به صدور یک کیفرخواست از دادسرای عمومی و کیفرخواست دیگر از دادسرای انقلاب بودند.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

اکثریت همکاران اعتقاد دارند گرفتن یک تأمین از متهم کافی است و نیاز به صدور قرارهای جداگانه ندارد در مورد صدور کیفرخواست نیز برای جرم در صلاحیت دادگاه انقلاب یک کیفرخواست و برای جرم در صلاحیت دادگاه عمومی و دادگاه کیفری استان (که به جرم اشد رسیدگی می‌کند) یک کیفرخواست صادر شود.

همکاران اقلیت نیز دو نظر اعلام کردند:

اقلیت ۱ - چون ضبط وثیقه یا اخذ وجه الکفاله در صورت یک قرار تأمین با مشکل مواجه است زیرا قرار تأمین با توجه به اهمیت جرم و میزان خسارت وارده به مجنی‌علیه یا جامعه صادر می‌گردد و اگر متهم در هر کدام از مراجع که حضور او لازم است حاضر نشود باید کل وجه الکفاله یا وثیقه او را به خاطر یک پرونده که در صورت جداگانه میزان قرار تأمین بسیار کمتر از میزانی است که برای هر سه جرم صادر شده باید ضبط شود یا اخذ گردد از این رو برای هر سه جرم که در صلاحیت سه مرجع است سه قرار تأمین جداگانه ضروری است و در مورد صدور کیفرخواست نیز در مورد جرمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب است کیفرخواست جداگانه ولی در مورد جرمی که در صلاحیت کیفری استان و دادگاه عمومی است باید ابتدا به این سؤال پاسخ داد که آیا صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران و دادگاههای عمومی صلاحیت ذاتی است یا نسبی لذا با توجه به اینکه صلاحیت نسبی است نه ذاتی و با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر می‌دارد به کلیه جرائم متهم باید یکجا رسیدگی شود، دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به جرم اشد را دارد یک کیفرخواست برای

دادگاه کیفری کافی است.

اقلیت ۲- صلاحیت دادگاه کیفری استان احصاء شده و صلاحیت آن نسبت به دادگاه عمومی صلاحیت ذاتی است لذا سه کیفرخواست جداگانه و سه قرار تأمین ضروری است.

آقای نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

اولاً- موضوع سؤال در باب تعدد جرم از نوع جرائم مختلف و غیر مشابه موضوع ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی است که هریک در صلاحیت ذاتی مراجع قضائی مختلف قرار می‌گیرد بنابراین موضوع مشمول ماده ۵۵ آیین دادرسی کیفری جدید قرار دارد و به نظر هر یک از دادگاههای کیفری استان عمومی جزایی و انقلاب می‌باید جداگانه به موضوعات و اتهامات تحت صلاحیت خویش رسیدگی نمایند النهایه به علت آنکه جرائم ارتكابی متعدد بوده و از حیث میزان مجازات نیز شدت و ضعف دارند بنابراین متهم ابتدا می‌باید در دادگاه کیفری استان که صلاحیت رسیدگی به مهم‌ترین جرم را دارد محاکمه شده و سپس برای رسیدگی به اتهامات دیگر به دادگاه مربوطه اعزام شود لهذا به ترتیب اولویت ابتدا دادگاه کیفری استان و سپس دادگاه انقلاب و دادگاه عمومی وارد رسیدگی خواهند شد بدیهی است گاهی ممکن است دادگاه عمومی مقدم بر دادگاه انقلاب شود که این امر براساس نوع جرم و میزان مجازات آن صورت می‌گیرد.

ثانیاً- با توجه به اینکه در موضوع سؤال یک دادرسی بیشتر وجود ندارد و آن هم دادرسی عمومی و انقلاب است (صدر ماده ۳ قانون اصلاحی سال ۱۳۸۱) و تحقیقات و تعقیب کلیه جرائم تحت صلاحیت دادگاههای کیفری استان، عمومی جزایی و انقلاب را برعهده دارد بنابراین تعقیب کلیه اتهامات توسط یک دادرسی انجام می‌شود به لحاظ اینکه تعقیب جرائم تحت صلاحیت دادگاه کیفری استان توسط دادرسی عمومی و انقلاب مرکز استان صورت می‌گیرد (تبصره ۲ ماده ۲۰ قانون اصلاحی سال ۱۳۸۱) لذا تعقیب کلیه اتهامات

در دادسرای مرکز به عمل آمده و سایر دادسراها که جرم در حوزه آنها واقع شده تحقیقات مقدماتی را انجام داده و پرونده را نزد دادسرای عمومی و انقلاب مرکز استان ارسال خواهند نمود (وحدت ملاک ماده ۵۲ آیین دادرسی کیفری جدید و ۱۹۹ آیین دادرسی کیفری سابق) لیکن اگر چه یک دادسرا صلاحیت تعقیب اتهامات متعدد را دارد ولی می باید نسبت به هر اتهامی کیفرخواست علی حده و جداگانه صادر نماید چه آنکه در جرائم ارتكابی متعدد می باید مطابق قانون از سیستم جمع مجازاتها استفاده شود و به همین جهت در مورد هر یک از آن جرائم با لحاظ صلاحیت ذاتی مراجع فوق نسبت به هم کیفرخواست علی حده ای باید تنظیم شود تا هر یک منجر به صدور حکم جداگانه از مرجع صلاحیتدار خویش شده و سپس با تجمع آن توسط دادسرا به مرحله اجرا درآید.

ثالثاً - اگر چه می توان قرار تأمین کیفری نسبت به اتهامات متعدد یک متهم را توأمان و طی یک قرار صادر نمود ولی از آنجا که کیفرخواست به طور مجزی صادر و به نحو جداگانه نیز در دادگاه صلاحیت دار مربوطه مطرح می گردد و بعضاً نیز حسب نظر دادگاه ممکن است قرار تأمین تخفیف یا تبدیل و یا تشدید یابد لازم است که قرارهای تأمین کیفری به طور علی حده صادر شود مضافاً اینکه معمولاً در جرائم متعدد مرجع قضائی (خواه دادسرا یا دادگاه) یک قرار تأمین کیفری را با لحاظ کلیه اتهامات صادر و مثلاً در مورد وجه الكفاله یا وثیقه اجزای آن را متناسب با هر یک از اتهامات به تفکیک تعیین نمی نماید تا در صورت تخفیف یا تشدید مشخص گردد که به چه میزان نسبت به اتهام مربوطه به عمل آمده است به همین جهت صدور یک قرار تأمین در جرائم متعدد موجب می گردد که امکان تجزیه یک قرار از حیث مبلغ موضوع آن متعذر شود بنابراین صدور سه قرار تأمین جداگانه با توجه به شقوق ۲ و ۳ و ۵ بند «م» ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱ لازم است.

آقای صدقی (مجتمع قضائی شهید محلاتی):

نظر به اینکه صلاحیت دادگاه انقلاب نسبت به دادگاه عمومی از نوع صلاحیت ذاتی می باشد و اینکه در صورت تعدد جرائم مجوزی جهت رسیدگی نسبت به جرائم در صلاحیت محاکم عمومی توسط محاکم کیفری استان نمی باشد علی هذا بایستی سه کیفرخواست و سه قرار تأمین مجزا صادر شود و بر فرض که دادسرا یک تأمین کیفری برای هر سه جرم اخذ نماید دادگاههای ذی صلاحیت در موقع آزادی متهم فقط می توانند اشاره نمایند که صرفاً آزادی متهم از نظر آن دادگاه بلامانع است.

آقای حضرتی (دادگستری کرج):

همکاران، اتفاق نظر دارند که چون صلاحیت دادگاههای یاد شده در فرض سؤال نسبت به هم از نوع صلاحیت ذاتی است باید سه کیفرخواست صادر شود در نتیجه بازپرس مکلف است سه قرار تأمین صادر نماید اما اقلیت معتقدند صدور یک قرار تأمین کافی است به نظر اینجانب از نظر عملی صدور سه قرار تأمین سزاوارتر است.

نظریه قریب به اتفاق اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۶/۶):

نظر به اینکه سه اتهام موضوع سؤال مختلف و غیر مشابه می باشند و از طرفی چون صلاحیت فیما بین دادگاههای یاد شده از نوع صلاحیت ذاتی است در نتیجه رسیدگی به هر یک از اتهامات مذکور با دادگاهی خواهد بود که صلاحیت رسیدگی نسبت به آن اتهام را دارد. به همین جهت نیاز به صدور سه کیفرخواست و سه قرار تأمین می باشد.

نکته چهل و دو: پرونده های مقامات موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران جهت رسیدگی بدون

کیفرخواست

« پرونده هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است، همچنین جرایمی که

مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون (۱۰۰۰۰۰۰ ریال) می‌باشد و جرایم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود. مگر آنکه به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد. «.

اگر افراد مذکور در تبصره الحاقی به ماده ۴ اصلاحی (استاندار و فرماندار و...) مرتکب یکی از جرایم مذکور در این تبصره شوند، پرونده مستقیماً در دادگاه کیفری استان تهران مطرح خواهد شد.

نکته چهل و سه: جرایم اطفال

در خصوص جرایم اطفال، بر اساس تبصره مذکور و قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ رسیدگی به آنها در دادگاه اطفال صورت می‌گیرد. حال اگر طفلی مرتکب جرمی شود که در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، با توجه به اینکه رسیدگی در دادگاه کیفری استان با تعدد قاضی صورت می‌گیرد و از این جهت به نفع طفل می‌باشد، آیا باز باید در دادگاه اطفال رسیدگی شود یا در دادگاه کیفری استان؟ به نظر می‌رسد درست است که دادگاه کیفری استان با تعدد قاضی است اما با توجه به نص قانونگذار در خصوص رسیدگی دادگاه اطفال به جرایم آنها و با توجه به اینکه ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ مزایایی برای طفل در نظر گرفته است و هدف مقنن رعایت مقرراتی به نفع متهم بوده (از باب غیر علنی بودن و...) بهتر است در خصوص این جرایم نیز همین دادگاه اطفال رسیدگی کند. ضمن اینکه رسیدگی به جرایم اطفال از باب مسؤولیت کیفری نیست از باب تأدیب می‌باشد.

نکته چهل و چهار: اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال

در مورد اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال چه باید کرد؟

در تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی کیفری آمده است: "به کلیه جرایم این اشخاص

در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود. " حال آیا جرایم این اشخاص باید مستقیماً در دادگاه اطفال مطرح شود یا اینکه طبق مقررات عمومی باید در دادسرا مطرح و بعد به دادگاه فرستاده شود و نیز آیا اگر جرم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، در دادگاه اطفال رسیدگی خواهد شد یا در دادگاه کیفری استان؟ به نظر می‌رسد با توجه به اینکه این اشخاص طفل نمی‌باشند و در تبصره مذکور نیز آمده که طبق مقررات عمومی عمل می‌شود و مقررات عمومی فعلی چنین است که ابتدا دادرسی رسیدگی نموده و در صورت احراز مجرمیت، پرونده به دادگاه ارسال شود، در خصوص این اشخاص نیز باید ابتدا دادرسی رسیدگی کند و بعد در دادگاه مطرح شود. این امر با هدف مقنن سازگار است، چرا که هدف رعایت نفع متهم به لحاظ وضعیت سنی وی بوده و این هدف با رعایت مقررات دادسرا بهتر مراعات می‌شود. در خصوص قسمت دوم سؤال باید گفت هدف قانونگذار در ارجاع پرونده‌های اشخاص زیر ۱۸ سال به دادگاه اطفال، توجه به وضعیت آنها و رعایت نفع آنها بوده است. اما اینک با توجه به قانون دادسرا و با توجه به اینکه دادگاه کیفری استان با تعدد قاضی رسیدگی می‌کند و از این جهت بیشتر به نفع متهم می‌باشد، به نظر می‌رسد به منظور رعایت بیشتر نفع متهم و عمل به هدف مقنن بهتر این باشد که به اتهامات اشخاص زیر ۱۸ سال، در خصوص جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان، همین دادگاه رسیدگی کند، زیرا با تعدد قاضی نفع متهم تأمین می‌شود. البته نظر دیگر این است که با توجه به اینکه قانون احیا دادسرا آئین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ را تصویب قانون آئین دادرسی کیفری مناسب قابل اجرا دانسته و نیز تبصره ماده ۲۲۰ نیز نسخ نشده و باقی است و در این تبصره دادگاه صالح همان دادگاه اطفال بیان شده است، به نظر می‌رسد باید در مورد کلیه جرایم این اشخاص طبق مقررات عمومی موضوع در دادسرا رسیدگی شود و بعد به همان دادگاه اطفال فرستاده شود، هر چند به نفع متهم نباشد زیرا نص صریح

داریم. البته با در نظر گرفتن هدف مقنن به نظر می‌رسد بهتر آنست به جرایم اشخاص بالغ چنانچه در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد در مرجع مذکور رسیدگی شود.

سؤال - از اداره حقوقی: طبق تبصره الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب " رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام، رجم، قصاص نفس و... " می‌باشد در صلاحیت دادگاه کیفری استان که متشکل از پنج قاضی است، می‌باشد. حال با توجه به جنبه‌های حمایتی از کودکان و نوجوانان آیا رسیدگی به جرائم فوق که توسط نوجوانان زیر ۱۸ سال انجام می‌پذیرد، می‌بایستی در دادگاه کودکان و نوجوانان مورد رسیدگی قرار گیرد یا دادگاه کیفری استان؟ و با توجه به عطف به ما سبق شدن قوانین شکلی و تفسیر قوانین به نفع متهم، آیا رسیدگی به جرائم فوق (قصاص نفس...) نوجوانانی که پرونده آنان در دادگاه کودکان و نوجوانان تحت رسیدگی بوده و منجر به صدور رأی نشده است، با توجه به تعدد قاضی می‌بایست در دادگاه کیفری استان تهران رسیدگی ادامه یابد یا دادگاه کودکان و نوجوانان؟

نظریه شماره ۲۵/۹۰۳ - ۸۲/۴/۳۰ اداره حقوقی به شرح زیر است:

«با توجه به عموم و اطلاق تبصره ماده ۲۰ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که ناسخ مقررات مغایر است، هر جرمی که مجازات آن یکی از مجازاتهای مندرج در تبصره یاد شده باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان است، اعم از اینکه بزه ارتكابی قبلاً در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده یا دادگاه عمومی و یا دادگاه اطفال. بنابراین، چون تبصره یاد شده وارد بر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری است، لذا تبصره ماده ۲۲۰ در حدود تبصره ۱ ماده ۲۰ الحاقی تخصیص خورده است و به این جهت رسیدگی به جرائم اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال در صورت ارتكاب جرمی که مجازات آن یکی از مجازاتهای مذکور در

تبصره ۱ ماده ۲۰ الحاقی باشد، در صلاحیت دادگاه کیفری استان است نه دادگاه اطفال. نتیجه اینکه نوجوانانی که پرونده آنان در دادگاه اطفال تحت رسیدگی بوده و منجر به صدور رأی نشده است، بایستی به دادگاه کیفری استان فرستاده شود. مقتضای اجرای دقیق عدالت هم همین است».

همچنین در سؤال دیگری از اداره حقوقی چنین پرسیده شده است :

بعضی از همکاران محترم قضایی بر اساس بند «ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعتقاد دارند که رسیدگی به جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال مستلزم بررسی موضوع در دادسرا و صدور کیفرخواست از طرف دادسرا می باشد و پرونده را بدون شروع به رسیدگی به دادرسی عمومی تهران ارسال می نمایند و قضات محترم دادسرا نیز مستنداً به ماده ۲۱۹ و تبصره ذیل ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی کیفری و تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به کلیه جرائم اشخاص کمتر از ۱۸ سال را مستقیماً در صلاحیت دادگاههای اطفال می دانند. با این فرض دو سؤال مطرح می شود :

نظریه شماره ۷/۲۹۴۰ - ۱۳۸۲/۴/۲۱ اداره حقوقی :

۱- با توجه به تبصره ۱ ذیل ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی، کسی که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد، طفل محسوب و در صورت ارتکاب جرم از مسئولیت مبری است و مجازاتهای مقرر در قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین که در آنها مجازات مقرر شده، در مورد وی اجرایی نمی شود، بنابراین با توجه به تعریف طفل در قانون فوق الذکر و با توجه به صراحت تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ که راجع است به جرائم اطفال، نه اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال، در این ماده صراحتاً اعلام شده است که پرونده مربوط به جرائم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوطه مطرح

می‌شود و تصریحی به جرائمی که اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال مرتکب می‌شوند نشده است، بنابراین در مورد جرائم اطفال بر طبق تبصره ۳ ماده ۳ قانون فوق‌الاشعار پرونده آنها مستقیماً به دادگاه اطفال ارسال و مورد رسیدگی واقع می‌شود، در مورد جرائم ارتكابی توسط بالغین زیر ۱۸ سال نیز، باید پرونده بدو در دادسرا مطرح و پس از صدور کیفرخواست در صورتی که با توجه به مجازات جرائم ارتكابی از ناحیه آنان، موضوع مشمول تبصره یک الحاقی به ماده ۲۰ قانون یاد شده بالا باشد، جهت رسیدگی به دادگاه کیفری استان و در غیر این صورت، به دادگاه اطفال ارسال گردد.

نکته چهل و پنج: حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه

هر چند به موجب ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، چگونگی و ترتیب حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، طبق قواعد مذکور در آیین دادرسی در امور مدنی بعمل خواهد آمد، ولی مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، در مورد تعیین مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه ساکت است. حال که با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تشکیل دادسرا، قسمتی از صلاحیت و اختیارات دادگاهها به دادسرا محول شده است، می‌توان از ملاک ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی استفاده کرد و همانطور که طبق این ماده و در زمان عدم تشکیل دادسرا، چنانچه اختلافی بین دو دادگاه کیفری عمومی واقع در حوزه یک استان حادث می‌شد، رفع اختلاف بین آنها در مرجع بالاتر یعنی دادگاه تجدیدنظر استان بعمل می‌آمد، بنابراین در حال حاضر می‌توان معتقد بود که مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه واقع در یک حوزه قضایی با دادگاه تجدیدنظر استان است. البته مراد اختلاف در جرایمی است که مستقیماً در دادگاه باید مطرح شود چون شأن دادسرا و دادگاه در این گونه جرایم یکی است.

نکته چهل و شش: جرائم مشمول حد زنا و لواط

پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود، منظور چیست؟ آیا منظور فقط این دو جرم بوده؟ نظر شورای نگهبان این بود که جرایم منافی عفت و زنا و لواط توسط قاضی که من بیدالحکم نیست رسیدگی نشود و مستقیماً در دادگاه مطرح شود. در قانون آئین دادرسی کیفری و قوانین دیگر هیچ‌جا اعمال منافی عفت تعریف نشده است، فقط گفته شده در اعمال منافی عفت تحقیق نباید کرد و این شامل هر عمل خلاف منافی عفت می‌شود. اعم از زنا، لواط، مساحقه، تفخیز.

به نظر می‌رسد طرح مستقیم جرائم در دادگاه با هدف شارع در مخفی ماندن این جرایم و باز نشدن آن بوده هدف مقنن صدور و اجرای سریع حد نبوده است. نظر شورای نگهبان این بود که این جرایم مستقیماً در دادگاه مطرح و زودتر پرونده جمع و جور شود نه اینکه زودتر ثابت شود. تبصره ۳ به گونه‌ای تقریر شده که به نظر می‌رسد فقط جرایم مستوجب حد زنا و لواط مستقیماً در دادگاه مطرح شود. البته نظر شورای نگهبان ارجاع کلیه منافی عفت مشمول حد بوده است. همچنان که در اصلاحیه آن نوشته شده بود: «جرایم مشمول حد (زنا و لواط)». یعنی زنا و لواط را داخل پرائتر و به عنوان مثال آورده بود. از طرفی وقتی حد زنا و لواط در دادگاه مطرح می‌شود برای حفظ آبروی فرد است، پس جرایم کمتر از حد (منافی عفت) مثل تفخیز، تقبیل، مضاجعه و امثال آنها که از حیث عمومی کمتری برخوردار هستند و عفت عمومی را کمتر از حد زنا و لواط جریحه‌دار می‌کنند حتماً باید در دادگاه مطرح شود تا آبروی فرد از بین نرود و منطق حکم می‌کند که جرایم منافی عفت مادون حد نیز مستقیماً در دادگاه مطرح شوند اگر چه از نص قانون نمی‌توان این استفاده را کرد، چرا که آورده است (حد زنا و لواط) پس فقط آنها به دادگاه می‌روند. اما مسلماً جرایم دیگر غیر منافی عفت مثل محاربه و... که حدی مشابه زنا و لواط دارند نباید مستقیماً در دادگاه مطرح نمی‌شوند.

نکته چهل و هفت: نقش دادستان در جرائمی که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود

سؤال - اگر این جرایم مستقیماً در دادگاه مطرح شود و منتهی به صدور حکم مثلاً برائت

شود آیا دادستان می‌تواند به آن اعتراض کند یا نه؟

■ دو نظر وجود دارد:

۱ - از آنجا که دادستان در پرونده امر نقشی نداشته‌است دخالتی ننموده و کیفرخواستی صادر نکرده، پس اعتراض هم نمی‌تواند بکند.

۲ - نظر دیگر این است که اثبات شی نفی ماعدا نمی‌کند. یعنی درست که دادستان در پرونده امر دخالتی نداشته و کیفرخواست صادر نکرده‌است. اما آیا این دلیلی بر این است که اعتراضی هم نتواند بکند؟ دادستان در امور محاکم نظارت دارد و باید آراء محاکم به وی ابلاغ شود و لذا او حق اعتراض هم دارد.

اصل بر این است که مدعی اجتماعی دادستان است و بر اساس این اصل وقتی شاکی جامعه بود پس همه لوازم تعقیب را همراه خواهد داشت. اما در این موارد باید به آنچه استثناء شده اکتفا کنیم و به قدر متیقن بسنده نمائیم. یعنی در اعتراض دادستان هیچ دلیلی بر عدم اعتراض نداریم، بنابراین باید به اصل رجوع کنیم. از طرف دیگر در نظر شورای نگهبان فقط کشف موضوع از صلاحیت دادرسی خارج شده‌است، اما خدشه‌ای به صلاحیت عام مدعی العموم وارد نشده‌است، پس با توجه به دلایل فوق نظر به اینکه دادستان مدعی العموم است و بر اساس اصل می‌تواند در هر جرمی دخالت کند و تعقیب کند مگر اینکه استثناء شده باشد و نظریه‌اینکه در این مورد (اعتراض توسط دادستان در جرایم مشمول حد زنا و لواط و اطفال) و اطفال نصی بر منع نداریم و در جایی که قرار است صلاحیت عام استثناء شود نیاز به نص داریم مثل عدم صلاحیت دادستان در کشف این جرایم پس باید به اصل صلاحیت عام مدعی العموم مراجعه کنیم. پس به نظر می‌رسد دادستان در این جرایم می‌تواند به حکم

صادره اعتراض کند همچنان که اجرای هر حکمی با دادسرا و دادستان است از جمله این حکم که اجرا توسط دادسرا به عمل می‌آید و باید در دادگاه هم دعوت شود. این مسئله در کمیسیون ماهانه آموزش استان مطرح که مشروح مذاکرات مربوطه را عیناً نقل می‌کنیم. آقای شاه حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ورامین):

نظر به اینکه مطابق بند «ج» ماده ۲۶ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ دادستان از جمله اشخاص ذی حق در درخواست تجدیدنظر نسبت به احکام برائت یا محکومیت غیرقانونی متهم می‌باشد بنابراین احکام کیفری صادره از محاکم اطفال یا سایر مواردی که به طور مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود مشمول اطلاق حکم فوق است و لذا اولاً باید به دادستان ابلاغ شود ثانیاً مشارالیه وفق مقررات می‌تواند از احکام صادره (برائت محکومیت) تقاضای تجدیدنظر خواهی نماید.

آقای بنفشه (مجتمع قضائی شهید بهشتی):

در جرائمی که قابل گذشت می‌باشد و شاکی خصوصی دارد نیازی به ابلاغ ندارد ولی در جرائمی که جنبه عمومی دارد و یا زمانی که محجور فاقد ولی، قیم و وصی باشد یا جرائمی از جانب ایشان علیه طفل یا اموال دیگر محجورین واقع شده باشد دادستان به عنوان مدعی‌العموم و تکلیف قانونی نظارت بر حسن اجرای قوانین باید برای حفظ حقوق محجورین و جامعه در موضوع دخالت و اعتراض نماید و اعتراض به آراء مستلزم ابلاغ آراء به دادستان می‌باشد مستندات همکاران محترم ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۲۶۶ قانون مجازات اسلامی و مادتين ۷۳ و ۹۹ قانون امور حسبی بوده است.

آقای نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

بند «ج» ماده ۲۶ ماده ۲۶ الحاقی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱ به دادستان عمومی و انقلاب اختیار و صلاحیت داده تا به طور عموم نسبت به

حکم براءت یا محکومیت غیرقانونی متهم تجدیدنظر خواهی نماید و در بند «ب» تبصره ۵ ماده ۲۰ همان قانون نیز دادستان مختار در تجدیدنظر خواهی از رای دادگاه کیفری استان گردیده است بنابراین تنها آنچه در تبصره ۳ ماده ۳ قانون مذکور به کیفیتی از شمول تعقیب دادسرا خارج گردیده جرائم خاصی است که یا به لحاظ جلوگیری از افشای جرائم منافی عفت در مرحله تعقیب و یا به جهت قلت مجازات برخی از جرائم کم اهمیت و یا از حیث ملاحظه وضعیت سنی متهمین (اطفال) اقتضاء داشته که تحقیقات مقدماتی و تعقیب جرائم موصوف در خود دادگاه و توسط شخص قاضی انجام پذیرد لیکن حق اعتراض و تجدیدنظر خواهی دادستان بعنوان یک مرجع و مقام عمومی حافظ قانون کماکان باقی و پابرجاست و ماده ۲۳۰ آیین دادرسی کیفری جدید نیز که آرای دادگاه اطفال را برابر مقررات مربوط قابل تجدیدنظر می داند منافاتی با حق و تکلیف دادستان در تجدیدنظر خواهی از آرای دادگاههای اطفال ندارد.

استعلام از اداره حقوقی قوه قضائیه و پاسخ آن اداره:

مدیر کل محترم دفتر حقوقی قوه قضائیه

با سلام؛

خواهشمند است بررسی و اعلام نظر فرمایند آیا ضرورتی به ابلاغ آرای دادگاههای اطفال (که نوعی دادگاه عمومی جزائی محسوب می شود) به دادستان می باشد یا خیر؟ و آیا دادستان اجازه تجدیدنظر خواهی از آرای این دادگاهها را دارد؟

سرپرست مجتمع قضائی شهید فهمیده (اطفال) تهران

پاسخ استعلام فوق به شماره ۷/۲۹۴۲ مورخ ۱۹/۴/۱۹۸۲ ابلاغ شده است

آقای جعفری سرپرست محترم مجتمع قضائی شهید فهمیده (اطفال) تهران

عطف به استعلام شماره الف/۱۱۹۴ مورخ ۱۹/۱ مورخ ۸۲/۴/۳ نظریه مشورتی اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه به شرح زیر اعلام می‌گردد:

بند «ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در مورد دادگاههای عمومی و جزائی و تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون مربوط به حضور دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران و در صورت تعیین دادستان در دادگاه کیفری استان می‌باشد و با عنایت به اینکه دادستان یا نماینده وی در جریان دادرسی دادگاههای عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان دخالت دارند و پرونده پس از صدور حکم باید به امضای دادستان یا دادیار مأمور در آن دادگاه برسد بنابراین امضای حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه، ابلاغ حکم است و چنانچه دادستان صدور حکم را برخلاف نص قانون تشخیص دهد ظرف مهلت مقرر طبق ماده ۱۸ قانون مذکور می‌تواند نسبت به رای صادره تجدیدنظر خواهی نماید.

مدیرکل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه

آقای صدقی (مجتمع قضائی شهید محلاتی):

مطابق مقررات آیین دادرسی کیفری ابلاغ آرای دادگاهها صرفاً به طرفین پرونده ضروری می‌باشد در حالی که دادستان راجع به جرائم مربوط به صلاحیت دادگاههای اطفال و سایر مواردی که به طور مستقیم در دادگاههای مربوطه مطرح می‌شود و طرف پرونده نمی‌باشد لیکن عدم ابلاغ به دادستان مانع حق اعتراض قانونی وی به آراء نمی‌باشد.

آقای حضرتی (دادگستری کرج):

برابر بند «ج» ماده ۲۶ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادستان حق تجدیدنظر خواهی از حکم براءت یا محکومیت غیرقانونی متهم را دارد که این امر مستلزم ابلاغ آرای دادگاهها از جمله آرای دادگاههای اطفال به دادستان است زیرا قانون آرای دادگاههایی را که باید به دادستان ابلاغ شود مشخص نکرده است بنابراین حق تجدیدنظر خواهی دادستان در کلیه آرای صادره توسط دادگاههای مذکور را شامل می‌شود.

آقای شریفی (دادسرای ویژه امور اقتصادی):

پرونده‌هایی که با صدور کیفرخواست در محاکم منجر به حکم می‌شوند لازم است به دادستان ابلاغ شود تا ایشان برابر مقررات قانونی در مواردی که معترض به احکام براءت یا محکومیت غیرقانونی متهم هستند اقدام نمایند اما آرای که بدون صدور کیفرخواست صادر می‌گردد و پرونده مستقیماً در محاکم مربوطه مطرح و منجر به رای می‌شود نیاز به ابلاغ به دادستان ندارد.

نظریه قریب به اتفاق اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۶/۶):

با توجه به بند «ج» ماده ۲۶ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ دادستان به عنوان مدعی‌العموم و تکلیف قانونی نظارت بر حسن اجرای قوانین از جمله اشخاص ذی‌حق در درخواست تجدیدنظر نسبت به احکام براءت یا محکومیت غیرقانونی متهم می‌باشد لذا احکام موضوع بند «ج» ماده یاد شده چه با صدور کیفرخواست صادر شده باشند و چه بدون صدور کیفرخواست و یا مستقیماً توسط دادگاههای مربوطه صادر شده باشند باید به دادستان ابلاغ شود.

نکته چهل و هشت: اگر پرونده غیر از جرایم منافی عفت دارای جرایم دیگری غیر از آنها نیز باشد

اگر پرونده غیر از جرایم منافی عفت دارای جرائم دیگری غیر از آنها نیز باشد، مثلاً اتهام مبنی بر ربودن فرد و سپس تجاوز به عنف باشد آیا دادستان می‌تواند ضمن رسیدگی به جرم ربودن فرد (آدم ربایی)، می‌تواند به جرم زنا یا به عنف که مشمول حد و در صلاحیت دادگاه کیفری استان است رسیدگی و تعقیب و تحقیق کند، یا اینکه باید پرونده را به آن دادگاه بفرستد و یا فقط بطور محدود فقط در جرم آدم ربایی تعقیب و تحقیق می‌کند اما نمی‌تواند در جرم زنا یا به عنف تعقیب و تحقیق کند و باید آن را به دادگاه بفرستد؟

از آنجائی که در این مورد حیثیت عمومی غلبه دارد، فلسفه عدم دخالت دادستان حفظ آبروی افراد است. در جرایم فردی و در این موضوع حیثیت خصوصی و فردی در مقابل حیثیت عمومی ضعیف است، پس سبب منع دخالت دادستان موجود نمی‌باشد، یعنی سببی که مانع تعقیب توسط دادستان بود از بین رفته است، پس دادستان باید در این موارد تعقیب و تحقیق کند (مصالح و اسبابی که مانع دخالت دادستان بود مفقود است و مقتضی موجود است) به این ترتیب با از بین رفتن اسباب و دلایل منع دخالت دادستان دلیل استثناء از بین رفته است و هر جا استثناء دلیل نداشته باشد باید به اصل مراجعه شود. در مراجعه به نظر شورای نگهبان نیز ملاحظه می‌شود که در خصوص جرایم منافی عفت مشمول حد زنا و لواط، رسیدگی و کشف جرم توسط غیر قاضی پرونده خلاف شرع است اما گفته است: «چنانچه موضوع اهم دیگری مانند آدم ربایی یا باند فساد و یا مفاسد یا ضرورت مهم تر دیگر مطرح نباشد» کشف و اثبات این جرایم توسط غیر قاضی دادگاه خلاف شرع می‌باشد پس هر جا موضوع مهم تری مطرح باشد رعایت اهم به دادستان اجازه می‌دهد که دخالت کند و هر دو جرم را تعقیب نماید. این موضوع در کمیسیون ماهانه آموزش استان هم مطرح گردید که نظرات مذکور را عیناً نقل می‌کنیم.

نظر قضات دادگستری رباط کریم -

آقای رحمانی:

پس از رسیدگی مقدماتی در دادسرا چنانچه نتیجه رسیدگی این باشد که موضوع مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب است بدون صدور کیفرخواست به دادگاه مربوطه ارسال شود.

آقایان گودرزی و فرهمندفر:

با نظر فوق موافقت دارند.

آقای بابائی:

قائل است که این بند ناظر به جرائم مرکب است که هم شامل تبصره ۳ است و هم غیر آن که دادستان به شعبه ارجاع می‌دهد و قائل هستند که جرائم موضوع تبصره ۳ بدون تحقیقات و بررسی مقدماتی باید به دادگاه ارسال گردد.

آقای امیر سلیمانی:

عقیده دارند که دادسرا باید رسیدگی مقدماتی را انجام دهد لیکن نفیاً یا اثباتاً اظهار نظر نکند.

آقای قربانی:

نظر مقنن در این گونه پرونده‌ها این بوده است که قضات و افراد زیادی وارد نشوند همان طوری که در قانون آیین دادرسی کیفری، تحقیق در جرائم منافی عفت فقط توسط قاضی دادگاه انجام می‌گیرد و توسط افراد دیگر ممنوع است. به نظر می‌رسد همین که برای اولین بار پرونده به نظر دادستان رسید اگر ایشان تشخیص دهد موضوع مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون یاد شده است مستقیماً به دادگاه ارسال می‌نماید.

آقای علیخانی:

عقیده دارند اساس وضع این تبصره این است همین که دادستان تشخیص دهد موضوع

مشمول تبصره یاد شده است باید به دادگاه ارسال شود در قانون آیین دادرسی کیفری فعلی هم وضع به این قرار است که فقط قاضی صادر کننده حکم باید در جرائم منافی عفت تحقیق کند لذا وضع تبصره ۳ ماده ۳ هم ناظر به همین مورد است.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

به نظر می‌رسد منظور آن است که مانند سایر جرائم دادرسی مبادرت به تحقیقات مقدماتی و اظهار نظر نهائی نکند و کلیه تحقیقات تحت نظر و تصمیمات دادگاه مطابق ماده ۱۵ آیین نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب انجام شود. فلسفه آن نیز عدم تحقیق و تفحص برای، حفظ آبروی افراد، سرعت در رسیدگی و مجازات مجرم و تبعاتی که قبلاً وجود داشت مثل اقرار در دادرسی و انکار در مرحله دادگاه و غیره می‌باشد و در سایر جرائم عدم نیاز به تحقیقات که موجب اتلاف وقت مردم و دستگاه قضائی است و منظور از قسمت دوم سؤال (مگر آنکه به تشخیص دادستان) هم این است که با توجه به مسؤولیتی که دادستان در رسیدگی و کشف و تحقیق جرائم و حفظ نظم عمومی دارد این تشخیص با او باشد تا اگر جهاتی باشد دوباره پرونده برنگردد و موجب اتلاف وقت و سرگردانی ارباب رجوع نشود و با تجربه‌ای که دادستان دارد این پالایش انجام شود.

آقای حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران):

منظور از قید " مستقیماً " یعنی دادرسی نقشی نداشته باشد اما در خصوص ذیل سؤال، دادرسی می‌تواند به تبع جرم قابل رسیدگی در دادرسی به جرم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مطروحه در پرونده مذکور نیز رسیدگی نماید.

آقای خرم‌آبادی (معاون آموزش و تحقیقات دادسرای عمومی و انقلاب تهران):

قید " مستقیماً " در ماده ۱۵ آیین نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تعریف شده است اما منظور از قسمت دوم سؤال تعدد جرم است مثلاً کسی مرتکب

یکی از جرائم مندرج در تبصره ۳ ماده ۳ قانون مذکور و نیز در همین ارتباط مثلاً مرتکب آدم ربایی هم شده است که باید یکجارسیدگی شود در این موارد دادسرا سیدگی نموده و در صورت لزوم با صدور کیفرخواست پرونده را به دادگاه مربوطه ارسال می نماید.

آقای صدقی (مجتمع قضائی شهید محلاتی):

الف) منظور از کلمه (مستقیماً) این است که دادسرا در این گونه موضوعات بدون تحقیقات مقدماتی و صدور کیفرخواست باید پرونده را به دادگاه مربوطه ارسال نماید.

ب) و منظور از عبارت (مگر آنکه به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد). این است که اگر اتهام مانند زنا و لواط به همراه سایر جرائم مانند آدم ربایی یا قتل مطرح شود، از جهت تحقیقات راجع به سایر جهات آدم ربایی و قتل به تشخیص دادستان، کل پرونده پس از تحقیقات مقدماتی و صدور کیفرخواست به دادگاه ارسال می شود نه اینکه تفکیک شود و صرفاً قسمت اتهامی زنا و لواط ارسال شود. البته اگر پرونده در دادسرا مطرح شود تشخیص سایر جهات با دادستان است والا چنانچه پرونده صرفاً موضوعش زنا یا لواط باشد یا دیگر موضوعات تبصره ۳ باشد و مستقیم به دادگاههای مربوطه ارسال شود لازم نیست مجدداً به دادسرا عودت شود تا دادستان راجع به سایر جهات (نفیاً و اثباتاً) اظهار نظر نماید.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

تبصره ۴ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تکلیف پروندههایی را که تا تاریخ اجرای قانون مذکور مستقیماً در دادگاه مطرح شده مشخص کرده است بنابراین قید "مستقیماً" در تبصره ۳ ماده یاد شده یعنی اینکه دادسرا دخالت نکند و اما در خصوص قسمت دوم سؤال اگر دو جرم مطرح شده یکی در صلاحیت دادگاه کیفری استان است یک مورد این است چنانچه صغیر مطرح باشد این مورد را به دادگاه

مربوط می‌فرستد و مورد دیگر این است که اگر تشخیص داده شد جرم واقع شده در صلاحیت دادگاه مرتبط با جرم دیگری است که باید یکجا رسیدگی شود، در دادسرا رسیدگی می‌شود و با صدور کیفرخواست به دادگاه ارسال می‌گردد

آقای اشعری پور (مجتمع قضائی شهید قدوسی):

بهرتر است فعلاً تکلیف ارجاع این نوع پرونده‌ها با صدور بخشنامه‌ای از ناحیه دادگستری استان تهران مشخص شود تا مستقیماً به دادگاه مربوط ارسال شود و نیازی نباشد در دادسرا مطرح گردد و منظور از سایر جهات هم این است مثلاً در مواقع کشیک ممکن است دادسرا اقداماتی انجام داده باشد در این موارد دادستان با ملاحظه پرونده چنانچه تشخیص دهد که نیاز است پرونده پس از تکمیل به دادگاه ارسال شود این اقدام در دادسرا انجام خواهد شد سپس مستقیماً به دادگاه ارسال می‌شود.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

طبق ماده ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، به اتهام متعدد متهم باید توأم و یکجا رسیدگی شود، به نظر می‌رسد طرح قضیه در دادسرا ضروری است و دادسرا می‌تواند در این خصوص به جرائم متعدد متهم از جمله جرم موضوع صلاحیت دادگاه رسیدگی نماید و اما در خصوص قید "مستقیماً" منظور جرائمی است که در صلاحیت دادگاههای موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب است که مشمول تعدد و همراه جرم در صلاحیت دادگاه نیست در این مورد ضرورت طرح در دادسرا منتفی است.

آقای دلدار (دادگستری فیروزکوه):

منظور از قید مستقیماً در تبصره ۳ ذیل ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چیست؟ و عبارت مگر آنکه به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت

داشته به این منظور آمده است تا مرز بین صلاحیت محکمه را در مواردی که مستقیماً بدون تحقیقات دادرسی می‌تواند وارد رسیدگی شود مشخص نماید. لذا جرائم مشمول حد زنا و لواط و مجازات تا سه ماه حبس را تصریح کرده است و در ذیل تبصره مذکور مواردی را که به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد. استثناء شده است زیرا ممکن است در موارد آدم ربایی و جرایم بانندی هم با جرائم فوق‌الذکر باشد که دادرسی وارد تحقیقات می‌شود.

نظریه اکثریت قریب به اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۴/۱۱):

با توجه به استثناء بودن جرائم مندرج در تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و با توجه به قید "مستقیماً" در تبصره مذکور و ماده ۱۵ آیین‌نامه قانون یاد شده و با توجه به اینکه کشف و اثبات جرائم موضوع این تبصره با دادگاه است منظور آن است که پرونده مستقیماً و بدون دخالت دادرسی به دادگاه ارسال شود. چنانچه مطلق جرایم تبصره یاد شده از طریق ضابطین دادگستری هم مستقیماً به دادگاه مربوط ارسال گردد بلامانع خواهد بود و اما در خصوص سایر جهات منظور این است که اگر دادستان تشخیص دهد که لازم است در جرائم متعدد یعنی جرم مرتبط در صلاحیت دادگاه هم رسیدگی و تحقیقات مربوطه باید انجام گیرد نسبت به جرم در صلاحیت دادگاه نیز در دادرسی رسیدگی خواهد شد و در صورت لزوم پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه مربوط ارسال می‌گردد.

نکته چهل و نه: نوع تصمیم دادرسی در برخی جرایم خاص که مستقیماً باید در دادگاه مطرح شود

در خصوص جرایم تبصره ۳ ماده ۳ که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود آیا باید از کانال دادرسی عبور کند یا نه؟ اگر از دادرسی عبور می‌کند دادرسی و دادستان چه تصمیمی در مورد

آن می‌گیرد؟ آیا باید قرار عدم صلاحیت صادر کند یا با تصمیم دیگری پرونده را بفرستد؟ بعضی عقیده به صدور قرار عدم صلاحیت دارند.

موافقین صدور قرار عدم صلاحیت استدلال می‌کنند:

۱- دادسرا و دادگاه در این خصوص هم‌شأن و هم‌سطح می‌باشند، چرا که اصل این است که تعقیب و تحقیق در همه جرایم با دادسراست مگر در خصوص جرایم مذکور در تبصره فوق که تعقیب و تحقیق در آنها با دادگاه است پس دادگاه نیز در این جرایم همان کار دادسرا را که تعقیب و تحقیق است انجام می‌دهد پس هم‌سطح و هم‌شأن با دادسراست.

۲- در سیستم امروزی دادسرا ضابط نیست و خود یک مقام قضایی است. بنابراین می‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند حالا اگر قبول کنیم دادسرا می‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند. مرجع حل اختلاف آن بر اساس قواعد حل اختلاف در قانون آئین دادرسی مدنی خواهد بود. بنابراین اگر دادسرا و دادگاه در صلاحیت اختلاف کنند، اگر در یک استان باشند دادگاه تجدیدنظر استان حل اختلاف می‌نماید و اگر در یک استان نباشد دیوانعالی کشور صلاحیت حل اختلاف دارد. اما اگر اختلاف بین دادسرا و دادگاه کیفری استان باشد چاره‌ای نیست که دیوانعالی کشور را به عنوان مرجع حل اختلاف بدانیم. چرا که مرجع عالی تر نسبت به هر دو دیوان است.

اما مخالفین نظر دارند: اصلاً دادسرا نمی‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند چرا که آنچه مسلم است اعتبار دادسرا در معیت دادگاه است و شأن دادگاه بالاتر از دادسراست. نوع تصمیمی که دادسرا در این خصوص اتخاذ می‌کند یک تصمیم اداری است نه قضایی، ایراد این نظر این است که در جایی که اگر دادگاه تصمیم دادسرا را نپذیرفت تکلیف چیست؟ در این مورد پاسخ داده شده که دادسرا باید از نظر دادگاه تبعیت کرده و وارد قضیه شود و تعقیب و تحقیق نماید و با کیفرخواست پرونده را به دادگاه بفرستد. دلیل دیگر که بیان

می‌کنند این است که تشخیص اینکه جرم در صلاحیت کجاست با دادستان است. البته اداره حقوقی قوه قضائیه نظر اول و صدور قرار عدم صلاحیت را پذیرفته است.

نکته پنجاه: آیا دادگاه کیفری استان در خصوص جرائمی که مستقیماً در آن دادگاه مطرح می‌شود می‌تواند از دادرسی محل وقوع جرم تقاضای انجام تحقیقات بکند یا نه؟

خیر، زیرا در خصوص این جرایم دادرسی صلاحیت ذاتی برای تحقیق و تعقیب ندارد و در این موارد که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود دادگاه نمی‌تواند به دادرسی محل نیابت یا دستور تحقیقات بدهد. اما در سایر جرایم می‌تواند تقاضا کند و نیازی به نیابت نیست.

نکته پنجاه و یک: اگر مرتکب جرم یک فرماندار یا استاندار باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه و دادرسی عمومی تهران می‌باشد، آیا این دادگاه می‌تواند به دادرسی محل وقوع جرم، نیابت بدهد؟

باید قائل به تفکیک شد: اگر جرم شخص مذکور از جرایمی باشد که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود، از آنجا که دادرسی در آن صالح نیست، بنابراین دادگاه رسیدگی کننده نمی‌تواند به دادرسی محل نیابت یا دستور تحقیق بدهد. اما در مورد سایر جرایم آنجا که دادرسی تحقیق و تعقیب می‌کند و کیفرخواست صادر نموده و بعد به دادگاه می‌رود پس می‌توان به دادرسی محل وقوع نیابت داد.

آیا دادگاهی که به جرمی رسیدگی می‌کند که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود، در

خصوص تحقیق در این جرم می‌تواند به دادگاه محل وقوع جرم نیابت بدهد یا نه؟

مثلاً در مورد جرایم منافی عفت مشمول حد زنا یا لواط که مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود آیا دادگاه رسیدگی کننده می‌تواند به دادگاه نیابت بدهد یا نه؟ (در این فرض دادگاه رسیدگی کننده دادگاه کیفری استان مرکز کشور «تهران» است). نظر شورای نگهبان این است

که در این موارد رسیدگی برای کشف جرم توسط غیر قاضی پرونده صحیح نیست. با توجه به این نظر، پس دادگاه نمی‌تواند به دادگاه دیگر نیابت دهد. اما به نظر می‌رسد منظور این نباشد که حتی جمع‌آوری دلایل و تحقیقات هم توسط خود قاضی پرونده باشد و می‌تواند نیابت بدهد. چرا که به کسی نیابت می‌دهد که خود آن (دادگاه محل) در جرایم مشابه در صلاحیت محلی می‌تواند رسیدگی کند. یعنی اگر یک فرد عادی مرتکب جرم مشمول حد زنا و لواط شود دادگاه محل صالح به رسیدگی می‌باشد. حال اگر مرتکب فرماندار آن شهرستان باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه تهران است، می‌توان به آن دادگاه نیابت داد و منعی ندارد. البته منظور از نیابت، اعطاء نیابت در خصوص اخذ آخرین دفاع و محاکمه در این موارد نیست، بلکه در خصوص تحقیقات اولیه یا احضار یا جلب و امثال آن می‌باشد. مثلاً در خصوص فرماندار یک شهرستان دادگاه کیفری تهران، ابتدا باید او را احضار کند اگر نیامد، آنگاه دستور جلب صادر می‌کند. حال برای جلب وی باید به دادگاه محل نیابت بدهد تا او را جلب نموده و اعزام کند. البته بر اساس قانون برای احضار نیز باید نیابت داد اما رویه عملی محاکم این است که در این موارد نیابت داده نمی‌شود. قابل ذکر است آخرین دفاع را نمی‌توان نیابت داد، چرا که این جزء محاکمه محسوب می‌شود، مگر اینکه دادگاه بخواهد حکم به براءت متهم بدهد در این صورت می‌تواند به دادگاه دیگر نیابت بدهد تا آخرین دفاع اخذ شود. اخذ آخرین دفاع با دادگاه صالح است. البته این در محکمه است اما در دادسرا می‌توان آخرین دفاع را نیز نیابت داد.

نکته پنجاه و دو: اجرای قانون منظور چیست؟

تبصره ۴ - « جرایمی که تا تاریخ اجرای این قانون مستقیماً در دادگاه مطرح شده است، در همان دادگاه بدون نیاز به کیفرخواست و رسیدگی دادسرا رسیدگی خواهد شد و چنانچه نیاز

به انجام تحقیقات و یا اقداماتی جهت کشف جرم باشد، دادگاه باید رأساً نسبت به انجام آن اقدام کند.»

منظور از زمان اجرای قانون چه زمانی است؟ زمان لازم‌الاجرا شدن قانون است یا زمان پیاده شدن سیستم دادرسی در حوزه قضایی است؟ به نظر می‌رسد منظور دومی است. اگر چه قابل ایراد است چرا که نباید اختیار لازم‌الاجرا شدن قانون را به قوه مجریه داد، قوه مجریه در اینجا اعم از اجرایی و قضایی است. پس باید مراد اجرای قانون در حوزه قضایی باشد، نه لازم‌الاجراء شدن آن.

نکته پنجاه و سه: قرار عدم صلاحیت حوزه‌های قضایی با دادرسی یا بدون دادرسی

سؤال - اگر قاضی دادگاه عمومی که به پرونده رسیدگی می‌کند در ضمن رسیدگی متوجه شد که صلاحیت رسیدگی ندارد، بلکه مثلاً تهران که در آن دادرسی تشکیل شده صالح است، آیا دادگاه باید قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی تهران بدهد یا دادگاه عمومی تهران یا حسب مورد به دادگاه کیفری استان تهران؟

هدف قانونگذار جلوگیری از بی‌نظمی و اختلال و اطاله رسیدگی بوده است و بنابراین بود که صلاحیت محاکم در خصوص پرونده‌هایی که در آن محاکم که صلاحیت ذاتی داشته‌اند اما صلاحیت محلی ندارد، همانند سابق باشد و در این پرونده‌ها به همان طریق عمل شود.

اگر دادگاه عمومی شهرستان، دادگاه تهران را صالح دانست به صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند نه به صلاحیت دادرسی تهران خلاصه اینکه باید قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه هم شأن خودش صادر کند. مثلاً در قتل نمی‌تواند به شایستگی دادگاه کیفری استان تهران عدم صلاحیت بدهد و یا به شایستگی دادرسی.

نکته پنجاه و چهار: رأی حضوری و رأی غیابی

ملاک حضوری یا غیابی بودن رأی چیست؟ ملاک حضور یا ارسال لایحه به دادگاه توسط خود یا وکیل در دادگاه است نه در دادسرا. پس اگر فرد در دادسرا حاضر شده لایحه داده و دفاع کرده اما در دادگاه حاضر نشده یا لایحه نیز نداده است یا وکیل هم نداشته است، حکم صادره دادگاه غیابی خواهد بود نه حضوری. البته مراد از لایحه، لایحه دفاعیه می باشد.

نکته پنجاه و پنج: اختصاص محاکم به جزایی و حقوقی

در ماده ۴ آمده است: در هر حوزه قضائی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزائی تقسیم می شوند. دادگاههای حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاههای جزائی فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند نمود. آیا اینکه قانونگذار گفته دادگاههای حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاههای جزائی فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند نمود، منظور ایجاد صلاحیت ذاتی برای این محاکم است؟ بدین معنی که دادگاههای جزائی دیگر حق رسیدگی به امور حقوقی حتی دادخواستهای ضرر و زیان را ندارند؟

ایجاد صلاحیت ذاتی یا نسبی به موجب قانون ایجاد می شود و تخصیص محاکم به حقوقی و جزائی غیر از ایجاد صلاحیت ذاتی برای این محاکم است دادگاهها همه دارای خصیصه دادگاههای عمومی و با همان صلاحیت عام هستند و تخصیص شعبی از دادگاهها به حقوقی و کیفری و اطفال و خانواده، تفکیک وظایف دادگاهها از جهت رسیدگی به امور حقوقی و جزائی و جرائم اطفال است، فایده عملی این بحث آن است که چنانچه پرونده کیفری به شعبه حقوقی یا بالعکس ارجاع شود و از مصادیق فراز آخر ماده در صورت ضرورت نباشد، نیازی به صدور قرار عدم صلاحیت نیست، بلکه بانوشتن اینکه این پرونده باتوجه به

تقسیم کار مربوط به شعب کیفری است، پرونده به نظر رئیس حوزه قضائی می‌رسد تا تصمیم لازم اتخاذ کند. عبارات " صرفاً و فقط " از باب تأکید بر تخصصی کردن محاکم است و به معنای تفکیک محاکم عمومی حقوقی از محاکم عمومی کیفری نمی‌باشد. در ماده ۴ پیشنهاد رئیس کل دادگستری استان اضافه شده است و نیز به موارد ضرورت در ماده ۵ آیین نامه اشاره شده است موارد ضرورت عبارتند از:

الف - دعوای حقوقی ناشی از جرم

ب - دعوای جزایی مرتبط با دعوای خانوادگی

ج - محدود بودن شعب حوزه قضایی به نحوی که به لحاظ جهات رد و معذوریت امکان رسیدگی نباشد

د - سایر موارد به تشخیص رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان.

نکته پنجاه و شش: تشخیص ضرورت ارجاع پرونده کیفری به شعب حقوقی یا پرونده حقوقی به شعب کیفری

تشخیص ضرورت در فراز آخر این ماده در ارجاع پرونده جزائی به شعب حقوقی و بالعکس با کیست؟

نظریه به اتفاق آراء: تشخیص این ضرورت باریس حوزه قضائی و در مواردی باریاست قوه قضائیه است که برای مثال رسیدگی به پرونده خاصی را به شعبه خاصی محول می‌نمایند. به نظر می‌رسد برای رفع ابهام این ماده و موارد ضرورت، در آئین نامه پیشنهادی مقرراتی پیش بینی گردیده، از جمله در ماده ۴ آئین نامه موارد ضرورت را شامل:

الف) دعوای حقوقی ناشی از جرم

ب) دعوای جزائی مرتبط با دعوای خانوادگی

ج) جهات رد قاضی و معذوریت در حوزه‌های قضائی که دارای شعبی محدود حقوقی و

جزائی هستند و سایر موارد به تشخیص رئیس قوه قضائیه دانسته است.

نکته پنجاه و هفت: اظهار نظر دادگاه در خصوص نقض یا تأیید قرار دادرسی

اظهار نظر دادگاه در خصوص نقض یا تأیید قرار دادرسی و امثال آن از جهات رد دادرسی نمی‌باشد. مثلاً اگر بازپرس قرار منع تعقیب صادر کند و دادستان با آن مخالفت کند و برای حل اختلاف به دادگاه ارسال شود و دادگاه در آن خصوص اظهار نظر کند مثلاً قرار را نقض کند و بعد پرونده بعد از صدور قرار مجرمیت به همان قاضی دادگاه که قبلاً در خصوص قرار اظهار نظر کرده بود، ارجاع شود، این قاضی نمی‌تواند به استناد اظهار نظر قبلی قرار امتناع صادر کند. در سال ۱۳۶۷ در این مورد دو رأی وحدت رویه (۵۲۴-۵۱۷) صادر شده است.

نکته پنجاه و هشت: تجدیدنظرخواهی

بحثی پیرامون ماده ۱۸ - در خصوص آراء صادره، دو نوع امکان تجدیدنظرخواهی وجود دارد.

الف - تجدیدنظرخواهی متعارف و عادی شامل احکامی است که به حکم قانون قابل تجدیدنظرخواهی هستند. در اینکه بشود از احکام تجدیدنظرخواهی نمود بعد از انقلاب شدیداً افراط و تفریط ملاحظه می‌گردد. ابتدا نظر بر این بوده است که حکم قاضی باید قطعی باشد و همچنین قاضی صادرکننده رأی، باید یک نفر باشد، ولی به مرور زمان مراتب و مراحل تجدیدنظرخواهی چنان زیاد شد که به ندرت می‌توان ادعا کرد که حکمی قطعی وجود ندارد، زیرا از هر حکم قطعی در هر زمان امکان داشت تجدیدنظرخواهی شود و از این جهت مشکلات زیادی بوجود آمده بود. با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب، ملاحظه می‌گردد که در ماده ۱۸ آمده است: "... جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض در مورد آرای قطعی به نحوی که در قانون مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود...".

ب - تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده: این نوع تجدیدنظرخواهی حق اصحاب دعوی نبود. بلکه قاضی صادرکننده رأی یا قاضی دیگر که پرونده قانوناً در اختیار وی قرار می‌گرفت یا برخی مقامات نظارتی قضایی می‌توانستند به حکم صادره اعتراض کنند و اعلام اشتباه جهت تجدیدنظرخواهی و رسیدگی مجدد بنمایند. ماده ۱۸ اصلاحی به این گسترده‌گی امکان تجدیدنظرخواهی پایان داد و امکان تجدیدنظر را نسبت به آراء قطعی فقط در شعب تشخیص ممکن دانست. تبصره ۲ ماده ۱۸ مرجع تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده را شعب تشخیص اعلام نموده است که شعبی از شعب دیوانعالی کشور می‌باشد.

نکته پنجاه و نه: رسیدگی مجدد در مورد قرارهای نهایی دادرسی

سؤال - آیا مفاد ماده ۱۸ صرفاً ناظر به آراء دادگاههاست یا قرارهای دادرسی را هم شامل می‌شود؟

منظور ماده از آراء، آرای دادگاههاست و به قرینه ذکر طرق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث شامل قرارهای صادره از دادرسی نمی‌باشد. البته چنانچه قرارهای مذکور در دادگاه مطرح شده باشد رای دادگاه در مورد رد اعتراض قابل طرح است.

نکته شصت: آیا قرار دادگاه هم قابل طرح در شعبه تشخیص است

در فراز دوم صدر ماده ۱۸ گفته شده: "در مورد آرای قطعی، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قانون مقرر است، نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود مگر اینکه

رأی خلاف بین قانون یا شرع باشد... " و در تبصره ۱ ماده نیز مراد از خلاف بین رأی را توضیح داده. در تبصره ۲ نیز صحبت از رأی قطعی دادگاهها شده که قابل تجدیدنظر فوق العاده در هیئت تشخیص است ولی در تبصره ۴ همین ماده مقرر گردیده: " جز در مورد اختیار ذیل تبصره (۲) این ماده از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یکبار نمی توان به عنوان خلاف بین در خواست تجدیدنظر نمود ". حال این ابهام وجود دارد که با توجه به اطلاق کلمه رأی و شمول آن بر حکم و قرار، آیا اینکه قانونگذار در تبصره ۴ علیرغم اینکه در ماده ۱۸ و دیگر تبصره‌ها رأی را ذکر کرد و در این تبصره فقط از حکم صحبت کرده منظور خاصی داشته یا خیر؟ و این برداشت که از حکم فقط یکبار می شود تجدیدنظر نمود ولی از قرارها بیش از یکبار صحیح است یا خیر.

در این خصوص چند نظر وجود دارد:

نظر اول: تبصره معمولاً در توضیح همان ماده صحبت می کند لذا باید گفت کلمه رأی و آراء در صدر ماده و تبصره‌های ۱ و ۲ همان حکم است و قرارها را شامل نمی شود، بنابراین از قرارها نمی توان در هیئت تشخیص تقاضای تجدیدنظر فوق العاده نمود.

نظر دوم: در سؤالات قبلی قبول کردیم رأی شامل حکم و قرار است و چون تبصره یک ماده نمی تواند خارج از متن ماده و مغایر با آن باشد باید گفت حکم مندرج در تبصره ۴ غلط مصطلح و اشتباه لفظی است و منظور همان رأی (اعم از حکم و قرار) می باشد.

نظریه اکثریت: در تبصره ۴ ماده ۱۸ منظور تأکید قانونگذار بر تعداد دفعات اعتراض بوده و نوع تصمیم دادگاه مد نظر نبوده است، بنابراین کماکان نتیجه می گیریم آرای قطعی محاکم اعم از حکم یا قرار بیش از یکبار قابل طرح در شعب تشخیص نیست. قاعده اولویت و اثبات شی نفی ماعدا نمی کند نیز این برداشت را تأیید می کند.

نکته شصت و یک: شعبه تشخیص می‌تواند رأی غیابی صادر کند

سؤال - اگر شکایت شاکی منجر به صدور قرار منع پیگرد شده و قطعی گردد و با اعتراض شاکی نظر هیئت تشخیص نیز بر محکومیت باشد و به متهم دسترسی نباشد، آیا رأی غیابی و قابل واخواهی است یا خیر؟

■ **نظر اول:** باتوجه به نص صریح تبصره ۲ ماده ۱۸ که مقرر داشته تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی است تصمیمات شعبه تشخیص در هر حال قطعی اعلام شد.

نظر دوم: باتوجه به مواد ۲۹ و ۳۰ آئین نامه که رسیدگی را تابع تشریفات آئین دادرسی مربوطه دانسته، باید گفت در صورتی که رأی شعبه تشخیص غیابی باشد، قابل واخواهی است اما با توجه به اینکه اعتراض از آراء غیابی بدوی، در ظرف ده روز و آرائی که از مرجع تجدیدنظر بطور غیابی صادر می‌شود، ظرف ۲۰ روز بعمل می‌آید، باید گفت در دیوانعالی هم که مرجع عالی است، مهلت واخواهی همان ۲۰ روز خواهد بود.

نظر سوم: باتوجه به مفاد تبصره ۱ ماده ۱۸ که مراد از خلاف بین را تعریف کرده و شعبه تشخیص نیز وظیفه رسیدگی به این امر را دارد، باید گفت شعبه تشخیص صرفاً در مورد خلاف بین و خلاف نص صریح بودن حکم رسیدگی می‌کند که این موضوع یک امر حکمی است و امر موضوعی نیست که موارد نقض قرار منع پیگرد و صدور حکم محکومیت غیابی متهم پیش بیاید.

نکته شصت و دو: حوزه صلاحیت محلی شعبه تشخیص

سؤال - آیا با توجه به اینکه حوزه قضائی دیوانعالی کشور تمام کشور است، در موارد لزوم می‌تواند به دادگاههای محلی در مورد پاره ای اقدامات نیابت اعطاء نماید؟

■ نیابت قضائی ناظر به صلاحیت محلی است و چون حوزه قضائی دیوانعالی کشور تمام

کشور می‌باشد، چنانچه در رسیدگی ماهیتی نیاز به اجرای قرار یا تحقیقاتی در محل باشد دستور این تحقیقات را به محکمه محل می‌دهد. ملاک ماده ۳۵۴ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی هم مؤید این معنی است.

نکته شصت و سه: آئین دادرسی شعب تشخیص کدام است؟

آئین دادرسی خاصی وجود ندارد، ولی تا حد امکان در رسیدگی باید به عموماً مراجعه شود. مثلاً اگر قرار عدم خروج متهم از کشور را صادر نمود، تا حدی که قابل انطباق با قواعد عمومی است، باید مراعات قوانین بشود. همچنین نکته‌ای که حائز اهمیت است شعب دیوانعالی همیشه رسیدگی شکلی می‌نمایند ولی شعب تشخیص رسیدگی ماهوی و شکلی می‌نمایند.

باتوجه به تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون که مقرر داشته تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض می‌باشد، رأی ماهیتی است. در غیر اینصورت باید تکلیف پس از نقض را مشخص می‌کرد. لذا عدم پیش بینی نحوه اقدام پس از نقض رأی، حاکی از آن است که رأی شعبه تشخیص ماهیتی است. اگر چه این امر منافات با وظیفه اصلی دیوان که رسیدگی شکلی می‌باشد داشته، اما این تأسیس بموجب قانون خاص بوجود آمده است.

نکته شصت و چهار: ادعای اعسار از هزینه دادرسی در شعبه تشخیص

سؤال - آیا ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر در شعبه تشخیص قابل

پذیرش است؟

اعسار از هزینه دادرسی کلی و ادعای اعسار از هزینه دادرسی شعبه تشخیص هم قابل استماع است.

نکته شصت و پنج: تجویز اعاده دادرسی یا رسیدگی در شعب تشخیص

سؤال - تبصره ۵ ماده ۱۸ - آیا فقط تجویز اعاده دادرسی از وظایف هیئت تشخیص

دیوان است یا پس از تجویز، رسیدگی ماهیتی نیز با شعبه تشخیص خواهد بود؟

از منطوق و مفهوم تبصره، فقط تجویز اعاده دادرسی برداشت می‌شود و نه رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی.

نکته شصت و شش: صلاحیت سایر مراجع تجدیدنظر

ماده ۳۹:

۱ - آیا ماده ۳۸۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به قوت

خود باقی است؟

۲ - آیا ماده ۷ قانون رسیدگی به صلاحیت قضات مصوب ۷۶/۲/۱۷ به قوت خود باقی

است؟

۳ - آیا تبصره ۲ ماده ۳۲۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور

مدنی به قوت خود باقی است؟

۴ - آیا تبصره ۲ ماده ۶ قانون بازرسی کل کشور به قوت خود باقی است؟

۵ - آیا ماده ۲ اختیارات رئیس قوه قضائیه منسوخ است یا خیر؟

نظریه اقلیت: با توجه به تبصره ۴ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب و قسمت اخیر ماده ۳۹ آئین نامه، کلیه موارد فوق منسوخ است.

نظریه اکثریت: چون فرجام خواهی دادستان کل غیر از موارد مندرج در مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و

۴۱۲ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی است، به قوت خود

باقی است و در امور مدنی نظارت دادستان کل با اعمال این ماده تحقق می‌یابد. ماده ۷ قانون

رسیدگی به صلاحیت قضات نیز چون از قوانین خاص است منسوخ نیست. در مورد تبصره ۲

ماده ۳۲۶ ق.آ.د.م چون باید از طریق دادستانی کل اعمال شود منسوخ است. اما دادگاه عالی انتظامی قضات می تواند از احکام تجدیدنظرخواهی نماید. در مورد ماده ۶ قانون بازرسی کل کشور، نظر به اینکه دادستان کل حق اعلام اشتباه ندارد، دیگر موجبی برای اعمال ماده ۶ قانون بازرسی کل کشور نیست و به طریق اولی منسوخ است. باتوجه به خاص بودن ماده ۲ قانون اختیارات رئیس قوه قضائیه و اینکه در ذیل تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، حق اعتراض به رأی هیئت تشخیص پیش بینی شده، باید گفت رئیس قوه قضائیه قبل از رسیدگی هیئت تشخیص هم می تواند به آراء خلاف بین اعتراض نماید.

- اگر رئیس قوه قضائیه رأی شعبه تشخیص را خلاف بین شرع تشخیص دهد در این صورت پرونده به مرجع صالحه یعنی شعبه دیگر تشخیص ارجاع می شود.

نکته شصت و هفت: جرائم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری کارکنان دولت

سؤال - آیا به جرائمی که در صلاحیت دادگاه کیفری کارکنان دولت بوده، باید در همان دادگاههای مرکز استان رسیدگی شود یا خیر؟ برای مثال در تبصره الحاقی بماده ۴ ذکری از جرائم ارتكابی شهرداران به میان نیامده است، تکلیف این موارد چیست؟

رسیدگی به جرائم اشخاصی که بموجب قوانین خاص به عهده محاکم خاصی گذاشته شده، از جمله جرائم ارتكابی شهرداران که مربوط به دادگاههای عمومی مرکز استان است، به قوت خود باقی است و نقض نشده است. مطابق ماده ۸ لایحه قانون دادگاههای عمومی رسیدگی به جرائم شهرداران با داسرا و دادگاههای عمومی مرکز استان خواهد بود. البته در ماده ۱۴ آئین نامه اجرایی قانون، به این موضوع صریحاً اشاره شده است.

نکته شصت و هشت: چگونگی تشکیل دادگاههای حقوقی

ماده ۱۴:

الف - دادگاههای عمومی حقوقی با حضور رئیس دادگاه و یا دادرس علی البدل تشکیل می شود و تمام اقدامات و تحقیقات به وسیله رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل وفق قانون آئین دادرسی مربوط، انجام می گردد و اتخاذ تصمیم قضائی و انشای رأی با قاضی دادگاه است.

ب - دادگاههای خانواده حتی المقدور با حضور مشاور قضائی زن که دارای پایه قضائی است، اقدام به رسیدگی نموده و نظر مشورتی آنان قبل از صدور حکم توسط رئیس دادگاه اخذ خواهد شد.

ج - دادگاههای عمومی جزائی و انقلاب با حضور رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل و دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان تشکیل می گردد و فقط به جرائم مندرج در کیفرخواست وفق قانون آئین دادرسی مربوط رسیدگی می نماید و انشای رأی پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون بر عهده قاضی دادگاه است.

تبصره ۱ - هرگاه دادگاه نقصی در تحقیقات مشاهده نموده یا انجام اقدامی را لازم بداند، خود تکمیل می نماید و نیز می تواند رفع نقص و تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادرسی مربوط درخواست کند.

تبصره ۲ - هرگاه تحقیق یا اقدامی در حوزه دادگاه دیگری لازم باشد یا اطلاعاتی از حوزه قضائی آن دادگاه باید جمع آوری شود، دادگاه رسیدگی کننده می تواند با اعطاء نیابت قضائی از دادگاه آن حوزه، انجام آن تحقیقات و اقدامات یا جمع آوری اطلاعات را بخواهد.

نکته شصت و نه: صلاحیت دادگاههای انقلاب

سؤال - آیا با تصویب تبصره الحاقی به ماده ۴، صلاحیتهای دادگاه انقلاب مندرج در ماده

۵ تخصیص یافته یا خیر؟

نظریه اکثریت: ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، ماده‌ای خاص نسبت به ماده ۴ و تبصره الحاقی به آن محسوب می‌گردد و منظور مقنن از تصویب تبصره الحاقی به ماده ۴، نفی صلاحیت در موضوع ماده ۵ قانون نبوده و دادگاههای انقلاب اسلامی، کلیه صلاحیتهای موضوع ماده ۵ را دارا می‌باشند و چنانچه قانونگذار نظر دیگری داشت ماده ۵ را نیز اصلاح می‌نمود.

رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ مورخ ۸۲/۱۰/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور درخصوص

ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اسلامی:

« رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به موجب ماده پنجم قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اسلامی مصوب پانزدهم تیرماه هزار و سیصد و هفتاد و سه با اصلاحات و الحاقات بعدی، رسیدگی به جرایم ذیل مطلقاً در صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی است.

- ۱ - کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض.
- ۲ - توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری.
- ۳ - توطئه علیه جمهوری اسلامی یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب مؤسسات به منظور مقابله با نظام.
- ۴ - جاسوسی به نفع اجانب.
- ۵ - کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر.
- ۶ - دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی و علی‌رغم اصلاحات و الحاقات مورخ

این ماده کماکان به قوت خود باقی بوده و تغییر حاصل ننموده است و تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی قانون مرقوم صرفاً در مقام ایضاح ماده مربوطه است و به ماده بعد از خود که به طور واضح صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی را احصاء نموده است ارتباط ندارد.

لذا مقررات تبصره یک الحاقی به ماده ۴ قانون یاد شده را که به موجب آن رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام می باشد، در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده است منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی می باشد بنابه مراتب رأی شعبه ۳۱ دیوانعالی کشور که بر این مبنی صادر شد صحیح و منطبق با موازین و مقررات تشخیص گردیده و تأیید می شود. این رأی به موجب ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور لازم الاتباع است.

نکته هفتاد: اختلاف بین دادگاه عمومی و جزایی و کیفری استان

سؤال - اگر بین دادگاه عمومی جزایی و کیفری استان اختلاف در صلاحیت شود، حل

اختلاف با چه مرجعی است؟

■ **مقدمه:** به نظر می رسد که در طرح سؤال دقت نظر کافی نشده است. چرا که فرض سؤال به این صورت است که بین دادگاههای کیفری استان اختلاف در صلاحیت قابل قبول و منطقی می باشد، فقط مرجع حل اختلاف مورد سؤال می باشد. در حالی که در فرض حل اختلاف دادگاه عمومی جزایی با دادگاههای کیفری استان، اختلاف نظرها و تشتت آراء زیادی بین همکاران قضائی وجود دارد که این اختلاف نظر ناشی از سکوت یا ابهام قوانین می باشد و به این لحاظ وحدت رویه در محاکم و دادسرا وجود ندارد. در بین قضات دادسرای ناحیه ۵

تهران هم در این مورد بحث و تبادل نظر شده و به آموزش منعکس که عیناً نقل می‌کنیم :
 نظریه اقلیت : عده ای از همکاران قضایی قائل بر این بودند که دادگاه عمومی هم ردیف با
 دادگاه کیفری استان نمی‌باشد و حق اختلاف در صلاحیت با آن دادگاه را نخواهد داشت.
 به علت اینکه :

اولاً: دادگاه کیفری استان یک مرجع عالی محسوب می‌شود، در حالی که دادگاه عمومی
 جزائی نسبت به دادگاه کیفری استان، یک مرجع تالی می‌باشد. همانطور که در اجرای ماده
 ۵۸ آیین دادرسی کیفری و با استناد به ماده ۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی، هرگاه بین
 دیوانعالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان (دادگاه کیفری استان) و یا دادگاه تجدیدنظر
 استان (دادگاه کیفری استان در سیستم فعلی) با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف
 شود حسب مورد، نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع خواهد بود. پس نظر به اینکه دادگاه کیفری
 استان یک مرجع عالی محسوب می‌شود و در مقابل دادگاه عمومی جزائی یک مرجع
 تالی، فرض اختلاف صلاحیت بین این دو مرجع قابل تصور نمی‌باشد و نظر مرجع عالی
 مقدم خواهد بود. (ماده ۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی)

ثانیاً: در تأیید و تأکید بر استدلال نخست، باید گفت که قانونگذار در تبصره یک ماده ۲۰
 قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رسیدگی به جرائمی که مجازات
 قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس ابد باشد و نیز
 رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی را ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان قابل طرح دانسته
 است. این دادگاه تجدیدنظر با این صلاحیت به عنوان دادگاه کیفری استان معرفی شده است.
 در این تبصره قانونگذار صراحتاً اظهار داشته است که دادگاه کیفری استان هم نرخ و هم
 سنگ و هم شأن با دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد و خصیصه رسیدگی بدوی در دادگاه
 کیفری استان باعث تفکیک و تمییز آن از دادگاه تجدیدنظر نمی‌باشد.

ثالثاً: در تأکید و تصدیق استدلالهای فوق باید گفت قانونگذار از روی سهو در تبصره یک ماده ۲۰ اصلاحی، دادگاه کیفری استان را هم شأن با دادگاه تجدیدنظر استان ندانسته است، بلکه در ادامه قانون اصلاحی در تبصره ۲ ماده ۲۰ صراحتاً اظهار داشته است که، در مرکز هر استان حسب نیاز، شعبه یا شعبی از دادگاه تجدیدنظر به عنوان دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرائم مربوط اختصاص می یابد.

رابعاً: دادگاه کیفری استان نسبت به دادگاه تجدیدنظر (در معنای خاص) یک مرجع تالی محسوب می شود، ولی نسبت به دادگاه عمومی جزائی یک مرجع عالی تلقی می شود. پس نظر به این فرض، دادگاه عمومی جزائی حق اختلاف صلاحیت ندارد و طبق ماده ۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی باید عمل شود.

نظریه اکثریت: اکثریت همکاران حاضر در جلسه قائل به این بودند که فرض اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و جزائی و دادگاه کیفری استان کاملاً منطقی و قابل قبول می باشد و دادگاه کیفری استان، مرجع عالی محسوب نمی شود و دادگاه عمومی جزائی هم ردیف با آن بوده و حق اختلاف در صلاحیت را خواهد داشت.

به لحاظ اینکه:

اولاً: استناد به تبصره یک و دو ماده ۲۰ قانون اصلاحی، صحیح به نظر می رسد، چرا که قانونگذار در ذکر مطالب مندرج در تبصره های فوق به دنبال تبیین و تعیین شأن و مقام دادگاه کیفری استان نیست، بلکه به لحاظ اهمیت جرائم موضوع صلاحیت دادگاه کیفری استان و به علت حمایت بیشتر و دقیق تر از حقوق متهم، دادگاه کیفری استان را در بطن دادگاه تجدیدنظر قرار داده است.

ثانیاً: از اوصاف ذاتی و خصیصه اصلی دادگاه تجدیدنظر این است که به عنوان یک مقام و مرجع عالی بتواند در ابرام و نقض آرای صادره از محاکم بدوی که نسبت به دادگاه تجدید

نظر مرجع تالی محسوب می‌شود، نقش و دخالت عمده داشته باشد. یعنی صلاحیت اظهار نظر نسبت به آراء قابل تجدیدنظر صادره از محاکم بدوی را داشته باشد. این وصف ذاتی دادگاه تجدیدنظر است که آن را به عنوان یک مرجع عالی قلمداد کرده است و نظر آنرا در اختلاف صلاحیت بر دادگاه تالی مقدم دانسته است.

ثالثاً: وصف ذاتی دیگر محاکم تجدیدنظر این است که در اظهار نظر نسبت به آراء صادره از محاکم بدوی وارد رسیدگی به پرونده می‌شوند. یعنی اینکه رسیدگی بدوی و ابتدائی به شکوائیه‌ها در محاکم تجدیدنظر قابل قبول نبوده و خلاف نص صریح قانون می‌باشد. ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد که به ماهیت هیچ دعوائی نمی‌توان در مرحله بالاتر (یعنی دادگاه تجدیدنظر و دیوانعالی کشور) رسیدگی نمود تا زمانی که در مرحله نخستین (مثل دادگاه عالی جزائی و دادگاه کیفری استان) در آن حکم صادر نشده باشد مگر به موجب قانون. نتیجه اینکه از علل مرجع عالی تلقی کردن دادگاه این است که رسیدگی بدوی در این محاکم ممنوع و خلاف اصل و قانون است. رسیدگی بدوی باید در یک سری محاکمی که از حیث رتبه و درجه از دادگاه تجدیدنظر پایین تر می‌باشند (محاکم عمومی) انجام شود و اظهار نظر در مورد این رسیدگی‌ها و اظهار نظر و صدور آراء باید در یک مرجع عالی تر که دارای قضاوت بیشتر (از حیث تعداد) و قضاوت متبحر و با سابقه و با تجربه و دانشمند انجام شود، این ویژگی دادگاه تجدیدنظر است که وصف عالی بودن را به آن داده است نه صرف اسم و تشکیلات.

رابعاً: نظر به اینکه در دادگاه کیفری استان خصایصی از دادگاه تجدیدنظر دیده نمی‌شود، یعنی نه وصف نظارت بر آراء صادره از محاکم بدوی و اظهار نظر در مورد آنها در دادگاه کیفری استان دیده می‌شود تا بتواند با این وصف آراء محاکم بدوی را نقض یا ابرام کند و نه وصف ممنوعیت رسیدگی بدوی در دادگاه کیفری استان وجود دارد.

نکته جالب این است که تمام صلاحیت دادگاه کیفری استان حول مدار رسیدگی بدوی است. تمام پرونده‌های قابل طرح در دادگاه کیفری استان جهت رسیدگی بدوی به آنجا ارائه می‌شود نه جهت اظهار نظر و یا نقض و ابرام آراء صادره. پس بلحاظ اینکه دادگاه کیفری استان رسیدگی بدوی می‌کند و نه تجدیدنظر و اظهار در آراء صادره، نمی‌تواند هم ردیف و هم سنگ دادگاه تجدیدنظر باشد و به لحاظ اینکه قیاس، یک مرجع عالی تلقی شود تا محاکم عمومی جزائی حق اختلاف صلاحیت با آن را نداشته باشند.

خلاصه اینکه در نظر اکثریت قضات حاضر در جلسه، محاکم عمومی جزائی حق اختلاف صلاحیت با دادگاه کیفری استان را خواهند داشت و مرجع حل اختلاف هم دیوانعالی کشور می‌باشد.

نکته هفتاد و یک: اجرای حکم دادگاه کیفری استان در صورت تشکیل در شهرستان

سؤال - آیا چنانچه دادگاه کیفری استان در شهرستان تشکیل شود، با توجه به تبصره ۶ ماده ۲۰ که اجرای احکام کیفری آن دادگاه را بعهدہ دادرسی شهرستان مرکز استان قرار داده، حکم صادره حتماً باید در دادرسی مرکز استان اجرا گردد؟

■ نظریه به اتفاق آراء: اجرای حکم دادگاه کیفری استان با دادرسی شهرستان مرکز استان است، اما این امر مانع از آن نیست که دادرسی مزبور دستور دهد حکم در محل وقوع و شهرستان غیر مرکز استان هم اجرا گردد.

نکته هفتاد و دو: احکام قابل فرجام تجدیدنظر استان

سؤال - منظور از آراء دادگاههای تجدیدنظر استان که قابل فرجام باشد در ماده ۲۱ قانون اصلاح پاره ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، چیست؟

■ نظریه به اتفاق آراء: منظور مواردی است که در ماده ۳۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی آمده، یعنی مقررات شامل احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن طلاق، نسب، حجر، وقف و قراردادهای موضوع بند «ب» آن ماده.

نکته هفتاد و سه: صلاحیت کیفری استان در مقام تجدیدنظر آراء محاکم بدوی

سؤال - آیا دادگاه کیفری استان می‌تواند به پرونده‌های تجدیدنظر از آراء دادگاه عمومی و

انقلاب رسیدگی نماید؟

نظریه اکثریت: اختصاص شعب یا شعبه ای از دادگاههای تجدیدنظر استان جهت رسیدگی به جرایمی که بموجب قانون در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده شد، سلب صلاحیت از این دادگاهها در رسیدگی به مرحله تجدیدنظر از آراء دادگاههای عمومی و انقلاب که ذاتاً در صلاحیت آنها است نمی‌نماید و اگر پرونده‌ای بخواسته تجدیدنظرخواهی از رأی دادگاه عمومی یا انقلاب به این دادگاهها ارجاع شود، باید رسیدگی نمایند. اعم از اینکه این شعب جهت رسیدگی به امور در صلاحیت دادگاههای کیفری استان اختصاص یافته باشد یا اختصاص نیافته باشد.

نظریه اقلیت: منظور قانون تخصصی کردن این محاکم بوده و قضات آن دادگاهها در جرائم کیفری تخصص دارند، لذا باید این نظر را حمایت کنیم که منظور از تشکیل این دادگاهها آن بوده که اختصاص به پرونده‌های کیفری داشته باشد که در صلاحیت این محاکم قرار داده شده. لذا باید گفت نمی‌توان پرونده‌های تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاههای عمومی و انقلاب را هم جهت رسیدگی تجدیدنظرخواهی به این دادگاهها ارجاع کرد. از توجه به سایر موارد که در قانون پیش بینی شده، مانند دادگاههای اطفال که به سایر جرایم رسیدگی نمی‌نمایند یا دادگاههای خانواده، این نظر تقویت می‌شود. البته در بعضی از شهرها که یک یا

دو شعبه دادگاه تجدیدنظر بیشتر تشکیل نشده یا جرایم در صلاحیت دادگاههای کیفری استان به اندازه‌ای نیست که شعبی از دادگاههای تجدیدنظر را به رسیدگی این جرائم اختصاص دهند، دادگاه تجدیدنظر باید به جرائم در صلاحیت کیفری استان رسیدگی نماید، ضمن اینکه به تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاههای عمومی و انقلاب نیز رسیدگی خواهد کرد.

نکته هفتاد و چهار: تخفیف دادگاه تجدیدنظر در صورت اعمال تخفیف در دادگاه بدوی

باتوجه به تبصره ۲ ماده ۲۲ چنانچه دادگاه بدوی در رأی صادره با اعمال کیفیات مخففه مجازات متهم را تخفیف داده

سؤال - آیا دادگاه تجدیدنظر نیز می‌تواند مجدداً تخفیف دهد یا خیر؟

■ **نظریه اقلیت:** چنانچه حکم بدوی صحیح صادر شده و دادگاه بدوی مجازات را در حدود قانون تخفیف داده باشد، دادگاه تجدیدنظر به همان جهات دیگر نمی‌تواند مجازات را مجدداً تخفیف دهد، ولی چنانچه جهات دیگری برای تخفیف وجود داشته باشد که مدنظر دادگاه بدوی نبوده اعمال تخفیف بلامانع است.

نظریه اکثریت: دادگاه تجدیدنظر استان می‌تواند مجازات تخفیف داده شده در مرحله بدوی را حتی به همان جهات نیز مجدداً تخفیف دهد. زیرا دادگاه تجدیدنظر استان تهران در این خصوص سلطنت داشته و اصل صلاحیت آن دادگاه در اعمال کیفیات مخففه است. از طرفی نقض غرض خواهد بود که دادگاههای بدوی بتوانند با دادن اندک تخفیفی در مجازات مجرم، دست دادگاههای تجدیدنظر را با وجود جهات تخفیف ببندند.

نکته هفتاد و پنج: تبعیت دادگاه بدوی از رأی هیأت عمومی

سؤال - آیا دادگاه بدوی پس از صدور رأی هیأت عمومی حقوقی یا کیفری دیوانعالی کشور، باید از نظر هیأت عمومی حقوقی یا کیفری دیوانعالی کشور تبعیت نمایند یا خیر؟ نظریه اکثریت: با التفات به عبارت باتوجه به استدلال شعب عمومی دیوانعالی کشور حکم مقتضی صادر نماید، باید گفت مقتضی در این مورد تبعیت از رأی هیأت عمومی حقوقی یا کیفری دیوان است و دادگاه هم بلحاظ استدلال هیأت عمومی و هم ضرورت فصل خصومت و جلوگیری از اطاله دادرسی، باید در صدور حکم از رأی هیأت عمومی دیوان تبعیت نماید.

نظریه اقلیت: حکم مقتضی صادر نماید به این معنی است که دادگاه نظر و استنباط خود را ملاک صدور حکم قرار دهد و اگر منظور تبعیت از رأی هیأت عمومی شعب حقوقی یا کیفری دیوانعالی کشور بود قانونگذار به صراحت اطاعت از آنرا ذکر، می‌کرد لذا دادگاه مخیر است که تبعیت نماید یا استنباط و نظر خود را ولو مخالف رأی هیأت عمومی شعب حقوقی یا کیفری باشد، صادر نماید.

در این خصوص اشاره به نظر آقای دکتر کاتوزیان مفید فایده است:

ابهام چشمگیر دیگر درباره اختیار دادگاهی است که پس از نقض " رأی اصراری " مأمور رسیدگی می‌شود. در پایان بند «ج» ماده ۲۴ آمده است:

" دادگاه مرجوع علیه، با توجه به استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور، حکم مقتضی صادر و این حکم قطعی است. "

از این عبارت، لزوم پیروی از استدلال دیوان عالی به دشواری استنباط می‌شود، زیرا معلوم

نیست " مقتضی " چیست؟ اطاعت است یا آزادی در تصمیم؟

آزادی با مفاد تبصره سازگارتر است ولی با روح قانون و حکمت دخالت هیأت عمومی درباره سرنوشت رأی اصراری و پیشینه آن در آیین دادرسی نمی‌خواند. اطاعت از حکم

دیوان نیز با مفاد تبصره سازگاری ندارد. تنها راه معقول این است که گفته شود: مقصود از توجه به استدلال دیوان عالی، رعایت آن است؛ منتها، چون امکان دارد در دادرسی دوباره جهات دیگری در ماهیت یا اجرای قانون مطرح شود که دیوان عالی درباره آن سخنی نگفته باشد، رأی درباره این جهات نو قابل فرجام‌خواهی است و قید تبصره نیز به همین حالت نادر توجه دارد. این راه حل راه ماده ۷۶ ق.آ.د.م. نیز پیش‌بینی کرده است و اکنون عقل و تجربه ما را به سوی آن هدایت می‌کند.

نکته هفتاد و شش: اعتراض قائم مقام قانونی به رأی ضرروزیان ناشی از جرم

در بند ۱ ماده ۲۶ آمده هر یک از طرفین دعوا یا نماینده قانونی یا قائم مقام آنان می‌توانند از رأی دادگاه تجدیدنظرخواهی نمایند، اما در مورد ضرروزیان ناشی از جرم که موضوع حکم دادگاه کیفری استان باشد مطابق بند «ج» تبصره ۵ ماده ۲۰ فقط از مدعی خصوصی یا نماینده قانونی وی صحبت شده و از قائم مقام صحبتی نشده است.

سؤال این است که آیا در حکم راجع به ضرروزیان ناشی از جرم که از دادگاه کیفری استان صادر شود، قائم مقام قانونی می‌تواند به حکم اعتراض کند یا نه؟

نماینده قانونی شامل قائم مقام هم می‌شود.

نکته هفتاد و هفت: طریقه احاله در دادسرا

یکی از موارد مورد استثناء بر صلاحیت محلی بحث احاله است. یعنی انتقال رسیدگی دعوی جزایی از یک حوزه به حوزه دیگر که در قانون آئین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ شرایط و مرجع رسیدگی بدرخواست احاله ذکر شده است. از جمله مقاماتی که می‌توانست تقاضای احاله کند دادستان بود (مواد ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۵ قانون آئین دادرسی کیفری). در قانون

آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ شرایط و مرجع تقاضا و قبول احاله تغییر کرد. رئیس حوزه قضائی مبداء متقاضی احاله خواهد بود. با موافقت شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان، در احاله یک پرونده در حوزه قضائی استان و خارج از استان با موافقت دیوانعالی کشور. در قانون اصلاحی هیچگونه اشاره ای به احاله نشده است و در قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ تقاضای احاله برعهده رئیس حوزه قضائی قرار داده شده است.

یک عقیده این است که با توجه بند الف ماده ۳ دادرسی عهده دار تعقیب متهم و اقامه دعوی از جنبه عمومی است و طبق قانون آئین دادرسی ۷۸ و اصلاحیه ۸۱ باید عمل کند، چون بحث احاله در مواد ۶۲ و ۶۳ قانون آمده، یعنی قبل از ختم تعقیب و تحقیقات، می توان نتیجه گرفت که دادستان می تواند از این موارد قانونی استفاده کند و از دادگاه تجدیدنظر استان یا دیوانعالی کشور حسب مورد تقاضای احاله نماید.

نظریه اقلیتی نیز وجود دارد که چون این موضوع در قانون مسکوت است لذا احاله در مرحله دادرسی ممکن نیست و در شرایط فعلی احاله صرفاً در مرحله محاکمه و دادگاه ممکن می باشد.

نکته هفتاد و هشت: تجدیدنظرخواهی دادستان در مهلت^۱

سؤال - با توجه به تبصره ۵ اصلاحی ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۸ و تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون مذکور، آیا رعایت مهلت یک ماه برای تجدیدنظرخواهی از آراء قطعی و ۲۰ روز از آراء غیر قطعی برای دادستان هم الزامی است؟

۱ - نکات ۶۹ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۹ در جمع قضات دادرسی صادقیه مطرح که عیناً نقل شده است.

■ نظریه اقلیت: عده‌ای اندک از همکاران قضائی قائل بر این بودند که در بحث تجدیدنظرخواهی از احکام و اعتراض به آراء صادره از جانب دادگاه هیچ تفکیک و تمیزی بین اصحاب دعوی و دادستان وجود ندارد. پس دادستان هم باید تمام تشریفات لازم در اعتراض به آراء صادره از محاکم را رعایت کند.

اولاً: محور تشریفات در اعتراض، رعایت مهلت و فرجه قانونی در اعتراض می‌باشد. در ماده ۲۳۹ قانون آئین دادرسی کیفری، اشخاص صالح به اعتراض احصاء شده‌اند و هیچ تفاوتی بین نامبردگان ذکر نشده است. رئیس حوزه قضائی (در سیستم فعلی دادستان) هیچ برتری و امتیازی در اعتراض به آراء صادره از محاکم نسبت به اصحاب دعوی نخواهد داشت.

ثانیاً: نظر به اینکه اصل نظم در سیستم دادرسی، اطمینان خاطر از استواری و استحکام در آراء صادر از محاکم و جلوگیری از تزلزل آراء صادره، ایجاب می‌کند که هر لحظه و هر آنی امکان نقض و تجدیدنظرخواهی و اعتراض و نقض آراء محاکم وجود نداشته باشد. اگر قائل به این موضوع باشیم که دادستان با استفاده از موقعیت خاص خود بتواند، در هر زمانی با حربه اعتراض به رای از اجرای آن جلوگیری کرده و اصل قطعیت آراء را مورد بازخواست قرار دهد، سیستم دادرسی و نظام قضائی با مشکل نوزاده‌ای به نام عدم استحکام و عدم قطعیت آراء روبرو خواهد شد که عوارض بسیاری را به دنبال خواهد داشت. رعایت این مصالح و اصول ایجاب می‌کند که حق اعتراض دادستان هم در مهلت و فرجه قانونی باشد.

ثالثاً: نظم اداری و نظم قضائی در رسیدگی و اظهارنظر و اجرای احکام ایجاب می‌کند که در یک نقطه‌ای پرونده به آخرین اقدام برسد و دیگر اقدامات زائد مبنی بر اعتراض خارج از مهلت مانع از اجرا نشود و هر لحظه امکان نقض آراء صادره از محاکم وجود نداشته باشد.

نظریه اکثریت: اکثریت قضات حاضر در جلسه قائل به این بودند که دادستان ملزم و مکلف به رعایت مواعد در اعتراض و تجدیدنظرخواهی از آراء صادره از محاکم نیست. این فرجه و مهلت مخصوص اصحاب دعوا می باشد نه دادستان چرا که:

اولاً: در نظام آئین دادرسی کیفری سابق در مباحث مربوط به ابلاغ نه فرض ابلاغ آراء به دادستان پیش بینی شده بود و نه فرض ملزم بودن دادستان به رعایت مهلت ها و فرجه های قانون در اعتراض به آراء صادره از دادگاهها، دادستان هم ردیف با اصحاب دعوا در اعتراض به آراء محاکم نبود بلکه یک امتیاز بر آنها داشت و آن حق اعتراض خارج از مهلت و فرجه قانونی بود.

ثانیاً: نظر به اینکه دادستان به عنوان نماینده جامعه و حافظ آن و مسئول صحت اجرای قوانین و عامل جلوگیری از آراء مخالف و مبین با قانون و شرع می باشد، پس محدود و محصور دانستن آن در مهلت های قانونی جهت اعتراض به آراء مخالف و شرع یک نقض غرض خواهد بود. اقتضاء داشتن تکلیف مسؤولیت، دارا بودن حق می باشد. حق اعتراض خارج از مهلت، علت تفکیک و تمیز دادستان از اصحاب دعوا شاید این باشد که دادستان یک شخص نیست، بلکه یک مقام است.

ثالثاً: اگر دادستان را ملزم به رعایت مهلت و فرجه قانونی در اعتراض بدانیم و او را هم ردیف اصحاب دعوا قرار دهیم باید حداقل همانند اصحاب دعوا، ابلاغ رای را به نامبرده پذیریم و او را از تاریخ ابلاغ، مکلف به اعتراض در مهلت قانونی بدانیم. (در فرض اعتراض) در حالی که در هیچ متن قانونی مربوط به دادرسی و دادستان، فرض ابلاغ آراء محاکم به دادستان پیش بینی نشده است. شاید این امر قرینه بر این باشد که دادستان مکلف به رعایت مواعد در اعتراض و تجدیدنظر نیست که حق ابلاغ آراء به نامبرده از جانب دادگاه مفروض شود.

نکته هفتاد و نه: الزام دادسرا به تحقیقات از سوی محاکمی که تکلیف تحقیق بدوی دارند

سؤال - آیا دادگاه کیفری استان دادگاه کیفری عمومی یا دادگاه اطفال می‌توانند دادسرا را ملزم به انجام تحقیقات در جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نمایند؟

اگر دادگاههای مزبور بر تصمیم خود مبنی بر انجام تحقیقات توسط دادسرا اصرار داشتند، قاضی دادسرا چه تصمیمی باید اتخاذ کند؟

■ بعد از تبادل نظر و مباحثه کافی بین همکاران قضائی، به اتفاق آراء بشرح ذیل اظهار نظر شد.

دادگاه به هیچ عنوان حق الزام دادسرا مبنی بر انجام تحقیقات جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب را ندارد.

چرا که اولاً: طبق بند الف ماده ۳ قانون اصلاحی، تحقیق و تعقیب در مورد کلیه جرائم از صلاحیت و اختیارات دادسرا می‌باشد مگر جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی، در واقع خود تبصره ۳ فوق‌الذکر یک استثناء بر اطلاق بند یک ماده ۳ می‌باشد که قانونگذار با تصویب تبصره ۳ و ذکر مصادیق آن، دادسرا را از تحقیق اینگونه جرائم که حصری می‌باشد محروم کرده است. چنانچه قائل باشیم که دادسرا صلاحیت تحقیق در این گونه جرائم را هم داشته باشد، در واقع یک نقض غرض خواهد بود، حکمت و فلسفه محروم کردن دادسرا از تحقیق و تفحص در جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی، حسب مورد متفاوت می‌باشد. در مورد حد زنا و لواط با استناد به منابع معتبر فقهی، استناد می‌شود که احکام شرعی و سیاست کیفری دین مبین اسلام بر عدم افشاء و جلوگیری از انتشار این گونه جرائم می‌باشد. پس برای رسیدن به این مقصود از مطرح شدن اینگونه حدود در دادسرا ممانعت به عمل آمده است. در مورد جرائم کم اهمیت (جرائمی

که مجازات قانونی آنها تا ۳ ماه حبس و تا یک میلیون ریال جزای نقدی است)، بلحاظ اینکه اینگونه جرائم آنچنان با منفعت اجتماعی و حقوق عمومی برخورد ندارد و جامعه از حدوث آنها آنچنان متضرر نمی‌شود، پس قابلیت طرح در دادسرا را نخواهد داشت. راجع به جرائم اطفال نظر به اینکه تبصره یک ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی اطفال و ابداع آیین دادرسی جدید در مورد اطفال، حمایت از اطفال و دفاع از شخصیت اجتماعی نامبردگان که در حال شکل‌گیری می‌باشد بوده و هست، پس مطرح شدن پرونده در دادسرا و اعمال آیین دادرسی عمومی در مورد آنها، به شخصیت روحی و اجتماعی ایشان لطمه می‌زند، پس صلاح قانونگذار در جلوگیری از مطرح شدن پرونده اطفال در دادسرا بوده است. اگر قائل به صلاحیت دادسرا در تحقیق پیرامون اینگونه جرائم باشیم از هدف قانونگذار دور افتاده‌ایم. ثانیاً: نظر به اینکه طبق تبصره ۲ ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸، تحقیق در جرائم منافی عفت (از جمله جرائم مشمول حد زنا و لواط) ممنوع است مگر در موردی که جرم مشهود باشد یا دارای شاکی خصوصی باشد که در صورت اخیر تحقیق توسط دادگاه انجام خواهد شد، اگر قائل به صلاحیت دادسرا در تحقیق در اینگونه جرائم (از جمله جرائم مشمول حد زنا و لواط) باشیم خلاف تبصره ماده ۴۳ عمل کرده‌ایم که این خلاف و نقض بین قانون می‌باشد.

ثالثاً: طبق ذیل ماده ۱۵ آیین نامه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادسرا بعد از ارجاع و ارسال پرونده به دادگاه فقط در صورت نقص تحقیقات و یا اینکه در صورتی که انجام اقدامی لازم تشخیص داده شود (از جانب دادگاه) صلاحیت و تکلیف تحقیق مجدد را داشت. در غیر این موارد دادسرا تکلیف تحقیق نخواهد داشت. مگر اینکه طبق ذیل تبصره ماده ۳، خود دادستان تحقیق و تفحص را لازم بداند.

رابعاً: نظر به اینکه طبق تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی، دادگاه صلاحیت تحقیق پیدا کرده

است، پس فقط دادگاه هست که صلاحیت دارد نه دادسرا. پس فرض اختلاف صلاحیت (مثبت و منفی) وجود ندارد چرا که دادسرا به موجب مستند فوق‌الذکر از تحقیق محروم شده است و هیچ شک و شبهه‌ای در عدم صلاحیت ندارد. این دادگاه هست که موظف و مکلف به تحقیق شده است. پس فرض صدور قرار عدم صلاحیت از جانب دادسرا مقرون به صحت نمی‌باشد. در دادسرا بازپرس یا دادیار در فرض ارجاع پرونده از دادگاه به دادسرا جهت انجام تحقیقات در مورد جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی، با دستور اداری پرونده را به دادگاه عودت می‌دهد.

نکته هشتم: صلاحیت شوراهای حل اختلاف در جرائم کم اهمیت

مشروح مذاکرات مطرح شده در کمیسیون استان را در مورد این سؤال ذکر می‌نمائیم.

آقای نوروزی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۰ تهران):

نظر به اینکه به موجب اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است و از طرفی وفق اصل ۳۶ قانون اساسی حکم به مجازات و اجراء باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد و با توجه به بند ۱ اصل ۶۵۱ (حاکمی از وظیفه قوه قضائیه در مقام رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبه که قانون معین می‌کند) و با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی که در بیان این معنی است که قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوای را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوای و صدور حکم

امتناع ورزد، در مورد سؤال تصمیمی که از جانب دادگاه عمومی باید اتخاذ گردد همانا صدور حکم قانونی در راستای اصل صلاحیت عام دادگاههای دادگستری و در مقام رسیدگی به پرونده ارجاعی مرتبط با جرم کم اهمیت علی رغم وجود شورای حل اختلاف و صلاحیت شورای مذکور در رسیدگی به جرم مذکور می باشد.

نظر قضات دادگستری رباط کریم:

آقای امیر سلیمانی - با توجه به صلاحیت عام دادگاهها و وجود تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون دادگاههای عمومی و انقلاب آیین نامه شورای حل اختلاف تاب مقاومت در برابر قانون را ندارد

آقای قربانی - تبصره ۳ ماده ۳ قانون مذکور در جهت تمیز دادن صلاحیت بین دادگاه و دادسرا می باشد این تبصره به شورای حل اختلاف ارتباطی ندارد.

آقای رحمانی - تبصره مذکور نظری به صلاحیت و آیین نامه شورای حل اختلاف ندارد.

آقای بابائی - تبصره یاد شده در رابطه با نفی صلاحیت دادسراست نه شورای حل اختلاف نهایتاً دیدگاه اکثریت چنین عنوان شده: این تبصره در جهت تمیز دادن و نفی صلاحیت بین دادگاه و دادسرا می باشد و نظری به صلاحیت شورای حل اختلاف ندارد.

آقای خرم آبادی (معاون دادرسی عمومی و انقلاب تهران):

به موجب اصل ۳۶ قانون اساسی " حکم بر مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد " و مطابق اصل ۱۷۰ قانون اساسی قضات دادگاهها مکلفند از اجرای تصویب نامه ها و آیین نامه های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می تواند ابطال آنها را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند. بنابراین با عنایت به ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه

اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و اصل ۳۶ قانون اساسی اگر در جرائم قابل گذشت شاکی به جای دادگاه شورای حل اختلاف را انتخاب کرد، اختلاف در صلاحیت پیش نمی آید اگر هم دادگاه و هم شورای حل اختلاف را انتخاب کرد دادگاه صلاحیت دارد مگر اینکه شکایت خود را که در دادگاه مطرح شده مسترد نماید در سایر امور آیین نامه با قانون مغایر است و برای دادگاهها لازم الاجراء نیست.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

اجرای ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه... از ناحیه شورای حل اختلاف موجب سلب صلاحیت دادگاهها نمی شود و معارض با اصول قانون اساسی هم نمی باشد. چنانچه طرف حق مراجعه به هر دو مرجع را داشته باشد و نهایتاً به دادگاه مراجعه کند صدور قرار عدم صلاحیت از ناحیه دادگاه صحیح نیست.

آقای صدقی (مجمع قضائی شهید محلاتی):

یکی از روشهای پیشگیری از وقوع جرم، مشارکت مردم در رفع و دفع معضلات اجتماعی است. چه اینکه نه تنها مشارکت مردم در حل ناهنجاریهای اجتماعی خود موجب پیشگیری از وقوع جرم و نوعی از امر به معروف و نهی از منکر همگانی (اجراء اصل هشتم قانون اساسی) می باشد بلکه این مشارکت طریقی از آموزش عمومی و تمرین حل و مبحث اختلاف و معضلات اجتماعی توسط خود مردم است.

حکومت باید ترتیبی اتخاذ نماید که مردم برای هر چیز ساده ای فوراً به دادگستری مراجعه نمایند بلکه سعی نمایند، مشکلات را به صورت درون گروهی و خودجوش حل و فصل نمایند. آثار مثبت این تمرین و ممارست، علاوه بر اینکه موجب ایجاد انس و الفت بین توده های مردم و رفع کدورت و جلوگیری از درگیریهای بعدی، می باشد، بلکه بار طاقت فرسای محاکم دادگستری را تا حد زیادی تقلیل می دهد.

اما پاسخ به یک اشکال: مطابق اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است، پس غیر از دادگستری، هیچ نهادی (حتی شورای حل اختلاف) صلاحیت رسیدگی به تظلمات و شکایات را ندارد.

در جواب این اشکال باید گفت از اصل فوق یک نوع برداشت ظاهری می توان کرد که همین برداشت فوق است. اما به نظر می رسد برداشت اصولی از اصل یاد شده مغایر با برداشت ظاهری آن باشد. چه اینکه درست است دادگستری مرجع رسمی تظلمات است اما آیا رسیدگی به هر خواسته یا تظلم الزاماً باید ابتداءً در محاکم دادگستری مطرح شود؟ چه اشکالی دارد فردی راجع به خواسته یا تظلمی ابتداءً به یک مرجع غیرقضائی مراجعه کند (که چه بسا آسان تر، سریع تر، دقیق تر و ارزان تر رفع تظلم نماید) سپس در صورت عدم توفیق به دادگستری تظلم خواهی نماید. مثلاً در تمام دنیا در قراردادهای (داخلی یا بین المللی) موضوع داوری پیش بینی می شود، که طرفین قرارداد در صورت حدوث اختلاف، به داور مرضی الطرفین (واحد یا هیأت داوری) مراجعه می نمایند. (و در صورت عدم حل و فصل اختلاف به دادگستری مراجعه کنند) آیا این رویه برخلاف مرجعیت دادگستری به عنوان مرجع عام تظلمات؟ است یا فرضاً چه اشکالی دارد فردی که متقاضی تغییر نام از بهرام به حسین می باشد ابتداءً به اداره ثبت احوال مراجعه نماید، در صورتی که ثبت احوال به ناحق تقاضایش را اجابت نکرده، به مراجع قضائی رجوع نماید؟ آیا این طریق دادرسی برخلاف اصل ۱۵۹ قانون اساسی می باشد؟ مع الوصف تفسیری که اصل ۱۵۹ قانون اساسی باید کرد این است که دادگستری مرجع رسمی تظلمات و شکایات است اما نه به معنای یک مرجع ابتدایی، بلکه یک مرجع قضایی فصل الخطاب. با این توضیح اشکال وارده به شورای حل اختلاف نیز فاقد جایگاه قانونی و منطقی است.

اما پاسخ به اصل سؤال: ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مقرر داشته "به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضائی و در راستای توسعه مشارکتهای مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل و فصل اموری که ماهیت قضائی ندارد و یا ماهیت قضائی دارد که از پیچیدگی کمتری برخوردار است به شوراهای حل اختلاف واگذار می‌گردد. حدود وظایف و اختیارات این شورا و ترکیب و نحوه انتخاب اعضای آن بر اساس آیین نامه‌ای خواهد بود که به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیأت وزیران (به تأیید رئیس قوه قضائیه می‌رسد) بنا به مراتب و با توجه به فلسفه تصویب ماده، قانون مرقوم داشته است که به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضائی که صرفاً به کاهش ورودی پرونده‌ها اعم از کیفری و حقوقی برمی‌گردد و اینکه قانون اصلاحی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ قانون عام مؤخر بوده و ماده ۱۸۹ قانون خاص مقدم می‌باشد و عام مؤخر نمی‌تواند ناسخ خاص مقدم باشد. و به اضافه اینکه صلاحیت محاکم از مقررات امری و از باب نظم عمومی بوده و نمی‌توان اجرای آن را به میل و اراده اشخاص واگذار کرد تا هر کس تمایل داشته باشد به شورای حل اختلاف مراجعه نماید والا در محاکم دعوا نماید و بالاخره اینکه شورای حل اختلاف با سابقه چندین ساله به نام شورای داوری در سیستم قضائی کشور ما مشغول فعالیت بوده و صلاحیت آن شورا هم اجباری بوده و حتی در مقام اختلاف در صلاحیت بین محاکم بخش آن موقع و شورای داوری، رأی وحدت رویه‌ای به شماره ۵۹ مورخ ۱۶/۸/۵۲ از هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر شده که اختلاف در صلاحیت را محقق دانسته و مضافاً اینکه بعد از انقلاب اسلامی هم در مواردی، مراجع غیرقضائی به بعضی از جرائم خرد (مانند واگذاری جریمه به کارگیری اتباع بیگانه به وزارت کار) رسیدگی می‌کردند و قانونگذار صلاحیت آنها را تجویز کرده بود و نکته مهم قابل تذکر اینک در تمام

پرونده‌های شورای حل اختلاف (اعم از کیفری و حقوقی) قاضی مشاور تا رأی شورا را تنفیذ ننماید، رأی شورا قوت اجرائی نمی‌یابد و این هم از بابت رعایت موازین قضاوت اسلامی می‌باشد که توهم موجود را برطرف کند. نتیجتاً در صوت تلاقی صلاحیت شورای حل اختلاف با محاکم دادگستری باید به صلاحیت شورای حل اختلاف قرار عدم صلاحیت صادر شود که با توجه به عالی بودن مرجع قضائی، شوراهای حل اختلاف مکلف به تبعیت از نظر محاکم می‌باشند.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

رأی وحدت رویه سابق در اینجا کاربرد ندارد چون صلاحیت رسیدگی این شورا با آیین‌نامه است ولی دادگستری مرجع تظلمات عمومی است مثلاً دادگاه حقوقی در هر امری یا هر کاری که نزاعی در آن باشد می‌تواند رسیدگی کند و حکم صادر نماید حالا اگر قانون دو مرجع برای اعلام شکایت تعیین نموده اصل این است که شخص شاکی خودش تعیین کند مثلاً در مورد چک یا مطالبه مهریه دو مرجع وجود دارد بنابراین در خصوص موضوع سؤال شاکی می‌تواند انتخاب کند یا به شورای حل اختلاف مراجعه نماید یا به دادگاه و اگر به شورای حل اختلاف مراجعه نماید و این شورا بگوید من صالح نیستم ایرادی ندارد اما اگر به دادگستری مراجعه نماید دادگستری نمی‌تواند اقدام به صدور قرار عدم صلاحیت نماید چون مرجع تظلمات است.

آقای دلدار (دادگستری فیروزکوه):

در مواردی که تلاقی بین صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب و شورای حل اختلاف با وجود تبصره ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به وجود آید با توجه به عمومیت محاکم عمومی، دادگاههای عمومی با صلاحیت عامی که دارند رسیدگی می‌کنند. در حالی که موارد رسیدگی شوراهای حل اختلاف و صلاحیت دادرها

در قانون مشخص شده است و آنچنان مشکلی در صلاحیت نداریم.

نظریه اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۴/۱۱):

شورای حل اختلاف برابر ماده ۱۵ آیین نامه موضوع ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه... که به تأیید رئیس قوه قضائیه رسیده در مسائل کیفری می تواند در حدود آیین نامه رسیدگی و تعیین مجازات نماید و چنانچه شورا موضوع طرح شده را - از قبیل کیفری یا مدنی - در صلاحیت خود نداند با صدور قرار عدم صلاحیت خود پرونده را به مرجع صالح قضائی ارسال می نماید لیکن چنانچه این مسائل در دادگاههای دادگستری مطرح شوند چون دادگاههای دادگستری مرجع تظلمات و شکایات عمومی هستند نمی توانند به اعتبار شورای حل اختلاف از خود سلب صلاحیت نمایند

نظریه اقلیت:

شورای حل اختلاف در مسائل مدنی در محدوده آیین نامه ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه... حق سلب صلاحیت ندارد و در مسائل کیفری فقط به شکایاتی که با رضایت شاکی خصوصی خاتمه می یابد می تواند رسیدگی نموده و در صورت لزوم حکم صادر نماید و در مورد سایر جرائم در محدوده آیین نامه فقط می تواند در حد رفع اختلاف اقدام نماید.

نکته هشتماد و یک: دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الکفاله

سؤال - در اخذ وجه الکفاله و ضبط وثیقه با توجه به تشکیل دادرها، چه مقامی دستور

اخذ و ضبط را صادر می کند؟ دادستان یا رئیس حوزه قضایی یا معاون او؟

این نکته در جلسه ماهانه آموزش دادگستری استان تهران مطرح گردید که مشروح مذاکره

انجام شده را عیناً نقل می کنیم.

آقای سفلیبی (دادگستری هشتگرد):

نظر اقلیت: با توجه به صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری اختیار ضبط وجه الكفاله و وثیقه به عهده رئیس حوزه قضایی است و ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نمی تواند خلاف قانون باشد و طبق قانون اساسی قضات می توانند از اجرای آیین نامه های خلاف قانون خودداری کنند.

نظرا کثرت: با توجه به این که در زمان تصویب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مطابق ماده ۱۳ این قانون و ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ امر تعقیب به عهده رئیس حوزه قضایی (رئیس دادگستری) بوده است و مقامی به نام دادستان وجود نداشته است به همین علت ماده ۱۴۰ این اختیار را به رئیس حوزه قضایی داده است در حالی که پس از اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این اختیار (یعنی تعقیب تا اجرای حکم) را به عهده دادستان گذاشته است و این دادستان است که در امور جزایی از بدو تعقیب تا اجرای حکم دخالت دارد در حالی که دخالت رئیس دادگستری فقط در مرحله دادگاه است مضافاً به این که ماده ۱۰ آیین نامه مخالفتی با قانون ندارد و جهت تشریح و توضیح نحوه اجرای قانون است و موافق قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب است و در مقام بیان و تشریح قانون مقرر داشته است، با توجه به این که دادرسی تشکیل شده و مقامی به عنوان دادستان داریم اختیارات قانونی دادستان اعاده می شود و با عنایت به این که قبل از حذف دادرسی طبق ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ ضبط وثیقه به عهده دادستان بوده است طبق ماده ۱۰ آیین نامه، این اختیار به دادستان اعاده شده است.

آقای دلدار (دادگستری فیروزکوه):

اخذ وجه الكفاله و ضبط وثيقه با توجه به تشكيل دادرها با دادستان يا معاون او خواهد بود زیرا تبصره ۶ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشكيل دادگاههای عمومی و انقلاب، اجرای احکام کیفری را به عهده دادرها نهاده است و مقررات مربوط به قانون آیین دادرسی کیفری را مورد توجه قرار داده است لذا بر مبنای ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری هم که این مقررات، من جمله اخذ وجه التزام و وثيقه و ضبط آن را بیان می دارد اقدام لازم با دادستان خواهد بود مگر این که ماده ۱۴۰ قانون مذکور را به تبصره ۶ ماده ۲۰ فوق الاشعار تسری ندهیم که در این صورت در وظیفه رئیس حوزه قضایی باقی خواهد ماند.

آقای شاه حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ورامین):

به موجب قانون آیین دادرسی کیفری سابق، اقدام در خصوص موضوع سؤال از جمله اختیارات دادستان بود که با تصویب قانون تشكيل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ برابر تبصره ماده ۱۲ قانون مذکور این اختیار به عهده رئیس حوزه قضایی قرار گرفت و با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ و به موجب ماده ۱۴۰ قانون یاد شده این اختیار همچنان به عهده رئیس حوزه قضایی قرار داشت تا این که با تصویب قانون اصلاح قانون تشكيل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور کلیه اختیارات دادستان اعاده شد و اکنون دادستان است که می تواند اقدام نماید.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

نظر به این که ماده ۱۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ صراحتاً اختیار صدور دستور ضبط وثيقه و یا اخذ وجه الكفاله را به دادستان تفویض کرده بود در آیین نامه اجرایی قانون تشكيل دادگاههای عمومی و انقلاب به موجب ماده ۱۴ این آیین نامه کلیه اختیارات

دادستان به رئیس حوزه قضایی محول شد بعد از تصویب قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی این قانون مقرر داشت که از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول می‌گردد با عنایت به مراتب فوق‌الذکر نظر اکثریت قریب به اتفاق همکاران قضایی (دادسرای ناحیه ۵) بر این است که دستور ضبط وثیقه یا اخذ وجه‌الکفاله باید از جانب دادستان صادر شود. با صراحت ماده ۱۰ آیین نامه مذکور و با توجه به سابقه تاریخی آن، هیچ تردیدی در این امر وجود ندارد. در مورد قسمت دوم سؤال قابل ذکر است که با مذاقه در ذیل ماده ۱۲ آیین نامه قانون اصلاحی باید گفت دادستان در تفویض اختیارات و وظایف خود به معاونان خویش آزاد است و در اجرای ماده فوق‌الاشعار و نظر به اطلاق آن باید گفت که اختیار و وظیفه صدور دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه‌الکفاله هم از جانب دادستان قابل تفویض به معاونان می‌باشد.

آقای حضرتی (دادگستری کرج):

اکثر همکاران اعتقاد دارند که چون در گذشته برابر ماده ۱۳۶ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری این اختیارات به عهده مدعی‌العموم بوده است و سپس در یک فاصله زمانی به عهده رئیس دادگستری قرار گرفته است. با تصویب قانون اخیر و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور این وظیفه مجدداً به عهده دادستان قرار گرفته است. اما این جانب معتقدم با توجه به صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که این اختیار به عهده رئیس دادگستری قرار داده شده است فعلاً با توجه به خلأ قانونی، تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید همچنان رئیس دادگستری دارای اختیار فوق است.

آقای خرم آبادی (معاون دادرسی عمومی و انقلاب تهران):

موضوع با حضور نمایندگان محترم نواحی بررسی شد آنان اتفاق نظر دارند که با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور با سلب اختیارات رئیس حوزه قضایی در این خصوص اختیارات دادستان اعاده شده است زیرا که اکنون ماده ۳ قانون مذکور تحقیقات را به عهده دادستان و همکاران او قرار داده است و قرار تأمین هم معمولاً در این مرحله اخذ می‌گردد البته دادگاهها هم گاهی می‌توانند قرار تأمین صادر کنند ولی به طور اعم این اختیار به عهده همکاران محترم دادرسی است لذا چون اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز می‌باشد نتیجتاً اختیارات موضوع سؤال هم به عهده دادستان می‌باشد. نظر اداره حقوقی نیز این است که به موجب کل قوانین مصوب این اختیار با دادستان است.

آقای خدابخشی (دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران):

اختیارات رئیس حوزه قضایی فقط در چارچوب قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب بوده است که با تصویب قانون جدید این اختیارات به عهده دادستان قرار گرفته نظر همکاران محترم در این خصوص مورد تأیید است.

آقای رضوانفر (دادرسی انتظامی قضات):

همان طور که می‌دانیم احیاء یعنی دادن جان به شیء که معدوم شده است لذا برای احیای دادرسی نیاز به تصویب قانون بود تا مجدداً فعال شود با تصویب این قانون به دادرسی تکلیف شد که از قانون دادگاه هم استفاده کند اما چون دادرسی زیر مجموعه دادگاه نیست، یک واحد قضایی است و دادستان مجری حکم است لذا اخذ وجه الکفاله و ضبط وثیقه به عنوان الفبای اقدامات دادرسی محسوب است.

دکتر آخوندی (استاد دانشگاه):

چون قانون اسم دارد معتقد نیستم که قانون را احیاء نامگذاری کنیم در مورد این قانون پرسشها و ابهامات زیادی مطرح شده که می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد یک دسته پرسشهایی است که از ناحیه قضاتی مطرح می شود که آشنایی با دادسرا ندارند که می توان با آموزش آن را رفع کرد دسته دوم ابهاماتی است که در قانون وجود دارد که می توان با تفسیر اصولی و همدلی با اساتید آن را حل کرد دسته سوم که خیلی زیاد نیست و به طریق فوق قابل حل نمی باشد انسان می تواند به هر نحوی استفاده کند. اما در مورد موضوع سؤال دو مسأله است اول این که این دستور یک دستور قضایی است چون برای اجرای آن نیاز به اقدامات قضایی است از این که قائل شویم که دستور فوق اداری است صحیح نیست در آیین دادرسی کیفری سابق دستور را بازپرس صادر می کرد، بعداً به دادستان واگذار شد. در سال ۱۳۵۲ دادستانها و دادیاران هم مجاز شدند از متهم تأمین بگیرند. صحیح به نظر نمی رسد که دادستان هم تأمین بگیرد و هم اجازه اخذ یا ضبط آن را داشته باشد بهتر بود که دو مقام قضایی دخالت داشته باشند مثلاً بازپرس تأمین بگیرد و در مواقع لزوم دادستان دستور اخذ یا ضبط صادر کند در هر صورت تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و وظایف دادستانها را به رؤسای دادگستریها تفویض نمود اما یک سری از وظایف دادستانها از بین رفته بود از قبیل صدور کیفرخواست و یا صدور قرار تعلیق تعقیب، حالا با توجه به تبصره ماده یاد شده و ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که این اختیار را به عهده رئیس دادگستری قرار داده است باید بینیم قانون اخیرالتصویب آن را نسخ کرده است یا خیر؟ بدون تردید نسخ صریح در این خصوص نداریم و اختیار صریح به دادستان داده نشده است اما منظور از اجرای احکام یعنی اجرای احکام دادگاهها، دستور ضبط وثیقه هر

چند که ماهیت قضایی دارد و نیاز به اقدامات قضایی برای اجرای آن می‌باشد معتقدم حکم تلقی نمی‌شود.

آقای صدقی (مجتمع قضایی شهید محلاتی):

نظریه اکتیویت: با عنایت به ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ که دستور ضبط وثیقه به طور مطلق به رئیس حوزه واگذار شده بود و نظر به این که مطابق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب از تاریخ تشکیل دادرسیهای عمومی و انقلاب کلیه اقدامات مربوط به کشف جرم و تعقیب متهم و حفظ حقوق عمومی و اجرای حکم به عهده دادستان می‌باشد و نظر به این که ماده ۱۰ آیین نامه اجرائی که در تبیین قانون مرقوم تصویب شده اعلام کرده است که از تاریخ اجرای قانون کلیه اختیاراتی که به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان هر حوزه قضایی محول می‌گردد و این که صرفاً مرجع رسیدگی به اعتراض به دستور ضبط وثیقه، محاکم عمومی (کیفری) می‌باشند علی‌هذا پس از تشکیل دادرسی در هر حوزه قضایی دستور ضبط وثیقه مطلقاً در صلاحیت دادستان آن حوزه می‌باشد.

نظریه اقلیت همکاران مجتمع قضایی شهید محلاتی:

نظر به این که مطابق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کلیه اقدامات مربوط به کشف جرم و تعقیب متهم و حفظ حقوق عمومی و اجرای حکم به عهده دادستان می‌باشد و ماده ۱۰ آیین نامه قانون مذکور بر همین مبنا تصویب شده است لیکن با توجه به تبصره ۳ و ۴ ماده ۳ قانون مرقوم که صلاحیت دادرسی را در موارد مذکور در فوق به طور مطلق سلب نموده است و دادگاههای مربوط (عمومی کیفری و کیفری استان) را به طور عام ذی صلاحیت دانسته و ضبط وثیقه هم جزئی از اقدامات اجرایی تعقیب و کشف جرم و حفظ حقوق عمومی می‌باشد که دادرسی در این گونه موارد (به جز

اجرای احکام) اصولاً فاقد صلاحیت است بنابراین در جرایم موصوف تبصره ۳ و ۴ قانون یاد شده مانند زنا و لواط و جرایمی که تا تاریخ اجرای قانون مستقیماً در دادگاه عمومی مطرح بوده است دادگاهها باید مطابق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ از رؤسای حوزه قضایی (حسب مورد) کسب دستور نمایند و این موضوعات ارتباطی با دادستان ندارد که به نظر این جانب نظریه اخیر منطبق با قانون است.

آقای فراهانی (تجدیدنظر استان تهران):

نظریه اکثریت: نظر به این که تبصره ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به موجب قانون اصلاح آن قانون مصوب ۸۱/۸/۲۷ حذف شده است و با توجه به ماده ۱۰ آیین نامه قانون اصلاحی، ضبط وثیقه و صدور دستور اخذ وجه الکفاله که از وظایف دادستان بوده است با احیای وظایف او با دادستان خواهد بود.

نظر اقلیت: مطابق ماده ۳ قانون اصلاحی ۸۱/۷/۲۷ (تشکیلات، حدود وظایف و اختیارات دادرسی مذکور که دادرسی عمومی و انقلاب نامیده می شود تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوط طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۲/۲۷ و مقررات مندرج در این قانون به شرح ذیل می باشد) بنابراین حدود صلاحیت و وظایف و اختیارات دادرسی به موجب این نص قانونی محدود است به آنچه در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۷۸ و قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مندرج است و در این دو قانون ضبط وثیقه و اخذ وجه الکفاله از وظایف دادستانها شناخته نشده است بلکه مطابق ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۷۸ صدور این دستور با رئیس حوزه قضایی است که با توجه به این که قائم به شخص او نیست در صورت اعطای این اختیار به معاون، نامبرده نیز می تواند آن را اعمال کند تبصره ۱۲ قانون و ماده ۱۰ آیین نامه اصلاحی آن قانون ناظر به موضوع نیست چون ماده ۱۰ آیین نامه مربوط به

مواردی است که اختیارات دادستان را در قانون امور حسبی و سایر قوانین پراکنده احیاء کرده و این اختیار در قانون امور حسبی و سایر قوانین نبوده است بلکه در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۲۹۰ و اصلاحات بعدی آن بوده است که بکلی منسوخ گردیده و در قانون آیین دادرسی جدید در ماده ۱۴۰ پیش بینی شده است که هنوز قابل اجراست چنانچه ماده ۱۰ آیین نامه را ناظر به این اختیار هم بدانیم چون آیین نامه نمی تواند ناقض قانون باشد باید گفت ماده ۱۴۰ به اعتبار خود باقی است بنابراین اختیار کماکان با رئیس حوزه قضایی خواهد بود.

نظریه اکثریت (۱۱ نفر از ۲۱ نفر) اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

با توجه به تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ و با توجه به ماده ۳ قانون اخیرالتصویب (قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) و احاله به قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در خصوص موضوع سؤال می توان گفت چون نص صریحی اختیارات رئیس حوزه قضایی را در این مورد سلب نکرده است ضمن این که استناد به ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون اصلاحی با توجه به صراحت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری فوق الذکر هم صحیح نیست لذا تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید این وظیفه همچنان به عهده رئیس حوزه قضایی خواهد بود.

نظریه اقلیت (۱۰ نفر از ۲۱ نفر) اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۵/۱):

با توجه به ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ امر

تعقیب به عهده رئیس حوزه قضایی (رئیس دادگستری) بوده است و مقامی به نام دادستان وجود نداشته است به همین علت ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری این اختیار را به رئیس حوزه قضایی داده بود اما با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ امر تعقیب تا اجرای حکم به عهده دادستان قرار داده شده است و با تصویب ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی قانون مذکور که مخالفی هم با قانون ندارد اختیارات دادستان اعاده شده است لذا بنا به مراتب فوق و این که دادستان مجری حکم است می توان گفت اخذ وجه الکفاله و ضبط وثیقه به عنوان الفبای اقدامات او می باشد و در خصوص قسمت دوم سؤال قابل ذکر است با مذاقه در ذیل ماده ۱۲ آیین نامه اجرای قانون اصلاحی دادستان در تفویض اختیارات و وظایف خود به معاونان آزاد است و در اجرای ماده فوق الاشعار و نظر به اطلاق آن باید گفت که اختیار و وظیفه صدور دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الکفاله هم از جانب دادستان قابل تفویض به معاونان می باشد.

نکته هشتم و دو: با توجه به اینکه دادرسی بر طرفیت دادگاه نمی تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند باید

پرونده را با چه قراری به دادگاه ارسال دارد؟

آقای فراهانی (دادگاه تجدید نظر):

مضمون سؤال از این جهت که سؤال کننده محترم تصور کرده است از بعضی جرائم در صلاحیت دادگاه عمومی یا دادگاه کیفری استان است و دادرسی حق رسیدگی ندارد برداشت صحیح و منطبق با قانون نیست بلکه اصل بر صلاحیت دادرسی در رسیدگی به کلیه جرائم است و از نحوه نگارش مواد مربوطه نیز مستفاد می گردد که منظور مقنن نفی صلاحیت دادرسی نیست از جمله در تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقرر شده

” جرائم مشمول حد زنا و لواط و جرائمی که مجازات قانونی آنها فقط تاسه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می‌باشد و جرائم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوطه مطرح می‌شود مگر آن که به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد کاملاً روشن است که اگر دادستان در کلیه موارد فوق تشخیص دهد تحقیقات ضروری است امر به ارجاع پرونده جهت رسیدگی نموده و آقایان بازپرسان و دادیاران مکلف به رسیدگی بوده و نمی‌توانند از خود نفی صلاحیت کنند یا امتناع از رسیدگی نمایند ”

مطابق متن این تبصره تشخیص اینکه این جرائم مستقیماً در دادگاه مطرح شود یا خیر؟ با دادستان است بدیهی است آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که شکایت الزاماً به دادستان یا جانشین او تقدیم می‌گردد دستور احضار متهم به مرجع انتظامی صادر می‌گردد پس از وصول گزارش از مرجع انتظامی دادستان یا قاضی که از طرف وی اجازه ارجاع پرونده را دارد گزارش را ملاحظه می‌نماید چنانچه تشخیص داد نیاز به تحقیقات در آن جهات لازم نیست دستور می‌دهد مرجع انتظامی طرفین را به دادگاه مربوطه حسب مورد دادگاه عمومی یا کیفری استان هدایت و گزارش را تحویل آن مرجع نمایند در غیر این صورت به قضات دادسرا حسب مورد بازپرس یا دادیار ارجاع می‌کند چنانچه پرونده‌ای بدین نحو ارجاع شد و بازپرس یا دادیار تشخیص داد که نیازی به تحقیقات در سایر جهات نیست نظریه مستدل خود را تقریر و پرونده را به نظر دادستان یا معاون او می‌رساند و در صورت تأیید با دستوری که حاکی از ارسال پرونده به دادگاه مربوطه و اعزام طرفین به آن مرجع باشد پرونده را توسط مأمورین تحت امر به آن مراجع ارسال می‌نماید بدیهی است دادستانها و مقامات ارجاع باید حتی‌الامکان از ارجاع این پرونده‌ها به شعب بازپرسی و دادیاری صرفاً برای ساختن آمار خودداری نموده و توجه داشته باشند که دستور ارجاع به

بازپرس و دادیار به این معنی است که در خصوص موضوع تحقیق نمایند و چون ممکن است در بسیاری از موارد نیازی به این کار نباشد، ارجاع موجب اختلاف نظر و تراکم کار و اطاله رسیدگی است که نهایتاً نقض غرض مقنن را در پی دارد بنابراین به نظر اکثریت همکاران محترم مورد از موارد امتناع از رسیدگی نبوده و از موارد صدور قرار عدم صلاحیت نیز نمی‌باشد این مورد شبیه مواردی است که قبلاً در مورد ارجاع پرونده‌ها اعم از حقوقی و کیفری در مجتمعات قضائی تهران اتفاق می‌افتاد که یک مجتمع پرونده‌ای را که به او ارجاع شده بود مربوط یا اصطلاحاً در صلاحیت مجتمع دیگر می‌دانست و در پاره‌ای موارد دادگاهها در دو مجتمع قضائی مختلف اختلاف بروز می‌کرد و نهایتاً قائم مقام ریاست کل دادگستری در موضوع دخالت و رفع اختلاف می‌نمود. بعداً دادگستری استان تهران بخشنامه‌ای در این خصوص صادر کرد که مقرر می‌داشت مقامات ارجاع دهنده شکایات یا دادخواستها حتی الامکان تلاش کنند که در هنگام وصول عریضه‌ها و دادخواستها آنچه مربوط به مجتمع قضائی دیگری است پذیرفته یا به مجتمع مربوطه ارسال کنند اما چنانچه پرونده‌ای به شعبه دادگاه ارجاع شد مکلف به رسیدگی است و حق ارسال آن را به مجتمع قضائی دیگر ندارد لذا همکاران گرامی در دادسرا باید توجه داشته باشند تا تصویب قانون آیین دادرسی مناسب از اختلاف در این موارد پرهیز و با اتخاذ رویه‌ای واحد مشکل را برطرف نمایند.

آقای نوری (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۰ تهران):

با توجه به اینکه شأن دادگاه بالاتر از دادسرا است، صدور قرار عدم صلاحیت درست نیست همچنین صدور قرار امتناع از رسیدگی هم در مورد سؤال بلاوجه است زیرا صدور این قرار مربوط به مسائل شخصی است و به مسائل عام بر نمی‌گردد لذا پرونده باید با یک تصمیم اداری از آمار کسر و به دادگاه مربوطه ارسال شود.

آقای حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران):

در خصوص فرض سؤال بازپرس یا دادیار باید مراتب را به دادستان اعلام نمایند تا از طریق تصمیم اداری پرونده به دادگاه مربوطه ارسال شود البته قابل ذکر است مرجعی که صلاحیت رسیدگی نداشته باشد باید قرار عدم صلاحیت صادر نماید اما چون دادسرا و دادگاه هم عرض نیستند صدور قرار عدم صلاحیت درست نیست.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

دادسرا صلاحیت انجام تحقیقات مقدماتی را دارد هر چند که قانون تعدادی از جرائم را در صلاحیت دادگاههای مربوطه قرار داده است (تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) چنانچه در ضمن تحقیقات قاضی دادسرا (بازپرس یا دادیار) متوجه شود که موضوع در صلاحیت دادگاه است مراتب را به اطلاع دادستان می‌رساند دادستان با دستور اداری مبنی بر اینکه انجام تحقیقات جرم موضوع پرونده با دادگاه است پرونده را به دادگاه مربوطه ارسال می‌نماید ضمن اینکه موضوع مشمول صدور قرار امتناع از رسیدگی نیست صدور قرار عدم صلاحیت نیز وجاهت قانونی ندارد.

آقای خرم‌آبادی (معاون دادسرای عمومی و انقلاب تهران): نظر اکثریت همکاران و دلایل ابزازی:

۱- اگر جرایم تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در دادسرای عمومی و انقلاب یکی از شهرستانها مطرح شود اما صلاحیت رسیدگی با دادگاه شهر دیگری باشد، دادسرای مذکور اقدام به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی آن دادگاه می‌نماید
۲- ممکن است پرونده‌ای که با دستور اداری به دادگاه ارسال گردد پذیرفته نشود زیرا خروج پرونده از دادسرا باید با تصمیم قضائی صورت گیرد.

۳- شرایطی که در ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ذکر شده است. می‌توان گفت که مورد سؤال هم دارای شرایط ماده مذکور است.

۴ - در مقررات فعلی قضات دادرسی جزء ضابطین دادگستری محسوب نشده‌اند ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری یاد شده ضابطین دادگستری را مشخص کرده است لذا بنا به جهات فوق در خصوص فرض سؤال باید قرار عدم صلاحیت صادر شود.

آقای صدقی (مجمع قضائی شهید محلاتی):

نظر به اینکه مطابق ماده ۳ قانون اصلاحی - تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ مقامات قضائی دادرسی زمانی شروع به تحقیقات می‌نمایند که صلاحیت قانونی رسیدگی به آن جرم را داشته باشند با عنایت به اینکه مطابق تبصره ۳ ماده ۳ قانون مرقوم صلاحیت رسیدگی به بعضی از جرایم از دادرسی سلب گردیده است طبعاً جز صدور قرار عدم صلاحیت (در صورت ارجاع این‌گونه پرونده‌ها) چاره دیگری ندارند و قرار امتناع از رسیدگی اصولاً مربوط به مواردی است که شخص قاضی فاقد صلاحیت باشد (موارد رد دادرسی) نه مقام قضائی دادرسی یا دادگاه به طور کلی، بنابراین در چنین مواردی مقامات قضائی دادرسی تکلیف به صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی رسیدگی دادگاههای مربوطه دارند به اضافه اینکه صرف بالا بودن شأن دادگاهها از دادرسی مانعی برای صدور قرار عدم صلاحیت نمی‌باشد کما اینکه دادگاههای بدوی به صلاحیت دادگاههای عالی قرار عدم صلاحیت صادر می‌نمایند اما در موقع اختلاف در صلاحیت، نظر مرجع قضائی عالی لازم‌الاتباع است.

آقای رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات):

در موضوع مطروحه مورد صلاحیت فردی نیست بنابراین صدور قرار امتناع از رسیدگی اصلاً صحیح نیست همچنین مرجع تالی حق اختلاف با مرجع عالی را ندارد عکسش نیز صحیح است دادگاه دستور می‌دهد بازپرس یا؛ دادیار موارد خواسته شده را تکمیل و به دادگاه اعاده نمایند در این مقطع و فعلاً تا تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید پرونده موضوع سؤال باید با دستور اداری دادستان به دادگاه مربوطه ارسال شود.

آقای دلدار (دادگستری فیروزکوه):

به نظر می‌رسد وقتی که قاضی دادرسی رسیدگی به جرم ارتكابی را در صلاحیت دادگاه تشخیص دهد و با توجه به اینکه دادرسی به طرفیت دادگاه نمی‌تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند باید با دستور اداری پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه صالح ارسال می‌نماید.

نظر اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۴/۱۱):

در خصوص فرض سؤال صدور قرار امتناع از رسیدگی برابر ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صحیح نیست زیرا قرار موضوع این ماده مربوط به فرد قاضی است که صلاحیت رسیدگی نداشته باشد لذا این قرار به مسائل عام از جمله موضوع سؤال ارتباطی ندارد همچنین صدور قرار عدم صلاحیت از ناحیه دادرسی به اعتبار صلاحیت دادگاه هم فاقد وجاهت قانونی است زیرا که شأن دادگاه بالاتر از دادرسی است و به عبارت دیگر این دو مرجع همعرض نیستند بنابراین و در موقعیت فعلی راهکار این است که پرونده موضوع سؤال با نظر دادستان و با تصمیم اداری وی به دادگاه مربوطه ارسال شود.

نظر اقلیت:

هر پرونده‌ای که در دادرسی مطرح می‌شود در صورتی که دادرسی صلاحیت رسیدگی نداشته باشد نمی‌تواند آن را با تصمیم اداری به مرجع قضائی دیگر از جمله دادگاه ارسال نماید زیرا ممکن است دادگاه نپذیرد. چون دادرسی اکنون جزو ضابطان دادگستری نیست تا همانند ضابط عمل نماید ضمن اینکه اگر جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در دادرسی عمومی و انقلاب شهری مطرح باشد لیکن رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه شهر دیگری باشد دادرسی مذکور قرار عدم صلاحیت صادر می‌نماید بنابراین راهکار قانونی در مانحن فیه صدور قرار عدم صلاحیت است.

نکته هشادوسه: قرار ترک تعقیب در دادرسی

سؤال - آیا صدور قرار ترک تعقیب از ناحیه دادیار یا بازپرس در تحقیقات مقدماتی

صحیح می‌باشد؟

عیناً مطالب مطرح شده در کمیسیون ماهانه استان در این خصوص را ذکر می‌نمایم.

آقای شاه حسینی (دادسرای عمومی و انقلاب ورامین):

چون تعقیب از اختیارات دادرسی باشد لذا ترک تعقیب نیز باید از اختیارات دادرسی باشد، بنابراین هر چند در قانون موضوع صدور قرار ترک تعقیب متعاقب درخواست ترک محاکمه از سوی مدعی خصوصی از جمله اختیارات دادگاه آمده است، لیکن این موضوع نافی اقدام و اختیار دادرسی در صدور قرار ترک تعقیب با شرایط مندرج در قانون نمی‌باشد، چه اینکه در زمان تنظیم قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ دادرسی تشکیل نشده بود تا به جای عبارت دادگاه، دادرسی به کار گرفته شود بنابراین در صورتی که شاکی در دادرسی تقاضای ترک تعقیب نماید، دادیار یا بازپرس حسب مورد می‌توانند قرار ترک تعقیب صادر نمایند.

آقای رفیعی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۵ تهران):

بعد از تبادل نظرهای فراوان نظر اکثریت قریب به اتفاق همکاران چنین اعلام شد: با عنایت به اینکه ۱ چون در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قانونگذار تفکیک بین مرحله تعقیب و محاکمه را پیش بینی نکرده بود پس به این علت فرض صدور قرار ترک تعقیب در باب دوم قانون آیین دادرسی کیفری مربوط به کیفیت محاکمه می‌باشد، نمی‌توان به صلاحیت صدور قرار فوق از جانب دادیار یا بازپرس دادرسی خدشه وارد کرد در ثانی از لفظ تعقیب که در قرار ترک تعقیب ذکر می‌شود می‌توان داشت که پرونده هنوز در مرحله تحقیقات مقدماتی و تعقیب است و وارد مرحله محاکمه نشده است چرا که فرض صدور

ترک تعقیب در مرحله محاکمه و دادرسی غیرعقلایی و به دور از منطق حقوقی است. به نظر می‌رسد که ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری خود به دو مرحله تعقیب و ورود به مرحله محاکمه و مرحله دادرسی و محاکمه تقسیم می‌شود. در اولین مرحله دادگاه هنوز در مرحله تعقیب قرار دارد هر چند که تمام اسباب و زمینه‌های محاکمه و دادرسی مهیا می‌باشد فرض صدور ترک تعقیب در این مرحله می‌باشد و نظر به اینکه تکلیف و مأموریت اصلی دادسرا تعقیب متهمان و مجرمان می‌باشد پس در صلاحیت دادسرا برای صدور قرار ترک تعقیب متهم در جرائم قابل گذشت که شاکی خصوصی دارد نباید تردید کرد.

با عنایت به مراتب فوق الاشعار که هیچ تردیدی در صلاحیت دادیار یا بازپرس در فرض صدور قرار ترک تعقیب وجود ندارد و ذکر شدن این قرار در باب دوم قانون آیین دادرسی کیفری باعث سلب صلاحیت نامبردگان نخواهد شد لذا دادیار یا بازپرس در جرایمی که شاکی خصوصی دارند می‌توانند بنابر تقاضای شاکی خصوصی ترک تعقیب متهم را صادر کنند این قرار مانع از طرح مجدد و پیگیری مجدد پرونده نخواهد بود.

نظریه آقای رفیعی سرپرست این دادسرا: صرف نظر از مباحث نظری و تئوریک محض بایستی به فایده عمل و نتیجه هر کدام از نظرها پرداخت در جرایمی که با شکایت شاکی خصوصی شروع می‌شود اگر قائل باشیم که دادسرا حق صدور قرار ترک تعقیب را ندارد ناچاریم که با سه فرض مواجه شویم:

۱- صدور قرار موقوفی تعقیب

۲- صدور قرار منع تعقیب

۳- صدور قرار مجرمیت

امکان تحقق فرض اول که محال است چرا که شرط صدور قرار موقوفی تعقیب مستند به ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری حاصل گذشت قطعی و بدون قید و شرط شاکی می‌باشد

ولی در فرض قرار ترک تعقیب گذشت حاصل نشده است. صدور قرار منع تعقیب نیز مقرون به صحت نمی باشد چرا که (بنا بر فرض تحقق شرایط کامل) دلیل و بینه لازم در جهت احراز و اثبات بزه و توجه اتهام به متهم وجود دارد لذا صدور منع تعقیب که یکی از شرایط آن فقد ادله اثباتی است فاقد وجاهت قانونی می باشد. فرض صدور قرار مجرمیت هم واجد اشکال است چرا که شاکی بنا بر دلایلی فعلاً به طور موقت از شکایت خود که اساس و بنای هر قرار مجرمیت می باشد منصرف شده است اینجا که فایده عملی فرض صدور قرار ترک تعقیب آشکار می شود این دادسرا که باید با دارا بودن اختیاری مبنی بر صدور ترک تعقیب بتواند پاسخگوی تقاضای شاکی باشد. آنچه اقتضاء و زمینه این قرار است مرحله تعقیب است تعقیب هم در دادسرا انجام می شود نه در دادگاه. قانونگذار در بند (ب) ماده ۱۷۷ فرض ورود پرونده در مرحله محاکمه و دادرسی را پیش بینی کرده است اگر شرایط مندرج در بند (ب) اتفاق بیفتد ترک محاکمه صادر می شود نه ترک تعقیب از این بند ماده ۱۷۷ برداشت می شود که فرض صدور قرار ترک تعقیب قبل از ورود پرونده به مرحله محاکمه و دادرسی است چرا که فرض تشکیل جلسه در بند (ب) ماده ۱۷۷ آمده است و تصمیم دادگاه در این مرحله تحت عنوان ترک محاکمه تبیین شده است. ایشان به ایراد وارده به قرار ترک تعقیب مبنی بر غیرقابل تجدیدنظر بودن این قرار بیان نمودند اقتضای این قرار این است که قابل تجدیدنظر نباشد چرا که با صدور این قرار حقی از کسی تضییع نمی شود و تصمیم قطعی پیرامون پرونده اتخاذ نمی شود که فرض زوال حق و به تبع آن تجدیدنظر خواهی از تصمیم مطرح شود. و در مورد ایراد غیرمحدود بودن این قرار از لحاظ زمانی می توان گفت که در تعزیرات ما بحث مرور زمان را داریم که به وسیله شمول مرور زمان می توان جلو سوء استفاده از این حق برای شکات بسته شود در فرض احراز اینکه شاکی این حق را وسیله اضرار به مشتکی عنه قرار داده است می توان با استفاده از

قواعد مربوط (ضمان قهری) در باب تسبیب، حکم به جبران خسارت داد. اگر قائل به عدم اختیار دادیار یا بازپرس (دادسرا) در صدور قرار ترک تعقیب باشیم باید جهت پاسخگویی به درخواست شاکی، نامبرده را به دادگاه دلالت نماییم و این با مشکل مواجه است و اینکه اگر شاکی تمایل به ادامه شکایت داشته باشد او حق مراجعه به دادگاه را نخواهد داشت چرا که پرونده نامبرده هنوز در مرحله تعقیب می‌باشد و ادامه مراحل تعقیب باید در دادسرا باشد، پس نامبرده ملزم می‌باشد که جهت پیگیری پرونده خود مجدداً به دادسرا مراجعه کند اگر دادسرا خود ترک تعقیب صادر کند با مراجعه شاکی می‌تواند نسبت به ادامه مرحله تعقیب و انجام تحقیقات مقدماتی اقدام کند دادگاه حق اعمال نظر در مورد پرونده‌ای که ترک تعقیب در مورد آن صادر شده، نخواهد داشت. در پایان جلسه، همکاران تاکید نمودند که دادسرا اختیار صدور قرار ترک تعقیب خواهد داشت.

آقای درخشان (دادسرای عمومی و انقلاب کرج):

صرف نظر از اینکه تبصره یک ماده ۱۷۷ ق. آ.د.ک ناظر به اقدامات دادگاه و محکمه (به کار بردن لفظ دادگاه و ترک محاکمه) به صدور قرار ترک تعقیب می‌باشد نه دادسرا لکن با توجه به اینکه:

اولاً - در زمان تصویب قانون مذکور دادسرا وجود نداشته است و به کارگیری الفاظی چون دادگاه و محکمه به لحاظ عدم وجود دادسرا در سیستم قضائی بوده است.

ثانیاً - با توجه به اینکه ماده مرقوم در فصل اول یعنی اقدامات قاضی پس از ختم تحقیقات عنوان گردیده است یعنی در مرحله تحقیقات مقدماتی بوده است (اقدامات فعلی دادسرا) و قبل از صدور قرار نهایی می‌باشد.

ثالثاً - با توجه به اینکه در سیستم قضائی قبل که دادسرا وجود داشته دادیار یا بازپرس اختیار صدور قرار تعلیق و ترک تعقیب را داشته اند.

وابعاً- با توجه به اینکه دادیار یا بازپرس باگذشت شاکی می تواند قرار موقوفی تعقیب صادر کند به طریق اولی به درخواست مدعی که تقاضایی است از درجه و منزلت کمتری برخوردار است می تواند رسیدگی نماید (البته در صورتی که به این نتیجه برسند که جرمی واقع نشده می باید قرار منع تعقیب صادر نمایند و جرائمی که در راستای تبصره ۳ ماده ۳ مستقیماً در دادگاههای مربوطه مطرح می شود اتخاذ تصمیم در این خصوص با دادگاههای مذکور است) با عنایت به مراتب فوق همکاران در خصوص اینکه دادیار یا بازپرس می تواند قرار ترک تعقیب صادر نماید اتفاق نظر داشتند.

آقای بنفشه (مجتمع قضائی شهید بهشتی):

اکثریت قریب به اتفاق همکاران محترم قضائی این مجتمع با توجه به مقررات ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و بند (و) آن و بند (ب) و تبصره ۱ ماده ۱۷۷ و بند ۲ ماده ۴ و بند ۲ ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری اعتقاد دارند که دادیار و بازپرس اختیار صدور قرار ترک تعقیب را دارد لیکن اقلیت اعتقاد دارند که صدور قرار مذکور در صلاحیت دادگاه می باشد در حقوق الناس (جرائم قابل گذشت) اختیار تعقیب و ترک تعقیب و موقوفی تعقیب متهم با شاکی است.

آقای فراهانی (دادگاه تجدیدنظر):

دیدگاه اکثریت - تا تصویب قانون آیین دادرسی مربوط به قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادسرا باید طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مقرراتی که در قانون اصلاحی پیش بینی شده به شکایات رسیدگی نماید یکی از موارد مذکور در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صدور قرار ترک تعقیب موضوع تبصره ۱ ماده ۱۷۷ قانون است که به درخواست مدعی صادر می شود و چون مانع از طرح شکایت مجدد نمی باشد و قطعی بوده و قابل

اعتراض نیست تا قانون مرجعی را جهت حل اختلاف یا اعتراض به آن پیش‌بینی کرده باشد و وقتی شاکی موضوع را پیگیری نمی‌نماید و نمی‌خواهد شکایت خود را تعقیب نماید منع قانونی در صدور آن نیست لذا دادیار و بازپرس هم می‌توانند قرار ترک محاکمه صادر نمایند.

دیدگاه اقلیت - با دقت در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و قانون آیین دادرسی کیفری می‌توان دریافت که صدور قرار ترک تعقیب از خصائص دادگاه است و در مرحله دادرسی قابلیت صدور ندارد.

اولاً - در قانون آیین دادرسی کیفری صدور قرار ترک تعقیب در قسمت دوم قانون که در کیفیت محاکمه است و با عبارت (در صورت درخواست مدعی مبنی بر ترک محاکمه) آورده شده با توجه به اینکه در آن قانون نیز تحقیقات مقدماتی پیش‌بینی شده و قاضی تحقیق کار تحقیقات مقدماتی را به عهده داشت چنانچه نظر مقنن صدور این قرار در کلیه مراحل تحقیقات یا محاکم بود باید این اجازه را به قاضی تحقیق هم می‌داد.

ثانیاً - قرارهای بازپرس و دادیار باید به موافقت دادستان برسد چنانچه دادستان با صدور چنین قرار موافقت نکند باید مرجعی جهت حل اختلاف پیش‌بینی شود ثالثاً بند (ن) ماده ۳ قرارهای صادره توسط بازپرس را پیش‌بینی کرده و نام برده است، اگر بازپرس حق صدور این قرار را داشت ذکر می‌کرد. از نظر تحلیل حقوقی وقتی شاکی شکایتی را طرح می‌کند و هنوز پرونده در مرحله تحقیقات مقدماتی است معلوم نیست شکایت او منجر به صدور قرار منع پیگرد یا براءة مشتکی عنه یا موقوفی تعقیب به لحاظ عفو عمومی مختومه می‌شود یا خیر؟ لذا این ابزاری می‌شود در دست شاکی که تا دلایل و مدارک خود را کافی نیافت و به نحوی متوجه نظر بازپرس یا دادیار شد تقاضای ترک محاکمه کرده مشتکی عنه را که احتمالاً به دادرسی و مرجع انتظامی کشانده در وضعیت روحی خاص و بلا تکلیفی رها

کند و زمانی که مناسب دید یا قاضی تغییر کرد دوباره تقاضای رسیدگی کند اما در مرحله دادگاه و پایان مرحله مقدماتی تقریباً موضوع تا حدودی روشن شده و مشتکی عنه در خصوص شکایت شاکی مجرم شناخته شده و قرار تأمین مناسب از او اخذ شده و در این مرحله مدعی یا شاکی بخواهد ترک محاکمه نماید چه بسا با استقبال و رضایت متهم نیز همراه باشد بنا به جهات و از آنجا که قانونگذار در قانون اصلاحی در مقام بیان وظایف دادیار و بازپرس نیز بوده است و تصریح به صدور چنین قرار نکرده است بهتر است صدور آن از ناحیه دادگاه باشد.

آقای نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

اولاً- قرار ترک تعقیب که وفق تبصره یک ماده ۱۷۷ آیین دادرسی کیفری جدید و متعاقب درخواست ترک محاکمه از سوی مدعی صادر و صرفاً در جرائم قابل گذشت و حق الناس اجراء می شود (بند ب ماده ۱۷۷) سابقاً در ماده ۸۹ آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ پیش بینی شده بود و صرفاً در مورد متهم مجنون یا مختل المشاعر از این قرار استفاده می شد و در ماده ۸۹ مدعی العموم پس از اعلام مستنطق تقاضانامه ترک تعقیب را به دایره استنطاق می فرستاد.

ثانیاً- تبصره ۱ ماده ۱۷۷ آیین دادرسی کیفری جدید در ذیل فصل اول و تحت عنوان اقدامات قاضی پس از ختم تحقیقات پیش بینی شده و فصل سوم نیز به ترتیب رسیدگی و صدور رای اختصاص دارد بنابراین بلحاظ بند (ب) و بند (ج) ماده ۱۷۷ که تشکیل جلسه رسمی محاکمه و تعیین وقت و اعلام آن را به اصحاب دعوی ضروری دانسته به نظر می رسد که این مرحله تحقیقات مربوط به زمان و مرحله تعقیب و تحقیقات مقدماتی باشد که سابقاً به لحاظ عدم تشکیل دادرها برعهده دادگاهها قرار داشت مضافاً اینکه تعقیب متهم به جرم در بند (الف) ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

سال ۱۳۸۱ نیز در صلاحیت دادسراها قرار گرفته و به همین جهت نیز باید بر آن بود که دادیار و بازپرس حق صدور قرار ترک تعقیب را دارند النهایه مطابق بند (ز) ماده ۳ چنانچه قرار مزبور توسط دادیار صادر شود می‌باید به موافقت دادستان برسد و هرگاه بازپرس قرار ترک تعقیب را صادر نماید نیازی به موافقت دادستان ندارد زیرا علاوه بر اینکه موضوع صرفاً در جرائم حق الناس اجرا و قابلیت طرح مجدد را دارد مضافاً آن دسته از تصمیماتی که بازپرس اتخاذ و باید به موافقت دادستان برسد در قانون جدید احصا شده که قرار ترک تعقیب با وصف نهایی بودن در زمره آن موارد نیست.

آقای مرادی (مجتمع قضائی خانواده):

همان طور که در تبصره ۱ ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بیان شده قرار ترک تعقیب در صورتی صادر می‌شود که مدعی درخواست ترک محاکمه را کرده باشد که در این صورت صدور چنین قرارى به عهده محکمه است نه دادسرا که تکلیف تعقیب و تحقیق را به عهده دارد.

آقای صدقی (مجتمع قضائی شهید محلاتی):

راجع به سؤال مطروحه دو نظر اعلام گردید.

نظر اول - نظر به اینکه صدور قرار ترک تعقیب به عنوان تأسیس جدیدی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ پذیرفته شده (در قانون سابق صرفاً ترک تعقیب راجع به مجنون قابل پذیرش بوده) که به دلالت ماده ۱۷۷ قانون مرقوم و تبصره ۱ آن و صراحت عنوان باب دوم (فصل اول) مربوط به اقدامات قاضی پس از ختم تحقیقات مقدماتی می‌باشد به عبارت دیگر ترک تعقیب یا محاکمه مورد اشاره در ماده مرقوم مربوط به شان دادرسی قاضی دادگاه عمومی بوده نه شان بازپرسی (مقام تحقیق) زیرا چنانچه مجوزی برای صدور قرار ترک تعقیب یا محاکمه قبل از تحقیقات مقدماتی وجود داشته، ضروری

نبوده است که این مجوز در ماده ۱۷۷ قانون مرقوم و در زمره اقداماتی قرار گیرد که اقدامات پس از ختم تحقیقات نامگذاری شده است و نظر به اینکه قرار ترک تعقیب از جمله قرارهای نهایی می‌باشد که مانند سایر قرارها قابل اعتراض می‌باشد بنابراین چنانچه به نظر مقنن در لایحه جدید اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱ بازپرس هم می‌توانست مبادرت به صدور آن نماید می‌بایست از جمله قرارهای قابل اعتراض توسط شاکی یا متهم احصاء می‌شده و در حالی که در هیچ مقامی از مقررات لایحه اشاره‌ای به موضوع جواز صدور قرار ترک تعقیب (یا محاکمه) توسط بازپرس و قابلیت اعتراض و یا مرجع رسیدگی به اعتراض مشخص نگردیده و النهایه اینکه در مقام شک در وجود اختیار بین بازپرس و دادگاه باید به اصل عدم وجود اختیار توسط بازپرس اعلام نظر کرد. بنابراین قرار ترک تعقیب یا محاکمه توسط بازپرس قانونی نمی‌باشد.

نظر دوم - نظر به اینکه ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری به صورت مطلق به مقام قضائی دادگاه عمومی بدون تفکیک (مقام دادرسی از بازپرسی) مجوز ترک تعقیب را داده و به اضافه اینکه پس از ترک تعقیب شاکی مجدداً می‌تواند مبادرت به ادامه شکایت خود نماید و از این حیث ضروری به حق شاکی وارد نمی‌شود و نظر به اینکه عبارت ترک تعقیب قرینه‌ای است که مقامات قضائی دادسرا نیز می‌توانند مبادرت به صدور این قرار نمایند لهذا صدور قرار ترک تعقیب توسط بازپرس قانونی می‌باشد که به نظر می‌رسد نظریه اخیر با سیاست جنائی مقنن بیشتر مطابقت داشته باشد.

نظریه اکثریت اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۶/۶):

نظر به اینکه با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۳ دادسرا از تشکیلات قضائی حذف شده بود و با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ یعنی در زمانی که دادسرا وجود نداشته است تبصره ۱ ماده ۱۷۷ قانون اخیرالذکر تصویب

گردیده بود در نتیجه دادگاه به لحاظ عدم وجود دادرسی در سیستم قضائی مذکور عهده دار وظایف دادرسی هم بود و چون در این قانون تفکیک بین مرحله تعقیب و تحقیق هم پیش بینی نشده بود به همین جهت صدور قرار ترک تعقیب به عهده دادگاه بود اما با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ و احیای دادرسی و اینکه امر تعقیب و تحقیق به عهده این واحد قضائی قرار داده شده است لذا با فراهم بودن شرایط قرار ترک تعقیب تردیدی در صلاحیت دادرسی در صدور چنین قرار نیست.

در مورد اینکه قرار مذکور جزو قرار نهایی محسوب است یا خیر؟ اکثریت اعلام کنندگان نظریه فوق معتقدند که این قرار از زمره قرار نهایی است و در صورتی که توسط بازپرس هم صادر شود باید به نظر دادستان برسد.

نظر به اقلیت اعضای محترم کمیسیون حاضر در جلسه (۸۲/۶/۶):

در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ صدور قرار ترک تعقیب در باب دوم قانون در کیفیت محاکمه آمده تحقیقات مقدماتی در قانون مذکور هم پیش بینی شده بود که قاضی تحقیق عهده دار امر تحقیق بود چنانچه نظر مقنن صدور این قرار در کلیه مراحل تحقیقات یا محاکمه بود باید این اجازه را به قاضی تحقیق هم می داد و با توجه به نظریه اکثریت که قرار مذکور را جزء قرار نهایی تلقی نموده اند در صورتی که توسط بازپرس صادر شود نتیجه باید به نظر دادستان برسد چنانچه دادستان با صدور چنین قرار موافقت نکند باید مرجعی جهت حل اختلاف پیش بینی می شد این در حالی است که بند (ن) ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرارهای صادره توسط بازپرس را پیش بینی و نام برده اگر بازپرس حق صدور چنین قرار را داشت ذکر می کرد با عنایت به مراتب فوق و با توجه به صراحت تبصره ۱ ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صدور چنین قرار به عهده دادگاه می باشد.

نکته هشاد و چهار : معاونین جرم زنا و لواط

سؤال - رسیدگی به جرائم معاونین جرائم مشمول حد زنا و لواط با چه مرجعی است ؟

■ در ابتدای بحث نظر عده‌ای از همکاران محترم قضائی این بود که اصولاً در جرائم مشمول حد زنا و لواط بحث معاونت به آسانی قابل طرح نمی‌باشد چرا که ؛

اولاً: نظر به اینکه در بحث معاونت در برخی جرائم از جمله حدود در مواد ۱۷۵ و تبصره ماده ۲۰۳ قانون مجازات اسلامی، قانونگذار به صراحت به بحث معاونت در این جرایم اشاره کرده است. بنا بر نظریه‌های متعدد اداره حقوقی قوه قضائیه از جمله در نظریه شماره ۳۸/۷ - ۶۳/۱/۷، اذعان می‌دارد که « در غیر تعزیرات جواز تعقیب معاون جرم مشروط به وجود نص قانونی می‌باشد. همچنین در نظریه شماره ۷/۴۱۱۴ - ۲۶/۱۱/۲۶ آورده است که مجازات معاونت در حدود و قصاص احتیاج به نص قانونی دارد.»

ثانیاً: در اجرای ماده ۷۲۶ قانون مجازات اسلامی باید گفت که مشکل عمده در بحث معاونت در جرائم حدود زنا و لواط بحث حداقل مجازات می‌باشد. در مجازات جرائم حد زنا و لواط که حسب مواد ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۲ قتل می‌باشد، حداقل مجازات چگونه محاسبه می‌شود که آنرا در مورد معاون این گونه جرائم اجرا کنیم ؟ لذا به نظر می‌رسد که فرض حداقل مجازات و به تبع آن معاونت، خالی از اشکال نخواهد بود.

در پاسخ به سؤال مطروحه دو نظر به صورت اکثریت و اقلیت مطرح شد که ذیلاً مذکور می‌افتد.

نظریه اقلیت: در نظر عده‌ای اندک از همکاران محترم قضائی جواب اینگونه شد که معاونان جرائم حدود زنا و لواط، باید جهت رسیدگی به دادسرا معرفی شوند تا تحقیقات لازم توسط دادسرا انجام و طبق سیستم رسیدگی در دادسرا تحت رسیدگی قرار گرفته و از طریق کیفرخواست به دادگاه ارسال شود و پرونده معاونین حدود زنا و لواط در اجرای تبصره ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قابلیت طرح مستقیم در دادگاه را نخواهد داشت، چرا که :

اولاً: حدود علی‌الخصوص حدود مذکور در تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی مصدق می‌باشند و فرض اینگونه جرائم با جمع تمام شرایط و مقدمات و لوازم مندرج در مواد قانونی مربوطه ممکن می‌باشد پس، جرائمی که خارج از این تعریف باشند و فاقد شرایط و عناصر لازم جهت تشکیل و تکمیل اینگونه حدود باشند، دیگر عنوان حد، زینبده آن نخواهد بود و ملبس به تعریف تعزیر خواهد بود که خارج از موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی بوده و قابلیت طرح مستقیم در دادگاه را نخواهد داشت و باید مسیر و روند قانونی موجود در دادرسی را طی کرده و با صدور کیفرخواست وارد دادگاه شود.

ثانیاً: برای تجویز رسیدگی به جرائم معاونین جرائم مشمول حد زنا و لواط، استناد به ماده ۵۶ قانون آئین دادرسی کیفری محل اشکال و ایراد است، چرا که استناد به این ماده در صورتی است که مرجع صالح جهت رسیدگی به اتهامات مباشرین و معاونین، مرجع واحد بوده و از صلاحیت ذاتی و واحدی برخوردار باشد. اجرای ماده فوق‌الاشعار در زمان حکومت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بود که در آن فرض رسیدگی به اتهامات مهمه متهمان در مراجع عالی مثل دادگاه کیفری استان پیش بینی نشده بود. و دادگاههای عمومی صلاحیت عام و مطلق در رسیدگی به جرائم اعم از حدود و قصاص و دیات و تعزیرات را داشتند. در زمان حاکمیت قانون اصلاحی و احیاء دادرسی و رسیدگی به جرائم مهم و اتخاذ تصمیم و صدور رأی توسط قضات متعدد و گریز از وحدت قاضی در اینگونه جرائم و مجازاتها، ایجاب می‌کند که مراجع رسیدگی به اتهامات مباشرین و معاونین جرائم حدود زنا و لواط که یکی حد و دیگری تعزیر است، جدای از هم بوده و ذاتاً منفک از هم بوده و قابلیت استناد به ماده ۵۶ صدرالذکر را نداشته باشد.

ثالثاً: در نظام دادرسی که بر مبنای دادرسی و دادگاه می‌باشد اصل حقوقی و قضائی ایجاب می‌کند که تمام جرائم بدو در دادرسی مطرح شوند و تحقیقات مقدماتی نسبت به

جمع آوری دلایل، اخذ اظهارات شاکی و متهم، به صدور قرارهای نهائی انجام، پرونده در صورت داشتن قابلیت طرح در دادگاه از طریق کیفرخواست به آن مرجع ارسال شود. لذا وجود تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی یک استثناء بر این اصل می باشد، پس باید استثناء را طبق قواعد عمومی تفسیری و حقوقی و اصولی، تفسیر مضیق و محدود کرد و از تعمیم آن به موارد مشابه خودداری کرد، نتیجه اینکه جرائم معاونین جرائم حدود زنا و لواط از مصادیق حصری ماده فوق الذکر خارج می باشند.

نظریه اکثریت: اکثریت قضات حاضر در جلسه بر این نظر بودند که رسیدگی به جرائم معاونان جرائم مشمول حد زنا و لواط هم باید در دادگاه رسیدگی شود و تفکیک بین این دو و ارسال پرونده مباشران و معاون به دو مرجع جداگانه به دور از منطق قضایی و عدالت می باشد چراکه:

اولاً: مستند و مستمسک اصلی در پاسخ به سؤال ماده ۵۶ قانون آئین دادرسی کیفری می باشد که بطور مطلق و بدون اشاره به اینکه اجرای این ماده در مواردی است که مراجع صالح به رسیدگی به اتهامات مباشرین و معاونین جرائم مشمول حد زنا و لواط، صلاحیت واحد داشته باشند و از لحاظ ذاتی صلاحیتشان یکی باشد، حکم قضیه را روشن ساخته و عنوان نموده است که شرکاء و معاونین جرم در دادگاهی محاکمه می شوند که صلاحیت رسیدگی به اتهام مجرم اصلی را دارد.

ثانیاً: با عنایت به اینکه مجرمیت معاون برگرفته از مجرمیت مباشر می باشد و این مطلب تحت نظریه «سیستم استعاره مجرمیت» معروف است که از آن به مجرمیت استعاره ای یا معاونت عاریه ای و امثال آن یاد می شود، عبارت از این است که، معاونت یک عنوان مجرمانه مستقل نیست بلکه امری فرعی و تبعی است. لذا تحقق آن مستلزم وجود فعل مجرمانه اصلی است تا معاون عنصر قانونی عمل خود را از آن فعل عاریت بگیرد. قابل ذکر است که

استعاره مجرمیت هم بر دو گونه است :

الف - استعاره مطلق مجرمیت

ب - استعاره نسبی مجرمیت

در نظر استعاره مطلق مجرمیت اصل تساوی مجازات بین مجرم اصلی و معاون مجرم اصلی وجود دارد. ولی در نظر استعاره نسبی مجرمیت، مجازات معاون متناسب با مجرم اصلی است، ولی میزان آن کمتر و عموماً یک درجه کاهش یافته است. با عنایت به ماده ۴۳ قانون مجازات اسلامی، ملاحظه می شود که استعاره نسبی مجرمیت در قانون مجازات اسلامی عمل می شود و با توجه به اینکه مجرم دانستن و بزهکار خواندن معاون منوط به بزهکار شدن مجرم اصلی می باشد، چگونه می توان دو دادگاه جداگانه تقریباً با دو شیوه رسیدگی جدای از هم (وحدت قاضی به علاوه طرح در دادرسی، تعدد قاضی و بدون طرح در دادرسی، برای معاون و مباشری که مجرمیت بین آن دو دائماً در حال رد و بدل می باشد) پیش بینی کرد. لذا اینگونه خصیصه موجود ایجاب می کند که مرجع رسیدگی واحدی برای رسیدگی به جرائم معاونین و مباشرین پیش بینی شود، حال موضوع مباشرت و معاونت جرائم مشمول حد زنا و لواط باشد خواه سایر جرائم و حتی تعزیرات. در اجرای اینگونه اصل منطقی و نزدیک به انصاف و عدالت بود که قانونگذار ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری را به تصویب رساند.

نکته هشتم و پنجم: قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی

سؤال - آیا قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب اسفند ماه ۱۳۵۲ از جهت تکالیفی که برای دادستان و مأمورین انتظامی ذکر کرده است در حال حاضر لازم الاجراء است؟

■ مقدمه: قابل ذکر است که قانون جلوگیری از تصرف عدوانی در سال ۱۳۰۹ به تصویب رسید و در سال ۱۳۵۲ با اصلاحیه‌ای که قانونگذار بر آن مقرر داشت به صورت کنونی تحت عنوان قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی در آمد. حساسیت قانونگذار به مسأله تصرف عدوانی به خاطر این است که این مسأله با نظم عمومی و حقوق ضروری مردم رابطه تنگاتنگ دارد. اموال غیر منقول به لحاظ خصایص و ویژگیهایی که دارند اختلاف در مالکیت آنها بسیار زیاد است. رعایت تشریفات دادرسی که بر دعاوی مدنی حاکم است شاید با اقتضای ذاتی این دعاوی سازگار نباشد. به لحاظ این موضوع بوده است که قانونگذار به تصویب قانون فوق‌الاشعار پرداخته است. با تصویب این قوانین تقریباً از جنبه کیفری از مجازات مجرم در جرم تصرف عدوانی عدول شد و به نیاز فوری یعنی رفع تصرف و با جلوگیری از تصرف روی آورده شد. به موجب اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی، دادسرا اختیاراتی را تحصیل کرد تا بدون رعایت تشریفات خاص دادرسی حقوقی، حکم نهایی را در مورد تصرف عدوانی که همان رفع تصرف به صورت فوری بود صادر کنند. حکم صادره همزمان با ابلاغ قابل اجرا بود، در ارائه روند قانونگذاری، مقنن در ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی در بخش تعزیرات، برای متصرف عدوانی مجازات تعیین کرده و صیغه کیفری آن را رنگینتر کرد. در سیستم فعلی هم، مجازات متصرف عدوانی ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی می‌باشد. قابل ذکر است که تمیز بین ماده یک و دو قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی و ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی این است که در ماده صدرالذکر، شاکی نیازی به اثبات مالکیت خود ندارد، بلکه فقط قانونگذار شرط اقامه دعوی تصرف عدوانی را در اثبات تصرف سابق (سبق تصرف) کافی دانسته بدون اینکه نیاز به اثبات مالکیت هم باشد. اما استفاده از حق مندرج در ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و به نتیجه مطلوب رساندن این دعوا (مجازات متصرف و رفع تصرف) نیاز به اثبات حق مالکیت

شاکی نسبت به ملک موضوع تصرف می‌باشد. اگر شاکی مالکیت را اثبات نکند اعمال ماده ۶۹۰ در مورد طرف مقابل او فاقد وجهت قانونی خواهد بود.

در سال ۱۳۷۳ با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، اختلاف نظر شد که آیا، با وجود اینکه نظام دادرسی بر مبنای دادرسی و دادگاه از نظام قضایی رخت بر بست باز هم قانون اصلاح جایگاهی دارد؟ آیا دادرسی و به تبع آن مقامات انتظامی می‌توانند از حقوق مندرج در مواد یک و دو قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی بهره مند باشند؟

شایان ذکر است که در سال ۱۳۷۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی تصویب شد که فصل هشتم این قانون که مربوط به بحث تصرف عدوانی و... می‌باشد در واقع تلفیقی از قانون جلوگیری از تصرف عدوانی و قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی می‌باشد.

نظریه اکثریت: اکثر همکاران محترم قضایی حاضر در جلسه بر این نظر بودند که قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی در نظام فعلی دادرسی قابل استفاده و اعمال می‌باشد و هیچ قانونی آن را نسخ نکرده است و دادرسی و به تبع آن مراجع انتظامی می‌توانند به حقوق مندرج در قانون فوق (مخصوصاً مواد ۱ و ۲) استناد جسته و نسبت به جلوگیری از تصرف یا رفع تصرف از متصرف عدوانی اقدام کنند. چرا که:

اولاً: نهایت کلام این است که با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و با به کنار رفتن دادرسی، قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی متروک شده است نه نسخ. پس با احیاء مجدد دادرسی قانون متروک (نه منسوخ) مجدداً قدرت اجرایی به خود می‌گیرد و دادرسی به حقوق و اختیارات به حق و مسلم خود در قانون فوق می‌رسد.

ثانیاً: اعتقاد به اینکه ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ جایگزین مواد یک

و دو قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی شده است، شاید قابل خدشه و ایراد باشد. چرا که در زمان تصویب قانون مجازات اسلامی، نظام دادرسی و نظام قضایی بر پایه دادگاه بوده است نه دادسرا. نهایت امر این است که در زمان حاکمیت ماده ۶۹۰، دیگر جایی برای استناد به مواد یک و دو قانون اصلاح فوق الذکر نبوده است نه اینکه ماده ۶۹۰ آنرا منسوخ کرده باشد. پس با احیاء دادسرا، هر کدام از مواد قوانین فوق الذکر در جای خود قابل استناد و اجرا خواهد بود.

نظریه اقلیت:

اقلیت حضار، معتقد بودند که قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی با تصویب قوانین لاحق، قانون مجازات اسلامی، ماده ۶۹۰ و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، فصل هشتم، منسوخ محسوب می شود نه متروک و قابل اعمال و استناد نخواهد بود.

همانطور که در قوانین فوق الاشعار مشاهده می شود در مورد اموال غیر منقول، ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی، به صراحت و به روشنی جایگزین قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی (ماده دوم) شد. اما در مورد اموال منقول (ماده یک قانون اصلاح...) نظر به اینکه هیچ قانون معارض به آن تصویب و جایگزین نشده است، پس در مورد اموال منقول باید اذعان داشت که ماده یک قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی قابلیت اعمال و استناد خواهد داشت.

این سؤال در سال ۱۳۷۹ در بین قضات تهران مطرح شد که ایشان در زمان حاکمیت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اظهار نظر کردند که نتیجه این بود که در نظر اکثریت قضات تهران، از مورد تصرف عدوانی، فصل هشتم قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی، با فرض حذف دادسرا، که تلفیقی از قانون جلوگیری از تصرف

عدوانی و قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی بود، جایگزین قوانین سابق شده است و دیگر جای استناد به قانون اصلاح نخواهد بود. اقلیت قضات تهران در سال ۷۹ قائل بر این بودند که قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی ارتباط تنگاتنگی با نظم عمومی دارد، نظر به اینکه در روزگاران بعد از این قانون، به صراحت قانون معارض با آن قانون تصویب نشده است که منسوخ شدن قانون سابق را اعلام کند، پس قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی قابل اجرا و استناد می‌باشد. تنها با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، یک وقفه ای (آنهم به احتمال نه بطور قطع) در اجرای این قانون بلحاظ اینکه نظام مبتنی بر دادسرا و دادگاه، منتفی شده بود، بوجود آمده که با تصویب قانون احیاء دادرسی مؤخرالتصویب این وقفه هم بر طرف شد و دادسرا به اختیارات و تکالیف مندرج در قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی نائل آمد. و در وضعیت فعلی هم دادسرا و همه شعبه‌های حقوقی دادگاه می‌توانند اقدام به رسیدگی به دعاوی تصرف عدوانی کنند.

ایشان در ادامه افزودند که به نظر می‌رسد اکنون دادسرا هم صلاحیت رسیدگی به دعاوی تصرف عدوانی و اعمال قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی را خواهد داشت. دادسرا در واقع در دعاوی تصرف عدوانی یک رسیدگی مدنی انجام می‌دهد ولی نه مطابق با آیین دادرسی مدنی بلکه مطابق با آیین دادرسی کیفری و قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی. قابل ذکر است که رسیدگی به اعتراض نسبت به آراء صادره از دادسرا دائر بر رفع تصرف باید به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال شود نه دادگاه عمومی، چرا که دادسرا در مقام دادگاه عمومی رسیدگی و اظهار نظر نموده است.

قابل ذکر است که اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه شماره ۶۳/۸/۳ - ۷/۱۷۰۰/اعتقاد به نظریه اکثریت و عدم نسخ قانون اصلاح داشته است.

فصل دوم:

بخش اول :

نظرات اداره حقوقی قوه قضائیه

مبحث اول :

وظایف و اختیارات دادستان

نکته هشناد و شش: دادستان حق استرداد شکایت یا اعلام گذشت ندارد

سؤال - در مواردی که سانحه رانندگی منجر به فوت فرد ناشناس گردد و موضوع از مصادیق ماده ۲۶۶ قانون مجازات اسلامی باشد در صورت تودیع دیه متعلقه، آیا دادستان در خصوص جنبه عمومی جرم پس از تقاضای محکوم علیه مبنی بر اعمال ماده ۲۷۷ از قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب می‌تواند اعلام رضایت و یا استرداد شکایت نماید یا خیر؟ و آیا دادستان می‌تواند از دریافت تمام یا بعضی از دیه صرفنظر نماید یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۴۳۲۸-۸۲/۶/۴:

«مستفاد از ماده ۲۶۶ قانون مجازات اسلامی در مواردی که مجنی علیه ولی نداشته باشد و یا شناخته نشود و یا به او دسترسی نباشد اختیارات تفویضی به دادستان‌ها صرفاً محدود به تعقیب مجرم و تقاضای قصاص یا دیه، حسب مورد می‌باشد و موارد مذکور در استعلام از شمول آن خارج است.»

نکته هشناد و هفت: وظیفه دادستان در مورد تخلیه اماکن استیجاری شهرداری در پارکها و.....

سازمان حمل و نقل ترافیک شهرداری تهران، مستنداً به «لایحه قانونی راجع به مستثنی شدن شهرداری تهران در مورد واگذاری قسمتی از پارکها و میادین و اموال عمومی اعم از عرصه و اعیان از شمول قانون مالک و مستأجر مصوب ۱۳۵۹/۲/۳۱ شورای انقلاب» از این دادسرا تقاضای تخلیه یک باب پارکینگ را نموده است، از سوی دیگر قبل از اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۸۱) و تشکیل دادسراهای تهران سازمان مذکور در همین خصوص دادخواست تخلیه به محاکم عمومی تقدیم نموده پرونده مطرح رسیدگی است.

مشخصاً اعلام فرمایید:

الف) آیا اساساً قانون صدرالذکر (لایحه قانونی راجع به ... مصوب ۵۹ شورای انقلاب) اعتبار قانونی دارد یا خیر؟ و در صورت منسوخ بودن (اعم از صریح یا ضمنی) چه قانونی آن را نسخ نموده است؟

ب) در صورت اعتبار و لازم‌الاجراء بودن قانون مذکور، صدور دستور تخلیه توسط دادستان (و یا معاون ایشان) با وجود مفتوح بودن پرونده در همین ارتباط در محکمه عمومی، چه وضعیتی دارد؟ و آیا می‌توان صدور دستور توسط دادستان را موکول و منوط به رأی دادگاه نمود یا خیر؟ یا باید آن را رد نماید و یا بدون توجه به آن، دستور تخلیه صادر نماید؟

ج) در صورتی که دادخواست تخلیه از محکمه عمومی مسترد گردد آیا دادستان مجاز به صدور دستور تخلیه می‌باشد یا خیر؟

د) چنانچه تصمیم دیگری لازم است توسط دادستان اتخاذ شود چیست و مستند آن کدام است؟

نظریه شماره ۷/۴۲۰۸ - ۸۲/۵/۲۱:

«الف) لایحه قانونی راجع به مستثنی شدن شهرداری تهران در مورد واگذاری قسمتی از پارکها و میادین و... مصوب ۱۳۵۹/۲/۳۱ شورای انقلاب به قوت خود باقی بوده و لغو نگردیده است.

ب) مراجعه به دادگاههای حقوقی به منظور تخلیه مورد اجاره موجب سلب حق شهرداری از استفاده از قانون مذکور و تخلیه از طریق دادسرا نمی‌شود و لذا شهرداری می‌تواند با استفاده از این قانون از دادستان تهران تقاضای تخلیه را به عمل آورد و در

این صورت دادستان تهران باید وفق مقررات لایحه قانونی مذکور اقدام نماید.
 ج) با توجه به پاسخ به سؤال بند "ب" جواب سوال بند "ج" روشن است.
 د) تصمیم دیگری جز صدور دستور تخلیه و اجرای آن ضرورت ندارد.»

نکته هشتم و هشت: وظیفه دادستان در تعطیل کارگاه موضوع تبصره ۱ ماده ۱۰۵ قانون کار

سؤال - با حذف تبصره یک ماده ۱۰۵ قانون کار، آیا دادستان در تشکیلات جدید به رئیس حوزه قضایی اطلاق می‌گردد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ آیا رئیس حوزه قضایی راساً باید اقدام نماید یا می‌تواند به قاضی دیگر و دادگاه دیگر ارجاع نماید؟

نظریه شماره ۷/۹۱۱۱-۳/۱۰/۸۱:

«اولاً: با توجه به ماده ۱۲ اصلاحی و تبصره ۷ الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ به ماده ۲۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادستان رئیس حوزه قضایی نیست.
 ثانیاً: با حذف تبصره ذیل ماده ۱۲ (سابق) قانون مزبور، مانع قانونی مراجعه به دادستان زایل و اختیارات و وظایف دادستان به شرح قوانین معتبر اعاده شده است و لذا در صورت تشکیل دادسرا در محل، طبق تبصره یک ماده ۱۰۵ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ برای تقاضای تعطیل کارگاه می‌توان به دادستان محل مراجعه کرد.»

نکته هشتم و نه: امکان استقرار قضات دادسرا در کلانتری

سؤال - استقرار یکی از قضات دادسرا در کلانتری یا آگاهی دارای منع قانونی است یا خیر؟ چنانچه پاسخ منفی است نحوه ارجاع پرونده به ایشان به چه نحوی است و آیا دادستان می‌تواند با یک دستور کلی ارجاع پرونده‌های ارسالی به آن کلانتری را به قاضی مستقر در کلانتری تفویض نماید یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۲۰۳۱-۸۲/۳/۲۳:

«دادستان مجاز است یک یا چند نفر از دادیاران را با صدور ابلاغ مأمور نماید که در کلانتری‌ها مستقر و جرائم در حدود صلاحیت دادیار رسیدگی نماید و انجام چنین اقدامی مناقات با قانون ندارد و لزومی به ارجاع موردی نیز ندارد، کما اینکه در زمان حاکمیت قانون آئین دادرسی کیفری برخی از دادیاران و بازپرسان مأموریت یافته بودند که در اداره آگاهی یا اداره برق یا وزارت کار و ... انجام وظیفه نموده و حسب مورد به پرونده‌های سرقت و کلاهبرداری و یا سرقت برق و یا جرائم مربوط به تخلفات و جرائم ناشی از عدم رعایت مقررات ایمنی کارگاه‌ها رسیدگی نمایند. البته لازم است محل استقرار دادیار در کلانتری در محلی باشد که کاملاً منفک از کلانتری باشد. البته بهتر است که حتی الامکان قضات در دادسرا و دادگستری مستقر باشند نه جای دیگر.»

نکته نود: عدم وجاهت اقدام دادستان در دخالت و اعمال نظر در تصمیمات و قرارهای دادگاه اطفال

بعضی از همکاران محترم مستنداً به ماده ۱۰ آئین نامه قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب معتقدند که قرارهای بازداشت موقت صادره از طرف دادگاههای اطفال باید به نظر و تائید دادستان برسد و برخی دیگر اعتقاد دارند اختیارات دادستان‌های سابق که به موجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب لغو و به رئیس حوزه قضائی محول شده است با آئین نامه (ماده ۱۰) قابل برگشت و اعاده نمی‌باشد فلذا قرارهای بازداشت موقت کماکان بایستی به نظر رئیس حوزه قضائی برسد و برخی دیگر نیز چنین عنوان می‌نمایند که دادگاههای اطفال رسماً مجاز به صدور قرار بازداشت موقت می‌باشند و نیاز به جلب نظر و اخذ تائیدیه از دادستان و یا رئیس حوزه قضائی ندارند خواهشمند است دستور فرمائید در این خصوص بررسی و اعلام نظر و ارشاد نمایند.

نظریه شماره ۷/۲۹۴۱-۸۲/۴/۱۶:

«ترتیب رسیدگی به جرایم اطفال در قانون آیین دادرسی کیفری مواد ۲۱۹ الی ۲۳۱ تعیین گردیده و در هیچ یک از مقررات مذکور دخالت و اعمال نظر دادستان در تصمیمات و قرارهای دادگاه اطفال پیش بینی نگردیده است.»

نکته نود و یک: عدم وجاهت اقدام دادستان در ارسال لایحه برای دفاع از کیفرخواست

سؤال - آیا دادستان عمومی و انقلاب می‌تواند ضمن اسقاط حق حضور در دادگاه برای دفاع از کیفرخواست خود لایحه ارسال دارد؟

نظریه شماره ۷/۵۳۳۹-۸۲/۷/۱۳:

«طبق بند ج ماده ۱۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضروری است و بدون شرکت وی یا نماینده اش تشکیل جلسه دادگاه غیر قانونی است بنابراین دادن لایحه در مانحن فیه کفایت نمی‌کند.»

نکته نود و دو: مرجع انجام وظایف دادستان استان

سؤال - در حال حاضر که دادستان استان در قانون پیش بینی نشده است وظایف وی بر عهده کیست؟

نظریه شماره ۷/۳۵۸۰-۸۲/۴/۳۱:

«در قوانین فعلی جایی برای دادستان یا وظایف او وجود ندارد. و وظایف دادستان شهرستان همان است که در قوانین پیش بینی شده است.»

نکته نود و سه : وظیفه دادستان برای شرکت در جلسات شورای تأمین

سؤال - آیا با احیای دادرها دادستان شهرستان مرکز استان باید در شورای تأمین استان

شرکت نماید یا رئیس کل دادگستری استان ؟

نظریه شماره ۳۶۰۱ - ۸۲/۵/۵ :

«با تشکیل دادرها و توجه به تبصره ذیل ماده ۶ قانون راجع به تعیین وظایف و تشکیلات شورای امنیت کشور مصوب ۱۳۶۲ که به کلمه دادستان تصریح دارد. در مورد این سؤال، بایستی دادستان به شورای تأمین استان دعوت شود.»

نکته نود و چهار : نظارت و ریاست اداری بر دادرهای مرکز استان

سؤال - آیا دادستان شهرستان مرکز استان تحت ریاست اداری رئیس کل دادگستری استان

است یا تحت ریاست اداری رئیس کل دادگاههای عمومی و انقلاب شهرستان مرکز استان؟

نظریه شماره ۳۶۰۱ - ۸۲/۵/۵ :

«مطابق ماده ۱۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادگستری هر شهرستان دارای یک نفر رئیس بوده که به نام رئیس دادگستری شهرستان بر کلیه دادگاههای عمومی و انقلاب و هم چنین بر دادرهای آن شهرستان نظارت و ریاست اداری دارد ولی شهرستانهای مرکز استان این قاعده مستثنی بوده و نظارت و ریاست اداری دادرهای مرکز استان، صرفاً، به رئیس کل دادگستری استان محول گردیده است.»

نکته نود و پنج : مقام صالح برای انجام وظایف محوله در اساسنامه انجمنهای حمایت زندانیان

سؤال - با عنایت به تغییراتی که در ماده ۱۰ اساسنامه انجمنهای حمایت زندانیان مصوب

۱۳۶۰/۱۲/۱۱ در زمان حذف دادرها صورت گرفته است لذا خواهشمند است دستور

فرماید نظریه آن اداره کل را مبنی بر فعال شدن مجدد دادرها و انتخاب دادستان عمومی و انقلاب در خصوص ماده ۱۰ کل اعلام فرمائید. ضمناً با عنایت به اینکه رئیس حوزه قضائی بجای دادستان عمومی و انقلاب طبق ماده ۱۲ در جلسات شرکت می نمود در این خصوص هم اعلام نظر فرمائید.

نظریه شماره ۷/۳۰۰۶-۸۲/۴/۱۴:

«هر چند با تشکیل دادرها در یک منطقه موانع قانونی مراجعه دادستان زائل و اختیارات و وظایف دادستان با توجه به قوانین معتبر اعاده گردیده است ولی در مانحن فیه با توجه به تغییرات حادث در بعضی از مواد اساسنامه تا زمانی که اساسنامه مجدداً اصلاح نشده رئیس دادگستری باید به وظایف محوله عمل نماید.»

نکته نود و شش: تکلیف دادستان به اعتراض به احکام قطعی در مهلت قانونی

سؤال - آیا فرجه مقرر قانونی یک ماه جهت اعتراض به احکام قطعی شامل دادستان نیز می شود یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۳۵۸۱-۱۳۸۲/۵/۱:

«باتوجه به ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی انقلاب اعتراض به آرای قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحو مقرر در قوانین مربوطه مسموع نخواهد بود مگر اینکه آراء صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد در این صورت نیز محکوم علیه چه در امور کیفری چه در امور مدنی و دادستان نیز در صورت تشکیل دادرها در امور کیفری می تواند ظرف مهلت مقرر در تبصره ۲ ماده مذکور همان قانون تجدیدنظرخواهی نماید.»

نکته نود و هفت: نظارت دادستان نسبت به ضابطین

سؤال - برابر ماده ۱۷ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده اصلاحی آن ریاست ضابطین با دادستان می‌باشد با عنایت به اینکه در صورت ضرورت اخذ توضیح و یا صدور دستور به فرماندهی انتظامی استان به جهت صلاحیت شهرستانی دادستان چگونه خواهد بود؟

«ماده ۱۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بوسیله بند "ب" ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نسخ شده است و براساس قانون اخیرالذکر ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظیفه‌ای که به عنوان ضابط بر عهده دارند با دادستان بوده و از حیث مجری بودن ضابطین تفاوتی بین فرماندهی نیروی انتظامی استان با سایر رده‌های فرماندهی وجود ندارد.»

نکته نود و هشت: ضرورت تأیید کلیه قرارهای دادیار توسط دادستان

سؤال - منظور مقنن از کلیه قرارهای صادره از سوی دادیار که باید به تأیید دادستان برسد چیست؟ (بند "ز" ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) آیا صرفاً شامل قرارهای نهایی است یا قرارهای تأمین را نیز شامل می‌گردد. در صورت صحیح بودن فرض اخیر پاسخ فرمایید که تکلیف قرارهای تأمین که دادیار در وقت کشیک صادر می‌نماید و پرونده متعاقباً در وقت اداری به بازپرس ارجاع می‌گردد چیست آیا نیاز به تأیید دادستان دارد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۲۸۴۷ - ۸۲/۴/۱۸:

«اولاً: مقصود از کلیه قرارهای دادیار در بند "ز" ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب کلیه قرارهای دادیار اعم از قرارهای نهایی و تأمین که دادیار صادر نماید

می‌باشد و تفسیر آن به قرارهای نهایی خلاف صریح آن ماده است. لذا هر قراری که دادیار صادر می‌نماید باید به موافقت دادستان برسد.

ثانیاً: نظر به اینکه کلیه قرارهای صادره اعم از نهایی یا تأمینی و یا قرار و تصمیمی که وسیله دادیار اتخاذ می‌گردد بایستی به موافقت دادستان برسد و فرقی نیست بین این که قرار در وقت اداری صادر شده باشد یا وقت کشیک.»

نکته نود و نه: تصمیم قاضی دادسرا هنگام مواجهه با جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون

تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۱)

سؤال - در صورتی که جرمی که مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب می‌باشد از سوی دادستان به شعبه دایاری یا بازپرسی ارجاع شود دادیار یا بازپرس چه تصمیمی باید اخذ نماید؟

«مستفاد از تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۱۳۸۱ این است که این قبیل پرونده‌ها مستقیماً و بدون هرگونه دخالت از سوی دادسرا عیناً به دادگاه مربوطه که دادگاه عمومی است ارسال می‌گردد.»

نکته صد: اختلاف دادسرا و دادگاه در خصوص اخذ تأمین از متهم در جرایم مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون

اصلاح دادگاههای عمومی و انقلاب (۲)

سؤال - الف) مطابق تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چنانچه مجازات جرمی زیر سه ماه حبس و یا کمتر از یک میلیون ریال جزای نقدی باشد باید مستقیماً در دادگاههای عمومی رسیدگی گردد، آیا دادسرا باید تأمین مناسب از متهم در اینگونه جرائم اخذ نماید و بعد پرونده را با عدم صلاحیت به دادگاه

ارسال دارد یا خیر؟

ب) در صورت اختلاف از این حیث از ناحیه دادسرا با دادگاه در خصوص اخذ تأمین از متهم در جرائم مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون مذکور مرجع حل اختلاف کدام است؟ و آیا وفق تبصره یک ماده ۱۴ قانون مذکور دادسرا مکلف به تبعیت است یا خیر؟ تبصره مذکور در مورد جرائمی است که دادسرا صلاحیت ورود به ماهیت پرونده را داشته باشد.

نظریه شماره ۷/۴۷۰۰-۸۲/۶/۸:

«سؤالات مطروح در استعلام صرفاً در خصوص چگونگی دخالت دادسرا و در رابطه با جرائمی است که مجازات قانونی آن فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می‌باشد مستفاد از تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۱۳۸۱ این است که این قبیل پرونده‌ها مستقیماً و بدون هرگونه دخالت از سوی دادسرا عیناً به دادگاه مربوطه که دادگاه عمومی است ارسال می‌گردد.»

نکته صد و یک: اوقات فوق‌العاده و مقرر نیز در دادسرا وجود دارد

سؤال - در دادگاهها تشکیل جلسه در وقت فوق‌العاده یا رسیدگی وجود دارد و دادرس می‌بایست حتماً رسمیت جلسه را اعلان نماید آیا در دادسرا نیز وقت فوق‌العاده و رسیدگی وجود دارد یا خیر؟! و آیا می‌بایست رسمیت جلسه به حضار یا فرد واحد حاضر در جلسه ابلاغ و تفهیم شود یا خیر؟ آیا اصولاً تشکیل جلسه در بازپرسی چگونه خواهد بود؟!؟

نظریه شماره ۷/۳۰۶۴-۸۲/۴/۲۱:

«پرونده‌های متشکله در دادسرا در جهت تکمیل می‌تواند مقید به وقت احتیاطی باشد تا چنانچه بازپرس نظر هیئت کارشناسان را ضروری بداند با ملاحظه اوراق پرونده مبادرت به

اظهار نظر در امری بعنوان خبره نماید و یا در مواردی که بازپرس مواجهه حضوری در امری را ضروری تشخیص دهد از لحاظ حفظ نظم و نسق و جلوگیری از اطاله دادرسی بایستی اشخاص مذکور در فوق را در وقت و ساعت مقرر که قبلاً تعیین نموده است دعوت نماید.»

نکته صد و دو: اقدام دادسرا در اوقات کشیک در مورد پرونده‌های مربوط به جرایمی که مستقیماً در دادگاه

مطرح می‌شوند

سؤال - چنانچه پرونده ای در غیر وقت اداری به نظر قاضی کشیک برسد که مربوط به دادگاه اطفال یا کیفری استان باشد آیا قاضی کشیک (قاضی دادسرا) می‌تواند اقدام به صدور دستور نماید یا خیر؟

نظریه شماره ۸/۱۱۶۸ - ۸۲/۲/۳۱

«قاضی کشیک حق تحقیق درباره جرایم منافی عفت را ندارد، زیرا طبق تبصره ذیل ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در صورت وجود شرایط قانونی مذکور در تبصره، منحصراً تحقیق به عهده قاضی دادگاه است و قاضی کشیک فقط می‌تواند دستور دهد پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد، اولی این است که قاضی دادگاه اطفال به قضات کشیک نمایندگی اعطاء کند.»

نکته صد و سه: دستور ضبط وثیقه یا وجه الکفاله بر عهده دادستان است

سؤال - با عنایت به بند " الف " ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۰ آیین‌نامه این قانون خواهشمند است بررسی و اعلام فرمایند که اجرای قسمت اخیر ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مبنی بر ضبط وثیقه و یا وجه الکفاله‌ها خصوصاً در دادگاه‌های اطفال توسط رئیس حوزه قضایی انجامی می‌شود یا دادستان؟

نظریه شماره ۷/۲۹۳۸ - ۸۲/۴/۱۶:

«باتوجه به بند " الف " ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و لحاظ ماده ۱۰ آیین نامه این قانون اختیارات و وظایف دادستان که سابقاً به رئیس دادگستری و معاونین وی تفویض شده بود مجدداً به استناد مذکور به دادستان اعاده شده است فلذا در صورت تشکیل دادرسی در محل در فرض سؤال اجرای قسمت اخیر ماده ۱۴۰ قانونی آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مبنی بر صدور دستور ضبط وثیقه یا وجه الکفاله یا وجه الالزام در کلیه مراجع قضایی با دادستان خواهد بود لیکن چون تشخیص تخلف متهم یا کفیل یا وثیقه گذار و نهایتاً دستور ضبط وجه الالزام قائم به شخص دادستان نیست تا مباشرت او شرط باشد بنابراین در صورت اعطای اختیار از سوی دادستان اعمال یاد شده توسط معاونین دادستان نیز منع قانونی ندارد.»

نکته صد و چهار : دادستان نمی تواند پرونده ارجاعی به بازپرس را از وی مطالبه و به بازپرس دیگری ارجاع کند

سؤال - باتوجه به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب پاسخ فرمائید که آیا دادستان پس از ارجاع پرونده به بازپرس یا دادیار، می تواند پرونده را از شعبه مرجوع الیه گرفته و به شعبه دیگری ارجاع کند یا خیر. در صورت منفی بودن پاسخ چنانچه دادیار یا بازپرس در مرخصی باشد تکلیف چیست؟

نظریه شماره ۷/۲۵۶۷ - ۸۲/۱۰/۷:

«طبق مستفاد از بند " ز " ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادیار تحت ریاست و هدایت و نظارت دادستان انجام وظیفه می کند و از حیث

اظهار نظر عقیده رأی تابع او می باشد. بنابراین دادستان می تواند پرونده دادرسی را در فرض مندرج در استعلام اخذ و به شعبه دیگری ارجاع کند البته این اقدام دادستان بایستی فقط بر اساس رعایت مصالح باشد نه جهات دیگر و در مورد بازپرس مستنداً به بند " ه " از قانون مرقوم یکی از اهم از وظایف دادستان نظارت بر تحقیقات بازپرس است ولی این نظارت به دادستان اجازه نمی دهد که مستقیماً پس از ارجاع پرونده به بازپرس آن را اخذ و به شعبه دیگر ارجاع نماید در مدت مرخصی بازپرس نیز اعم از کوتاه مدت یا بلند مدت چنانچه نیاز به دستور قضایی باشد مستنداً به بند " و " از قانون مرقوم دادستان صرفاً در جرائمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست می تواند دستور صادر نماید والا در موارد دیگر تا مراجعت بازپرس از مرخصی و نیاز به دستور قضائی موضوع باید به بازپرس دیگری ارجاع شود.»

نکته صد و پنج: رسیدگی دادسرا به جرایمی که مستقیماً باید در دادگاه طرح شود و جاهت قانونی ندارد

سؤال - نظر به اینکه در برداشت قضایی قضات محترم دادسرا از فراز آخر تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۸۱ اختلاف وجود دارد خواهشمند است نظریه مشورتی آن اداره را در این خصوص اعلام فرمایید:

تبصره فوق مقرر می دارد پرونده های مربوط به جرایم مذکور در آن مستقیماً در دادگاه ذی صلاح مطرح می گردد مگر آنکه به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد آیا در فرضی که فردی متهم به یکی از جرایم مشمول تبصره ۳ و جرم دیگری خارج از موضوع تبصره باشد، دادسرا با ارجاع و تشخیص دادستان اختیار و اجازه رسیدگی (تحقیق و تفهیم اتهام و اخذ تأمین و صدور قرار مجرمیت و...) به هر دو بزه مثلاً رانندگی بدون پروانه و شرب خمر و ولگردی و لواط را دارد یا صرفاً به جرم خارج

از تبصره رسیدگی و با تکمیل و پایان تحقیقات پرونده را در مورد بزه نخست (موضوع تبصره) مستقیماً به دادگاه صلاحیت‌دار می‌فرستد؟

نظریه شماره ۷/۳۰۰۴-۸۲/۱۰/۱۵-۳۰۰۴/۷:

«فلسفه وضعی تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، حفظ حیثیت افراد و جلوگیری از ورود آسیبهای روانی نسبت به اطفال و ممانعت از انتشار و اشاعه مسائل مربوط به این‌گونه جرائم و در سایر موارد جلوگیری از اطاله دادرسی و تسریع در رسیدگی است و به همین لحاظ قانونگذار در جرایمی که مستوجب حدزنا و لواط است و همچنین در جرایم ارتكابی اطفال مقرر داشته، پرونده مستقیماً در دادگاه مربوطه مطرح شود و مرحله انجام تحقیقات مقدماتی در دادرسی را حذف کرده است، بنابراین رسیدگی دادرسی به جرایم صدر تبصره که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه است فاقد وجاهت قانونی است و دادرسی آنها در حدود ذیل تبصره می‌تواند در مورد سایر جهات تحقیق نماید، مثلاً در مورد مثال مذکور در استعلام نسبت به امری که خارج از شمول موارد احصاء شده در تبصره ۳ ماده ۳ مرقوم است، دادرسی می‌تواند تحقیقات خود را انجام و متعاقباً در مورد زنا و لواط پرونده را مستقیماً به دادگاه کیفری استان ارسال نماید.»

نکته صد و شش: اقدام بازپرس یا دادیار در موقع ارجاع پرونده‌هایی که مستقیماً باید در دادگاه طرح شوند

سؤال - در مورد جرمی که مشمول تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب می‌باشد و از سوی دادستان به شعبه دادرسی یا بازپرسی ارجاع شود دادیار یا بازپرس چه تصمیمی باید اخذ نماید؟

نظریه شماره ۷/۵۱۴۶-۸۲/۷/۱۴:

«مستفاد از تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۸۱ این

است که این قبیل پرونده‌ها مستقیماً و بدون هرگونه دخالت از سوی دادسرا عیناً به دادگاه مربوط که دادگاه عمومی است ارسال می‌گردد.»

نکته صد و هفت: دادسرا پس از اقدامات پیرامون جرایم در صلاحیت خود، در موارد مذکور در تبصره ۳ ماده ۳، پرونده را مستقیماً به دادگاه ارسال می‌کند

سؤال - به موجب تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به بعضی از جرایم در صلاحیت مستقیم دادگاه می‌باشد مگر آنکه به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد. خواهشمند است اعلام نظر فرمایید در مواردی که راجع به سایر جهات رسیدگی و منتهی به صدور قرار منع تعقیب گردیده پرونده در موارد دیگر که در صلاحیت مستقیم دادگاه می‌باشد، باید با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست به دادگاه ارسال گردد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۸۰۶۰-۱۵/۱۰/۸۲:

«مستفاد از تبصره ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۸۱ این است که این قبیل پرونده‌ها پس از اقدام دادسرا نسبت به آنچه صالح است مستقیماً و بدون هرگونه دخالت از سوی دادسرا عیناً به دادگاه مربوط به شرحی که در استعلام آمده است ارسال شود.»

نکته صد و هشت: چنانچه مجازاتهای قانونی یک جرم هم از نوع مجازاتهای موضوع تبصره ۳ ماده ۳ ق.ت.د.ع.ا. باشد و هم مجازاتهای دیگر، دادسرا صالح به رسیدگی است

سؤال - نظر به اینکه وفق تبصره سوم ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ و اصلاحات سال ۸۱ جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه

حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می‌باشد در صلاحیت دادگاه می‌باشد حال در بعضی از مواد قانونی مثلاً در ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی علاوه بر ذکر دو روز تا دو ماه حبس یا شلاق تا ۷۴ ضربه مجازات تعیین گردیده و توجهاً به تبصره ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸ صلاحیت رسیدگی با دادگاه می‌باشد یا دادسرا ارشاد فرماید.

نظریه شماره ۷/۷۲۴۵ - ۸۲/۸/۲۸:

«جرم موضوع ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی از شمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب خارج است و باید به جرم مذکور در این ماده بدو دادسرا رسیدگی و در صورت صدور کیفرخواست پرونده در دادگاه مطرح شود زیرا یکی از مجازاتهای ماده ۶۳۸ مجازات شلاق است. لذا منحصراً پرونده‌هایی مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود که مجازات قانونی آن فقط تاسه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال باشد.»

اضافه می‌نماید تبصره ذیل ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مقوله دیگری است و ارتباطی با مورد سؤال ندارد.

نکته صد و نه: دادسرا می‌تواند قرار ممنوع الخروجی متهم را صادر کند

سؤال - با توجه به ماده ۱۳۳ از قانون آیین دادرسی کیفری، اینک با استقرار دادسراها جلوگیری از خروج متهمین در پرونده‌های مطروح، از حیث نظریه مشورتی چگونه است؟

نظریه شماره ۷/۳۰۶۳ - ۸۲/۴/۱۸:

«با استفاده از بند " الف " ماده ۳ اصلاحی مورخ ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته دادسرا که عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه

دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی اجرای حکم... می باشد چون صدور قرار عدم خروج متهم از کشور با توجه به اهمیت و دلایل جرم صادر می گردد در محلهایی که دادرسی عمومی و انقلاب تشکیل است صدور قرار عدم خروج متهم از کشور به عهده دادرسی است.»

نظریه شماره ۷/۷۵۶۱- سال ۸۱:

«مستفاد از ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل گاههای عمومی و انقلاب ۷۳/۴/۱۵ که مقرر داشته ... "وظایف و اختیارات دادرسی عمومی و انقلاب تازمان تصویب آیین دادرسی مربوطه طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ و این قانون خواهد بود..." بازپرس می تواند با اختیارات مقرر در ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مذکور قرار عدم خروج متهم را از کشور صادر نماید و همان طور که در ماده مرقوم تصریح گردیده است مدت اعتبار این قرار شش ماه و چنانچه بازپرس لازم بداند می تواند هر شش ماه یک بار آن را تجدید نماید و مرجع رسیدگی به اعتراض دادگاه تجدیدنظر استان است.»

نکته صد و ده: وظیفه دادرسی در پرونده های قتل غیر عمدی که متهم آن متواری و غیر قابل شناسایی است

سؤال - تکلیف دادرسی در مورد پرونده های تصادف منجر به قتل غیر عمدی یا ایراد صدمه بدنی غیر عمدی که راننده صحنه تصادف را ترک و متواری گردیده و قابل شناسایی نبوده و پس از انجام تحقیقات لازم نیز قابل شناسایی نباشد چیست؟

نظریه شماره ۷/۳۰۶۳- ۸۲/۴/۱۸:

«ابتدا باید نسبت به شناسایی قاتل یا قاتلین و یا مرتکبین به ایراد صدمه بدنی اقدام شود و پس

از شناسایی مرتکب یا مرتکبین طبق قانون مجازات شوند و اگر تحقیقات به هیچ وجه مفید واقع نشد و به نتیجه نرسید و شناسایی مرتکب یا مرتکبین ممکن نشد می توان با استفاده از ملاک ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی و بر اساس آنکه نباید خون مسلمانی هدر شود، دیه را از بیت المال پرداخت نمود.»

نکته صد و یازده: اقدام قاضی کشیک دادسرا در پرونده‌های مربوط به دادگاههای کیفری

سؤال - اتفاق می افتد در وقت کشیک از سوی کلانتریها و پاسگاههای نیروی انتظامی پرونده‌هایی را نزد قاضی کشیک که قاضی دادسرا ارسال می نماید که مربوط به محاکم کیفری است و در آن محاکم مطرح رسیدگی است و در خصوص تحت نظر بودن یا نبودن (ادامه بازداشت متهم) کسب تکلیف می نمایند و یا متهمی را حسب دستور محاکم کیفری جلب نموده‌اند و در ساعت کشیک به منظور مذکور نزد قاضی کشیک اعزام می نمایند و یا اینکه پرونده نیابتی پس از اجراء از سوی مرجع مجری نیابت به همراه متهم اعاده شده (نیابت از سوی محاکم کیفری صادر شده) و به جهت منظور فوق به نظر قاضی کشیک رسانده می شود و امثالهم در این مورد قاضی کشیک چه وظیفه‌ای به عهده دارد؟

نظریه شماره ۷/۵۳۶۱ - ۸۲/۶/۲۹:

«قاضی کشیک که قاضی دادسرا می باشد در خصوص استعلام فقط می تواند دستور دهد پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد.»

نکته صد و دوازده: ارجاع پرونده در دادسرا به شعبه صورت می گیرد نه به قاضی

سؤال - ارجاع پرونده در دادسرا به چه کیفیتی است؟ آیا به شعبه ارجاع می گردد؟

نظریه شماره:

«طبق ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، پرونده و شکایات واصله به شعب ارجاع می شود نه قاضی، چه آن که قاضی احتمالاً مردود و یا ممکن است به جهتی از شعبه برود، در صورتی که پرونده در شعبه مرجوع الیه تا اتخاذ تصمیم نهایی باقی می ماند و حتی اخذ آن از شعبه ممکن نیست مگر در موقع ضرورت.»

نکته صد و سیزده: عدم ذکر مواد قانونی در کیفرخواست، از موارد نقص محسوب می شود

سؤال - آیا عدم ذکر مواد قانونی در کیفرخواست مانع از رسیدگی به پرونده در دادگاه و مجوز عودت پرونده به دادسرا جهت رفع نقص می باشد؟

نظریه شماره ۷/۴۹۵۴ - ۸۲/۶/۲۴:

«با عنایت به تبصره ۱ اصلاحی ماده ۱۴ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته (هرگاه دادگاه نقصی در تحقیقات مشاهده نموده یا انجام اقدامی را لازم بداند، خود تکمیل می نماید و نیز می تواند رفع نقص و تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادرسی مربوط درخواست کند)، اگر دادستان به یکی از تکالیف قانونی خود که در ذیل بند ۳ ماده ۳ اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ قانون مزبور احصاء شده عمل نکند و دادگاه هنگام بررسی اجمالی پرونده به قصد احراز معد بودن آن برای اصدار دستور تعیین وقت رسیدگی و دعوت طرفین که علی الاصول باید همراه با ارسال رونوشت یا تصویر کیفرخواست برای متهم باشد، متوجه شود که دادستان مطابق قانون نسبت به انجام تکالیف قانونی خود مانند ذکر مواد قانونی مورد استثناء در کیفرخواست، اقدام نکرده است، می تواند به استناد تبصره مارالذکر پرونده را به دادسرا عودت دهد تا پس از اقدام دادستان نسبت به تکمیل کیفرخواست، پرونده به دادگاه اعاده شود.»

نکته صد و چهارده: دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادرسی در کیفرخواست نیست

سؤال - چنانچه کیفرخواستی صادر شود که در مرحله دادرسی، دادگاه تشخیص دهد که دادرسی در موضوع اتهام و یا ماده استنادی آن باید مجدداً به متهم تفهیم اتهام نماید و یا ماده استنادی را تغییر دهد یا نقصی را ملاحظه نماید از سوی دادگاه چه اقدامی متصور است؟

نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه:

«درست است که بر طبق بنده ۵ شق ۲ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در کیفرخواست، مواد قانونی مورد استناد باید تصریح شود. لکن چون بر طبق بندهای "الف" و "ج" ماده ۱۴ اصلاحی قانون یاد شده، انشای رأی پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون برعهده قاضی دادگاه است لذا دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادرسی در کیفرخواست نیست و تطبیق مورد با قانون با دادگاه است. طبق ماده لایحه قانون تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادرسی در معیت دادگاههای آن حوزه تشکیل می‌گردد. بنابراین چون دادرسی در معیت دادگاه است لذا در هر مورد که دادگاه پرونده‌ای را ناقص تشخیص دهد و انجام اموری را لازم بداند، می‌تواند هم خود به رفع نقص مبادرت ورزد و هم می‌تواند انجام آنها را از دادرسی بخواهد. (تبصره ۱ اصلاحی ماده ۱۴ قانون فوق‌الذکر).»

نکته صد و پانزده: رسیدگی به مفقودی چک با دادرسی است

سؤال - باتوجه به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چنانچه در محل دادرسی تشکیل شده باشد رسیدگی به موضوع مفقودی چک با دادرسی است یا دادگاه؟

نظریه شماره ۷/۵۳۰۰-۸۲/۷/۳:

«با توجه به تبصره ۲ ماده ۱۴ اصلاحی قانون صدور چک که در آن تبصره عنوان "مراجع قضایی" به کار رفته است و با توجه به اینکه منظور از مراجع قضایی مراجع رسیدگی کننده به شکایات مربوط به چک می باشد، در جایی که دادسرا وجود دارد باید به دادسرا اعلام گردد ولی این اعلام تکلیفی برای مرجع قضایی ایجاد نمی کند.»

نکته صد و شانزده: دادستان می تواند با رعایت شرایط قانونی تعقیب متهم را معلق نماید

سؤال - آیا با قانون فعلی دادستان می تواند تعقیب متهم را تعلیق نماید و آیا می توان در این

زمینه و یا زمینه های مشابه قوانین خاص قبلی استناد کرد؟

نظریه شماره ۷/۳۵۷۷:

«ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۵۶ نسخ نشده و به اعتبار و قوت قانونی خود باقی است و چون به استناد ماده ۱۰ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای و انقلاب، در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳ به رئیس حوزه قضایی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول شده است، لذا صدور قرار تعلیق تعقیب کیفری در محدوده ماده ۲۲ قانون مصوب سال ۵۶ از سوی دادستان بلاشکال است.»

نکته صد و هفده: تعدد صدور کیفر خواست

نظریه شماره ۷/۸۵۸۸-۸۲/۱۲/۵:

«با توجه به مواد ۵۴ و ۵۵ و ۸۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، به اتهامات متعدد متهم، صرف نظر از عناوین قانون جرم ارتكابی توأمأ و یکجا رسیدگی می شود.»

استثنا در مورد عدم صلاحیت ذاتی که در ماده ۵۵ قانون فوق به آن اشاره شده است. چنانچه جرم ارتكابی از صلاحیت ذاتی مرجع رسیدگی کننده خارج باشد، دادگاه باید براساس ماده ۵۵ اقدام نماید. بنابراین در فرض مورد سؤال در مورد جرم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب داسرا باید با صدور کیفرخواست از دادگاه انقلاب تقاضای مجازات متهم را بنماید. و در مورد جرم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب داسرا باید با صدور کیفرخواست از دادگاه انقلاب تقاضای مجازات متهم را بنماید و در مورد جرم داخل در صلاحیت دادگاه عمومی و نیز جرم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری مرکز استان، داسرا باید با صدور کیفرخواست از دادگاه انقلاب تقاضای مجازات متهم را بنماید و در مورد جرم داخل در صلاحیت دادگاه عمومی و نیز جرم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری مرکز استان، داسرا باید یک کیفرخواست صادر و از دادگاه کیفری استان تقاضای مجازات متهم را با استناد به ماده ۴۵ قانون مورد استناد بنماید.»

نکته صد و هجده: دادستان در صورت اقتضاء و مصلحت می تواند پرونده را به بازپرس دیگری ارجاع نماید

نظریه شماره ۷/۹۵۳۷-۸۲/۱۱/۲۸:

«دادستان در صورت اقتضاء و مصلحت می تواند پرونده را به بازپرس دیگری ارجاع نماید و این امر منع قانونی ندارد ولی بدون مصلحت نباید چنین کند زیرا این امر تخلف محسوب شده است.»

نکته صد و نوزده: چنانچه دادستان اظهار رد را بپذیرد، به جای وی احد از معاونین دادستان نسبت به قرار

نهایی دادیار اظهار نظر خواهد کرد.

نظریه شماره ۷/۹۵۳۶-۸۲/۱۱/۱۸:

«اگر از سوی طرفین پرونده به دادستان اظهار رد شود، مورد از مصادیق ماده ۴۶ قانون آیین

دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می باشد و چنانچه دادستان اظهار رد را بپذیرد، بجای وی احد از معاونین دادستان نسبت به قرار نهایی دادیار اظهار نظر خواهد کرد.»

نکته صد و بیست: جرایم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی

نظریه شماره ۷/۹۷۸۴ - ۸۲/۱۲/۹:

«یکی اینکه متهم مرتکب جرایم متعددی شده باشد که بعضی مشمول عناوین احصاء شده در قسمتهای ماقبل آخر تبصره ۳ اصلاحی و مابقی مشمول قسمت اخیر آن مانند ارتکاب لواط نسبت به کسی و سرقت اموال دیگری و ایراد صدمه عمدی نسبت به کس دیگر، در این قبیل موارد، دادسرا، بدون دخالت درباره اتهام لواط، لکن با اتخاذ تدابیر لازم برای حفظ آثار و دلایل ارتکاب جرم مزبور و توجه به ضرورت فوریت رسیدگی و اقداماتی از قبیل تشکیل بدل پرونده و ارسال آن به دادگاه ذیصلاح، نسبت به سایر جهات یعنی اتهامات مثلاً سرقت و ایراد صدمه عمدی تحقیقات پرونده را تکمیل و عنداللزوم با تنظیم کیفرخواست آن را به دادگاه مربوطه ارسال می دارد.»

نکته صد و بیست و یک: در قوانین فعلی جایی برای دادستان استان یا وظایف آن وجود ندارد

نظریه شماره ۷/۳۵۸۰ - ۸۲/۴/۳۱:

«در قوانین فعلی جایی برای دادستان استان یا وظایف او وجود ندارد. و وظایف دادستان شهرستان همان است که در قوانین پیش بینی شده است.»

نکته صد و بیست و دو: اعلام مراتب مفقودیت چک به بانک صرفاً جنبه اعلامی دارد

نظریه شماره ۷/۸۵۴۲ - ۸۲/۱۰/۱۳:

«باتوجه به سیاق عبارت ماده ۱۴ قانون صدور چک که مقرر داشته، در صورت مفقود شدن

چک اشخاص ذینفع می‌توانند کتبا دستور عدم پرداخت وجه چک را به بانک بدهند، و با عنایت به تکلیف دستور دهنده که در تبصره ۲ الحاقی به ماده مذکور آمده است. پذیرش اینگونه شکایتها قانوناً بلا اشکال است. اما اعلام مراتب به بانک صرفاً جنبه اعلامی دارد و حاکی از تأیید موضوع نیست. بلکه صادرکننده یا ذینفع باید ادعای خود را با دلایل کافی ثابت نماید. بدیهی است چنانچه ادعای اعلام کننده به اثبات نرسد دادسرا طبق قوانین موضوعه قرار مقتضی صادر خواهد نمود و چنانچه وقوع جرمی احراز نگردد، دادسرا با تکلیفی مواجه نیست. مضافاً به این که فایده اعلام به دادسرا این است که اگر کسی با در دست داشتن آن چک مراجعه و شکایت نماید، دادسرا با توجه به آن امر به موضوع رسیدگی کند.»

نکته صد و بیست و سه: در جرائم مشمول تبصره ۳ اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب قضاات دادسرا فقط می‌توانند دستور دهند پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد

نظریه شماره ۷/۵۳۶۷ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«۱- در جرائم مشمول تبصره ۳ اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قضاات دادسرا فقط می‌توانند دستور دهند پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد.
۲- چون لواط از جمله جرائم مشمول تبصره ۳ مذکور در بند ۱ می‌باشد و باید مستقیماً در دادگاه مربوطه مطرح شود تفخیز نیز مشمول آن است زیرا به صراحت ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی «لواط وطی انسان مذکر است چه به صورت دخول باشد یا تفخیز.»

نکته صد و بیست و چهار: اقرار در دادسرا

نظریه شماره ۷/۸۸۰۱ - ۸۲/۱۰/۲۴:

«باتوجه به مواد ۳ و ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۷۳ و اصلاحات و

الحاقات بعدی و تبصره‌های اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ به ماده ۳ و تبصره الحاقی به ماده ۴ قانون مذکور که وظیفه دادرسی را تحقیقات لازمه در مورد جرائم غیر از موارد تبصره‌های مزبور اعلام داشته و نظر به این که اقرار در دادرسی به میزان حد نصاب شرعی مؤثر در اخذ تصمیم قاضی محکمه نمی‌باشد و باید اقرار عندالحاکم به میزان معینه در قانون باشد (مثلاً اثبات قذف با دوبار اقرار و شرب خمر با دوبار و قوادی با دوبار اقرار است) لذا تکلیفی در اخذ اقرار از متهم به میزان نصاب معینه متوجه دادرسی نیست.»

نکته صد و بیست و پنج: شاکی را نمی‌توان احضار نمود

نظریه شماره ۷/۴۹۹۸-۸۳/۷/۱۲:

«ارجاع شکوائیه به نیروی انتظامی به منظور اخذ اظهارات شاکی منطبق با ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری است چنانچه شاکی برای پیگیری شکوائیه حاضر نشود نمی‌توان وی را احضار یا جلب نمود و مرجع قضایی باید نسبت به موضوع رأساً اتخاذ تصمیم نماید.»

نکته صد و بیست و شش: دادرسی مرکز استان حق مداخله در امور محاکم کیفری شهرستانها و بخش‌ها را

ندارد

نظریه شماره ۷/۲۴۵۵-۸۳/۶/۱۱:

«طبق ماده ۱۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادرسی عمومی و انقلاب در معیت دادگاههای آن حوزه تشکیل می‌شود بنابراین دادرسی عمومی و انقلاب مرکز استان، صرفاً به جرایم داخل در حوزه خود یعنی به جرائم شهرستان مرکز استان صلاحیت رسیدگی دارد و در شهرستان‌هایی که دادرسی

مذکور تشکیل نشده، دادگاههای آن شهرستان، اعم از عمومی و انقلاب به جرائم داخل در صلاحیت خود مثل گذشته بر طبق قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی خواهند کرد و دادسرای مرکز استان حق مداخله در امور آن محاکم را ندارد. بنابراین دادگاه انقلاب موضوع سؤال بایستی بدون مداخله دادسرای مرکز استان، خود، به موضوعات داخل در صلاحیت خود رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید.»

نکته صد و بیست و هفت: قبل از صدور قرار عدم صلاحیت نیازی به اعلام ختم دادرسی نیست

نظریه شماره ۷/۹۲۱۹-۸۲/۱۱/۸:

«اعلام ختم رسیدگی که در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری یا امور مدنی به آن تصریح شده است مختص دادگاهها است، بنابراین، این دستور قانونی قابل تسری به پروندههای مطروحه در دادسرانمی باشد لذا پروندههایی که منتهی به صدور قرار عدم صلاحیت می شود نیاز به اعلام ختم دادرسی ندارد چون تحقیقات یا رسیدگی خاتمه نیافته است تا ختم رسیدگی اعلام شود.»

نکته صد و بیست و هشت: اتهامات متعدد متهم

نظریه شماره ۷/۴۸۷۶-۸۳/۷/۶:

«با توجه به اطلاق صدر ماده ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر داشته ((به اتهامات متعدد متهم باید توأمأ رسیدگی شود...)) اگر چه تصویب این قانون در زمانی انجام شده که دادسرا از سیستم قضایی حذف شده بود و دادگاههای عمومی با توجه به قانون مصوب سال ۱۳۷۳ هم به عنوان دادسرا و هم به عنوان دادگاه انجام وظیفه می نمودند، اکنون که دادسرا تشکیل شده است مقررات مربوط به

دادسرا محول شده است. بنابراین رسیدگی توأم به اتهامات متعدد متهم تنها ناظر به دادگاهها نبوده بلکه شامل دادسرا نیز می‌باشد مگر اینکه دادسرای رسیدگی کننده به موضوع صلاحیت ذاتی نداشته باشد علی‌الخصوص که چون دادسرا در معیت دادگاه تشکیل شده و انجام وظیفه می‌کند مشمول قاعده فوق می‌باشد.»

نکته صد و بیست و نه: جرم موضوع ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی بدو باید در دادسرا رسیدگی گردد.

نظریه شماره ۷/۷۲۴۵ - ۸۲/۸/۲۸:

«جرم موضوع ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی از شمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب خارج است و بایستی به جرم مذکور در این ماده بدو دادسرا رسیدگی و در صورت صدور کیفرخواست پرونده در دادگاه مطرح شود زیرا یکی از مجازات‌های ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی شلاق است. لذا منحصراً پرونده‌هایی مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود که مجازات قانونی آن فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال باشد.

اضافه می‌نماید تبصره ذیل ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مقوله دیگری است و ارتباطی با مورد سؤال ندارد.»

نکته صد و سی: حل اختلاف بین بازپرس و دادستان

نظریه شماره ۷/۸۴۹۶ - ۸۲/۱۰/۲۱:

«حل اختلاف بین بازپرس و دادستان در موارد مصرحه در بندهای "ل" و "ن" ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در دادگاه به عمل می‌آید و دادگاه صالح به قرینه قسمت اخیر بند "ل" حسب مورد دادگاه عمومی و یا انقلاب

است، لازم به توضیح است که حل اختلاف مقوله‌ای غیر از رسیدگی است و دادگاه صرفاً در خصوص قابل تعقیب بودن یا نبودن متهم و سایر موارد مندرج در بندهای فوق الذکر رسیدگی و اظهار نظر می‌کند نه در ماهیت قضیه، همچنین است قراردایی که مورد اعتراض شاکی قرار می‌گیرد.»

نکته صد و سی و یک: دادستان رئیس حوزه قضایی نیست

نظریه شماره ۷/۹۱۱۱-۸۱/۱۰/۳:

«با توجه به ماده ۱۲ اصلاحی و تبصره ۷ الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادستان رئیس حوزه قضایی نیست.»

نکته صد و سی و دو: برای تقاضای تعطیل کارگاه می‌توان به دادستان محل مراجعه کرد.

«با حذف تبصره ذیل ماده ۱۲ (سابق) قانون مزبور، مانع قانونی مراجعه به دادستان زائل و اختیارات و وظایف دادستان به شرح قوانین معتبر اعاده شده است و لذا در صورت تشکیل دادسرا در محل، طبق تبصره ۱ ماده ۱۰۵ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ برای تقاضای تعطیل کارگاه می‌تواند به دادستان محل مراجعه کرد.»

نکته صد و سی و سه: کفالت دادگستری توسط دادستان

نظریه شماره ۷/۹۰۶۱-۸۲/۱۱/۵:

«کفالت دادگستری توسط دادستان در غیاب رئیس دادگستری و معاونین او در مقررات اصول تشکیلات عدلیه پیش‌بینی شده و چون آن مقررات به قوت خود باقی است. لذا کفالت دادگستری توسط دادستان در غیاب مقامات موضوع استعلام بلاشکال است.»

نکته صد و سی و چهار: دادستان باید به شورای تأمین استان دعوت شود

نظریه شماره ۷/۳۶۰۱-۸۲/۵/۵:

«با تشکیل دادسرا و توجه به تبصره ذیل ماده ۶ قانون راجع به تعیین وظایف و تشکیلات شورای امنیت کشور مصوب سال ۱۳۶۲ که به کلمه دادستان تصریح دارد، در مورد این سؤال، بایستی دادستان به شورای تأمین استان دعوت شود.»

نکته صد و سی و پنج: با ارسال پرونده به دادگاه دادسرا حق دخالت ندارد

نظریه شماره ۷/۷۸۴۴-۸۲/۹/۲۴:

«پس از صدور قرار مجرمیت توسط بازپرس یا دادیار و صدور کیفرخواست و ارسال آن به دادگاه دادسرا حق دخالت در پرونده مطروحه از جمله اخذ تأمین را ندارد. به عبارت دیگر چون پرونده از حیطة اقدامات و اختیارات دادسرا خارج شده اقدام به نحو مذکور در استعلام فاقد مجوز قانونی است مگر اینکه در اجراء تبصره ۱ ماده ۱۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاه پرونده را جهت رفع نقص و یا انجام اقدامات دیگر به دادسرا اعاده نماید که در این صورت دادسرا در حدود آنچه را دادگاه مقرر داشته است باید انجام دهد.»

نکته صد و سی و شش: دستور ضبط وثیقه یا وجه الكفاله یا وجه التزام در کلیه مراجع قضایی با دادستان**خواهد بود**

نظریه شماره ۷/۱۰۰۵-۸۳/۲/۲۶:

«با توجه به بند الف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و لحاظ ماده ۱۰ آیین نامه این قانون اختیارات دادستان که سابقاً به رئیس

دادگستری و معاونین وی تفویض شده بود، مجدداً به استناد مراتب مذکور به دادستان اعاده شده است. فلذا در صورت تشکیل دادرسی در محل در فرض سؤال اجرای قسمت اخیر ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مبنی بر صدور دستور ضبط وثیقه یا وجه الكفاله یا وجه التزام در کلیه مراجع قضایی با دادستان خواهد بود. در ضمن دستور ضبط وثیقه و... قابل تفویض به معاون دادرسی نیز می باشد.»

مبحث دوم:

داديار

نکته صد و سی و هفت: صلاحیت دادستان و دادیار در رسیدگی به جرایم مستوجب قصاص جرح

نظر به اینکه تبصره الحاقی به ماده ۳ اصلاحی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به جرائمی را که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو می باشد در صلاحیت دادگاه کیفری استان اعلام نموده است و از جهتی بند " و " ماده ۳ اصلاحی تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم را بر عهده بازپرس دانسته و در جرائمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر شده است و به موجب سایر موارد و بندهای قانون اصلاحی این اختیار دادستان قابل تفویض به دادیار نیز می باشد و با توجه به موارد فوق و با عنایت به ماده ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی که اعلام می دارد (قطع عضو و یا جرح آن اگر عمدی باشد موجب قصاص است و حسب مورد مجنی علیه می تواند با اذن ولی امر جانی را با شرایطی که ذکر خواهد شد قصاص نماید). بنابراین با توجه به اینکه در مقام اجرای قصاص و یا پرداخت دیه نیز قانونگذار قایل به ترتیب شده است :

الف) آیا قصاص عضو که در تبصره الحاقی فوق‌الاشعار بدان استناد گردیده با قصاص جرح متفاوت است یا خیر؟

ب) نظر به عدم بیان قصاص جرح در حدود صلاحیتهای دادگاه کیفری استان و علیرغم ذکر صریح آن در قانون مجازات اسلامی موضوع مذکور آیا قصاص جرح در صلاحیت دادگاه کیفری استان می باشد؟

ج) در صورت صلاحیت دادگاه کیفری استان آیا موضوع به لحاظ عدم تشخیص اولیه آن در هنگام طرح شکایت قابلیت ارجاع به دادیار را دارد یا در زمره صلاحیت خاص بازپرس می‌باشد؟

د) نظر به اینکه شکایت پرونده به صرف اعلام شکایت تقاضای مجازات قانونی می‌نمایند و مجازات اولیه قانونی قصاص می‌باشد نه دیه نحوه ارسال پرونده به دادگاههای عمومی در جهت پرداخت دیه یا دادگاه کیفری استان در جهت قصاص پس از اعلام مجرمیت مرجع تحقیق به چه نحوی است و آیا لزوماً پرونده می‌بایست ابتدائاً به دادگاههای کیفری استان ارسال تا مرجع مذکور در باب صلاحیت با عدم صلاحیت خود با دادگاه عمومی اختلاف نماید و در صورت اختلاف با توجه به اینکه هر دو مرجع در مقام رسیدگی دادگاه بدوی تلقی خواهند شد مرجع حل اختلاف دادگاه تجدیدنظر است یا مراجع دیگر؟

ه) در صورت صلاحیت اولیه دادیاران در جهت ورود به این پرونده‌ها و مواجه شدن با تقاضای قصاص موضوع در زمره موارد صلاحیت دادیار به اعتبار صلاحیت بازپرس است یا غیر آن؟

نظریه شماره ۷/۴۷۲۰ - ۸۲/۶/۹:

«با عنایت به اینکه در قانون مجازات اسلامی و فقه سه نوع قصاص ذکر شده که عبارتند از: قصاص نفس و قصاص عضو و قصاص جرح، اگر در تبصره یک ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی مهرماه ۱۳۸۱ قصاص جرح نیز مورد نظر قانونگذار بود صراحتاً آن را ذکر می‌نمود و تنها به ذکر قصاص نفس و قصاص عضو اکتفاء

نمی‌کرد، فلذا رسیدگی به اتهام قصاص جرح (ایراد جرح عمدی) در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است نه دادگاه کیفری استان و با این پاسخ جواب به بقیه سؤالات منتفی است.»

نکته صد و سی و هشت: اظهار رد به دادیار

نظریه شماره ۷/۹۵۳۵-۸۲/۱۱/۱۴:

«گرچه دادرسی تحت نظر دادستان انجام وظیفه می‌نماید ولی با توجه به مفاد ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری "اظهار رد به دادرسی تسلیم می‌شود" بنابراین در فرض استعلام نیز اظهار رد باید به دادیار تسلیم شود.»

مبحث سوم:

بازپرس

نکته صد و سی و نه: بازپرس می‌تواند پس از صدور قرار مجرمیت از نظر خود عدول کند

سؤال - چنانچه بین بازپرس و دادستان در نوع جرم یا صلاحیت محلی و مجرمیت یا عدم مجرمیت متهم، اختلاف نظر پیش آید لکن پس از اظهار نظر دادستان، بازپرس با توجه به استدلال دادستان متوجه اشتباه نظر خود گردد آیا باز هم پرونده جهت حل اختلاف می‌بایست در دادگاه صالح مطرح گردد یا اینکه بازپرس می‌تواند با عدول از تصمیمات سابق خود مطابق نظر دادستان که صحیح تشخیص می‌دهد عمل کند؟

نظریه شماره ۷/۴۲۷۲ - ۸۲/۵/۲۷:

«عدول بازپرس از تصمیم و نظر قبلی به لحاظ آنچه در استعمال ذکر کرده‌اید قانوناً بلااشکال است؟»

نکته صد و چهل: در مواردی که بازپرس در مقام مشاهده جرم مشهود به آن رسیدگی می‌نماید، نیازمند

ارجاع دادستان نیست

سؤال - چنانچه بازپرس در جرایم مشهود شروع به انجام تحقیق کند آیا ادامه رسیدگی به پرونده مستلزم ارجاع دادستان می‌باشد یا خیر؟

با توجه به اینکه به نظر می‌رسد شخص بازپرس ناظر وقوع جرم بوده است مجوز رسیدگی به این پرونده مطروح را دارد آیا رسیدگی به موضوع توسط بازپرس یا دادیار دیگر و یا ارجاع آن توسط دادستان به قضات دیگر مستند قانونی دارد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۴۵۱۹ - ۸۲/۹/۹:

«بند «د» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۲ مواردی را که بازپرس تکلیف به انجام تحقیقات مقدماتی دارد، معین کرده و یکی از آن

موارد جرم مشهود است مشروط بر این که بازپرس شخصاً ناظر بر وقوع آن باشد قانونگذار، قید و حصری برای اقدامات بازپرس در این حالت (از قبیل ضرورت ارجاع دادستان) منظور ننموده و دلیلی ندارد که اقدامات و تحقیقاتی را آغاز کرده ادامه ندهد، النهایه به لحاظ این که اعمال نظارت دادستان بر جریان تحقیقات (موضوع بند ه - همان ماده) مقدور باشد باید مراتب را به اطلاع وی برساند.»

نکته صد و چهل و یک: قید و حصری برای اقدامات بازپرس در این حالتی که ناظر جرم مشهود بوده از قبیل ضرورت ارجاع دادستان وجود ندارد

«بند «د» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۲ مواردی را که بازپرس تکلیف به انجام تحقیقات مقدماتی دارد، معین کرده و یکی از آن موارد جرم مشهود است مشروط بر این که بازپرس شخصاً ناظر بر وقوع آن باشد قانونگذار، قید و حصری برای اقدامات بازپرس در این حالت (از قبیل ضرورت ارجاع دادستان) منظور ننموده و دلیلی ندارد که اقدامات و تحقیقاتی را که شروع کرده متوقف نماید، زیرا بازپرس به تبعیت از الزام قانونی باید تحقیقات را آغاز کرده ادامه دهد، النهایه به لحاظ اینکه اعمال نظارت دادستان بر جریان تحقیقات (موضوع بند «ه» همان ماده) آغاز مقدور باشد باید مراتب را به اطلاع وی برساند.»

نکته صد و چهل و دو: تکلیف اموال ناشی از جرم

نظریه شماره ۷/۷۱۸۰ - ۸۲/۸/۲۴:

«توقیف اموال حاصل از جرم در جریان تحقیقات مقدماتی باستناد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری فاقد منع قانونی است.»

عدم قید قرار مجرمیت در ردیف قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دلیل جهت امتناع از صدور دستور توقیف اموال حاصل از جرم که در راستای اجرای مفاد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری صورت می‌گیرد، نمی‌باشد. علت نیامدن قرار مجرمیت به دنبال یا در کنار قرارهای منع و موقوفی تعقیب این است که در مواردی که بازپرس قرار مجرمیت صادر می‌کند تعیین تکلیف اموال ناشی از جرم و یا وسیله ارتکاب جرم را به دادگاه محول می‌نماید تا دادگاه حکم راجع به استرداد اموال به صاحب آن یا ضبط یا معدوم نمودن آن را صادر نماید. ضمناً متذکر می‌شود این اداره از پاسخگویی به بیش از سه سؤال آنهم سه سؤال مرتبط با هم و در یک برگ استعلام معذور می‌باشد.»

نکته صد و چهل و سه: قرار عدم خروج متهم

نظریه شماره ۷/۳۰۶۳ - ۸۲/۴/۱۸:

«۱- مستفاد از ماده ۱۳ اصلاحی مورخ سال ۸۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ که مقرر داشته ... (وظایف و اختیارات دادرسی عمومی و انقلاب تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوطه طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ و این قانون خواهد بود...) بازپرس می‌تواند با اختیارات مقرر در ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مذکور قرار عدم خروج متهم را از کشور صادر نماید و همانطور که در ماده مرقوم تصریح گردیده است مدت اعتبار این قرار شش ماه و چنانچه بازپرس لازم بداند می‌تواند هر شش ماه یکبار آن را تجدید نماید و مرجع رسیدگی به اعتراض دادگاه تجدیدنظر استان است.»

نکته صد و چهل و چهار: تبعیت بازپرس از اعلام نقص دادستان

نظریه شماره ۷/۳۱۴۹-۸۳/۵/۵:

«۱- با توجه به ملاک مواد ۵۴ و ۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، نظر به اینکه به کلیه اتهامات متهم باید یکجا رسیدگی شود لذا، اعلام نقص توسط دادسرا نسبت به یک یا چند فقره از اتهامات متهم، موجبی جهت تفکیک پرونده نیست و بازپرس مکلف است طبق نظر دادستان و یا دادیار نسبت به رفع نقص از پرونده اقدام تا دادسرا نسبت به کلیه اتهامات متعدد متهم کیفرخواست صادر نماید.

۲- در فرض مذکور در استعلام چنانچه دادستان یا دادیار اظهار نظر تحقیقات بازپرس را ناقص ببیند می تواند تکمیل آن را بخواهد و بازپرس مکلف است تقاضای قانونی دادستان را اجرا نماید زیرا طبق بند «ه» ماده ۳ اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب حتی اگر بازپرس تحقیقات خود را کامل بداند باز هم دادستان می تواند تکمیل موارد نقص را از بازپرس بخواهد نتیجتاً امتناع از اجرای آن تخلف انتظامی محسوب می شود بدیهی است این فرض و امتناع به طریق اولی در مورد دادیار قابل تصور نیست زیرا طبق بند «ز» ماده ۳ همان قانون در صورت اختلاف نظر بین دادستان و دادیار نظر دادستان متبع خواهد بود و کلیه قرارهای دادیار بایستی با موافقت دادستان باشد.»

نکته صد و چهل و پنج: نیابت

نظریه شماره ۷/۴۳۴۱-۸۲/۱۱/۲۰:

«قرار بازداشت موقت صادره وسیله قاضی مجری نیابت در صورت اعتراض در دادگاه محل اجرای نیابت رسیدگی می شود.

حکم خاصی در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری پیش بینی

نشده، اما به نظر می‌رسد چنانچه به هر علت موضوع نیابت تا زمان تمدید قرار بازداشت موقت انجام نگردد، از آنجا که اعاده پرونده به مرجع معطی نیابت برای اجرای این تکلیف قانونی موجب اطاله دادرسی و احیاناً تضییع حقوق متهم می‌گردد اولی این است که مرجع مجری نیابت نسبت به تمدید قرار بازداشت موقت اقدام کند و به اعتراض احتمالی متهم نیز در دادگاه همان حوزه قضایی رسیدگی به عمل آید.

مطابق بند «و» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم برعهده بازپرس می‌باشد، بنابراین در فرض استعلام، مرجع مجری نیابت الزاماً باید پرونده را برای اجرای نیابت به بازپرس ارجاع نماید، زیرا در همان بند «و» تصریح شده که دادستان در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دارای کلیه وظایف و اختیارات بازپرس می‌باشد، و لذا از مفهوم مخالف این بند استنباط می‌شود که در جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، دادستان دارای اختیارات بازپرس نمی‌باشد مگر اینکه بازپرس حضور نداشته و ایشان تا حضور بازپرس اقدامات لازم را برای حفظ جرم انجام دهد.

با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون مذکور در بالا برای رسیدگی به جرایمی که در این تبصره در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار گرفته، ترتیبات خاصی مقرر نموده و با عنایت به این که انجام تحقیقات به وسیله قضات دادرسی در مورد این جرایم در قانون پیش‌بینی نشده و این سکوت مقنن به معنی آن است که به لحاظ اهمیت اینگونه جرایم، رسیدگی به آن در دادرسی مورد نظر مقنن نبوده، بنابراین می‌توان گفت، تفویض نیابت به دادرسی در مورد اینگونه جرایم و زنا و لواط قانوناً جایز نیست و لذا در صورت ضرورت قاضی دادگاه می‌تواند به دادگاه کیفری استان نیابت بدهد.»

نکته صد و چهل و شش: پرونده‌های مشکله در دادسرا در جهت تکمیل می‌تواند مقید به وقت احتیاطی باشد

نظریه شماره ۷/۳۰۶۴ - ۸۲/۴/۲۱:

«پرونده‌های مشکله در دادسرا در جهت تکمیل می‌تواند مقید به وقت احتیاطی باشد تا چنانچه بازپرس نظر هیأت کارشناسان را ضروری بداند با ملاحظه اوراق پرونده مبادرت به اظهار نظر در امری به عنوان خبره نماید و یا در مواردی که بازپرس مواجهه حضوری در امری را ضروری تشخیص دهد از لحاظ حفظ نظم و نسق و جلوگیری از اطاله دادرسی بایستی اشخاص مذکور در فوق را در وقت و ساعت مقرر که قبلاً تعیین نموده‌اند دعوت نماید.»

نکته صد و چهل و هفت: کشیک

نظریه شماره ۷/۲۵۶۴ - ۸۲/۴/۲:

«طبق بند «ب» ماده واحده قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظایفی که به عنوان ضابط بر عهده دارند با دادستان است لیکن این امر مجوزی جهت صدور دستور دادستان به کلانتریها مبنی بر عدم ارسال گزارشات از ساعت معینی به بعد نمی‌باشد. زیرا امر تحقیق در جرایم غیر قابل تعطیل است و جنبه فوریت دارد و اگر بازپرس در جرایم مهم جنایی به موقع و به فوریت دخالت نکند این امر موجب خواهد شد که دلایل و آثار جرم محو شود یا منتهی به فرار متهم و یا تبانی با شهود و مطلعین قضیه خواهد شد به همین جهت دادسراها حسب اقتضاء یک یا چند بازپرس را به عنوان کشیک تعیین و مراتب را به کلانتریها ابلاغ می‌نمایند تا پرونده‌های فوتی و فوری را حتی در خارج از وقت اداری به نظر بازپرس کشیک چه در محل کار چه در آدرس و نشانی محل مسکونی او برسانند تا بازپرس به تکالیف قانونی

خود عمل نماید. بنابراین صدور دستور به نحو مذکور در استعلام فاقد وجاهت قانونی است.»

نکته صد و چهل و هشت: بازپرس صلاحیت انجام تحقیقات مقدماتی در جرائم داخل در صلاحیت دادگاه

انقلاب یا عمومی را دارد

نظریه شماره ۷/۴۰۹۴ - ۸۲/۵/۲۸:

«طبق ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ دادرسی عمومی و انقلاب مرجع رسیدگی مقدماتی نسبت به کلیه جرائم عمومی و جرائم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب است لذا تفکیک صلاحیت منتفی است و هر بازپرس صلاحیت انجام تحقیقات مقدماتی در جرائم داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب یا عمومی را دارد.»

مبحث چهارم:

قرارها

نکته صد و چهل و نه: در جرایم تبصره ۳ ماده ۳ ق.ت.د.ع.ا. اصلاحی ۸۱، قضات دادسرا حق اخذ تأمین از

متهم ندارند

سؤال - آیا دادسرا در جرایم مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون دادگاههای عمومی و انقلاب

جهت جلوگیری از بیم فرار متهم می‌تواند قرار تأمین صادر و سپس پرونده را به دادگاه

صالح ارسال نماید یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۵۳۶۷ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«در جرایم مشمول تبصره ۳ اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب قضات دادسرا فقط می‌توانند دستور بدهند پرونده به نظر قاضی دادگاه مربوطه برسد.»

نکته صد و پنجاه: اجرای قرار تأمین خواسته کیفری قضات دادسرا به عهده اجرای احکام مدنی است

سؤال - چه مقامی عهده‌دار اجرای قرار تأمین خواسته کیفری است؟ دفتر بازپرس،

اجرای احکام کیفری یا اجرای احکام مدنی؟

نظریه شماره ۷/۷۵۹۳ - ۸۲/۹/۱۶:

«با توجه به مواد ۳۴ به بعد آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

۸۱/۱۱/۱۹ اجرای قرار تأمین خواسته که از سوی قضات دادسرا صادر می‌شود به عهده

واحد اجرای احکام مدنی است.»

نکته صد و پنجاه و یک: پس از تفهیم اتهام به متهم چنانچه دفاعیات متهم موجه تشخیص داده شود، صدور قرار

تأمین الزامی نیست

سؤال - باتوجه به مواد و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری

آیا پس از تفهیم اتهام به متهم، صدور قرار تأمین الزامی است؟

نظریه شماره ۷/۸۵۸۲ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«به صراحت مفاد ماده ۱۳۲ قانون آیین نامه دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که بیان داشته... در موارد لزوم... قاضی مکلف است پس از تفهیم اتهام به وی یکی از قرارهای تأمین کیفری را صادر نماید، بنابراین در صورتی که مرجع قضایی پس از تفهیم اتهام دفاعیات متهم را غیرموجه تشخیص دهد صدور قرار تأمین کیفری الزامی خواهد بود مگر اینکه پس از تفهیم اتهام دفاعیات او را موجه دانسته و نیازی به حضور او نداند و تشخیص دهد که وی از اتهام انتسابی مبرا است که در آن صورت نه تنها نیازی به اخذ تأمین نیست بلکه متهم باید بلاقید آزاد شود.»

نکته صد و پنجاه و دو: اخذ تأمین از متهم در جرایم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ ق.ا.ق.ت.د.ع.ا. به عهده

دادسرا نمی باشد

سؤال - مطابق تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چنانچه مجازات جرمی زیر سه ماه حبس و یا یک میلیون ریال جزای نقدی باشد باید مستقیماً در دادگاههای عمومی رسیدگی گردد، آیا دادسرا باید تأمین مناسب از متهم در این گونه جرایم اخذ نماید و بعد پرونده را با عدم صلاحیت به دادگاه ارسال دارد یا خیر؟

ب) در صورت اختلاف از این حیث بین دادسرا و دادگاه در خصوص اخذ تأمین مناسب از متهم در جرایم مشمول تبصره ۳ ماده ۳ قانون مذکور، مرجع حل اختلاف کدام است؟ و آیا وفق تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون مذکور دادسرا مکلف به تبعیت است یا خیر؟ تبصره مذکور در موارد جرایمی است که دادسرا صلاحیت ورود به ماهیت پرونده را داشته باشد.

نظریه شماره ۷/۴۷۰۰-۸۲/۶/۸:

«سؤالات مطروح در استعلام صرفاً در خصوص چگونگی دخالت دادسرا و در رابطه با جرایمی است که مجازات قانونی آن فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می‌باشد. مستفاد از تبصره ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۸۱ این است که این قبیل پرونده‌ها مستقیماً و بدون هرگونه دخالت از سوی دادسرا عیناً به دادگاه مربوطه که دادگاه عمومی است ارسال می‌گردد.»

نکته صد و پنجاه و سه: پس از ارسال پرونده به دادگاه، دادسرا از حیث فک یا بقاء قرار تأمین تکلیفی ندارد

سؤال - باتوجه به بند «ط»، ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چنانچه پرونده‌ای با کیفرخواست به دادگاه عمومی جزایی ارسال شود و دادگاه سپس پرونده را به لحاظ رفع نقض به دادسرا (دادیاری) اعاده نماید و در این هنگام ۲ ماه از زمان صدور قرار تأمین و بازداشت متهم سپری شود تعیین تکلیف در خصوص فک یا تخفیف قرار با دادسراست یا دادگاه عمومی جزایی؟

نظریه شماره ۷/۶۷۳۶-۸۲/۸/۱۲:

«حکم مقرر در بند «ط» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ناظر به زمانی است که پرونده در دادسرا تحت رسیدگی است و به صراحت قانون منتهی به اتخاذ تصمیم نهایی نشده است، بنابراین پس از صدور کیفرخواست و ارسال پرونده به دادگاه، دادسرا در این خصوص با تکلیفی مواجه نیست، هر چند پرونده از دادگاه برای تکمیل تحقیقات و رفع نقص به دادسرا اعاده شده باشد.»

نکته صد و پنجاه و چهار : دادیار نمی‌تواند قبل از موافقت دادستان با قرار بازداشت موقت متهم را به زندان

معرفی کند

سؤال - آیا دادیار می‌تواند بعد از صدور قرار بازداشت موقت و قبل از موافقت دادستان

متهم را به زندان معرفی کند؟

نظریه شماره ۷/۷۵۹۳ - ۸۲/۹/۱۶:

«با استناد بند «ز» ماده ۱۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب هر قرارری که دادیار صادر می‌نماید باید به موافقت دادستان برسد. بنابراین قرار بازداشت موقت متهم که وسیله دادیار صادر می‌شود باید ابتدا به موافقت دادستان برسد سپس متهم به زندان معرفی شود.»

نکته صد و پنجاه و پنج: در نقاطی که دادرسی تشکیل شده است مواد ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ ق.آ.د.د.ع.ا.ک. منسوخ

شده است

سؤال - از وقتی که دادرسی احیاء شده است مواد ۳۳ و ۳۴ و قسمت اخیر ماده ۳۷ از قانون

آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب با توجه به بندهای "ح" و "ط" و "ن" از ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در ارتباط با دادرسی و دادگاههای کیفری چه حکمی دارند؟ آیا عملاً منسوخ محسوب می‌شوند؟ و یا اینکه بجای خود قابل استناد و لازم‌الرعايه هستند؟

به عبارتی دیگر: قرارهای بازداشت موقت صادره از سوی محاکم (عمومی کیفری - کیفری استان) همچنان قابل اعتراض هستند و یا غیر قابل اعتراض و قطعی محسوب می‌شوند؟ اگر قابل اعتراض می‌باشند مرجع اعتراض هر کدام از محاکم مزبور کجاست؟

نظریه شماره ۷/۵۳۶۱ - ۸۲/۶/۹:

« در نقاطی که دادرسی تشکیل شده است مواد ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ قانون آیین دادرسی

دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ شده است. صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه عمومی کیفری مستقلاً قابل اعتراض نیست و اما صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری مرکز استان، قطع نظر از اینکه در قانون قرار صادره در دادگاه مذکور قابل اعتراض شناخته نشده، اصولاً مرجعی بالاتر از دادگاه کیفری استان که در ردیف دادگاه تجدیدنظر استان است وجود ندارد تا قرار صادره از طرف آن مرجع قابل اعتراض باشد و لذا قرار بازداشت موقت صادره از سوی دادگاه کیفری مرکز استان قطعی است.»

نکته صد و پنجاه و شش: صدور قرار ممنوعیت خروج متهم از کشور

سؤال - ماده ۱۳۳ ق.آ.د.ک. به محاکم اجازه داده است قرار عدم خروج متهم از کشور صادر نمایند در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این اختیار صراحتاً به قضات دادرساتفویض نشده علاوه بر این در قانون جدید ذکر نشده که ماده فوق منسوخ است حال:

۱ - آیا قضات دادرساتفویض و از جمله بازپرس مخیر به صدور قرار عدم خروج متهم از کشور می‌باشند؟

۲ - در فرض مثبت بودن پاسخ آیا مدت اعتبار و اعتراض همان مقررات ماده ۱۳۳ یاد شده می‌باشد یا خیر؟ مرجع اعتراض به قرار را اعلام فرمایید.

نظریه شماره ۷/۲۹۴۸ - ۸۲/۴/۱۹:

«مستفاد از ماده ۳ اصلاحی مورخ ۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ که مقرر داشته ... "وظایف و اختیارات دادرسای عمومی و انقلاب تا زمان تصویب آئین دادرسی مربوطه طبق قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ و این قانون خواهد بود...." بازپرس می‌تواند با اختیارات

مقرر در ماده ۱۳۳ قانون آئین دادرسی مذکور قرار عدم خروج متهم را از کشور صادر نماید و همانطوری که در ماده مرقوم تصریح گردیده است مدت اعتبار این قرار ۶ ماه و چنانچه بازپرس لازم بداند می تواند هر ۶ ماه یکبار آنرا تمدید نماید و مرجع رسیدگی به اعتراض، دادگاه تجدیدنظر استان است.»

نکته صد و پنجاه و هفت: امکان صدور قرار تعلیق تعقیب از سوی دادسرا

سؤال - آیا با توجه به قانون فعلی، دادستان می تواند تعلیق تعقیب متهم را نماید آیا

می توان در این زمینه یا زمینه های مشابه به قوانین خاص قبلی استناد کرد؟

نظریه شماره ۷/۳۵۷۲-۷/۵/۸۲:

«ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ نسخ نشده و به اعتبار و قوت قانونی خود باقی است و چون به استناد ماده ۱۰ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مصوب ۸۱/۱۱/۹ ریاست قوه قضائیه از تاریخ اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در هر حوزه قضایی اختیارات دادستان که در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳ به رئیس حوزه قضائی تفویض شده بود مجدداً به دادستان محول شده است، لذا صدور قرار تعلیق تعقیب کیفری در محدوده ماده ۲۲ قانون مصوب سال ۱۳۵۶ از سوی دادستان بلاشکال است.»

نکته صد و پنجاه و هشت: ضرورت ابلاغ قرارهای نهایی به ذینفع

سؤال - آیا قرارهایی چون منع تعقیب یا موقوفی تعقیب باید به ذینفع ابلاغ گردد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۳۸۷۲-۷/۵/۸۲:

«چون قرارهای نهایی مثل قرار منع تعقیب و موقوفی تعقیب و طبق شق ۱ بند «ن» ماده ۳

اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قابل اعتراض است لذا بایستی مثل هر رأی دیگر به ذینفع ابلاغ شود.»

نکته صد و پنجاه و نه: امکان صدور قرار نهایی توسط قاضی کشیک دادسرا

سؤال - با تشکیل دادسرا در بعضی از استانها - آیا قاضی کشیک که علی القاعده از قضات

دادسرا می باشد می تواند در زمان کشیک قرار نهایی صادر نماید یا خیر؟

نظریه شماره ۸/۱۱۶۸ - ۸۲/۲/۳۱:

«در صورتی که موجبات صدور قرار نهایی مثل مرور زمان در جرایم بازدارنده و یا گذشت شاکی در جرایم قابل گذشت فراهم باشد صدور قرار به نحو مذکور در استعلام بلامانع است.»

نکته صد و شصت: اقدام قاضی دادسرای نظامی متعاقب فسخ قرار نهایی از سوی دادگاه نظامی^۱

سؤال - در صورتی که قرار منع تعقیب در شعب دادیاری یا بازپرسی صادر و به تایید

دادستان نظامی برسد و شاکی به قرار اعتراض نماید دادگاه نظامی ۲ قرار منع تعقیب را

فسخ نماید، آیا شعبه تحقیق و دادستان علیرغم اعتقاد به قرار سابق الصدور می بایستی

مجدداً پرونده را با قرار مجرمیت و صدور کیفرخواست به دادگاه ارسال نمایند یا اینکه

۱ - بخشنامه به کلیه مراجع قضائی (دادگاههای عمومی - انقلاب - نظامی):

باتوجه به مقررات مندرج در مواد ۳۸۹-۳۸۷-۳۲۸-۳۲۶ آئین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد

۲۶۹-۲۶۸-۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، مقتضی است کلیه قضات محترمی که

مسئولیت اجرای احکام صادره را بعهدہ دارند، در مورد احکام قطعیت یافته و لازم الاجراء تا زمانیکه از طرف مقامات

قضائی ذیصلاح درخواست نقض دادنامه بعمل نیامده و یا دستور تأخیر یا توقف عملیات اجرایی صادره نشده است. طبق

مقررات قانونی نسبت به اجرای حکم اقدام نمایند در مورد اعاده دادرسی حسب مورد برابر ماده ۴۳۷ قانون آئین دادرسی

مدنی و ماده ۲۷۵ قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب عمل نمایند.

در اجرای ماده ۱۷۸ قانون آئین دادرسی کیفری دادگاه قرار جلب مقصر به محاکمه را باید
 راساً صادر نماید؟

نظریه شماره ۷/۵۹۰۵-۸۲/۷/۱۴:

«در مواردی که با صدور حکم از دادگاه کیفری ۲ بر مبنای اعتراض شاکی به صدور قرار منع تعقیب قرار صادره فسخ و امر به محاکمه صادر می‌گردد و پرونده به مرجع تحقیق اعاده می‌شود در صورتی که اقدامات لازم از جهت تحقیق بر جمع‌آوری دلایل و اخذ تأمین انجام نشده باشد حسب مورد مرجع ذیربط باید اقدام مقتضی را انجام دهد و پرونده از طریق دادستان با قید موضوع به دادگاه صالح فرستاده شود و نیازی به صدور کیفرخواست و آنچه در ماده ۱۷۰ قانون آئین دادرسی کیفری آمده است نمی‌باشد.»

نکته صد و شصت و یک: لزوم موافقت دادستان نظامی با قرارهای نهایی صادره از سوی معاون او

سؤال - در مواردی که پرونده یا پرونده‌هایی به صورت موردی به معاون دادستان جهت تحقیقات و اتخاذ تصمیم ارجاع می‌گردد، در رابطه با قرارهای نهایی که توسط معاون دادستان صادر می‌گردد نیاز به موافقت دادستان مطابق تصمیمات دادیاران و بازپرسان می‌باشد یا خیر و یا اینکه معاون دادستان مستقلاً می‌تواند قرار نهایی صادر و در صورت صدور قرار مجرمیت بدون موافقت دادستان پرونده را با صدور کیفرخواست مستقیماً به دادگاه ارسال نماید؟

نظریه شماره ۷/۴۷۳۳-۸۲/۶/۵:

«پرونده‌هایی که از طرف دادستان نظامی جهت انجام تحقیقات و اتخاذ تصمیم به معاونین یا دادیاران ارجاع می‌گردد چنانچه دادیار یا معاون در رسیدگی به جرم ارتكابی معتقد به صدور قرار نهایی و از جمله قرار مجرمیت باشد قرار صادره باید به موافقت دادستان برسد.»

نکته صد و شصت و دو: لزوم موافقت دادستان نظامی با قرار بازداشت موقت صادره از سوی معاون او یا

دادیاران تحقیق

سؤال - در مواردی که صدور قرار تأمین فرضاً بازداشت موقت از سوی معاون دادستان در دادرسی نظامی صادر می‌شود نیاز به موافقت دادستان می‌باشد یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ در صورتی که دادستان نظر به تخفیف قرار تأمین داشته باشد آیا مطابق ماده ۱۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۰ آیا معاون دادستان همانند بازپرس مکلف به تبعیت از دادستان می‌باشد یا خیر؟ به جهت عدم نص قانونی در این مورد به چه نحو باید اقدام شود؟

نظریه شماره ۷/۴۷۳۳-۸۲/۶/۵:

«قرار صادره از ناحیه معاون دادستان یا دادیار در مورد بازداشت متهم نیاز به موافقت دادستان دارد و اگر دادستان نظر به تخفیف قرار تأمین داشته باشد نظر دادستان متبع است.»

نکته صد و شصت و سه: اعتراض به قرارهای صادره از ناحیه دادرسی نیاز به ابطال تمبر هزینه دادرسی ندارد

سؤال - با توجه به تشکیل دادرسی و اینکه کلیه آرای صادره از سوی شعب بازپرسی و دادیاری از نوع قرار می‌باشد ارشاد فرمایید که آیا میزان هزینه دادرسی تجدیدنظرخواهی از قرارهای صادره فوق که مرجع رسیدگی آنها دادگاه‌های عمومی و جزایی می‌باشند طبق بند ۱۶ ماده ۳ از قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین خواهد بود یا بند ۲۱ همان ماده از همان قانون؟

نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه:

«بندهای (۱۶ و ۲۱) از ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۲۸ اسفند ۱۳۷۳ مربوط به آرای دادگاهها است، نه قرارهای مرحله

تحقیقات مقدماتی صادره از ناحیه دادیار یا بازپرس و لذا اعتراض به قرارهای صادره از ناحیه دادرسی، نیاز به پرداخت هزینه دادرسی ندارد.»

نکته صد و شصت و چهار: با گذشت شاکی در جرائم قابل گذشت پس از صدور قرار مجرمیت، دادرسی می‌تواند

قرار موقوفی تعقیب صادر کند

سؤال - چنانچه در پرونده‌ای که موضوع آن از مصادیق ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی و قابل گذشت محسوب می‌شود بعد از صدور قرار مجرمیت و تأیید قرار صادره از جانب دادستان و قبل از صدور کیفرخواست شاکی رضایت قطعی و بدون قید و شرط خود را به دادرسی تقدیم کند، تکلیف بازپرس یا دادیار در پرونده مطروحه چیست؟

نظریه شماره ۷/۴۷۲۱ - ۸۲/۶/۶:

«با توجه به بند ۳ ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و بند ۲ از ماده ۸ همان قانون جرم قابل گذشت به محض گذشت در هر مرحله از مراحل تعقیب و دادرسی من جمله در دادرسی به نحوی که در استعلام اشاره شده است (یعنی بعد از صدور قرار مجرمیت و تأیید آن وسیله دادستان و قبل از صدور کیفرخواست) چنانچه شاکی اعلام گذشت بنماید، پرونده در همان دادرسی چنانچه مجرمیت صادره وسیله بازپرس بوده نزد وی ارسال می‌شود تا بازپرس مربوطه با صدور قرار موقوفی تعقیب پس از موافقت دادستان پرونده را بایگانی نماید و اگر چنانچه قرار مجرمیت صادره وسیله دادیار باشد شخص آقای دادستان رأساً می‌تواند پرونده را بایگانی و یا به نحوی که در بالا گفته شد نزد دادیار مربوطه ارسال که به کیفیت مطروح در بالا عمل شود و به هر حال این قرار هم باید مراحل قانونی را طی کند.»

نکته صد و شصت و پنج: دادسرا می‌تواند قرار ترک تعقیب صادر کند

سؤال - آیا صدور قرار ترک تعقیب از ناحیه دادیار یا بازپرس در تحقیقات مقدماتی

صحیح می‌باشد؟

نظریه شماره ۷/۸۵۸۱-۲/۱۰/۱۷-۸۲/۱۰/۱۷:

«مطابق تبصره یک ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری صدور قرار ترک تعقیب به درخواست مدعی که از موارد تحقیقات مقدماتی است به وسیله دادگاه تجویز گردیده است بنابراین صدور قرار ترک تعقیب با همان شرایط در محلهایی که دادسرای عمومی و انقلاب تشکیل گردیده به وسیله مقامات قضایی دادسرا اعم از بازپرس و دادیار بلامانع می‌باشد.»

نکته صد و شصت و شش: بررسی برخی استعلامات از اداره حقوقی قوه قضائیه، راجع به قرار بازداشت

موقت در ساختار قضایی فعلی

نظریه شماره ۷/۲۹۴۱-۲/۱۶-۱۳۸۲/۴/۱۶:

سؤال - بعضی از همکاران محترم مستنداً به ماده ۱۰ آئین نامه قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب معتقدند که قرارهای بازداشت موقت صادره از طرف دادگاههای اطفال باید بنظر و تأیید دادستان برسد و برخی دیگر اعتقاد دارند اختیارات دادستان‌های سابق که به موجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب لغو و به رئیس حوزه قضائی محول شده است با آئین نامه (ماده ۱۰) قابل برگشت و اعاده نمی‌باشد، فلذا قرارهای بازداشت موقت کماکان بایستی به نظر رئیس حوزه قضایی برسد و برخی دیگر نیز چنین عنوان می‌نمایند که دادگاههای اطفال رأساً مجاز به صدور قرار بازداشت موقت می‌باشند و نیاز به جلب نظر و اخذ تأییدیه از دادستان و یا رئیس حوزه قضایی ندارند خواهشمند است دستور فرمائید در این خصوص بررسی و اعلام نظر و ارشاد نمایند.

«ترتیب رسیدگی به جرائم اطفال در قانون آئین دادرسی کیفری مواد ۲۱۹ الی ۲۳۱ تعیین گردیده و در هیچ یک از مقررات مذکور دخالت و اعمال نظر دادستان در تصمیمات و قرارهای دادگاه اطفال پیش‌بینی نگردیده است.»

نظریه شماره ۷/۲۹۳۸ - ۱۳۸۲/۴/۱۶:

سؤال - با عنایت به بند الف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۰ آئین‌نامه این قانون خواهشمند است بررسی و اعلام فرمایند که اجرای قسمت اخیر ماده ۱۴۰ قانون آئین دادرسی کیفری مبنی بر ضبط وثیقه و یا وجه‌الکفاله‌ها خصوصاً در دادگاههای اطفال توسط رئیس حوزه قضائی انجام می‌شود و یا دادستان؟

«با توجه به بند الف ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و لحاظ ماده ۱۰ آیین‌نامه این قانون، اختیارات و وظایف دادستان که سابقاً به رئیس دادگستری و معاونین وی تفویض شده بود مجدداً به استناد مذکور به دادستان اعاده شده است. فلذا در صورت تشکیل دادرسی در محل در فرض سؤال، اجرای قسمت اخیر ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مبنی بر صدور دستور ضبط وثیقه یا وجه‌الکفاله یا وجه‌الالتزام در کلیه مراجع قضایی با دادستان خواهد بود، لیکن چون تشخیص تخلف متهم یا کفیل یا وثیقه‌گذار و نهایتاً دستور ضبط وجه‌الالتزام قائم به شخص دادستان نیست تا مباشرت او شرط باشد، بنابراین در صورت اعطای اختیار از سوی دادستان اعمال یاد شده توسط معاونین دادستان نیز منع قانونی ندارد.»

نظریه شماره ۷/۲۹۴۳ - ۱۳۸۲/۴/۱۶:

سؤال - با عنایت به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۰ آئین نامه این قانون و سایر مقررات جاری، خواهشمند است بررسی و اعلام فرمایند در دادگاههای اطفال دعوی اعسار از هزینه دادرسی بایستی به طرفیت دادستان اقامه شود یا رئیس حوزه قضایی؟

«با توجه به ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۵۰۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی که مقرر داشته: مدیر دفتر نسخه دیگر دادخواست را برای طرف اصلی ارسال و در ضمن روز جلسه دادرسی را تعیین و ابلاغ می نماید. دعوی اعسار به طرفیت طرف اصلی دعوی اقامه می گردد و نیاز به طرح آن علیه رئیس دادگستری یا دادستان نیست و ماده ۱۰ آئین نامه قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب راجع به اختیارات دادستان و منصرف از موضوع استعلام است.»

نظریه شماره ۷/۲۹۴۳ - ۱۳۸۲/۴/۱۹:

سؤال - خواهشمند است بررسی و اعلام نظر فرمایند آیا ضرورتی به ابلاغ آرای دادگاههای اطفال (که نوعی دادگاه عمومی جزائی محسوب می شوند) به دادستان می باشد یا خیر؟ و آیا دادستان اجازه تجدید نظر خواهی از آرای این دادگاهها را دارد؟

«بند ج ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۸۱ در مورد دادگاههای عمومی و جزائی و تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون مربوط به حضور دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران در صورت تعیین دادستان در دادگاه کیفری استان می باشد و با عنایت به اینکه دادستان یا نماینده وی در جریان دادرسی دادگاههای عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان دخالت دارند و پرونده پس از صدور حکم باید به امضاء

دادستان یا دادیار مأمور در آن دادگاه برسد بنابراین امضاء حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه ابلاغ حکم است. چنانچه دادستان صدور حکم را بر خلاف نص قانون تشخیص دهد ظرف مهلت مقرر طبق ماده ۱۸ قانون مذکور می‌تواند نسبت به رأی صادره تجدیدنظرخواهی نماید.»

نظریه شماره ۷/۹۷۷۳ - ۸۱/۱۰/۲۹:

سؤال - شخصی که تأهل وی برای دادگاه محرز است چنانچه به اتهام ارتکاب زنا تحت تعقیب قرار گیرد آیا لزوماً بایستی به وی ارتکاب زنا محصن یا محصنه تفهیم شود و آیا دادگاه غیر دادگاه کیفری استان می‌تواند با عدم احراز شرایط احصان به فرد مذکور، اتهام زنا محصن یا غیر محصنه تفهیم کند یا احراز شرایط مذکور نیز از اختیارات دادگاه کیفری استان خواهد بود یا به عبارتی آیا کلیه متهمین به زنا که متأهل باشند بایستی در دادگاه کیفری استان تحت تعقیب قرار گیرند یا خیر؟

«با توجه به تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب پرونده‌های مربوط به زنا در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود، یعنی اگر مجازات آن اعدام (قتل یا رجم) باشد در دادگاه کیفری استان و اگر مجازاتش جلد باشد، در دادگاه عمومی کیفری مطرح می‌شود. بنابراین ابتدائاً بهتر است که پرونده در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود تا چنانچه احراز احصان نشد و از مواردی که مجازات آن قتل است تشخیص داده نشده در همان دادگاه رسیدگی گردد و در صورت احراز شرایط احصان یا موجبات قتل با قرار عدم صلاحیت به دادگاه کیفری استان ارسال شود.»

سؤال - مستدعی است که نظریه مشورتی آن اداره را در خصوص سؤالات زیر اعلام فرمائید که موجب امتنان است :

۱) باتوجه به اصلاحیه قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در حال حاضر و با اجرای این قانون آیا دادگاههای عمومی و کیفری استان و تجدیدنظر می‌توانند قرار بازداشت موقت صادرکنند یا خیر؟

اگر قادر به صدور قرار بازداشت موقت هستند نیازی به تأیید دادستان هست یا خیر؟
 ۲) وضعیت صدور قرار بازداشت موقت در دادگاههای بخش در خصوص جرائمی که قادر به صدور رأی هستند و جرائمی که به جانشینی از بازپرس اقدام می‌نمایند به تفکیک چگونه می‌باشد؟

۳) با التفات به مواد ۶۲۳ و ۶۲۴ قانون مجازات اسلامی، آیا اشخاصی که به واسطه دادن ادویه یا وسایل دیگر و یا با دلالت افراد حامله به استعمال ادویه و یا وسایل دیگر موجب سقط جنین می‌شوند و یا اطباء، ماما، داروسازان و دارو فروشهایی که وسایل سقط جنین را فراهم می‌نمایند و در اختیار افراد قرار می‌دهند و زن حامله ای با تهیه دارو از این افراد جنین خود را سقط می‌نماید، این افراد علاوه بر مجازاتهای مقرر در مواد مرقوم بایستی دیه بپردازند یا خیر؟ چه کسی مسئولیت پرداخت دیه را به عهده دارد؟

۱- در مواردی که پرونده حسب مقررات قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مستقیماً و ابتدائاً در دادگاه عمومی و یا تجدیدنظر یا کیفری استان مطرح می‌گردد، مانند موارد مندرج در تبصره ۳ اصلاحی ذیل ماده ۳ قانون مرقوم و یا در موارد مندرج در تبصره ۱ الحاقی به ماده ۲۰ همان قانون و صدور قرار بازداشت متهم از طرف این مراجع ضروری تشخیص می‌گردد، اقدام این مراجع به صدور قرار بازداشت منع قانونی نداشته و نیازی به

تأیید این قرار توسط دادستان نیست.

۲- در حوزه قضایی بخش‌ها، که وفق مقررات تبصره ۶ الحاقی به ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه در جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی بازپرس اقدام می‌نمایند، می‌توانند در صورت ضرورت، قرار بازداشت متهم را صادر نمایند ولی چون اقدامات آنها تحت نظارت دادستان انجام می‌شود، اظهارنظر دادستان مربوطه در خصوص این قرار ضروری است ولی در مورد سایر جرائم در مورد صدور قرار بازداشت‌هایی که رسیدگی به آنها ابتدائاً در صلاحیت دادگاه مرقوم است، صدور قرار مرقوم بلامانع و نیازی به تأیید دادستان نمی‌باشد.

۳- به صراحت مواد ۶۲۳ و ۶۲۴ قانون مجازات اسلامی در هر مورد که اشخاص مذکور در مواد مرقوم محکوم به مجازات مقرر قانونی می‌گردند. محکوم به پرداخت دیه نیز مطابق مقررات قانونی می‌گردند حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات قانونی علیه آنان صادر می‌شود و آنان مسؤول پرداخت دیه خواهند بود. قابل ذکر است که مواد فوق الاشعار قابل تسری به مادر نیست و در مورد وی مقررات ماده ۴۸۹ قانون مجازات اسلامی قابل اعمال خواهد بود.»

نکته صد و شصت و هفت: صدور قرارهای تأمین متعدد و جاهت قانونی ندارد

«در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تعدد صدور قرار تأمین کیفری پیش‌بینی نشده است و صدور قرارهای تأمین متعدد و جاهت قانونی ندارد و لذا در فرض مطروحه در سؤال، دادسرا باید در مورد اتهامات متهم، من حیث المجموع یک قرار تأمین صادر نماید.»

نکته صد و شصت و هشت: صدور قرار تأمین خواسته از طرف دادستان یادادیار دادسرا فاقد منع قانونی است

نظریه شماره ۷/۱۸۳۵ - ۸۲/۷/۲۱:

«با توجه به این که مستفاده از بند «ن» ماده ۳ اصلاحی قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قرار تأمین خواسته که به تقاضای شاکی خصوصی صادر می‌گردد از جمله قرارهایی است که صدور آن به وسیله بازپرس تجویز شده و طبق بند «و» ماده مزبور در غیر مواردی که رسیدگی در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد در تحقیقات مقدماتی کلیه وظایف و اختیارات بازپرس به دادستان تفویض گردیده، صدور قرار تأمین خواسته از طرف دادستان یا دادیار دادسرا فاقد منع قانونی است و از این جهت که قرار مزبور قابل شکایت و اعتراض و مرجع رسیدگی نیز دادگاه می‌باشد، با تایید قرار دادگاه ترتیب مذکور مغایرتی با نظریه شورای محترم نگهبان ندارد.»

نکته صد و شصت و نه: دادسرا مکلف به تبعیت از نظر دادگاه است

نظریه شماره ۷/۸۰۶۱ - ۸۲/۱۰/۳:

«الف) تحقیق راجع به مواردی که شاکی در لایحه اعتراضیه خود اعلام نموده است به عهده دادگاه می‌باشد مگر این که دادگاه پرونده را جهت رفع نقص به دادسرا اعاده نماید که در این صورت با توجه به تبصره یک ماده ۱۴۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادسرا مکلف به انجام موارد مورد نظر دادگاه می‌باشد.

ب) در مواردی که دادگاه بر مبنای اعتراض شاکی نسبت به نقض قرار منع تعقیب صادره از دادسرا اقدام می‌نماید دادسرا مکلف به تبعیت از نظر دادگاه بوده بنابراین نسبت به انجام تحقیقات اقدام و پرونده تکمیلماً با قید موضوع به دادگاه اعاده می‌شود و نیازی به صدور کیفرخواست ندارد.»

نکته صد و هفتاد: در قانون اعتراض دادستان به قرار تأمین خواسته صادره از سوی بازپرس پیش بینی نگردیده بنابراین حدوث اختلاف نیز متصور نمی باشد

نظریه شماره ۷/۸۸۰۵-۸۲/۱۰/۲۴:

«۱- مستفاد از بند «ن» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب مهرماه ۱۳۸۱ آن است که قضات دادرسی نیز بنا به تقاضای شاکی خصوصی در صورت قوی بودن دلایل ارتکاب جرم متناسب با ضرروزیان وارده به وی حق صدور قرار تأمین خواسته کیفری را دارا می باشند.

۲- چنانچه قرار تأمین خواسته وفق مستفاد از بند «ن» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب توسط قضات دادرسی صادر گردد قرار مزبور طبق بند ۲ از شق «ن» ماده ۳ اصلاحی قانون مذکور غیرقطعی و قابل شکایت و اعتراض حسب مورد در دادگاه عمومی (جزایی) و یا انقلاب می باشد و چون در قانون مزبور اعتراض دادستان به قرار تأمین خواسته صادره از سوی بازپرس پیش بینی نگردیده بنابراین حدوث اختلاف نیز متصور نمی باشد.

۳- قرار تأمین خواسته کیفری شامل کلیه امور جزائی و جرایمی که موضوع آن مال می باشد می گردد.»

نکته صد و هفتاد و یک: فرقی نیست بین این که قرار در وقت اداری صادر شده یا در وقت کشیک، قرار باید به موافقت دادستان برسد

نظریه شماره ۷/۲۸۴۷-۸۲/۴/۱۸:

«نظر به اینکه کلیه قرارهای صادره اعم از نهایی یا تأمینی و یا قرار و تصمیمی که وسیله دادیار اتخاذ می گردد بایستی به موافقت دادستان برسد و فرقی نیست بین این که قرار در

وقت اداری صادر شده باشد یا در وقت کشیک.»

نکته صد و هفتاد و دو: مهلت اعلام نظر دادستان

نظریه شماره ۲/۹۰۳۱-۸۲/۱۱/۱:

«با توجه به بند «ک و ل» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مواردی که دادستان با قرار صادره مجرمیت از سوی بازپرس موافق باشد مکلف است ظرف پنج روز از تاریخ وصول پرونده مبادرت به صدور کیفرخواست نماید، به عبارت دیگر مدت پنج روز مذکور مهلتی است که دادستان یا با قرار صادره از سوی بازپرس مخالفت می نماید و یا با اعلام نقص در تحقیقات پرونده را نزد بازپرس اعاده می نماید و یا با موافقت با قرار مجرمیت کیفرخواست صادر می نماید.»

نکته صد و هفتاد و سه: قرار ترک تعقیب از ناحیه ذینفع قابل اعتراض است

نظریه شماره ۲/۹۵۳۴-۸۲/۱۱/۱۱:

«قرار ترک تعقیب براساس مقررات و قانون اصلاحی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری از ناحیه ذینفع قابل اعتراض می باشد.»

مبحث پنجم:

تعامل دادسرا و دادگاه

نکته صد و هفتاد و چهار: ضرورت ابلاغ آرای دادگاههای اطفال به دادستان

سؤال - آیا ضرورتی به ابلاغ آرای دادگاههای اطفال (که نوعی دادگاه عمومی جزایی محسوب می‌شوند) به دادستان می‌باشد یا خیر؟ و آیا دادستان اجازه تجدیدنظرخواهی از آرای این دادگاهها را دارد؟

نظریه شماره ۷/۲۹۴۲ - ۸۲/۴/۱۹:

«بند «ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در مورد دادگاههای عمومی و جزائی و تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون مربوط حضور دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران در صورت تعیین دادستان در دادگاه کیفری استان می‌باشد و با عنایت به اینکه دادستان یا نماینده وی در جریان دادرسی دادگاههای عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان دخالت دارند و پرونده پس از صدور حکم باید به امضاء دادستان یا دادیار مأمور در آن دادگاه برسد بنابراین امضاء حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه ابلاغ حکم است و چنانچه دادستان صدور حکم را بر خلاف نص قانون تشخیص دهد ظرف مهلت مقرر طبق ماده ۱۸ قانون مذکور می‌تواند نسبت به رأی صادره تجدیدنظرخواهی نماید.»

نکته صد و هفتاد و پنج: با صدور قرار رفع نقص از سوی دادگاه پرونده نه از آمار موجودی دادگاه کسر

می‌شود و نه دادسرا می‌تواند آنرا مجدداً ثبت کیفری کند

سؤال - چند نظر مشورتی از اداره حقوقی در خصوص رابطه دادسرا و دادگاه و اختیارات دادستان در پرونده‌هایی که دادگاههای آن را برای رفع نقص به دادسرا بر می‌گردانند شیوه ثبت و ارجاع چگونه است؟

نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه:

«چنانچه دادگاه در اجرای تبصره ۱ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ ماده ۱۴ قانون تشکیل

دادگاههای عمومی و انقلاب پرونده را جهت رفع نقص به دادسرا اعاده نماید، چون پرونده مزبور جزوه موجودی دادگاه است، دادگاه نباید پرونده را از آمار موجودی دادگاه کسر کند زیرا کسر کردن از آمار ناظر به موردی است که پرونده منتهی به صدور رأی نهائی شود. در فرض مذکور، دادسرا نباید پرونده را مجدداً ثبت کیفری کند تا پس از تکمیل تحقیقات و اعاده آن به دادگاه پرونده را از موجودی خود کسر نماید. در این قبیل موارد، دادسرا - بازپرس یا دادیار - باید پرونده را در دفتری که مخصوص پرونده‌های ارجاعی است ثبت ارجاعی کند و در آمار ماهیانه نیز آمار این قبیل پرونده‌ها باید جداگانه ذکر شود.»

نکته صد و هفتاد و شش: رسیدگی دادگاه به اعتراض شاکی نسبت به قرار منع تعقیب صادره از دادسرا مانع

صدور قرار رفع نقص از سوی دادگاه نمی‌باشد

سؤال - آیا دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض به قرارهای منع تعقیب صادره از ناحیه دادسرای عمومی که با اعتراض شاکی مطرح می‌گردد صرفاً می‌بایست قرار را تأیید یا نقض نماید یا اینکه دادگاه می‌تواند علاوه بر موارد فوق بلحاظ نقص تحقیقات قرار رفع نقص صادر نموده و سپس مبادرت به اتخاذ تصمیم در مورد نقض یا تأیید قرار منع تعقیب نماید؟ لازم به توضیح است که آیا تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در مورد قرارهای منع تعقیب صادره از دادسرا قابل اعمال است یا خیر؟

نظریه شماره ۲/۸۱۹۳ - ۸۲/۱۰/۴:

«تبصره یک اصلاحی ماده ۱۴ اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ تنها اختصاص به مواردی که با صدور کیفرخواست پرونده به دادگاه ارسال شده است نداشته بلکه در مواردی هم که متعاقب اعتراض شاکی نسبت به قرارهای منع تعقیب دادسرا پرونده در دادگاه مطرح می‌گردد هرگاه دادگاه نقضی مشاهده نماید یا انجام

اقدامی را لازم بدانند به استناد تبصره مذکور می‌تواند رفع نقص و یا تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادسرای مربوطه درخواست نماید.»

نکته صد و هفتاد و هفت: تخلفات موضوع آئین‌نامه راهنمایی و رانندگی مستقیماً در دادگاه رسیدگی می‌شود

سؤال - در خصوص تصادفات صرفاً اعم از اینکه راننده مقصر از صحنه تصادف متواری گردد یا غیره و با لحاظ احیاء دادسرای عمومی و انقلاب در تهران و به استناد تبصره سه ماده سه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تقاضا دارد، نظریه مشورتی آن اداره را در موارد ذیل اعلام فرمائید:

الف - در صورت شکایت شاکی خصوصی مبنی بر مطالبه خسارت وارده به اتومبیل وی و تشکیل پرونده در کلانتری، قاضی دادسرا می‌تواند به استناد ماده یاد شده پرونده را پس از اخذ موافقت دادستان مستقیماً به دادگاه عمومی جزائی ارسال نماید یا خیر؟

ب - در صورت منفی بودن پاسخ سؤال فوق‌الذکر، آیا در این گونه موارد قاضی دادسرا بایستی در خصوص شکایت شاکی خصوصی اظهار نظر قضائی نموده (قرار منع پیگرد) و سپس در رابطه با اصل تخلف راننده مقصر، پرونده را در راستای اعمال ماده فوق‌الذکر به دادگاه عمومی جزائی ارسال نماید؟

نظریه شماره ۷/۷۴۲۸ - ۸۲/۱۰/۱۰:

« ۱ و ۲ - چون جزای نقدی تخلفات موضوع استعلام بر طبق آئین‌نامه راهنمایی و رانندگی کمتر از یک میلیون ریال است لذا بر طبق تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این گونه پرونده‌ها بایستی مستقیماً جهت رسیدگی به دادگاه عمومی ارسال گردد. بدیهی است شاکی خصوصی در مورد ضرر و زیان ناشی از تخلفات رانندگی بایستی به همان دادگاه عمومی دادخواست ضرروزیان تقدیم نماید که تبع تخلف

رانندگی، مورد رسیدگی واقع شود. در ضمن اضافه می‌نماید که صرف ایراد خسارت به اتومبیل غیر بدون ارتکاب تخلفی، جرم محسوب نمی‌شود و چون مطالبه خسارت امر حقوقی است دادسرا مکلف به صدور قرار منع تعقیب است.»

نکته صدور هفتاد و هشت: جلسه دادگاه بدون حضور دادستان یا نماینده وی رسمیت ندارد

سؤال - نظر به متن قانون آیا جلسه دادگاه با حضور دادستان یا نماینده وی رسمیت

می‌یابد و عدم حضور دادستان یا نماینده ایشان باعث عدم تشکیل جلسه دادگاه می‌شود؟

۱ - نحوه حضور دادستان در دادگاه چگونه است آیا بایستی وقت دادگاه به ایشان ابلاغ گردد به چه

صورتی ارسال احضاریه، اختطاریه یا به نحو مقتضی وقت دادگاه به دادستان اعلام گردد؟

۲ - آیا دادستان می‌تواند در جلسه حاضر نشده و لایحه ارسال دارد؟

۳ - آیا می‌توان دادگاه را بدون حضور دادستان تشکیل داد و بعداً صورت جلسه دادگاه به

نظر ایشان برسد؟

۴ - در صورت عدم حضور دادستان و عدم استماع مدافعات وی یا نماینده ایشان آیا

دادگاه می‌تواند مبادرت به انشاء رأی نماید؟

نظریه شماره ۷/۳۲۵۱ - ۸۲/۴/۳۱:

«الف - شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضرورت دارد، یعنی بدون شرکت

دادستان و یا نماینده اش تشکیل جلسه قانونی نیست.

ب - وقت دادرسی بایستی به اطلاع دادستان برسد و چون دادستان یکی از دادیاران و یا

معاونین خود را با دادن ابلاغ برای شرکت در جلسات دادگاه مأمور می‌کند، کافی است

وقت جلسه به اطلاع او برسد ولی این امر به صورت اختطاریه یا احضاریه نمی‌باشد.

ج و د - با توجه به پاسخ سؤال ۲ دادستان یا نماینده اش بایستی در جلسه شرکت نمایند.

بنابراین نمی‌تواند صرفاً به دادن لایحه اکتفا کند.»

با فرض سؤال ۴ و ۲ وقت رسیدگی تجدید خواهد شد:

نظریه شماره ۷/۳۶۵۱:

«شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضرورت دارد یعنی بدون شرکت دادستان و یا نماینده‌اش تشکیل جلسه قانونی نیست و وقت دادرسی بایستی به اطلاع دادستان برسد و چون دادستان یکی از دادیاران و یا معاونین خود را با دادن ابلاغ برای شرکت در جلسات دادگاه مأمور می‌کند کافی است وقت جلسه به اطلاع او برسد ولی این امر به صورت اختطاریه یا احضاریه نیست و باتوجه به مراتب دادستان یا نماینده‌اش بایستی در جلسه شرکت نمایند. بنابراین با عدم شرکت خود دادستان یا نماینده‌اش جلسه قانونی نخواهد بود.»

نکته صد و هفتاد و نه: عدم امکان حدوث اختلاف بین دادرسا و دادگاه

«حسب محتویات پرونده کلاسه در تاریخ ۷۸/۵/۳ پرونده ای تحت عنوان سرقت خودرو در شهرستان کرج تشکیل می‌گردد و پس از رسیدگی‌های طولانی نهایتاً دادگاه کرج در مورخه ۸۲/۲/۲۸ قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی محاکم عمومی اردبیل صادر می‌نماید پس از ارجاع پرونده به شعبه ۱۰۷ دادگاه عمومی اردبیل رئیس دادگاه با استدلال به تشکیل دادرسا در اردبیل از تاریخ ۸۱/۱۲/۳ قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسای اردبیل صادر می‌نماید که دادرسا با استدلال به اینکه برابر ماده ۲ قانون اصلاحی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رسیدگی به جرائمی که قبلاً در (دادگاه) مطرح بوده است کماکان در همان دادگاه ادامه می‌یابد و این کلمه اطلاع دارد و فرقی بین دادگاه اردبیل و کرج نیست، بلحاظ حدوث اختلاف مراتب جهت تعیین تکلیف به دادگاه تجدیدنظر ارسال و دادگاه تجدیدنظر نیز علیرغم پذیرش صلاحیت محاکمه با قید به نظر می‌رسد پرونده را جهت رسیدگی به دادرسا ارسال نموده است مراتب جهت استرشاد محاکم اعلام می‌گردد.»

نظریه شماره ۷/۴۱۲۹-۸۲/۵/۱۶:

«اگر چه استدلال دادرسی در ارتباط با ماده ۲ قانون اصلاحی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صحیح می باشد مع ذلک دادرسی که در معیت دادگاه انجام وظیفه می نماید، بنابراین نسبت به دادگاه؛ مرجع تالی محسوب می شود و لذا نمی تواند با دادگاه اختلاف کند و به فرض که دستور و یا تصمیم دادگاه را قانونی ندارند نمی تواند از اجرای دستور دادگاه امتناع نماید و اگر دادگاه هم بر خلاف قانون اقدامی نموده مسئولیت آن با خود دادگاه خواهد بود.»

نکته صد و هشتاد: بعد از صدور حکم، حکم مذکور باید به امضای دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه برسد و

این امضاء ابلاغ حکم محسوب می شود

سؤال - آیا بیان مقنن تکلیف محسوب می شود یا عدم حضور دادستان یا معاون وی مانع

تشکیل دادگاه نیست؟

۱ - آیا موضوع شامل کلیه رسیدگی ها و اظهارنظرهای قضایی است یا در مواردی که دادگاه تجدیدنظر بدون نیاز به تعیین وقت و دعوت طرفین نسبت به تأیید یا نقض رأی بدون اقدام می نماید نیازی به دعوت دادستان نیست؟

۲ - آیا موضوع متخصص پرونده هائی است که سابقه صدور کیفرخواست و دخالت دادرسی دارد یا شامل کلیه پرونده ها هر چند از موارد ارجاع مستقیم به دادگاه (موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون مزبور) باشد نیز می گردد؟

نظریه شماره ۷/۸۱۹۲-۸۲/۱۰/۷:

«شرکت دادستان یا نماینده او در جلسه رسیدگی دادگاه ضرورت دارد. یعنی بدون شرکت دادستان یا نماینده اش تشکیل جلسه دادگاه قانونی نیست.»

۱ - بند «ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در مورد دادگاههای عمومی و جزائی و تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون مربوط به

حضور دادستان یا معاون وی یا یکی از دادیاران در صورت تعیین دادستان در دادگاه کیفری استان می‌باشد و با عنایت به این که دادستان یا نماینده وی در جریان دادرسی دادگاههای عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان دخالت دارند پرونده پس از صدور حکم باید به امضای دادستان یا دادیار مأمور در آن دادگاه برسد و این امضای حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه ابلاغ حکم است و چنانچه دادستان صدور حکم را برخلاف نص قانون تشخیص دهد ظرف مهلت مقرر طبق ماده ۱۸ قانون مذکور می‌تواند به رأی صادره تجدیدنظرخواهی نماید.

۲- هر چند که جرائم ذیل تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب این قبیل پرونده‌ها مستقیماً و بدون هر گونه دخالت از سوی دادسرا عیناً به دادگاه مربوط که دادگاه عمومی و انقلاب است ارسال می‌گردد ولی با وجود این، شرکت دادستان یا نماینده‌اش در جرائم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون مذکور الزامی است.»

نکته صد و هشتاد و یک: امکان حذف تخفیف مجازات اعطایی از سوی دادگاه بدوی با درخواست دادستان از

سوی دادگاه تجدیدنظر

سؤال - با عنایت به تبصره ۳ ماده ۲۲ قانون اصلاحی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۸ چنانچه در دادگاه بدوی با رعایت مقررات ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مقررات تخفیف امکان تشدید مجازات تعیین شده توسط دادگاه بدوی به وسیله دادگاه تجدیدنظر می‌باشد یا خیر، و فی‌الواقع می‌شود گفت که دادگاه تجدیدنظر اگر مجازات را متناسب ندید با حذف مجازات تخفیف داده شده آن را تشدید نماید؟

نظریه شماره ۷/۲۵۷۹-۸۲/۱۰/۱۳:

«تبصره سوم از ماده ۲۲ قانون اصلاحی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۸

که جایگزین ماده ۲۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری شده تکلیف موضوع استعلام را روشن نموده است، زیرا به موجب تبصره یاد شده در صورتی که دادستان یا شاکی خصوصی نسبت به حکم صادره از دادگاه بدوی درخواست تجدیدنظرخواهی نماید مرجع تجدیدنظر می‌تواند اگر مجازات تعیینی را متناسب ندید با حذف مقررات تخفیف داده شده و با تعیین مجازات قانونی حکم را تصحیح نماید و در غیر این صورت دادگاه تجدیدنظر مجاز به تشدید مجازات تعیین شده در حکم بدوی نمی‌باشد.»

نکته صد و هشتاد و دو: دادستان حق تجدیدنظرخواهی از آرای صادره از دادگاه اطفال را دارد

سؤال - آیا ضرورتی به ابلاغ آرای دادگاههای اطفال (که نوعی دادگاه عمومی جزائی محسوب می‌شوند) به دادستان می‌باشد یا خیر؟ و آیا دادستان اجازه تجدیدنظرخواهی از آرای این دادگاهها را دارد؟

نظریه شماره ۷/۲۹۴۲ - ۸۲/۴/۱۹:

«بند ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در مورد دادگاههای عمومی جزائی و تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون مربوط به حضور دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران در صورت تعیین دادستان در دادگاه کیفری استان می‌باشد و با عنایت به اینکه دادستان یا نماینده وی در جریان دادرسی دادگاههای عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان دخالت دارند و پرونده پس از صدور حکم باید به امضاء دادستان و یا دادیار مأمور در آن دادگاه برسد بنابراین امضاء حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه ابلاغ حکم است و چنانچه دادستان صدور حکم را بر خلاف نص قانون تشکیل دهد ظرف مهلت مقرر طبق ماده ۱۸ قانون مذکور می‌تواند نسبت به رأی صادره تجدیدنظرخواهی نماید.»

نکته صد و هشتاد و سه: کیفیت ابلاغ وقت دادرسی به دادستان

سؤال - چگونگی نظارت مدعی‌العمومی از کیفرخواست تنظیمی خود در مرحله رسیدگی و تا صدور حکم (قبل از اجرای حکم) در دادگاه و دو سؤال ذیل در همین رابطه:

الف - حضور دادستان یا نماینده او در جلسات دادرسی دادگاه ضروری است یا خیر؟

ب - در صورتی که دادستان یا نماینده او به عللی در جلسات دادرسی حاضر نباشد و دادگاه حکم صادر نماید آیا تکلیف بر دادگاه هست قبل از این که دادنامه را به طرفین ابلاغ نماید. پرونده را به نظر مدعی‌العموم برساند؟ در این خصوص آیا در مورد احکامی که منجر به محکومیت یا براءت یا موقوفی تعقیب درباره متهم می‌شود و یا منتهی به عدم صلاحیت می‌گردد فرقی قائل هستید؟ (با دلیل بیان نمائید؟)

نظریه شماره ۷/۷۷۳۴ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«الف و ب) شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضرورت دارد یعنی بدون شرکت دادستان و یا نماینده اش تشکیل جلسه قانونی نیست و وقت دادرسی بایستی به اطلاع دادستان برسد و چون دادستان یکی از دایاران و یا معاونین خود را با دادن ابلاغ برای شرکت در جلسات دادگاه مأمور می‌کند، کافی است وقتی جلسه به اطلاع او برسد ولی این امر به صورت اخطاریه یا احضاریه نیست و با توجه به مراتب دادستان یا نماینده اش بایستی در جلسه شرکت نمایند. بنابراین با عدم شرکت دادستان یا نماینده اش جلسه قانونی نخواهد بود و بر حکم غیر قانون اثری بار نیست و به همین جهت دادستان با تجدیدنظر خواهی می‌تواند فسخ آن را از دادگاه تجدیدنظر بخواهد.» تبصره ۵ ماده ۲۰ قانون اصلاحی فوق‌الذکر.

نظریه شماره ۷/۱۵۸۲:

«شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضرورت دارد یعنی بدون شرکت دادستان و یا نماینده اش تشکیل جلسه قانونی نیست و وقت دادرسی بایستی به اطلاع دادستان برسد و

چون دادستان یکی از دادیاران و یا معاونین خود را با دادن ابلاغ برای شرکت در جلسات دادگاه مأمور می‌کند کافی است وقت جلسه به اطلاع او برسد ولی این امر به صورت اختاریه یا احضاریه نیست و با توجه به مراتب دادستان یا نماینده‌اش بایستی در جلسه شرکت نمایند بنابراین با عدم شرکت خود دادستان یا نماینده‌اش جلسه قانونی نخواهد بود.»

نکته صد و هشتاد و چهار: در نقاطی که دادرسی تشکیل نشده، وظایف و اختیارات دادستان به رئیس

دادگستری و معاونین وی واگذار شده است

سؤال - احتراماً در نواحی که دادرسی تشکیل نشده است، آیا اختیارات دادستان که به موجب ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۴ آیین نامه قانون مزبور به رئیس دادگستری شهرستان و معاونین وی تفویض گردیده است از سوی سرپرستان مجتمع قضائی به عنوان معاون رئیس کل قابل تفویض به شعب نیز می‌باشد یا خیر؟ و چنانچه پرونده‌ای در این خصوص مثلاً تخلیه پارکها و میادین و نمونه‌های شهرداری که مشمول قانون مستثنی شدن شهرداری از روابط مؤجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۹ است از سوی سرپرست مجتمع به رئیس شعبه ارجاع گردد آیا صلاحیت رئیس شعبه در این مورد محرز می‌گردد و اقدامات وی جهت تخلیه ملک با رعایت سایر شرایط قانونی مطابق مقررات و قوانین جاری می‌باشد یا خیر؟

نظریه شماره ۱۰۷۹۸-۸۱/۱۱/۳:

«با توجه به ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۱۴ آیین نامه اجرایی آن وظایف دادستان به رئیس دادگستری و معاونین وی واگذار شده و لذا در مورد اجرای لایحه قانونی راجع به مستثنی شدن شهرداری در مورد واگذاری ... مصوب سال ۱۳۵۹ شورای انقلاب اسلامی صدور دستور تخلیه به عهده رئیس دادگستری و معاونین

وی به قائم مقامی دادستان خواهد بود.»

نکته صد و هشتاد و پنج: رعایت مهلت یک ماه برای تجدیدنظرخواهی از آراء قطعی برای دادستان هم

الزامی است

سؤال - با توجه به تبصره ۵ الحاقی ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و

ماده ۱۸ و تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون مذکور، آیا رعایت مهلت یک ماه برای تجدیدنظرخواهی

از آرای قطعی و ۲۰ روز از آرای غیرقطعی برای دادستان هم الزامی است؟

نظریه شماره ۷/۷۵۴۹-۸۲/۹/۱۶:

«با توجه به ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعتراض به

آرای قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحو مقرر در قانون مربوط

مسموع نخواهد بود مگر این که آرای صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد در این صورت

نیز محکوم علیه چه در امور کیفری چه در امور مدنی و دادستان نیز در صورت تشکیل

دادسرا در امور کیفری می تواند ظرف مهلت مقرر در تبصره ۲ ماده مذکور

تجدیدنظرخواهی نماید.»

نکته صد و هشتاد و شش: کیفیت نظارت دادستان بر دادگاههای بخش

سؤال - با توجه به حوزه قضایی هر دادسرا که به موجب ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای

عمومی و انقلاب تمامی مناطق یک شهرستان می باشد و به موجب مفاد همین ماده

قانونی هر دادسرا در معیت تمامی دادگاههای مستقر در حوزه قضایی شهرستان محل

استقرار آن دادسرا از جمله دادگاههای مستقر در بخش یا بخشهایی از آن شهرستان

تشکیل و مأموریت خواهد داشت، با توجه به جمله اخیر شق " الف " ماده مذکور که

آورده است: (در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی‌البدل بر عهده دارد) دادستان شهرستان در حوزه قضایی بخش به عنوان دادستان همان شهرستان چه اختیار و یا اختیاراتی را دارا می‌باشد؟ آیا می‌شود چنین استنباط و استدلال کرد که گرچه قانونگذار به موجب عبارت مذکور دادرس علی‌البدل را در حوزه قضایی بخش دارای اختیارات دادستان دانسته است و لیکن این اعطای اختیار نفی اختیارات دادستان شهرستان را در حوزه قضایی بخش همان شهرستان نمی‌نماید؟

نظریه شماره ۷/۵۳۲۵ - ۸۲/۶/۲۹:

«نظارت دادستان بر دادگاههای عمومی مستقر در بخشها، در محدوده مقررات تبصره ۶ الحاقی به ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و در حوزه قضایی بخشهایی است که رئیس یا دادرس علی‌البدل این مراجع در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشینی بازپرس اقدام و در صورت ضرورت مبادرت به صدور قرار بازداشت متهم می‌نماید، می‌باشد. در مورد سایر جرایم که رسیدگی به آنها ابتدائاً در صلاحیت دادگاه عمومی مستقر در بخش است، دادستان نظارتی ندارد و نیازی به تأیید او نمی‌باشد.»

نکته صد و هشتاد و هفت: اختلاف دادرس و دادگاه

سؤال - آیا پرونده‌ای که قبل از حاکمیت قانون احیای دادرسها در دادگاه به طور اطلاق (اعم از دادگاههای تهران یا شهرستان یا دادگاه انقلاب) تشکیل شده و دادگاه مرجوع‌الیه نسبت به انجام تحقیقات اقدام نموده و به هر دلیلی قرار عدم صلاحیت صادر نموده باشد (بافرض قرار عدم صلاحیت دادگاه عمومی شهرستان به تهران یا دادگاه انقلاب اسلامی تهران به اعتبار دادگاه عمومی جزایی تهران) آیا دادگاه اخیر مجاز به ارسال پرونده به

دادسرا جهت تکمیل تحقیقات و صدور کیفرخواست می‌باشد یا خیر؟
و آیا مداخله دادسرا در پرونده‌هایی که قبل از تشکیل دادسرا دادگاهها به طور اعم تشکیل شده‌اند و جاهت قانونی دارد یا خیر؟
آیا تحقق اختلاف میان دادگاه و دادسرا محلی از اعراب دارد یا خیر و به عبارت آخر آیا دادسرا حق اختلاف با دادگاه را دارد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۶۷۴۰-۸۲/۸/۱۴:

«باعنایت به تبصره ۱ اصلاحی ماده ۱۴ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ نون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته، هرگاه دادگاه نقصی در تحقیقات مشاهده نموده یا انجام اقدامی را لازم بداند، خود تکمیل می‌نماید و نیز می‌تواند رفع نقص و تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادرسی مربوط درخواست کند " اگر دادستان به یکی از تکالیف قانونی خود که در ذیل بند ۳ ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون مزبور احصاء شده عمل نکند و دادگاه هنگام بررسی اجمالی پرونده به قصد احراز معد بودن آن برای صدور دستور تعیین وقت رسیدگی و دعوت طرفین که علی‌الاصول باید همراه با ارسال رونوشت یا تصویر کیفرخواست برای متهم باشد متوجه شود که دادستان مطابق قانون نسبت به انجام تکلیف قانونی خود مانند ذکر مواد قانونی مورد استناد در کیفرخواست اقدام نکرده است، می‌تواند به استناد تبصره فوق‌الذکر پرونده را به دادسرا عودت دهد تا پس از اقدام دادستان نسبت به تکمیل کیفرخواست، پرونده به دادگاه اعاده شود و مداخله دادسرا در پرونده‌هایی که قبل از تشکیل دادسرا در دادگاهها تشکیل شده است و به جهات فوق‌الذکر به دادسرا عودت می‌شود فاقد اشکال قانونی است ضمناً در قوانین جاریه اختلاف دادسرا و دادگاه پیش‌بینی نشده است و دادسرا باید تصمیم دادگاه را اجرا نماید.»

نکته صد و هشتاد و هشت: مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین دادسرا و دادگاه

سؤال - الف) در جرایمی که رسیدگی آنها در اجرای تبصره ۳ ماده ۳ قانون فوق‌الذکر ابتدائاً در صلاحیت محاکم عمومی کیفری است و بدون دخالت دادسرا انجام می‌پذیرد در صورت حدوث اختلاف بین دادگاه و دادسرا مرجع حل اختلاف کجاست؟

ب) در صورتی که بین دادگاه عمومی بخش و دادسرا از لحاظ صلاحیت، اختلافی حاصل شود و در این صورت مرجع حل اختلاف کجاست؟

نظریه شماره ۷/۴۱۷۳ - ۸۲/۵/۱۶:

«الف و ب: هر چند به موجب ماده ۵۸ آیین دادرسی و دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، چگونگی و ترتیب حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، طبق قواعد مذکور در آیین دادرسی در امور مدنی به عمل خواهد آمد ولی مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در مورد تعیین مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه عمومی و همچنین دادگاه عمومی مستقر در بخش، ساکت است و علت این امر، عدم وجود دادسرا در سیستم قضایی ایران بوده است. حال که با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تشکیل دادسرا قسمتی از صلاحیت و اختیارات دادگاهها به دادسرا محول شده است، بنابراین می‌توان از ملاک ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی استفاده کرد و همان طور که طبق این ماده و در زمان عدم تشکیل دادسرا چنانچه اختلافی بین دو دادگاه کیفری عمومی واقع در حوزه یک استان حادث می‌شد، رفع اختلاف بین آنها در مرجع بالاتر یعنی دادگاه تجدیدنظر استان به عمل می‌آمد، بنابراین در حال حاضر نیز می‌توان معتقد بود که مرجع حل اختلاف بین دادسرا و دادگاه عمومی و یا دادگاه عمومی مستقر در بخش واقع در یک حوزه قضایی، دادگاه تجدیدنظر استان است.»

نکته صد و هشتاد و نه: دادسرا نسبت به دادگاه مرجع تالی محسوب می‌شود و لذا نمی‌تواند با دادگاه اختلاف

کند

نظریه شماره ۷/۴۱۲۹-۸۲/۵/۱۶:

«اگرچه استدلال دادسرا در ارتباط با ماده ۲ قانون اصلاحی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صحیح می‌باشد مع ذلک دادسرا که در معیت دادگاه انجام وظیفه می‌نماید، بنابراین نسبت به دادگاه مرجع تالی محسوب می‌شود و لذا نمی‌تواند با دادگاه اختلاف کند و به فرض که دستور و یا تصمیم دادگاه را قانونی نداند نمی‌تواند از اجرای دستور دادگاه امتناع نماید و اگر دادگاه هم برخلاف قانون اقدامی نموده مسؤلیت آن با خود دادگاه خواهد بود.»

نکته صد و نود: اختلاف بین دادگاه و دادسرا در تشخیص نوع جرم منتفی است

نظریه شماره ۷/۳۷۳-۸۳/۲/۷:

«مطابق قسمت آخر بند «ح» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صورت حدوث اختلاف بین دادستان و بازپرس در نوع جرم، حل اختلاف با دادگاه است و نیز با توجه به مواد ۸ و ۹ قانون یاد شده که به موجب آنها دادگاهها بایستی مطابق قوانین رسیدگی به اتخاذ تصمیم نمایند و تصمیمات آنها بایستی مستند و مستدل باشد. بنابراین اولاً: اختلاف بین دادگاه و دادسرا در تشخیص نوع جرم منتفی است. ثانیاً: چون دادسرا در معیت دادگاه است لذا هیچگاه دادگاه در رسیدگی و اتخاذ تصمیم و تشخیص نوع جرم و تطبیق مورد با قانون، تابع کیفرخواست دادسرا نیست و مطابق تشخیص خود، اقدام می‌نماید، بنابراین در ما نحن فیه که دادگاه مورد رانگهداری مواد مخدر تشخیص می‌دهد، برطبق تشخیص خود اتخاذ تصمیم خواهد کرد و لازم نیست پرونده را به دادسرا اعاده کیفرخواست را اصلاح نماید و یا در مورد در معرض فروش قرار دادن مواد مخدر که در

قانون جرم تعریف نشده به نحو مذکور در استعلام عمل نماید. به هر صورت دادگاه من حیث المجموع یک حکم صادر می‌کند نه این که در مورد در معرض فروش قرار دادن حکم برائت و در مورد نگهداری مواد مخدر حکم به مجاز صادر نماید.»

نکته صد و نود و یک: امضاء حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه بمنزله ابلاغ حکم است

نظریه شماره ۷/۲۹۴۲-۸۲/۴/۱۹:

«بند «ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در مورد دادگاههای عمومی و جزایی و تبصره ۲ ماده ۲۰ همان قانون مربوط به حضور دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران در صورت تعیین دادستان در دادگاه کیفری استان می‌باشد و با عنایت به اینکه دادستان یا نماینده وی در جریان دادرسی دادگاههای عمومی جزایی و دادگاه کیفری استان دخالت دارند و پرونده پس از صدور حکم باید به امضای دادستان یا دادیار مأمور در آن دادگاه برسد بنابراین این امضا حکم توسط دادستان یا دادیار مأمور در دادگاه ابلاغ حکم است و چنانچه دادستان صدور حکم را برخلاف نص قانون تشخیص دهد ظرف مهلت مقرر طبق ماده ۱۸ قانون مذکور می‌تواند نسبت به رأی صادره تجدیدنظر خواهی نماید.»

نکته صد و نود و دو: در قوانین جاریه اختلاف دادسرا و دادگاه پیش بینی نشده است و دادسرا باید تصمیم

دادگاه را اجرا نماید

نظریه شماره ۷/۶۷۴۰-۸۲/۸/۱۴:

«با عنایت به تبصره ۱۱ اصلاحی ماده ۱۴ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته: «هرگاه دادگاه نقضی در تحقیقات مشاهده نموده یا انجام

اقدامی را لازم بداند، خود تکمیل می‌نماید و نیز می‌تواند رفع نقص و تکمیل پرونده را با ذکر موارد نقص از دادسرای مربوط درخواست کند» اگر دادستان به یکی از تکالیف قانونی خود که در ذیل بند (۳) ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون مزبور احصاء شده عمل نکند و دادگاه هنگام بررسی اجمالی پرونده به قصد احراز معد بودن آن برای صدور دستور تعیین وقت رسیدگی و دعوت طرفین - که علی‌الاصول باید همراه با ارسال رونوشت یا تصویر کیفرخواست برای متهم باشد - متوجه شود که دادستان مطابق قانون نسبت به انجام تکلیف قانونی خود - مانند ذکر مواد قانونی مورد استناد در کیفرخواست - اقدام نکرده است، می‌تواند به استناد تبصره فوق‌الذکر پرونده را به دادسرا عودت دهد تا پس از اقدام دادستان نسبت به تکمیل کیفرخواست، پرونده به دادگاه اعاده شود و مداخله دادسرا در پرونده‌هایی که قبل از تشکیل دادسرا در دادگاهها تشکیل شده است و به جهات فوق‌الذکر به دادسرا عودت می‌شود فاقد اشکال قانونی است در قوانین جاریه اختلاف دادسرا و دادگاه پیش بینی نشده است و دادسرا باید تصمیم دادگاه را اجرا نماید.»

نکته صد و نود و سه: دادگاههای کیفری اساساً نمی‌توانند برخلاف مقررات تبصره ۳ ماده ۳، دادسرا را ملزم

به انجام تحقیقات نماید

نظریه شماره ۷/۴۲۲۸ - ۸۲/۵/۲۵:

«هدف از وضع تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۸۱ و تعیین مواردی که پرونده باید مستقیماً در دادگاه مربوطه مطرح شود، در مورد پرونده‌هایی که موضوع آنها جرائم مشمول حد و زنا و لواط و جرائم مربوط به اطفال، عدم افشاء و انتشار هر چه کمتر مسائل مطروحه در این گونه پرونده‌ها و در پرونده‌هایی که موضوع آنها جرائمی است که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا

جزای نقدی تا یک میلیون ریال می‌باشد تسریع در رسیدگی به این گونه پرونده‌هاست، بنابراین دادگاهها مرقوم در استعلام اساساً نمی‌توانند بر خلاف مقررات این تبصره، دادسرا را ملزم به انجام تحقیقات نمایند، زیرا اقدام آنها بر خلاف هدف و مقصود از وضع و تصویب این تبصره از قانون فوق‌الاشعار است مگر این که همانگونه که در قسمت اخیر تبصره مورد بحث تصریح گردیده به تشخیص دادستان، تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد.»

نکته صد و نود و چهار: در صورت نقض قرار نهایی از سوی دادگاه دادسرا مکلف به اجراء آن است و

نمی‌تواند مجدداً قرار منقوض را صادر کند

نظریه شماره ۷/۲۷۲۹-۸۳/۴/۱۴:

«دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض شاکی خصوصی نسبت به قرارهای منع تعقیب یا موقوفی تعقیب جزایی در صورت احراز صحت و ورود اعتراض شاکی خصوصی، قرار مورد اعتراض را فسخ و رأی به جلب محاکمه متهم صادر می‌کند. همانطور که در بند «ن» ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح شده است نظر دادگاه در این خصوص قطعی است و لذا دادسرا مکلف به اجراء آن است و نمی‌تواند مجدداً قرار منقوض را صادر کند.»

نکته صد و نود و پنج: کلیه پرونده‌های کیفری که مختومه می‌شود (قبل: بعد از تشکیل دادسرا) پس از صدور

رأی باید به دادستان ابلاغ شود

نظریه شماره ۷/۳۴۸۶-۸۳/۵/۱۲:

«باتوجه به بند (۱) ماده ۴ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و شق «ج» از بند (۲) ماده ۲۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب

۱۳۷۳ با اصلاحات ۱۳۸۱ و ماده ۱۰ آئین نامه اصلاحی قانون مرقوم که مقرر می‌دارد کلیه اختیارات رئیس حوزه قضائی مجدداً به دادستان محول می‌گردد. بنابراین کلیه پرونده‌ها اعم از اینکه قبل از تشکیل دادرسی در دادگاه رسیدگی شده و یا مستقیماً در دادگاه تحت رسیدگی بوده پس از صدور رأی باید به دادستان ابلاغ گردد تا بتواند در مواعد مقرر به آرای مربوطه اعتراض نماید.»

نکته صد و نود و شش : شرکت دادستان در جلسات دادگاه زمانی ضرورت دارد که دادگاه برای رسیدگی در

ماهیت قضیه تشکیل جلسه داده باشد

نظریه شماره ۷/۴۶۸۱ - ۸۳/۶/۳۱ :

«شرکت دادستان در جلسات دادگاه زمانی ضرورت دارد که دادگاه برای رسیدگی در ماهیت قضیه تشکیل جلسه داده باشد که در صورت عدم شرکت دادستان و یا نماینده اش تشکیل جلسه قانونی نخواهد بود، اما با توجه به اینکه جلسات دادگاههای عمومی جزایی که به منظور رسیدگی به موارد مندرج در استعلام تشکیل می‌شود جلسه اداری می‌باشد نه جلسه محاکماتی لذا حضور دادستان یا نماینده او در جلسات مذکور ضروری نخواهد بود.»

مبحث نهم:

دادگاه عمومی جزایی انقلاب

نکته صد و نود و هفت: مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض نسبت به ضبط وجه الكفاله یا وثیقه

سؤال - باتوجه به ماده ۱۴۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب و اصلاح قانون مذکور بفرمایید کدام مرجع صلاحیت رسیدگی به اعتراض کفیل به دستور دادستان (دادگاه تجدیدنظر استان یا دادگاه عمومی جزایی یا عمومی حقوقی) را دارد؟

نظریه شماره ۷/۱۸۳۳ - ۸۲/۶/۱۳:

«هرچند با اصلاح ماده ۱۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رئیس حوزه قضائیه مذکور در ماده ۱۴۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، به دادستان تغییر یافته، مع ذلک همانطور که در ماده اخیرالذکر تصریح شده؛ شکایت از دستور ضبط مورد وثیقه و یا وجه الكفاله ... فقط در دادگاه تجدیدنظر امکان پذیر است.»

نکته صد و نود و هشت: نقش دادسرا در جرایم اشخاص بالغ زیر ۸ سال که مستقیماً در دادگاه مطرح می شود

سؤال - الف) آیا پرونده های مربوط به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال در اجرای تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره ماده ۲۲۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مستقیماً در دادگاه اطفال مطرح می شود؟

ب) آیا قاضی دادسرا می تواند در مورد پرونده های موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت دادگاههای مربوط صادر نماید؟

نظریه شماره ۷/۲۹۲۳ - ۸۲/۴/۲۱:

«۱ و ۲ - باتوجه به عموم و اطلاق تبصره ۱ ماده ۲۵ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای

عمومی و انقلاب که ناسخ مقررات مغایر است، هر جرمی که مجازات آن یکی از مجازاتهای مندرج در تبصره یاد شده باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، اعم از اینکه بزه ارتكابی قبلاً در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده یا دادگاه عمومی و یا دادگاه اطفال بنابراین:

اولاً: چون تبصره یاد شده وارد بر تبصره ماده ۲۲۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری است لذا تبصره ماده ۲۲۵ در حدود تبصره یک ماده ۲۵ الحاقی، تخصیص خورده است و به این جهت اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال در صورت ارتكاب جرمی که مجازات آن یکی از مجازاتهای مذکور در تبصره یک ماده ۲۵ الحاقی باشد، در صلاحیت دادگاه کیفری استان است نه دادگاه اطفال، تکلیف دادرسی در مورد این دسته از اشخاص مثل اشخاص بالغ بالای ۱۸ سال است.

ثانیاً: در مورد سایر جرائم ارتكابی اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال دو دیدگاه وجود دارد:

۱- چون در تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، مواردی که مستقیماً پرونده به دادگاه می‌رود، احصاء شده و در آن تبصره، صرفاً به اطفال تصریح شده، بنابراین اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال از شمول آن خارج است و نظر به اینکه مجازات جرائم ارتكابی این اشخاص همانند بالای ۱۸ سال است لذا این دسته از جرائم ارتكابی اشخاص یاد شده بایستی از طریق دادرسی و با انجام تحقیقات مقدماتی و صدور کیفرخواست به دادگاه اطفال ارسال شود.

۲- باتوجه به ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته تا زمان تصویب آئین دادرسی مربوطه، طبق قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸ عمل می‌شود و توجهاً به اینکه ذکر کلمه اطفال در تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به تبعیت از فصل پنجم

قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که به ترتیب رسیدگی به جرائم اطفال تصریح دارد، صورت گرفته است لذا در مورد جرائم ارتكابی اشخاص مورد بحث به غیر از جرائم موضوع تبصره ۱ ماده ۲۵ قانون اصلاحی تبصره ماده ۲۲۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری حاکم خواهد بود یعنی این جرائم از سوی اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال پس از رسیدگی دادرسی و صدور کیفرخواست به دادگاه اطفال ارسال خواهد شد.»

نکته صد و نود و نه: آیا قاضی دادگاههای عمومی جزایی می‌تواند در وقت کشیک به عنوان قاضی کشیک نیز

انجام وظیفه کند؟

سؤال - با توجه به تشکیل دادرسی در بعضی از شهرستانها بفرماید قضات دادگاههای عمومی جزایی نیز می‌توانند در اوقات غیر اداری به عنوان کشیک دستوراتی صادر نمایند یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۱۸۳۷-۸۲/۳/۱۳:

«مقرراتی در مورد اینکه قضات دادگاههای جزایی در جاهایی که دادرسی پیاده شده بتوانند به عنوان قاضی کشیک دستوراتی صادر نمایند وجود ندارد مگر در محلهایی که بازپرس و دادیار و یا شخص دادستان حضور نداشته باشند.»

نکته دویست: دادگاه صالح برای رسیدگی به جرائم اطفال متهمین مواد مخدر که مجازات آنها اعدام است

سؤال - با توجه به اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب چنانچه مجازات متهمین مواد مخدر یا اطفال اعدام باشد کدام دادگاه صالح به رسیدگی است؟

نظریه شماره ۷/۲۵۸۱ - ۸۲/۴/۲۱:

«باتوجه به تبصره ۱ الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۲/۷/۲۸ که به موجب آن رسیدگی به کلیه جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام است، در صلاحیت دادگاه کیفری استان است و باتوجه به ماده ۳۹ الحاقی به قانون یاد شده بالا که از تاریخ اجرای قانون در هر حوزه قضایی کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی الاثر شده است. بنابراین در مورد استعلام:

اولاً: با توجه به تبصره یک ذیل ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی کسی که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد طفل محسوب و در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری است و مجازاتهای مقرر در قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین که در آنها مجازات مقرر شده در مورد وی اجرایی شود و فقط به حکم دادگاه تعزیر می شود.

ثانیاً: در مورد بالغین کمتر از سال ۱۸ سن به جرائم ارتكابی از ناحیه آنان که مجازات قانونی آنها اعدام است، دادگاه کیفری استان صالح به رسیدگی است.»

نکته دویست و یک: امکان اجرای مراسم قسامه در جلسات متعدد

سؤال - در مواردی که قتل از موارد لوث تشخیص و قسامه صادر می گردد و مدعی نتواند حد نصاب قسم خورندگان (۵۰ نفر) را در یک جلسه حاضر نماید آیا تجدید جلسه و اتیان قسامه نسبت به بقیه قسم خورندگان تا رسیدن به حد نصاب مجوز شرعی دارد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۲۵۲۹ - ۸۲/۳/۲۵:

«با توجه به اینکه در مقررات قسامه قید نشده است که تمام قسام خورندگان باید در یک جلسه اداء سوگند نمایند و با عنایت به اینکه جمع کردن پنجاه نفر در یک جلسه همیشه

میسر نیست و این امر نباید موجب تقویت و تضييع حق مدعی گردد لذا اجرای مراسم قسامه در جلسات متعدد فاقد منع قانون ولا اشکال است»

نکته دویست و دو: امکان رسیدگی دادگاه به پرونده‌هایی که قبلاً در مقام حل اختلاف به آن رسیدگی

کرده است

«نظر به اینکه برخی از پرونده‌ها در جهت حل اختلاف بین نظریات بازپرس و دادستان به دادگاه عمومی (جزائی) ارجاع و دادگاه نیز با اعلام نظر در خصوص تأمین نظر احدی از مشارالیها پرونده را به دادسرا اعاده می‌نماید و نهایتاً پرونده با صدور کیفرخواست مجدداً به معاونت ارجاع دادگاهها ارسال می‌شود.»

سؤال - مستدعی است در خصوص اینکه معاونت ارجاع می‌تواند پرونده را به دادگاهی

که قبلاً جهت حل اختلاف اعلام نظر نموده است، جهت رسیدگی ارجاع نماید یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۶۱۵۷-۷/۲۴/۸۲:

«اظهار نظر دادگاه در مقام حل اختلاف موجب رد قضات آن دادگاه نیست و دادگاه مذکور می‌تواند پس از ارجاع پرونده به او به ماهیت امر رسیدگی نماید.»

نکته دویست و سه: در امور جزایی اتیان سوگند متهم به عنوان مدعی علیه کاربردی ندارد

سؤال - در مورد مسائل جزائی نظیری بزه سرقت و فحاشی و... آیا می‌توان راساً و یا به

درخواست شاکی قاعده البینه را اجرا کرد در صورت مثبت آیا قضات دادسرا مجاز به

اعمال این قاعده هستند یا اینکه اجرای آن صرفاً با دادگاه است؟

نظریه شماره ۷/۵۳۳۹-۸۲/۷/۱۳:

«آن قسمت از قاعده موضوع استعلام که ناظر به اتیان سوگند مدعی علیه می‌شود، در امور جزائی کاربردی ندارد زیرا قسم، در امور جزایی جز در مورد نص مثل قسامه، از ادله اثباتی به شمار نمی‌آید.»

نکته دویست و چهار: منظور از دادگاه صالحه در بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای

عمومی و انقلاب

«برابر تبصره ذیل ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب (۱۳۷۳/۴/۱۵) با اصلاحات سال ۱۳۸۱ رسیدگی به کلیه اتهامات اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس، دارندگان پایه قضایی، وزراء و معاونین آنها و سایر مقامات موضوع ماده مذکور در دادگاه کیفری استان رسیدگی می‌شود و مرجع محترم دادسرا پس از رسیدگی به اتهامات مقامات مذکور مبادرت به صدور قرار منع تعقیب می‌نماید که قرارهای موضوع مورد اعتراض شاکی واقع شده و پس از اعتراض جهت رسیدگی به دادگاه جزایی بدوی ارسال می‌گردد.»

سؤال - آیا دادگاه جزایی صلاحیت رسیدگی به اعتراض قرارهای منع تعقیب افراد و شخصیت‌های موضوع ماده ۴ قانون فوق‌الذکر را دارد یا خیر و منظور از دادگاه صالحه موضوع بند "ن" ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاه کیفری استان می‌باشد یا دادگاههای جزایی می‌باشد.

نظریه شماره ۷/۷۴۵۷-۸۲/۱۰/۲۰:

«حل اختلاف بین بازپرس و دادستان در موارد مصرحه در بندهای "ل" و "ن" ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در دادگاه

عمومی و انقلاب است. لازم به توضیح است که حل اختلاف مقوله‌ای غیر از رسیدگی است و دادگاه صرفاً در خصوص قابل تعقیب بودن یا نبودن متهم و سایر موارد مندرج در بندهای فوق‌الذکر رسیدگی و اظهار نظر می‌کند نه در ماهیت قضیه.»

نکته دویست و پنج: مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض به قرار منع تعقیب دادسرا پیرامون جرایم

مطبوعاتی

سؤال - با توجه به بند «ه» و بند «ل» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بفرمایید چنانچه در مورد جرایم مطبوعاتی دادسرا اقدام به صدور قرار منع تعقیب نماید مرجع رسیدگی به اعتراض به قرار مذکور دادگاه عمومی است یا دادگاه کیفری استان؟

نظریه شماره ۷/۸۰۵۶ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«حل اختلاف بین بازپرس و دادستان در موارد مصرحه در بندهای «ل» و «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در دادگاه به عمل می‌آید و دادگاه صالح به قرینه قسمت اخیر بند «ل» حسب مورد، دادگاه عمومی و یا دادگاه انقلاب است. لازم به توضیح است که حل اختلاف مقوله‌ای غیر از رسیدگی است و دادگاه صرفاً در خصوص قابل تعقیب بودن یا نبودن متهم و سایر موارد مندرج در بندهای فوق‌الذکر رسیدگی و اظهار نظر می‌کند نه در ماهیت قضیه.»

نکته دویست و شش: مرجع رسیدگی به جرایم موضوع ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

سؤال - الف) با توجه به مفاد ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تبصره ۱ الحاقی مورخ ۸۱/۷/۲۸ به ماده ۲۰ همین قانون رسیدگی به جرایم مذکور در ماده ۵

مرقوم که احیاناً یکی از کیفرهای مذکور در تبصره ۱ ماده ۲۰ را داشته باشند در صلاحیت دادگاه کیفری استان است یا دادگاه انقلاب؟

ب) رسیدگی به جرایم افرادی که سن آنان بین ۱۵ تا ۱۸ سال می‌باشد و احیاناً مرتکب جرمی شوند که یکی از کیفرهای مذکور در تبصره ۱ الحاقی مورخ ۸۲/۷/۲۸ به ماده ۲۰ قانون مذکور بر آن بار است در صلاحیت دادگاه کیفری استان است یا دادگاه اطفال؟

نظریه شماره ۲۵۷۹ - ۸۲/۴/۲۲:

«الف و ب - با توجه به عموم و اطلاق تبصره ۱ ماده ۲۰ الحاقی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که ناسخ مقررات مغایر است هر جرمی که مجازاتهای آن یکی از مجازاتهای مندرج در تبصره یاد شده باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است اعم از اینکه بزه ارتكابی قبلاً در صلاحیت دادگاه بوده یا دادگاه عمومی و یا دادگاه اطفال بنابراین چون تبصره یاد شده وارد بر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری است لذا تبصره ماده ۲۲۰ در حدود تبصره ۱ ماده ۲۰ الحاقی تخصیص خورده است و به این جهت اشخاص بالغ زیر ۱۸ سال در صورت ارتكاب جرمی که مجازات آن یکی از مجازاتهای مذکور در تبصره ۱ ماده ۲۰ الحاقی باشد در صلاحیت دادگاه کیفری استان است نه در دادگاه اطفال.»

نکته دویست و هفت: چگونگی طرح پرونده قاچاق کالا و ارز در دادگاه

سؤال - نظر به اینکه حسب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با اصلاحات و الحاقات بعدی (۸۱/۷/۲۸) بند "ج" ماده ۱۳ آن قانون که مقرر می‌دارد دادگاهها فقط به جرایم مندرج در کیفرخواست رسیدگی می‌نمایند و با عنایت به اینکه ذیل تبصره ۲ ماده ۳

قانون نحوه اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۷/۳/۱۲، و همچنین باعنایت به تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (۸۱/۷/۲۸) مواردی را که باید مستقیماً در دادگاه مطرح شود و نیاز به صدور کیفرخواست نمی‌باشد احصاء و معین نموده‌است که در اکثر موارد شامل پرونده‌های قاچاق کالا نمی‌گردد،

لذا با توجه به مطالب مارالذکر و همچنین وظیفه داسرا در امر تحقیق، کشف جرم و تعقیب متهم نظر آن اداره محترم را راجع به پرونده‌های قاچاق کالا و ارز مبنی بر این که آیا باید از طریق داسرا و با صدور کیفرخواست به دادگاه ارسال شود یا اینکه باید مستقیماً در دادگاه مطرح گردد، خواستار است.

ضمناً در حال حاضر رویه قضایی در دادگاههای انقلاب تهران به این صورت است که پرونده‌های قاچاق کالا و ارز مستقیماً به دادگاه ارجاع می‌شود.

نظریه شماره ۷/۶۶۸۷-۸۲/۸/۱۴:

«وظیفه داسرا کشف جرم، تعقیب متهم به جرم... می‌باشد بنابراین ارتکاب قاچاق جرم است و مثل هر جرم دیگری باید بدو در داسرای عمومی و انقلاب رسیدگی و در صورت احراز مجرمیت متهم و صدور کیفرخواست پرونده اتهامی دادگاه مطرح شود، مورد مطروحه در تبصره ماده قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ است، بدیهی است در مواردی که متهم به ارتکاب قاچاق جرمه متعلقه را پرداخت نموده باشد و منکر ارتکاب قاچاق باشد می‌تواند با تقدیم دادخواست براءت از اتهام قاچاق به دادگاه مراجعه نماید.»

نکته دویست و هشت: رسیدگی به اتهام سرقت مسلحانه در صلاحیت دادگاه عمومی است

سؤال - با عنایت به بندهای ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی را محدود و حصر نموده است و سرقت مسلحانه و ایجاد رعب و وحشت در هیچ یک از بندها وجود ندارد و از طرفی رأی وحدت رویه شماره ۵۴۱ - ۶۹/۱۰/۴ سرقت مسلحانه را در صلاحیت دادگاه انقلاب دانسته و با عنایت به مقدم‌التاریخ بودن رأی وحدت رویه و متأخرالتاریخ بودن قانون، رأی وحدت رویه مذکور نسخی شده است یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۷۸۵۴ - ۸۲/۹/۲۳:

«نظر به اینکه مطابق ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و آیین‌نامه اصلاحی آن مصوب سال ۸۱ صلاحیت دادگاههای انقلاب در ۶ بند احصاء شده و در آن سرقت مسلحانه عنوان نشده است و از طرفی رأی وحدت رویه ۵۴۱ مورخ ۶۹/۱/۴ نیز مربوط به قبل از تصویب قانون اخیرالذکر بوده و قانون اخیر وارد بر رأی وحدت رویه ۵۴۱ می‌باشد و رأی وحدت رویه مذکور موضوعاً منتفی گردیده است بنابراین رسیدگی به جرم اعلام شده در استعلام در صلاحیت دادگاههای عمومی خواهد بود.»

نکته دویست و نه: رسیدگی به جرم تفخیز مستقیماً در دادگاه صورت می‌گیرد

سؤال - با توجه به تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و نظر به تعریف قانونی جرم لواط که در ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی آمده و اینکه در مواد و قانون مرقوم حد لواط از حد تفخیز جدا گردیده پاسخ فرمایید که آیا به اتهام تفخیز نیز مستقیماً باید در دادگاه رسیدگی شود یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۵۳۶۷ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«چون لواط از جمله جرایم مشمول تبصره ۳ مذکور در بند ۱ می‌باشد و باید مستقیماً در دادگاه مربوطه مطرح شود تفخیز نیز مشمول آن است زیرا به صراحت ماده ۱۰۸ قانون مجازات اسلامی لواط وطی انسان مذکور است چه به صورت دخول باشد یا تفخیز.»

نکته دویست و ده: در صورتی که دادگاه خانواده در دادگستری شهرستان تشکیل نشده باشد قضات دادگاههای عمومی آن شهرستان می‌توانند به موضوعاتی که در صلاحیت دادگاه خانواده است رسیدگی نمایند

نظریه شماره ۷/۱۹۸ - ۸۳/۲/۲۶:

در صورتی که به عللی دادگاه خانواده بعد از تصویب ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاههای موجود به دادگاههای موضوع اصل ۲۱ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۷۶ در دادگستری شهرستان تشکیل نشده باشد و یا قضاتی که دارای اجازه مخصوص موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵ بوده تغییر سمت داده باشند قضات دادگاههای عمومی آن شهرستان می‌توانند به موضوعاتی که در صلاحیت دادگاه خانواده است رسیدگی نمایند (منظور موارد سیزده گانه مصرح در ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از دادگاهها به دادگاه خانواده می‌باشد). لیکن در صورتی که دعاوی مربوط به اصل نکاح و طلاق مورد اختلاف زوجین باشد ضرورت دارد که در اجرای تبصره سوم از ماده ۳ و ماده ۴ از قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دارای اجازه مخصوص باشند، در غیر این صورت باید برای قاضی واجد شرایط درخواست اجازه رسیدگی شود.

با توجه به آنچه در استعلام آمده است استعلام کننده صلاحیت رسیدگی به دعاوی خانواده

را دارد به استثناء اختلافات مربوط به اصل طلاق و نکاح که نیاز به اجازه مخصوص دارد و ماده ۴ اصلاحی (۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با اصلاحات سال ۸۱ نیز مؤید این موضوع است.

نکته دویمت و یازده: چگونگی حل اختلاف در بین دو دادگاه کیفری عمومی در صورت عدم تشکیل دادرسی

نظریه شماره ۷/۴۱۷۳-۸۲/۵/۱۶:

«هرچند به موجب ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، چگونگی و ترتیب حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری، طبق قواعد مذکور در آیین دادرسی در امور مدنی بعمل خواهد آمد ولی مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی در مورد تعیین مرجع حل اختلاف بین دادرسی و دادگاه عمومی و همچنین دادگاه عمومی مستقر در بخش، ساکت است و علت این امر، عدم وجود دادرسی در سیستم قضایی ایران بوده است. حال که با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و تشکیل دادرسی، قسمتی از صلاحیت و اختیارات دادگاهها به دادرسی محول شده است، بنابراین می توان از ملاک ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی استفاده کرد و همانطور که طبق این ماده و در زمان عدم تشکیل دادرسی چنانچه اختلافی بین دو دادگاه کیفری عمومی واقع در حوزه یک استان حادث می شد، رفع اختلاف بین آنها در مرجع بالاتر یعنی دادگاه تجدیدنظر استان بعمل می آمد، بنابراین در حال حاضر نیز می توان معتقد بود که مرجع حل اختلاف بین دادرسی و دادگاه عمومی و یا دادگاه عمومی مستقر در بخش واقع در یک حوزه قضایی با دادگاه تجدیدنظر استان است.»

نکته دویست و دوازده: چنانچه قرار منع تعقیب صادره از سوی دادسرا بوسیله دادگاه نقض شود

نظریه شماره ۷/۲۰۷۱ - ۸۲/۳/۱۸:

«اولاً: چنانچه قرار منع تعقیب صادره از سوی دادسرا بوسیله دادگاه نقض شود، دادسرا پس از اقدامات لازم با صدور کیفرخواست پرونده را به مرجع ذیصلاح ارسال می‌دارد. ثانیاً: با استفاده از تبصره ۱ اصلاحی ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در صورتی که علت نقض، نقض تحقیقات باشد دادسرا پس از رفع نقص مجدداً اظهار نظر و پرونده را به دادگاه ارسال می‌دارد. که در این صورت دو فرض متصور است یا با رفع نقص تحقیقات دادگاه قرار منع تعقیب سابق الصدور را تأیید و یا دستور تعقیب متهم را خواهد داد که در این صورت همانطور که در صدور نظریه گفته شد اقدام خواهد شد. مقصود از (کلیه قرارهای دادیار) بند «ز» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نظر به عموم و اطلاق بند «ز» ماده ۳ فوق‌الاشعار کلیه قرارهای دادیار اعم از نهایی و تأمین است که دادیار صادر می‌نماید و لذا تمام آنها باید به موافقت دادستان برسند.»

نکته دویست و سیزده: تشخیص ضرورت و تعیین موارد آن به عهده رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف

ایشان می‌باشد

نظریه شماره ۷/۲۳ - ۸۳/۱/۱۰:

«به تجویز ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۸۱ در صورت ضرورت می‌توان به شعبه جزائی نیز پرونده حقوقی ارجاع نمود و موارد ضرورت در ماده ۵ آئین نامه اصلاحی قانون فوق‌الذکر احصاء و در بند «د» آن سایر موارد ضرورت به تشخیص رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان واگذار گردیده است که تراکم کار در شعب حقوقی به نحوی که اطاله دادرسی را فراهم نماید می‌تواند از مصادیق

«ضرورت» مندرج در موارد فوق‌الاشعار تلقی شده و ارجاع پرونده حقوقی به شعبه جزائی را به منظور جلوگیری از اطاله دادرسی قانوناً مجاز نماید ولی بهر حال وفق مقررات قانونی تشخیص ضرورت و تعیین موارد آن به عهده رئیس قوه قضائیه یا مقامات مجاز از طرف ایشان می‌باشد.»

نکته دویست و چهارده: شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه

نظریه شماره ۷/۲۴۵۵ - ۸۳/۶/۱۱:

«شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه ضرورت دارد یعنی بدون شرکت دادستان و یا نماینده اش تشکیل جلسه قانونی نیست و وقت دادرسی بایستی به اطلاع دادستان برسد و چون دادستان یکی از دادرسان و یا معاونین خود را با دادن ابلاغ برای شرکت در جلسات دادگاه مأمور می‌کند کافی است وقت جلسه به اطلاع او برسد ولی این امر به صورت اختطاریه یا احضاریه نیست و با توجه به مراتب، دادستان یا نماینده اش بایستی در جلسه شرکت نمایند بنابراین با عدم شرکت خود دادستان یا نماینده اش، جلسه قانونی نخواهد بود.»

نکته دویست و پانزده: در صورت ارجاع پرونده دادرسی علی‌البدل نمی‌تواند از انجام وظیفه استنکاف

نماید.

نظریه شماره ۷/۶۹۵۶ - ۸۲/۸/۱۹:

«فلسفه وجودی علی‌البدل برای آن است که اگر رئیس دادگاه به علت وجود معاذیر قانونی قادر به انجام وظیفه نباشد، دادرسی علی‌البدل به جانشینی وی اقدام کند، در عین حال در موارد مقتضی نیز از قبیل تراکم کار قضایی ارجاع پرونده وسیله رئیس شعبه به دادرسی علی‌البدل با حضور و اشتغال رئیس دادگاه، در پرونده دیگر منع قانونی ندارد و رویه نیز بر

همین منوال می‌باشد و در صورت ارجاع دادرس علی‌البدل نیز نمی‌تواند از انجام وظیفه استنکاف نماید.»

نکته دویست و شانزده: قصاص جرح (ایراد جرح عمدی) در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است

نظریه شماره ۷/۲۰۳۲-۸۲/۵/۱۶:

«با عنایت به اینکه در قانون مجازات اسلامی و فقه سه نوع قصاص ذکر شده که عبارتند از: قصاص نفس و قصاص عضو و قصاص جرح، اگر در تبصره یک ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی مهرماه ۱۳۸۱، قصاص جرح نیز مورد نظر قانونگذار بود صراحة آن را ذکر می‌نمود و تنها به ذکر قصاص نفس و قصاص عضو اکتفاء نمی‌کرد. فلذا رسیدگی به اتهام قصاص جرح (ایراد جرح عمدی) در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است نه دادگاه کیفری استان.»

نکته دویست و هفده: دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادسرا در کیفرخواست نیست

نظریه شماره ۷/۷۷۳۴-۸۲/۱۰/۲۰:

«۱-الف: درست است که بر طبق بند (۵) شق «م» ماده ۱۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در کیفرخواست، مواد قانونی مورد استناد باید تصریح شود. لکن چون بر طبق بندهای «الف و ج» ماده ۱۴ اصلاحی قانون یاد شده، انشاء رای پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون بر عهده قاضی دادگاه است.

لذا دادگاه ملزم به متابعت از مواد استنادی دادسرا در کیفرخواست نیست و تطبیق مورد با قانون با دادگاه است.»

نکته دویست و هجده: مرجع صلاحیت اختلاف بین بازپرس و دادستان

نظریه شماره ۷/۸۰۵۶ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«حل اختلاف بین بازپرس و دادستان در موارد مصرحه در بندهای «ل و ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ در دادگاه به عمل می آید و دادگاه صالح به قرینه قسمت اخیر بند «ل» حسب مورد، دادگاه عمومی و یا دادگاه انقلاب است. لازم به توضیح است که حل اختلاف مقوله‌ای غیر از رسیدگی است و دادگاه صرفاً در خصوص قابل تعقیب بودن یا نبودن متهم و سایر موارد مندرج در بندهای فوق‌الذکر رسیدگی و اظهار نظر می‌کند نه در ماهیت قضیه.»

نکته دویست و نوزده: ارسال پرونده به دادگاه جهت رفع اختلاف

نظریه شماره ۷/۳۱۴۸ - ۸۳/۴/۲۷:

«مطابق بند «ل» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، هرگاه بین دادستان و بازپرس توافق عقیده نباشد مثلاً در مورد قرار منع پیگرد دادستان عقیده به مجرمین و بازپرس عقیده خلاف آن را داشته باشد، رفع اختلاف حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب خواهد بود و موافق تصمیم دادگاه رفتار خواهد شد. بنابراین اصرار بر نظریه ابرازی از سوی بازپرس و عدم ارسال پرونده به دادگاه جهت رفع اختلاف و تعیین تکلیف پرونده خلاف مقررات قانونی است.»

نکته دویست و بیست: پرونده‌های زنا بهتر است ابتدا در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود.

نظریه شماره ۷/۹۷۷۳ - ۱۳۸۱/۱۰/۲۹:

«با توجه به تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

پرونده‌های مربوط به زنا در دادگاه‌های مربوط مطرح می‌شود یعنی اگر مجازات آن اعدام (قتل یا رجم) باشد در دادگاه کیفری استان و اگر مجازاتش جلد باشد در دادگاه عمومی کیفری مطرح می‌شود. بنابراین ابتدائاً بهتر است که پرونده در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود تا چنانچه احراز احصان نشد و از مواردی که مجازات آن قتل است تشخیص داده نشده در همان دادگاه رسیدگی گردد و در صورت احراز شرایط احسان یا موجبات قتل با قرار عدم صلاحیت به دادگاه کیفری استان ارسال شود».

نکته دویست و بیست و یک: اعتراض به قرار منع تعقیب راجع به جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری

استان

«اعتراض به قرار منع تعقیب راجع به جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیز حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب است. توضیحاً اضافه می‌شود که رسیدگی به اعتراض مقوله‌ای غیر از رسیدگی و صدور حکم است و دادگاه عمومی یا انقلاب صرفاً در خصوص موجه غیر موجه بودن قرار منع تعقیب صادره اظهار نظر نه در ماهیت قضیه. (به قرینه قسمت اخیر بند «ل» ماده ۳ اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب)»

مبحث هفتم:

دادگاه کیفری استان

نکته دویست و بیست و دو : عدم صلاحیت دادگاه عمومی در رسیدگی به جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری

استان حتی در مناطقی که داسرا تشکیل نشده است

سؤال - با توجه به تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و اینکه مطابق تبصره ماده ۲ آن قانون، رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد، خواهشمند است در پاسخ اعلام فرمایید که در حوزه‌های قضایی که تاکنون داسرا و دادگاه کیفری استان تشکیل نگردیده است آیا دادگاه عمومی محل صلاحیت رسیدگی به جرائم فوق‌الذکر را دارند یا خیر و در صورت منفی بودن پاسخ، با توجه به عدم تشکیل دادگاه کیفری استان در این حوزه‌ها چه مرجعی صلاحیت رسیدگی به این جرائم را دارد؟

نظریه شماره ۷/۳۶۵۰ - ۸۲/۶/۲۵:

«براساس تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته (رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا ... در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد.) و تبصره یک الحاقی ماده ۲۰ قانون مرقوم که مقرر داشته (رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا ... ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان بعمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور " دادگاه کیفر استان " نامیده می‌شود....) دادگاه کیفر استان همان دادگاه تجدیدنظر است. که حسب مورد از ۳ تا ۵ قاضی تشکیل می‌شود و چون دادگاههای تجدیدنظر استان از قبل از لازم‌الاجراء شدن قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب وجود داشته لذا تشکیل دادگاه کیفری استان که همان دادگاه تجدیدنظر است. ملازمه با تشکیل داسرا ندارد و به همین جهت به محض لازم‌الاجراء شدن قانون اصلاحی یاد شده، دادگاه عمومی، صلاحیت رسیدگی به جرائم داخل در صلاحیت

دادگاه کیفری استان را نخواهد داشت به عبارت دیگر، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان در رسیدگی به جرائم مهم منوط به تشکیل دادرسی نشده است و اجرای قانون هم، ملازمه با اجرای تمام بخشهای آن ندارد، همانگونه که شعب تشخیص تشکیل گردیده با اینکه در بسیاری از جاها دادرسی ایجاد نشده است.»

نکته دویست و بیست و سه: چگونگی تشکیل و رسمیت یافتن جلسات دادگاه کیفری استان

سؤال - با توجه به قانون جدید اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (موضوع تشکیل دادرسی) چنانچه قاضی صادر کننده رأی بدوی اعلام اشتباه نماید (چه در امور حقوقی یا کیفری) جهت رسیدگی به اعلام اشتباه چه اقداماتی باید انجام دهد یا پرونده را مستقیماً به چه مرجعی ارسال نماید؟

نظریه ۲/۱۵۹۸-۸۲/۳/۳:

«از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ مجلس شورای اسلامی ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۲۶ همان قانون در امور مدنی به موجب ماده ۳۹ مذکور ملغی شده لذا با توجه به ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعتراض به آراء قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی در قوانین مربوطه مسموع نخواهد بود، مگر اینکه آراء صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد که در این صورت محکوم علیه چه در امور کیفری، چه در امور مدنی می تواند ظرف مهلت مقرر اعتراض نماید.»

نکته دویست و بیست و چهار: مقام صالح برای تعیین رئیس و مستشاران و دادرسان علی‌البدل دادگاه کیفری

استان

سؤال - با توجه به مفاد تبصره ۱ الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ تعیین رئیس و مستشاران و یا دادرسان علی‌البدل دادگاه کیفری استان از سوی چه مقامی باید بعمل آید آیا ابلاغ خاص از سوی ریاست قوه قضائیه لازم است یا اینکه رئیس شعبه اول دادگاههای تجدیدنظر می‌تواند اعضاء دادگاه کیفری استان را معین کند؟

نظریه شماره ۷/۱۶۰۹-۸۲/۳/۵:

«با توجه به تبصره ۲ الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و ماده ۱ آیین نامه قانون مرقوم مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹، نظر به اینکه تعیین شعبه یا شعبی از دادگاه تجدیدنظر استان به عنوان دادگاه کیفری استان، به تشخیص و تصویب رئیس قوه قضائیه موکول گردیده است، بنابراین صدور ابلاغ برای قضات این دادگاه، در حیطه اختیار رئیس قوه قضائیه است و چنانچه در ابلاغ هر یک از مستشاران و دادرسان علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان، شعبه خاصی ذکر نشده باشد، می‌توانند با تعیین رئیس دادگاههای تجدیدنظر استان در دادگاه کیفری استان شرکت نمایند و نیاز به ابلاغ خاص ندارد.»

نکته دویست و بیست و پنج: جرایم بالغین کمتر از ۱۸ سال که مجازات آنها اعدام یا قصاص است در صلاحیت

دادگاه کیفری استان است

سؤال - رسیدگی به جرایم اطفال که مشمول تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (جرایمی که مجازات آن اعدام، رجم، حبس ابد و... باشد) با دادگاه کیفری استان است یا دادگاه اطفال محل وقوع جرم؟

نظریه شماره ۷/۸۰۵۹ - ۸۲/۹/۳۰:

«با توجه به تبصره ۱ الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۸ که به موجب آن رسیدگی به کلیه جرایمی که مجازات آنها اعدام است در صلاحیت دادگاه کیفری استان می باشد .
بنابراین در مورد استعلام:

اولاً با توجه به تبصره ۱ ذیل ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی کسی که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد طفل محسوب و در صورت ارتکاب جرم مبرا از مسؤولیت کیفری است و مجازاتهای مقرر در قانون مجازات اسلامی و سایر قوانینی که در آنها مجازات مقرر شده در مورد وی اجرانمی شود و فقط به حکم دادگاه تعزیر می گردد.
ثانیاً در مورد بالغین کمتر از ۱۸ سال سن، به جرایم ارتكابی از ناحیه آنان که مجازات آنها اعدام است دادگاه کیفری استان صالح به رسیدگی می باشد.»

نکته دویست و بیست و شش: قطعی بودن قرار بازداشت موقت صادره از دادگاه کیفری استان

سؤال - آیا قرار بازداشت موقت صادره توسط دادگاه کیفری استان قابل اعتراض است یا خیر در صورت قابل اعتراض بودن مرجع رسیدگی به اعتراض کجاست ؟

نظریه شماره ۷/۱۱۶۸ - ۸۲/۲/۳۱:

«در مورد قرار بازداشت موقت توسط دادگاه کیفری استان قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ساکت است و به نظر می رسد تأمین مأخوذه توسط خود دادگاه کیفری استان قطعی باشد، همچنانکه تبصره ذیل ماده ۱۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری سابق، اخذ تأمین وسیله دادگاه را قطعی می دانست.»

نکته دویست و بیست و هفت: وظیفه دادرسی علی‌البدل در دادگاه کیفری استان

سؤال - دادرسی علی‌البدل دادگاه کیفری استان وظیفه‌اش چیست؟ آیا در غیاب رئیس شعبه متصدی شعبه است یا اینکه در صورتی که تعداد مستشاران شعبه به حد نصاب نرسد وی می‌تواند به عنوان یکی از مستشاران تلقی شود ضمناً در غیاب رئیس شعبه متصدی دادگاه کیفری استان با کیست؟

نظریه شماره ۸/۱۱۶۸ - ۸۲/۲/۳۱:

«فلسفه وجودی دادرسی علی‌البدل در دادگاه استان برای این است که اگر یکی از قضات به جهتی مثل بیماری و یا جهات رد معذور باشد از شرکت در جلسه دادرسی، دادرسی علی‌البدل به جای او شرکت خواهد کرد و در ضمن در غیاب رئیس دادگاه استان قاضی مقدم متصدی دادگاه خواهد بود و قاضی مقدم کسی است که رتبه او بالاتر باشد و در صورت تساوی رتبه قاضی که طول خدمتش بیشتر باشد مقدم است.»

نکته دویست و بیست و هشت: تشکیل دادگاه کیفری استان ملازمه با تشکیل دادرسی ندارد

سؤال - با توجه به تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و اینکه مطابق تبصره ۲ آن قانون، رسیدگی به جرایمی که مجازات قانون آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد، خواهشمند است در پاسخ اعلام فرمایید که در حوزه‌های قضایی که تاکنون دادرسی و دادگاه کیفری استان تشکیل نگردیده است آیا دادگاه عمومی محل صلاحیت رسیدگی به جرایم فوق‌الذکر را دارند یا خیر و در صورت منفی بودن پاسخ، با توجه به عدم تشکیل دادگاه کیفری استان در این حوزه‌ها چه مرجعی صلاحیت رسیدگی به این جرایم را دارد؟

نظریه شماره ۷/۳۶۵۰ - ۸۲/۶/۲۵:

«براساس تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته (رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا... در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد)، و تبصره ۱ الحاقی ماده ۲۰ قانون مرقوم که مقرر داشته (رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا... ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور " دادگاه کیفری استان " نامیده می شود...) دادگاه کیفری استان همان دادگاه تجدیدنظر استان است، ملازمه با تشکیل دادسرا ندارد و به همین جهت به محض لازم الاجراء شدن قانون اصلاحی یاد شده، دادگاه عمومی، صلاحیت رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان را نخواهد داشت به عبارت دیگر، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان در رسیدگی به جرایم مهم منوط به تشکیل دادسرا نشده است و اجرای قانون هم، ملازمه با اجرای تمام بخشهای آن ندارد، همانگونه که شعب تشخیص تشکیل گردیده با اینکه در بسیاری از جاها دادسرا ایجاد نشده است.»

نکته دویست و بیست و نه: مقررات مربوط به قرار بازداشت موقت قابل تسری به قرارهای تأمین کیفری که

ابتدائاً در دادگاه کیفری مرکز استان صادر می شود نمی باشد

نظریه شماره ۷/۹۷۸۴ - ۸۲/۱۲/۹:

« بند «ط» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ناظر به موردی است که پرونده در دادسرا مطرح و در حال رسیدگی باشد که در این صورت قرار تأمین صادره حسب مورد تا ۴ ماه یا تا ۲ ماه باید نسبت به آن تعیین تکلیف شود و این مقررات قابل تسری به قرارهای تأمین کیفری که ابتدائاً در دادگاه کیفری مرکز استان صادر می شود نمی باشد، زیرا اگر معتقد به قابل اعتراض بودن قرارهای تأمین صادره از دادگاه مذکور

باشیم، مرجعی جهت رسیدگی به اعتراض متهم به قرار صادره بالاتر از دادگاه کیفری مرکز استان وجود ندارد.»

نکته دویست و سی: تأمین مأخوذه و سایر تحقیقات مقدماتی بایستی به امضاء هر پنج عضو دادگاه کیفری

استان باشد

نظریه شماره ۷/۹۷۸۴ - ۸۲/۱۲/۹:

«اولاً: دادگاه کیفری استان در مورد زنا و لواط که مستقیماً به آن مرجع ارسال می‌گردد مکلف به هر دو مرحله تحقیقات مقدماتی و رسیدگی علنی است، بنابراین در تحقیقات مقدماتی هم که محرمانه است دادگاه بایستی تشکیل و هر پنج عضو به اشتراک هم رسیدگی بکنند، بنابراین تأمین مأخوذه و سایر تحقیقات مقدماتی بایستی به امضای هر پنج عضو دادگاه کیفری استان باشد.»

ثانیاً: در مورد جرم مشمول مجازات حد لواط یا زنا یا به عنف که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان می‌باشد، چنانچه جرم ارتكابی در حد مجازات حد لواط و... بر دادگاه ثابت نشود و فقط در حد مجازات داخل در صلاحیت دادگاه عمومی کیفری باشد و این امر برای دادگاه احراز شود، دادگاه کیفری استان باید خود رسیدگی و تعیین مجازات نماید بدون اینکه مبادرت به صدور حکم برائت یا قرار عدم صلاحیت نماید.»

نکته دویست و سی و یک: در صورتی که تمام اعضای اصلی (رئیس و چهار مستشار) حضور داشته باشند

شرکت دادرسی علی‌البدل در جلسه دادگاه مورد نخواهد داشت

نظریه شماره ۷/۹۰۵۰ - ۸۲/۱۰/۲۸:

اولاً: قانونگذار در تشکیل دادگاه کیفری استان و ترکیب اعضای آن، به تعداد اعضای

رسیدگی کننده به موضوع نظر داشته است نه به سمت آنان از حیث رئیس یا مستشار و یا دادرس علی البدل بودن.

ثانیاً: فلسفه تعیین قاضی علی البدل برای مراجع قضایی این است که هرگاه عضو اصلی به عللی از قبیل بیماری، مرخصی و غیره نتواند در جلسه حاضر شود، دادرس علی البدل به جای وی در جلسه حضور یابد تا باب تجدید جلسه مسدود و انجام امور مقدور باشد لذا چنانچه دادگاه کیفری استان علاوه بر رئیس و سه مستشار، دارای عضو علی البدل هم باشد، نصاب لازم برای تشکیل جلسه دادگاه فراهم است اما در صورتی که تمام اعضای اصلی (رئیس و چهار مستشار) حضور داشته باشند شرکت دادرس علی البدل در جلسه دادگاه مورد نخواهد داشت.

نگته دویست و سی و دو: صلاحیت‌های دادگاه کیفری استان

نظریه شماره ۷/۹۰۵۰-۲۸/۱۰/۸۲:

«۱- صلاحیت دادگاه کیفری استان در رسیدگی به جرائمی که اختصاصاً توسط مرجع مذکور باید رسیدگی شود نسبت به دادگاه عمومی، صلاحیت ذاتی است.

۲- معیار ذاتی بودن صلاحیت، قانون است مانند مواردی که مقنن رسیدگی به جرائم خاصی را در صلاحیت مرجع قضایی خاصی قرار می‌دهد از قبیل صلاحیت دادگاههای انقلاب و دادگاههای نظامی و همچنین مانند مواردی که مقنن رسیدگی به مرحله خاصی از مراحل رسیدگی به دعوی یا اتهامی را در صلاحیت مرجع قضایی معینی قرار می‌دهد مانند رسیدگی مرحله تجدیدنظر نسبت به دعاوی یا جرائمی که در مرحله بدوی رسیدگی شده و قابل تجدیدنظر خواهی است در دادگاه تجدیدنظر مرکز استان (تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری) برای اطلاع بیشتر می‌توان به

کتب آیین دادرسی که حقوقدانان نوشته‌اند مراجعه کرد.»

نکته دویست و سی و سه: حضور دادستان در جلسه دادگاه کیفری استان حتی در پرونده‌هایی که مستقیماً بدون دخالت دادرسی به دادگاه مذکور ارسال می‌شود.

نظریه شماره ۷/۲۸۵۳-۸۲/۹/۲۶:

«حضور دادستان در جلسه دادگاه کیفری استان چه در پرونده‌هایی که مستقیماً بدون دخالت دادرسی به دادگاه مذکور ارسال می‌شود و چه در پرونده‌هایی که با صدور کیفرخواست به دادگاه مورد بحث ارسال می‌گردد باستناد بند «ج» ماده ۱۴ و شق اخیر تبصره ۲ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب یک تکلیف قانونی است.»

نکته دویست و سی و چهار: مستشاران و دادرسان علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان، می‌توانند با تعیین رئیس دادگاههای تجدیدنظر استان در دادگاه کیفری استان شرکت نمایند

نظریه شماره ۷/۱۶۰۹-۸۲/۳/۵:

«باتوجه به تبصره ۲ الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و ماده ۱ آئین‌نامه قانون مرقوم مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹، نظر به اینکه تعیین شعبه یا شعبی از دادگاه تجدیدنظر استان به عنوان دادگاه کیفری استان، به تشخیص و تصویب رئیس قوه قضائیه موکول گردیده است، بنابراین صدور ابلاغ برای قضات این دادگاهها، در حیطه اختیار رئیس قوه قضائیه است و چنانچه در ابلاغ هر یک از مستشاران و دادرسان علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان، شعبه خاصی ذکر نشده باشد، می‌توانند با تعیین رئیس دادگاههای تجدیدنظر استان در دادگاه کیفری استان شرکت نمایند و نیاز به ابلاغ خاص ندارد.»

نکته دویست و سی و پنج: دادگاه کیفری استان در رسیدگی به بزه قتل، هم می‌تواند متوالیاً در ساعات اداری

و غیر اداری تشکیل جلسه دهد

نظریه شماره ۷/۲۸۰۲-۷/۴/۷-۸۳:

«مقررات مربوط به دادگاههای جنائی سابق که در بزه‌های جنائی مثل قتل، دادرسی متوالیاً با اعلام تنفس ادامه می‌یافت منسوخ است. بنابراین دادگاه کیفری استان در رسیدگی به بزه قتل، هم می‌تواند متوالیاً در ساعات اداری و غیر اداری در صورت جمع بودن شرائط تشکیل جلسه داده و به رسیدگی ادامه دهد و هم می‌تواند جلسه رسیدگی بعدی را به زمان دیگری در ساعات اداری موکول کند که در این صورت مستلزم تعیین وقت و ابلاغ آن به طرفین خواهد بود، توضیح این که پس از پیاده شدن قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در این خصوص ساکت است.»

نکته دویست و سی و شش: جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان نسبت به محاکم دیگر ذاتی است.

نظریه شماره ۷/۱۵۸۲-۷/۴/۳۱-۸۲:

«جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان نسبت به محاکم دیگر ذاتی است لذا بایستی نسبت به هر جرم با توجه به مرجع ذیصلاح پرونده تفکیک و هر کدام مطابق صلاحیت خود اتخاذ تصمیم نمایند.»

نکته دویست و سی و هفت: در صورت تغییر عنوان جرم داخل در صلاحیت کیفری استان در دادگاه مذکور

باید خود رسیدگی و با تطبیق عمل ارتكابی بر مواد قانونی حکم مقتضی صادر نماید.

رای شماره ۷/۹۷۷ مورخ ۸۳/۲/۲۳:

«در فرض استعلام که جرم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان تغییر عنوان دهد مثلاً به لواط تفخید تغییر یابد که در صلاحیت رسیدگی دادگاه عمومی کیفری است و این امر برای

دادگاه نیز احراز شود، دادگاه کیفری استان باید خود رسیدگی و با تطبیق عمل ارتكابی بر مواد قانونی حکم مقتضی صادر نماید.»

نکته دویست و سی و هشت: هر گاه هر یک از این پنج عضو غایب باشد با ضمیمه شدن قاضی دیگر از قضات تجدیدنظر استان، دادگاه تشکیل و رسیدگی خواهد کرد.

رای شماره ۷/۹۷۸۴ مورخ ۸۲/۱۲/۹:

« دادگاه کیفری استان با پنج قاضی به ترتیب مذکور در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تشکیل می شود و هرگاه هر یک از این پنج عضو غایب باشد با ضمیمه شدن قاضی دیگر از قضات تجدیدنظر استان تشکیل و رسیدگی خواهد کرد، اعم از این که قاضی غایب رئیس دادگاه باشد یا مستشار و یا علی البدل.»

نکته دویست و سی و نه: قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری استان

رای شماره ۷/۹۷۸۴ مورخ ۸۲/۱۲/۹:

«در نقاطی که دادسرا تشکیل شده است مواد ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ شده است. صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه عمومی کیفری مستقلاً قابل اعتراض نیست و اما صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری مرکز استان، قطع نظر از اینکه در قانون قرار صادره در دادگاه مذکور قابل اعتراض شناخته نشده، اصولاً مرجعی بالاتر از دادگاه کیفری استان که در ردیف دادگاه تجدیدنظر استان است وجود ندارد تا قرار صادره از طرف آن مرجع قابل اعتراض باشد و لذا قرار بازداشت موقت صادره از سوی دادگاه کیفری مرکز استان قطعی است.»

مبحث هشتم:

تجدید نظر (دادگاه تجدیدنظر)

نکته دویست و چهل: نسخ ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده

۳۲۶ همان قانون در امور مدنی

سؤال - آیا تشکیل دادگاه کیفری استان با یک نفر دادرس علی‌البدل و ۴ نفر مستشار و یا ۲

دادرس و ۳ مستشار و بالعکس و یا ۴ دادرس و یک مستشار و یا رئیس دادگاه و مثلاً ۲

دادرس و ۲ مستشار یا ۳ دادرس و یک مستشار و یا رئیس و ۴ دادرس قانونی است یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۱۶۰۸ - ۸۲/۳/۵:

«قانونگذار در تشکیل دادگاه کیفری استان و ترکیب اعضای آن نظریه تعداد اعضای رسیدگی کننده به موضوع داشته و نه سمت آن (از حیث رئیس یا مستشار یا دادرس علی‌البدل بودن) بنابراین تشکیل جلسات دادگاه کیفری استان با ترکیب اعضای مفروض در استعلام رسمیت داشته و قانونی است.»

نکته دویست و چهل و یک: امکان اشتغال مستشار دادگاه تجدیدنظر در شعبات دیگر

مستشار دادگاه تجدیدنظر استان بایستی دائماً در یک شعبه مستقر باشد یا اینکه انتقال وی به

شعبات مختلف بطور موقت بلامانع است؟

نظریه شماره ۸/۱۱۶۸ - ۸۲/۲/۳۱:

«مستشار دادگاه تجدیدنظر در صورتی که ابلاغ او مختص یک شعبه معین باشد، اشتغال او

در شعبات دیگری دارای اشکال است و الا فاقد اشکال است.»

نکته دویست و چهل و دو: با تصویب ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقررات

قانون آئین دادرسی در خصوص مقامات صالح برای درخواست نقض حکم و توقف اجرای آن نسخ شده است

در پرونده اجرایی کلاسه ۴۹/۲۱۴۲۲۴ در خصوص اشتباه در رأی صادره در راستای

اعمال ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادستان محترم

کل کشور مرقوم داشته اند:

(بسمه تعالی، اعتراض وارده است اقدام شود)

حال با توجه به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و آئین نامه اجرایی آن و همچنین قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و آئین نامه اجرائی آن لطفاً پاسخ فرمائید:

سؤال - با در نظر گرفتن تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ آیا با تصویب قوانین جدید هم که مؤخر التصویب بر قانون مارالذکر می باشد و برابر ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ نشده است درخواست نقض حکم توسط دادستان محترم کل کشور از دیوانعالی محترم کشور موجب توقف اجرای حکم تا پایان رسیدگی دیوانعالی کشور می گردد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۳۴۲۹ - ۸۲/۴/۳۰:

«طبق ماده ۳۹ قانون اصلاح پاره ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸، از تاریخ لازم الاجرا شدن این قانون که در روزنامه رسمی شماره ۱۶۸۲۳ - ۱۳۸۱/۹/۷ منتشر شده است، دو ماده ۲۳۵ و ۲۶۸ و همچنین مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قوانین آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب - به ترتیب - در امور کیفری و مدنی مصوب سالهای ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹، صریحاً نسخ و در قسمت اخیر ماده ۳۹ تصریح شده است،

(از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضائی، کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون

در آن قسمت که مغایرت دارد، در همان حوزه ملغی می شود)

بنابه مراتب مزبور، چنانچه مرقومه دادستان محترم کل کشور در پرونده اجرائی ۴۹/۲۱۴۲۲۴ مربوط به تجویز اعلام اشتباه در حکمی است که به تاریخ قبل از

اجرای قانون مزبور از جمله تشکیل دادرسی عمومی و انقلاب در آن حوزه قضائی و در مقام اعمال بند "ج" ماده ۳۱ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ باشد، و به نحو مذکور، رأی را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داده و لذا رسیدگی به آن باید به روال گذشته بنا به مورد، در دادگاهها یا شعب دیوان عالی کشور ادامه یابد، توقف اجرای حکم وفق تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صحیح است لکن چنانچه مرقومه دادستان محترم کل کشور مربوط به حکمی باشد که پس از لازم الاجراء شدن قانون مزبور و اجرای آن در آن حوزه قضائی صادر شده است، رسیدگی مجدد به ادعای این که رأی، خلاف بین قانون یا شرع است، منحصرأً به درخواست محکوم علیه و در امور کیفری به درخواست دادستان محل ممکن است و توقف اجرای حکم طبق تصمیم شعبه تشخیص به شرح قسمت اخیر ماده ۲۸ آئین نامه اصلاحی مارالذکر مقدور است و لا غیر.»

نکته دویست و چهل و سه: قضات دفاتر نظارت و پیگیری حق اعلام اشتباه نسبت به آراء دادگاهها را ندارند

سؤال - آیا قضات دفاتر نظارت و پیگیری می توانند نسبت به دادنامه های صادره اعلام

اشتباه و یا درخواست اعمال ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری را بنمایند؟

نظریه شماره ۷/۹۰۹۰-۸۲/۱۰/۳:

« الف - ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ طبق قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و به بیان دیگر به موجب ماده ۳۹ الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ به قانون تشکیل دادگاههای مزبور صریحاً نسخ شده است و لذا نمی توان به استناد آن، نسبت به آراء اعلام اشتباه کرد.»

نکته دویست و چهل و چهار: با تصویب ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مواد

۲۳۵ و ۲۶۸ ق.آ.د.د.ک. و مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ ق.آ.د.د.ع.ا.م منسوخ است

سؤال - تعدادی تقاضای اعمال ماده ۲۳۵ و ۳۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و امور مدنی تا تاریخ ۸۱/۹/۲۳ از جانب افراد ذی حق نسبت به احکام صادره قطعی به دادگستری واصل شده که تصمیم قضایی راجع به آنها اتخاذ نگردیده و از ناحیه مقامات قضایی مسؤول تقاضای نقض احکام نگردیده است. آیا وظیفه دادگاه رسیدگی به اینگونه تقاضاهاست یا رد آن؟

نظر به شماره ۷/۲۸۴۹ - ۸۲/۹/۲۰:

«از تاریخ لازم الاجراء شدن قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ با توجه به حذف اجازه درخواست نقض دادنامه‌های قطعی از جانب دادستان کل کشور به موجب مواد ۱۸ و ۱۹ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ از قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مواد ۴۱۲۴۱۱۳۲۶ از قانون مذکور در امور مدنی حسب ماده ۳۹ قانون اخیرالتصویب صریحاً و ماده ۲۶۷ به طور ضمنی ملغی شده است و لذا با عنایت به ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعتراض به آرای قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحو مقرر در قوانین مربوطه، مسموع نخواهد بود مگر این که آرای صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد در این صورت نیز محکوم علیه چه در امور کیفری و چه در امور مدنی و دادستان " در صورت تشکیل دادسرا " در امور کیفری می تواند ظرف مهلت مقرر اعتراض نماید.»

نکته دویست و چهل و پنج: شکایت از دستور ضبط وثیقه یا وجه الکفاله در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان

است

سؤال - با توجه به ماده ۱۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب و اصلاح قانون مذکور بفرمایید کدام مرجع صلاحیت رسیدگی به اعتراض کفیل در مورد دستور دادستان (دادگاه تجدیدنظر استان یا دادگاه عمومی جزایی یا عمومی حقوقی) را دارد؟

نظریه شماره ۷/۱۸۳۳-۸۲/۶/۱۳:

«هرچند با اصلاح ماده ۱۲ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، رئیس حوزه قضایی مذکور در ماده قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، به دادستان تغییر یافته، مع ذلک همان طور که در ماده اخیرالذکر تصریح شده است، شکایت از دستور ضبط مورد وثیقه و یا وجه الکفاله و... فقط در دادگاه تجدیدنظر امکان پذیر است؟»

نکته دویست و چهل و شش: دادگاه کیفری استان همان دادگاه تجدیدنظر است

نظریه شماره ۷/۳۶۵۰-۸۲/۶/۲۵:

«براساس تبصره ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که مقرر داشته (رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا... در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد) و تبصره ۱ الحاقی ماده ۲۰ قانون مرقوم که مقرر داشته (رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا... ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور (دادگاه کیفری استان) نامیده می شود ... دادگاه کیفری استان همان دادگاه تجدیدنظر استان است که حسب مورد از ۳ تا ۵ قاضی تشکیل می شود و چون دادگاههای تجدیدنظر استان از قبل از لازم الاجرا شدن قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب وجود داشته لذا تشکیل دادگاه کیفری استان که همان

دادگاه تجدیدنظر است، ملازمه با تشکیل دادرسی ندارد و به همین جهت به محض لازم الاجرا شدن قانون اصلاحی یاد شده، دادگاه عمومی، صلاحیت رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان را نخواهد داشت به عبارت دیگر، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان در رسیدگی به جرایم مهم منوط به تشکیل دادرسی نشده است و اجرا قانون هم، ملازمه با اجرا تمام بخشهای آن ندارد، همانگونه که شعب تشخیص تشکیل گردیده با اینکه در بسیاری از جاها دادرسی ایجاد نشده است.»

نکته دویست و چهل و هفت: ماده ۳۲۷ منسوخ است

نظر به شماره ۷/۹۰۸۶-۸۲/۱۱/۱:

«اگر چه ماده ۳۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب صریحاً لغو ماده ۳۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی را اعلام نموده و ممکن است این تصور پیش آید که ماده مذکور قابلیت اعمال دارد، اما با توجه به این که ماده ۳۲۶ قانون مذکور موارد نقض آراء دادگاهها را مقرر داشته و بند «الف» آن به اعلام اشتباه از جانب قاضی صادرکننده رأی اختصاص دارد و ماده ۳۲۷ نیز نحوه اقدام در این مورد را بیان داشته، با لغو ماده ۳۲۶، ماده ۳۲۷ همان قانون که قانون که ناظر به بند «الف» ماده ۳۲۶ بوده بلاموضوع شده و قابل استناد نیست. به علاوه طبق ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، آراء صادره از دادگاهها یا قطعی هستند که طریق اعتراض نسبت به آنها در این ماده مشخص شده است و یا غیر قطعی و قابل تجدیدنظر هستند که در این فرض هم طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی می توان نسبت به آنها تجدیدنظر خواهی نمود و در صورتی که صادرکننده رأی در صدور رأی اشتباه کرده باشد، مرجع تجدیدنظر در این مورد نیز می تواند رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید.»

نکته دویست و چهل و هشت: پرونده‌ای که قبل از اصلاح قانون در دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور مطرح بود مراجع مربوط به رسیدگی ادامه خواهند داد لکن در ادامه رسیدگی باید مقررات قانون اخیرالتصویب (۱۳۸۱/۷/۲۸) رعایت شود.

نظریه شماره ۷/۱۰۵۵۳-۱۳۸۱/۱۱/۱۵:

«با عنایت به مواد ۶ و ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی (مصوب ۲۹) و ماده ۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۷۸) و ماده ۲۹ الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و فلسفه وضع تبصره ۴ ماده ۳ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون اخیر الذکر در مورد پرونده‌هایی که قبل از لغو مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ و مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قوانین آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی در دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور مطرح بوده رسیدگی ادامه خواهد یافت لکن در ادامه رسیدگی باید مقررات قانون اخیرالتصویب (۱۳۸۱/۷/۲۸) رعایت شود از قبیل توجه به مراد مقنن از اختلاف بین رأی با قانون یا شرع به شرح مذکور در تبصره ۱ ماده ۱۸ که به تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اضافه شده است.»

نکته دویست و چهل و نه: در دادگاه تجدیدنظر حضور دادستان یا یکی از دادیاران یا معاونان وی ضرورت

دارد

نظریه شماره ۷/۹۳۱۹-۸۲/۱۱/۷:

«در مورد دادگاه تجدیدنظر نیز طبق ماده ۲۲ قانون اصلاحی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ حضور دادستان یا یکی از دادیاران یا معاونان وی ضرورت دارد.»

مبحث نهم:

اجرای احکام

نکته دویست و پنجاه: جلب محکوم علیه که به جهت عدم استحقاق عفو اشتبهاً آزاد شده است برای تحمل

باقی محکومیت

محکوم علیه پرونده اجرای احکام به اتهام اتلاف چک به شش ماه حبس محکوم گردیده است. قاضی محترم اجرای احکام بدون توجه به داشتن شاکی خصوصی وی را مشمول بند یک بخش "الف" دستورالعمل عفو ۱۳۸۱/۱۱/۲۲ دانسته و محکوم علیه آزاد شده است.

سؤال - نظر به اینکه محکوم علیه بلحاظ داشتن شاکی خصوصی استحقاق مشمول عفو

۱۳۸۱/۱۱/۲۲ شدن را نداشته است آیا می توان از دستور مشمول عفو بودن محکوم علیه

عدول و ایشان را جهت تحمل مابقی مدت حبس جلب نمود؟

نظر به شماره ۷/۳۰۵۷ - ۸۲/۴/۱۸:

«دستور آزادی محکوم که به اشتباه و برخلاف صادر شده است هیچ حقی برای محکوم ایجاد نمی نماید و محکوم باید مجدداً به زندان برگردانده شود.»

نکته دویست و پنجاه و یک: اجرای دستور رد اموال موضوع قرار منع پیگرد با کیست؟

سؤال - با توجه به مفاد رای صادره از شعب اول دادگاه انقلاب اسلامی شهر کرد اعلام

فرمائید با عنایت به اینکه در خصوص جنبه کیفری بزه انتسابی به متهم قرار منع پیگرد

صادر و مالاً مال موضوع پرونده نیز بایستی با مالک مسترد گردد. ۱ - آیا چنین

پرونده‌هایی بایستی به اجرای احکام ارسال شوند یا خیر؟ ۲ - آیا با عنایت به اینکه اساساً

اقدام اجرائی به معنای اخص کلمه در پرونده مطرح نیست لازم است دفتر دادگاه صادر

کننده رأی با انجام مکاتبات لازم نسبت به استرداد مال موضوع پرونده اقدام و خود نیز

رأساً پرونده را از آمار کسرو به بایگانی راکد ارسال دارد؟^۱

۱ - دادنامه شماره ۲۱۸۳/۸۱ شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی شهر کرد:

(با توجه به اینکه یک قبضه اسلحه شکاری تک لول به شماره ۲۳۳۷۹۱، ساخت کشور آمریکا موضوع قرار عدم صلاحیت

نظریه شماره ۲/۳۵۷۱-۸۲/۵/۴:

«طبق ماده ۲۸۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، اجرای حکم در هر حال با دادگاه بدوی صادرکننده حکم یا قائم مقام آن، به شرحی است که در مواد بعد مقرر گردیده، بنابراین، در جاهائی که دادرسی تشکیل نشده، براساس مواد ۲۸۱ و بعد قانون مذکور حکم دادگاه اجرامی شود و چنانچه مورد مضمول ماده ۲۸۷ همان قانون باشد ارسال پرونده به اجرای احکام ضرورت ندارد و دادگاه باید بلافاصله پس از صدور رأی نسبت به اجرای آن اقدام نماید. اما در جاهائی که دادرسی تشکیل شده، چون بند "الف" ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اجرای حکم را بر عهده دادرسی قرار داده و مواد ۱۰ و ۳۴ تا ۳۷ آئین نامه اجرائی قانون مذکور نیز نحوه اجرای حکم را مقرر داشته؛ پرونده باید برای اجرای حکم به دادرسی ارسال شود، مگر در مواردی که آزادی سریع متهم یا لزوم اجرای فوری حکم توسط دادگاه در قانون تصریح شده باشد (مواد ۲۱۳ و ۲۸۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری)»

نکته دویست و پنجاه و دو: مقام صالح برای اجرای احکام صادره از دادگاه اطفال

سؤال - باتوجه به اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بفرمایید احکام صادره از دادگاه اطفال توسط اجرای احکام دادرسی اجراء می‌شود یا توسط خود دادگاه مذکور؟

صادر از سوی شعبه سوم دادگاه محترم عمومی فارسان، که باعث فوت مرحومه صغری کریموند شده است دارای مجوز معتبر قانونی به نام آقای برفی ناصری کریموند می‌باشد، علیهذا در این زمینه وقوع بزهی تحت عنوان قاجاق یا نگهداری غیر مجاز اسلحه منصور نیست بنابراین مستنداً به ماده ۱۷۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار منع پیگرد صادر و اعلام می‌گردد، اسلحه موصوف با تذکر مبنی بر دقت بیشتر در نگهداری آن باید به مالک آن مسترد گردد.

نظریه شماره ۷/۱۸۳۲-۸۲/۶/۲۷:

«با عنایت به بند " الف " ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۸ و ماده ۳۴ آیین نامه اصلاحی قانون مذکور مصوب ۸۱/۱۱/۹ احکام صادره از دادگاه اطفال توسط اجرای احکام دادسرا اجرا می‌گردد.»

نکته دویست و پنجاه و سه: احکام حقوقی و جزایی شورای حل اختلاف مشمول قانون نحوه اجرای

محکومیت‌های مالی نمی‌باشد

سؤال - همان طور که استحضار دارید به موجب ماده ۷ آیین نامه شوراهای حل اختلاف بند سوم قسمت " ب " مصوب مرداد ماه ۸۱ جرایمی که مجازات آنها کمتر از ۹۱ روز حبس یا تخلفات رانندگی می‌باشد در صلاحیت این شوراها است. همچنین به استناد تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب با اصلاحات بعدی مصوب ۸۱/۸/۲۷ مجلس شورای اسلامی رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال می‌باشد مستقیماً در دادگاه مطرح می‌شود. علی‌هذا با توجه به اینکه قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اولاً؛ تشریفات قانونی را در تصویب طی نموده است ثانیاً مؤخرالتصویب می‌باشد؛ الف) آیا در محلهایی که دادسراها تشکیل شده‌اند شوراهای مذکور صالح به رسیدگی به جرایم مورد ذکر می‌باشند یا خیر؟

ب) در مورد بند ۲ قسمت " ب " ماده ۷ آیین نامه با توجه به اینکه جزای نقدی در جرایمی که سه ماه مجازات آنها احتساب گردد ماهیانه ۴.۵۰۰.۰۰۰ ریال و جمع سه ماه آن بیش از پنج میلیون ریال است و دادگاهها در مورد جرایم تا سه ماه حبس صلاحیت رسیدگی دارند؟ آیا به جز موردی که جزای نقدی صرفاً مجازات قانونی بزه باشد صلاحیت در

سایر جرایمی که مجازات آنها حبس کمتر از سه ماه باشد دارند؟ به عبارت دیگر آیا صلاحیتی برای شوراهاى حل اختلاف به جز در جرایم تا پنج میلیون ریال جزای نقدی باقی می ماند؟

ج) آیا احکام جزایی و حقوقی شوراهاى حل اختلاف مشمول مادتين ۱۷۱ و ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیتهاى مالی می گردد؟

نظریه شماره ۷/۵۷۲۳-۸۲/۷/۱۷:

«الف و ب) با تأیید نظر جناب عالی، در حوزه های قضایی که دادسرا تشکیل شده است و به بیان دیگر از تاریخ اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ که پس از ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه... تصویب شده است در هر حوزه قضایی، رسیدگی به کلیه جرایمی که مجازات قانونی آنها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال است منحصراً در صلاحیت دادگاههای مربوط است و لذا این قبیل پرونده ها در اجرای تبصره ۳ ماده ۳) اصلاحی ۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب باید مستقیماً در دادگاهها مطرح شود.

ج) قانون نحوه اجرای محکومیتهاى مالی مصوب ۱۳۷۷ شامل احکام دادگاهها و شعب سازمان تعزیرات حکومتی است و به غیر آن تسری ندارد.»

نکته دویست و پنجاه و چهار: ضبط وجه الكفاله یا وثیقه به دستور دادستان و توسط اجرای احکام کیفری

صورت می گیرد

در زمان حذف دادسراها و تشکیل دادگاههای عمومی، رئیس حوزه قضایی در اجرای ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری دستور ضبط وجه الكفاله و وثیقه را صادر می نمود حال این امر توسط دادستان محترم عمومی و انقلاب صورت می پذیرد.

پس از اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (احیای دادرسیها) پس از صدور دستور اخذ وجه التزام، وجه الكفاله و وثیقه از سوی دادستان محترم سوابق مربوطه جهت وصول و ضبط وجه الكفاله، وثیقه از سوی اجرای احکام کیفری به اجرای احکام مدنی ارسال می‌گردد. به نظر می‌رسد با عنایت به دلایل ذیل این امر فاقد وجهت قانونی است:

قبل از احیای دادرسیها، رئیس حوزه قضایی، وظایف دادستان را انجام می‌داد و همزمان نیز رئیس اجرای احکام کیفری و مدنی هم بود بنابراین پس از صدور دستور ضبط الوثیقه، وجه الكفاله و... عملیات اجرایی با دستور وی در اجرای احکام مدنی صورت می‌پذیرفت حال دادستان یا معاون وی دستور ضبط به اجرای احکام می‌دهد.

چون دادستان یا معاون وی دستور ضبط وجه التزام، وجه الكفاله و... صادر می‌نماید علی القاعده اجرای دستور باید زیر نظر آنها باشد نه قاضی اجرای احکام مدنی.

بررسیهای معموله نشان داده که قبل از تشکیل دادگاههای عمومی (قبل از سال ۷۳) اجرای احکام مدنی توسط شعب صادر کننده حکم صورت می‌گرفت و مأمور اجرا نیز زیر نظر مدیر اجرا و وی (مدیر اجرا) تحت نظر رئیس شعبه مربوطه می‌باشد. بنابراین:

سؤال - آیا دادستان یا معاون وی می‌توانست به شعب دادگاهها دستور ضبط وجه الكفاله،

وجه الوثیقه و... دهد؟ یا حالا این دستور را به رئیس اجرای احکام مدنی که همان رئیس

دادگستری یا معاون وی هست بدهد؟

نظریه شماره ۷/۶۸۸۴ - ۸۲/۸/۱۵:

«ضبط وجه الكفاله یا وثیقه به دستور دادستان وسیله اجرای احکام کیفری وفق مقررات اجرای احکام مدنی به مرحله اجراء گذاشته می‌شود و این امر در ماده آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح شده است.»

نکته دویست و پنجاه و پنج: برای اجرای حکم دادیار اجرای احکام می‌تواند قرار ممنوع‌الخروجی محکوم علیه را صادر کند

سؤال - آیا دادیار اجرای احکام حق صدور قرار ممنوع‌الخروجی و یا ممنوع‌المعامله

بودن محکوم‌علیه را دارد؟

نظر به شماره ۲/۸۶۰۱-۸۲/۱۰/۱۸:

«طبق بند " الف " ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که اجرای حکم نیز به عهده دادرها گذاشته شده و مواد ۱۰ و ۳۴ تا ۳۷ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور نیز نحوه اجرای حکم را مقرر داشته و دادیار نیز وظایف دادستان را در اجرای احکام بر عهده دارد و لذا در صورتی که برای اجرای حکم صدور قرار ممنوع‌الخروجی را لازم بداند، صدور قرار فوق‌الذکر بلامانع است ولی در مورد ممنوع‌المعامله کردن اشخاص نصی را در قوانین موضوعه پیش‌بینی نشده است.»

نکته دویست و پنجاه و شش: فوت محکوم علیه تأثیر در محکومیت وی به رد مال ندارد

سؤال - اثر فوت محکوم علیه نسبت به محکومیت وی به رد مال چیست؟

نظر به شماره ۲/۸۵۹۵-۸۲/۱۰/۱۸:

«فوت محکوم علیه تأثیری در محکومیت وی به رد مال ندارد و عین آن درید هرکس که باشد باید به محکوم له مسترد شود.»

نکته دویست و پنجاه و هفت: به محض شروع اجرای حکم جزایی، قرار تأمین کیفری قبلی صادره ملغی‌الاثـر

است

سؤال - فردی علاوه بر محکومیت حبس و جزای نقدی به رد مال و پرداخت دیه محکوم

گردیده است، چنانچه فرد مزبور جزای نقدی خود را پرداخت نموده و ایام حبس را نیز

تحمل نموده و فاقد تأمین باشد آیا اجرای احکام می‌تواند وی را بدون اخذ تأمین آزاد نماید؟ در صورت ضرورت اخذ تأمین، مرجع اخذ آن مجری حکم می‌باشد یا دادگاه صادرکننده حکم؟

نظریه شماره ۷/۸۵۸۲:

«به موجب تبصره ۲ ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی کیفری به محض شروع اجرای حکم جزایی قرار تأمین کیفری قبلی صادره ملغی الاثر می‌گردد بنابراین نگهداری محکوم علیه در زندان پس از اتمام دوران محکومیت وی به استناد قرار تأمین قبلی فاقد وجاهت قانونی است همچنین بازداشت محکوم علیه در اجرای ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب سال ۷۷ منوط به تقاضای محکوم له بوده و بدون تقاضای مشارالیه نگهداری محکوم علیه در زندان جایز نیست و باید فوراً آزاد شود.»

نکته دویست و پنجاه و هشت: با صدور حکم به پرداخت محکوم‌به، به صورت اقساط، و اینکه با شروع اجرای

حکم جزایی تأمین‌های قبلی ملغی الاثر می‌شود، موردی برای اخذ مجدد تأمین باقی نمی‌ماند

سؤال - در صورت صدور حکم به پرداخت محکوم به (رد مال) به نحو اقساط، آیا می‌توان بعد از اجرای حکم کیفری محکوم علیه را بدون سپردن تأمین آزاد کرد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ مرجع اخذ تأمین دادسرا می‌باشد یا دادگاه؟

نظریه شماره ۷/۸۵۰۲:

«در مورد استعلام چون با شروع به اجرای حکم کیفری، تأمین مأخوذه قبلی منتفی شده است و ضمانت اجرای عدم پرداخت اقساط در ماده قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۷۷ نیز مقرر گردیده بنابراین موردی برای اخذ تأمین باقی نمی‌ماند.»

نکته دویست و پنجاه و نه: با ابلاغ دادستان، دادیار اجرای احکام می‌تواند بدون ارجاع نسبت به اجرای**حکم اقدام نماید**

سؤال - دادیار اجرای احکام می‌تواند بدون ارجاع نسبت به اجرای حکم اقدام نماید؟ آیا ارجاع (در صورت قائل بودن به آن) می‌تواند به نحو کلی با تقسیم کار صورت گیرد یا باید موردی ارجاع شود؟

نظریه شماره ۷/۸۵۸۶ - ۸۲/۱۰/۱:

«مستنداً به بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، اجرای احکام کیفری به عهده دادرست است و ارسال و ارجاع پرونده از طرف دادگاه به مرجع مذکور در جهت تسهیل در اجرای حکم خصوصاً در حوزه‌هایی که شعب دادگاه متعدد می‌باشند، می‌باشد. در اجرای قانون فوق‌الذکر دادستان یک یا چند نفر از دایاران را با صدور ابلاغ داخلی مأمور اجرای حکم می‌نماید که این ابلاغ جنبه کلی دارد و لزومی به ارجاع موردی نیست لکن این امر مانع از آن نیست که سرپرست دایره اجرای احکام پرونده‌ها را از حیث تقسیم کار به دایاران ارجاع نماید.»

نکته دویست و شصت: اجرای احکام ضروریان ناشی از جرم با اجرای احکام مدنی است

سؤال - نظر به این که در خصوص اجرای احکام حقوقی مربوط به قبل از تشکیل دادرست در واحدهای قضایی که دادرست تشکیل گردیده است اختلاف نظر وجود دارد که ادامه اجرای آن با دادرست می‌باشد یا با واحد اجرای احکام مدنی دادگستری؟ و به نظر می‌رسد با اجرای قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و استقرار دادرست اجرای احکام کیفری کلاً (چه احکام کیفری قبل از دادرست و چه بعد آن) با واحد اجرای احکام کیفری دادرست و اجرای احکام مدنی کلاً (چه احکام مدنی قبل و چه بعد) با واحد اجرای

احکام مدنی دادگستری باشد (صراحت ماده ۳۴ آیین نامه) و ماده ۳۷ آیین نامه منصرف از اجرای احکام مدنی می‌باشد لذا باعنایت به اینکه موضوع محل اختلاف است خواهشمند است نظر مشورتی خود را اعلام فرمایید.

نظریه شماره ۷/۵۷۳۰-۸۲/۷/۱۳:

«در صورتی که منظور استعلام کننده، احکام قطعی ضرروزیان ناشی از جرم، صادره از دادگاههای کیفری باشد، اجرای این احکام چه مربوط به قبل از استقرار دادسرا باشد و یا بعد از آن مطابق ماده ۲۸۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، با واحد اجرای احکام مدنی حوزه قضایی مربوطه خواهد بود نه دادسرا.»

نکته دویست و شصت و یک: با تشکیل دادسرا دستور بازداشت محکوم علیه به جزای نقدی که عاجز از

پرداخت آن است، بر عهده دادسرا می‌باشد

سؤال - در صورت استنکاف محکوم علیه از پرداخت جزای نقدی و عدم دسترسی به مال او، آیا بازداشت او بدون دستور دادگاه صادرکننده حکم و با دستور قضایی مجری حکم صحیح است؟

نظریه شماره ۷/۸۶۰۳-۸۲/۱۰/۲۱:

«به استناد بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اجرای حکم به عهده دادسراست لذا دستور بازداشت محکوم علیه به پرداخت جزای نقدی که عاجز یا مستنکف از پرداخت است اجرای حکم تلقی و صدور چنین دستوری به عهده دادسرا می‌باشد.»

نکته دویست و شصت و دو: قرار موقوفی اجرای حکم صادره از دادیار اجرای احکام باید به تأیید دادستان برسد

سؤال - در احکام غیابی صادره در خصوص چک بلامحل چنانچه محکوم علیه رضایت شاکی را جلب نماید و نیز در موارد مندرج در ماده قانون صدور چک، آیا دادسرای مجری حکم می‌تواند قرار موقوفی اجراء صادر نماید؟ آیا قرار موقوفی اجراء صادره از سوی دادیار باید مورد موافقت دادستان قرار گیرد؟

نظریه شماره ۷/۸۵۹۲ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«در خصوص احکام غیابی بعد از صدور حکم و قبل از قطعیت آن بدون اعتراض و درخواست و اخواهی محکوم علیه صرفاً با رضایت شاکی خصوصی نمی‌توان حکم غیابی را فسخ و قرار موقوفی تعقیب صادر نمود. برای صدور قرار موقوفی تعقیب علاوه بر ارائه لاشه چک و رضایت شاکی اعتراض و اخواهی محکوم علیه ضروری می‌باشد همچنین در خصوص موارد مندرج در ماده ۱۲ اصلاحی قانون چک چنانچه قبل از صدور حکم قطعی شاکی گذشت نماید یا متهم وجه چک و خسارت تأخیر تأدیه را نقداً به دارنده آن پرداخت یا موجبات پرداخت را فراهم نماید دادیار مرجوع الیه پرونده می‌تواند به صدور قرار موقوفی اجراء مبادرت و قرار صادره باید به تأیید دادستان برسد.»

نکته دویست و شصت و سه: توقیف و فروش اموال محکوم علیه برای اخذ محکوم به (مال ناشی از جرم) وفق

مقررات اجرای احکام مدنی صورت می‌گیرد

سؤال - در صورت صدور حکم به ضبط وجه یا مال حاصل از بزه رشاء و ارتشاء و عدم

کشف وجه مزبور هنگام دستگیری متهم:

الف) اجرای احکام حق توقیف اموال محکوم علیه و فروش آنها را به عنوان معادل وجه یا

مال مذکور دارد یا خیر؟

ب) توقیف و فروش اموال مذکور تابع تشریفات قانون اجرای احکام مدنی است یا خیر؟ در صورت استنکاف محکوم علیه از تأدیه محکوم به مذکور و عدم دسترسی به آن آیا بازداشت محکوم علیه در اجرای ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی صحیح است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ چه کسی باید تقاضای اعمال ماده مذکور را بنماید؟

نظریه شماره ۷/۸۶۰۲-۲۳/۱۰/۸۲:

«الف و ب ۲ - مسئولیت مرتکب جرم به رد عین مال ناشی از جرم تا زمان استرداد آن استمرار دارد و به همین جهت مادام که مال یاد شده موجود است بایستی عین آن مسترد شود، در غیر این صورت بدل آن به مثل یا قیمت تبدیل خواهد شد، بنابراین در مورد استعلام، دایره اجراء می‌تواند وفق مقررات اجرای احکام مدنی با توقیف و فروش اموال محکوم علیه به اخذ مثل یا قیمت مال حاصل از جرم اقدام و نسبت به استرداد آن به محکوم له عمل نماید اطلاق ماده ۲ قانون اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۷۷ شامل هر نوع محکوم به مالی، به جز جزای نقدی است، اعم از این که محکومیت به پرداخت مال، چه عین، چه ضرروزیان، ضمن حکم کیفری یا مستقلاً و یا فقط از طریق محکومیت حقوقی (مدنی) مورد حکم قرار گرفته باشد»

نکته دویست و شصت و چهار: توقیف اموال حاصل از جرم در جریان تحقیقات مقدماتی منع قانونی ندارد

سؤال - آیا عبارت صدر ماده ۱۰ ق.م.ا مبنی بر (بازپرس موقع صدور قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اموال حاصله از جرم را مشخص کند) دلالت بر آن دارد که: الف) در جریان تحقیقات مقدماتی نمی‌توان اموال حاصله از جرم را توقیف نمود و حتماً باید موقع صدور قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب این کار را نمود؟ یا به طریق اولی دلالت بر آن دارد که در جریان تحقیقات نیز باید به این تکلیف عمل نمود؟

ب) آیا عدم قید قرار مجرمیت در ردیف قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دلالت بر

آن دارد که در موردی که جریان تحقیقات بازپرس را به سوی صدور قرار مجرمیت رهنمون می‌سازد نمی‌توان دستور توقیف اموال حاصله از جرم را صادر نمود؟ یا به طریق اولی بازپرس باید به این تکلیف عمل کند، مضاف بر اینکه در ماده ۱۱۱ ق.آ.د.ک نیز قانونگذار از اموال توقیف شده صحبت کرده است؟

ج) باتوجه به سؤالات بند "الف و ب" چرا قانونگذار اساساً از قرار مجرمیت در کنار قرار منع تعقیب یا موقوفی صحبت نکرده است؟ آیا این امر به دلیل وضوح مطلب (باتوجه به این که توقیف اموال حاصله از جرم امری عقلی و منطقی به نظر می‌رسد، بخصوص با لحاظ ماده ۱۱۱ ق.آ.د.ک) بوده است یا دلیل دیگری داشته است؟ اگر مطلب واضح می‌باشد چرا با این نکته در قسمت میانی ماده در مقام بیان تکلیف دادگاه در خصوص توقیف اموال حاصله از جرم تصریح کرده است؟

نظریه شماره ۷/۷۱۸۰-۸۲/۸/۲۴:

«بند الف) توقیف اموال حاصل از جرم در جریان تحقیقات مقدماتی به استناد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری فاقد منع قانونی است. بند ب) عدم قید قرار مجرمیت در ردیف قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب دلیلی جهت امتناع از صدور دستور توقیف اموال حاصله از جرم که در راستای اجرای مفاد ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری صورت می‌گیرد، نمی‌باشد. بند ج) علت نیامدن قرار مجرمیت به دنبال یا در کنار قرارهای منع و موقوفی تعقیب این است که در مواردی که بازپرس قرار مجرمیت صادر می‌کند تعیین تکلیف اموال ناشی از جرم و یا وسیله ارتکاب جرم را به دادگاه محول می‌نماید تا دادگاه حکم راجع به استرداد اموال به صاحب آن یا ضبط یا معدوم نمودن آن را صادر نماید. ضمناً متذکر می‌شود این اداره از پاسخگویی به بیش از سه سؤال مرتبط با هم و در یک برگ استعلام معذور می‌باشد.»

نکته دویست و شصت و پنج: در صورت عدم وجود عین مال حاصل بایستی طبق مقررات اجرای احکام مدنی اقدام شود

نظریه شماره ۷/۸۶۰۰-۸۲/۱۱/۱۱:

« به موجب مقررات قانون آیین دادرسی کیفری در صورت وجود عین مال ناشی از جرم، عین مال به صاحبش مسترد خواهد شد اما چون در استعمال صحبت از توقیف و فروش اموال محکوم علیه کیفری شده و این معنای عدم وجود عین مالی است طبق مواد ۹ و ۱۰ قانون مجازات اسلامی و یا ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی در امور کیفری برای وصول مثل یا قیمت آن بایستی دادخواست داده شود. که در این صورت برای وصول محکوم به بایستی طبق مقررات اجرای احکام مدنی اقدام شود.»

نکته دویست و شصت و شش: ابطال سند و تنظیم آن به نام مالباخته مستلزم تقدیم دادخواست می باشد

نظریه شماره ۷/۸۵۹۷-۸۲/۱۱/۲۸:

« با استفاده از ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ قسمت اخیر ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۷۰ ناظر به مواردی است که مال ناشی از جرم بلامعارض بوده و نسبت به آن سند معتبری ابراز نشده باشد والا ابطال سند و تنظیم آن به نام مالباخته مستلزم تقدیم دادخواست می باشد.»

نکته دویست و شصت و هفت: پرسش از جانی در مورد انتخاب نوع دیه با دادگاه است.

نظریه شماره ۷/۲۴۹-۸۳/۱/۳۰:

« پرسش از جانی درباره اینکه کدام نوع از انواع دیه را براساس اختیار مذکور در ماده ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ انتخاب می کند، با دادگاه صادر کننده حکم است نه قاضی واحد اجرای احکام.»

نکته دویست و شصت و هشت: تا زمانی که شروع به اجرای حکم نشده است امکان اخذ و تبدیل تأمین وجود دارد.

نظریه شماره ۷/۸۶۰۶ - ۸۲/۱۱/۱۱:

« تا زمانی که شروع به اجرای حکم نشده است امکان اخذ و تبدیل تأمین وجود دارد به محض شروع به اجرای حکم تأمین ملغی می شود و دیگر موردی برای تبدیل تأمین با اخذ تأمین وجود ندارد.»

نکته دویست و شصت و نه: متوقف شدن اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری

به جهات مذکور در این ماده به معنای موقوفی اجرای حکم نیست

نظریه شماره ۷/۷۵۸۹ - ۸۲/۹/۲۲:

مطابق ماده ۳۴ آیین نامه اجرایی قانون اصلاح دادگاههای عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی در شهرستان دارای واحد اجرای احکام کیفری و مدنی است رییس حوزه قضایی یا معاون وی و رییس واحد اجرای احکام مدنی تحت نظر دادگاه صادرکننده حکم بدوی مطابق اجرای احکام مدنی و سایر قوانین و مقررات اقدام می نمایند و رییس اجرای احکام کیفری دادستان یا معاون وی یا یکی از دادیاران می باشد. بنابراین با اجرای قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و استقرار دادرسی اجرای احکام کیفری چه قبل و چه بعد از تشکیل دادرسی با واحد اجرای احکام کیفری دادرسی و اجرای احکام مدنی با واحد اجرای احکام مدنی دادگستری است و ماده ۳۷ آیین نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که ادامه اجرای باقی مانده احکام دادگاههای عمومی و انقلاب را به دادرسی محول نموده منصرف از احکام مدنی است بنابراین صدور قرار موقوفی اجرا در پرونده هایی که بعد از احیاء دادرسی تشکیل گردیده و در پرونده هایی که باقی مانده احکام دادگاههای عمومی و انقلاب بوده و جنبه کیفری دارد با اتخاذ ملاک از ماده ۸ قانون

آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ با دادرسی خواهد بود و اضافه می‌نماید که متوقف شدن اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری به جهات مذکور در این ماده به معنای موقوفی اجرای حکم نیست توقف اجرای حکم به این معناست که تا حصول بهبودی محکوم علیه اجرای حکم به تعویق می‌افتد و توقف اجرای مجازات حبس موضوع ماده ۲۹۱ قانون فوق به عهده دادرسی باشد.

نکته دویست و هفتاد: توقف اجرای احکام

رأی شماره ۷/۳۴۲۹ - ۸۲/۴/۳۰:

طبق ماده ۳۹ قانون اصلاح پاره‌ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸، از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون - که در روزنامه رسمی شماره ۱۶۸۲۳ - ۱۳۸۱/۹/۷ منتشر شده است - دو ماده ۲۳۵ و ۲۶۸ و همچنین مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قوانین آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب - به ترتیب - در امور کیفری و مدنی مصوب سالهای ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹، صریحاً نسخ و در قسمت اخیر ماده ۳۹ تصریح شده است، (... از تاریخ اجرای این قانون در هر حوزه قضایی، کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون در آن قسمت که مغایرت دارد، در همان حوزه ملغی می‌شود) بنا به مراتب مزبور، چنانچه مرقومه دادستان محترم کل کشور در پرونده اجرایی ۴۹/۲۱۴۲۲۴ مربوط به تجویز اعلام اشتباه در حکمی است که به تاریخ قبل از اجرای قانون مزبور - از جمله تشکیل دادرسی عمومی و انقلاب - در آن حوزه قضایی و در مقام اعمال بند (ج) ماده ۳۱ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۱۱/۹ باشد، و به نحو مذکور، رأی را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داده و لذا رسیدگی به آن باید به روال گذشته بنا به مورد، در دادگاهها یا شعب دیوانعالی کشور

ادامه یابد، توقف اجرای حکم وفق تبصره ۲ ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صحیح است لکن چنانچه مرقومه دادستان محترم کل کشور مربوط به حکمی باشد که پس از لازم الاجرا شدن قانون مزبور و اجرای آن در آن حوزه قضایی صادر شده است، رسیدگی مجدد به ادعای این که رأی، خلاف بین قانون یا شرع است، منحصرأً به درخواست محکوم علیه و در امور کیفری به درخواست دادستان محل ممکن است و توقف اجرای حکم طبق تصمیم شعبه تشخیص به شرح قسمت اخیر ماده ۲۸ آیین نامه اصلاحی مارالذکر مقدور است و لاغیر.

نکته دویست هفتاد و یک: اگر دادرسی تشکیل شده باشد ارسال پرونده به اجرای احکام ضرورت ندارد.

نظریه شماره ۷/۳۵۷۱-۴/۵/۸۲:

«طبق ماده ۲۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، اجرای حکم در هر حال با دادگاه بدوی صادرکننده حکم یا قائم مقام آن، به شرحی است که در مواد بعد مقرر گردیده، بنابراین، در جاهائی که دادرسی تشکیل نشده، براساس مواد ۲۸۱ و بعد قانون مذکور حکم دادگاه اجرامی شود و چنانچه مورد مشمول ماده ۲۸۷ همان قانون باشد ارسال پرونده به اجرای احکام ضرورت ندارد و دادگاه باید بلافاصله پس از صدور رأی نسبت به اجرای آن اقدام نماید. اما در جاهائی که دادرسی تشکیل شده، چون بند «الف» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اجرای حکم را بر عهده دادرسی قرار داده و مواد ۱۰ و ۳۴ تا ۳۷ آیین نامه اجرائی قانون مذکور نیز نحوه اجرای حکم را مقرر داشته، پرونده باید برای اجرای حکم به دادرسی ارسال شود، مگر در مواردی که آزادی سریع متهم یا لزوم اجرای فوری حکم توسط دادگاه در قانون تصریح شده باشد (مواد ۲۱۳ و ۲۸۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری)».

نکته دویست و هفتاد و دو: مرجع اجرای احکام اطفال

رای شماره ۷/۱۸۳۲-۸۲/۶/۲۷:

«با عنایت به بند «الف» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۷/۲۸ و ماده ۳۴ آیین نامه اصلاحی قانون مذکور مصوب ۸۱/۱۱/۹ احکام صادره از دادگاه اطفال توسط اجرای احکام دادسرا اجرا می‌گردد.»

نکته دویست و هفتاد و سه: ضبط وجه الکفاله یا وثیقه وفق مقررات اجرای احکام مدنی به مرحله اجرا

گذاشته می‌شود

رای شماره ۷/۹۹۳۷-۸۲/۱۲/۷:

«ضبط وجه الکفاله یا وثیقه به دستور دادستان بوسیله اجرای احکام کیفری وفق مقررات اجرای احکام مدنی به مرحله اجرا گذاشته می‌شود و این امر در ماده ۱۰ آیین نامه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب تصریح شده است.»

نکته دویست و هفتاد و چهار: در مورد وثیقه فرقی بین اموال منقول و غیر منقول نیست

رای شماره ۷/۴۲۵۶-۸۲/۵/۲۷:

«در مواردی که مطابق ماده ۱۴۰ به علت عدم معرفی متهم وثیقه ضبط می‌شود در صورتی که ارزش وثیقه بیشتر از مبلغ مذکور در قرار باشد به دستور دادستان از طریق اجرای احکام کیفری و در قالب مزایده به فروش می‌رسد و مازاد بر مبلغ وثیقه حاصل از فروش به وثیقه گذار مسترد می‌شود.»

در صورتی که وثیقه گذار پس از اخطار قانونی از معرفی متهم خودداری کند دادستان دستور ضبط وثیقه را به نفع دولت صادر می‌نماید در صورتی که ارزش مورد وثیقه بیش از مذکور

در قرار باشد از طریق دایره اجرای احکام کیفری دستور فروش مال مورد وثیقه صادر و به قدر وجه الوثاقله از محل حاصل از فروش به نفع دولت برداشت و در صورت وجود وجوه اضافی به وثیقه گذار پرداخت می شود و در این مورد فرقی بین اموال منقول و غیر منقول نیست.»

نکته دویست و هفتاد و پنج: در صورتی که کفیل کارمند باشد

رای شماره ۸۲/۵/۲۲-۷/۴۲۵۶:

« دستور ضبط وثیقه به وثیقه گذار ابلاغ می شود تا چنانچه معترض باشد ظرف ده روز پس از ابلاغ دعوی ابطال ضبط وثیقه به طرفیت دادستان و در جایی که دادستان وجود ندارد به طرفیت رئیس حوزه قضایی اقامه و در صورت ابطال دستور موصوف ملک به مالکیت وثیقه گذار اعاده گردد همچنین در صورتی که کفیل وفق مقررات متهم را معرفی نکند و حاضر به پرداخت وجه الکفاله نباشد و چون وصول وجه الکفاله از وظایف دادستان می باشد چنانچه کفیل مال داشته باشد دادستان نسبت به فروش آن اقدام و وجه الکفاله بدین ترتیب تأمین می شود اما اگر مالی از کفیل یافت نشود بازداشت وی قانوناً ممکن نیست و در صورتی که کفیل کارمند دولت باشد و مالی از وی بدست نیاید تا بتوان از محل آن وجه الکفاله به نفع دولت تأمین نمود وفق مقررات ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ عمل خواهد شد.»

نکته دویست و هفتاد و شش: بعد از صدور حکم در دادگاه انقلاب و قطعیت آن، پرونده به دادرسی محل

برای اجرای حکم کیفری اعاده می شود

رای شماره ۸۲/۸/۱۱-۷/۳۵۶۶:

«مطابق بند «الف» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب یکی از

وظایف دادسرا، اجرای احکام است بنابراین بعد از صدور حکم در دادگاه انقلاب و قطعیت آن، پرونده به دادسرای محل برای اجرای حکم کیفری اعاده می شود.»

نکته دویست و هفتاد و هفت: احکام قطعی ضرر و زیان ناشی از جرم

رای شماره ۷/۵۷۳۰-۱۳۸۲/۷/۱۳:

در صورتی که منظور استعلام کننده، احکام قطعی ضرر و زیان ناشی از جرم، صادر از دادگاههای کیفری باشد، اجرای این احکام چه مربوط به قبل از استقرار دادسرا باشد و یا بعد از آن، مطابق ماده ۲۸۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۴ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، با واحد اجرای احکام مدنی حوزه قضایی مربوطه خواهد بود نه دادسرا.

نکته دویست و هفتاد و هشت: در جرائم تعزیری شلاق اصولاً محرومیت اجتماعی وجود ندارد

رای شماره ۷/۲۰۹۰-۸۳/۳/۱۲:

با توجه به این که مطابق ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی، محرومیت اجتماعی در خصوص مجازات شلاق ناظر به جرائم حدی است و به جرائم تعزیری تسری پیدا نمی کند و لذا در جرائم تعزیری شلاق اصولاً محرومیت اجتماعی وجود ندارد و از طرفی محرومیت اجتماعی ناشی از جرائم حدی که مجازات شلاق دارد با توجه به نفس جرم ضروری می باشد.

مبحث دهم:

ضابطین

نکته دویست و هفتاد و نه: غیر قانونی بودن دستور به ضابطین برای عدم ارسال پرونده‌ها پس از ساعت خاص

سؤال - آیا رئیس دادرسی می‌تواند به ضابطین دستور دهد که از ارسال گزارشات به دادرسی

بعد از ساعت ۹ صبح خودداری نمایند یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۲۵۶۴ - ۸۲/۴/۲:

«طبق بند "ب" ماده واحده قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظایفی که به عنوان ضابط بر عهده دارند با دادستان است لیکن این امر مجوزی جهت صدور دستور دادستان به کلانتری‌ها مبنی بر عدم ارسال گزارشات از ساعت معینی به بعد نمی‌باشد. زیرا امر تحقیق در جرایم غیر قابل تعطیل است و جنبه فوریت دارد و اگر بازپرس در جرایم مهم جنایی به موقع و به فوریت دخالت نکند این امر موجب خواهد که دلایل و آثار جرم محو شود یا منتهی به فرار متهم و یا تبانی با شهود و مطلعین قضیه خواهد شد به همین جهت دادرسیا حسب اقتضاء یک یا چند بازپرس را به عنوان کشیک تعیین و مراتب را به کلانتری‌ها ابلاغ می‌نمایند تا پرونده‌های فوتی و فوری را حتی در خارج از وقت اداری به نظر بازپرس کشیک چه در محل کار چه در آدرس و نشانی محل مسکونی او برسانند تا بازپرس به تکالیف قانونی خود عمل نماید. بنابراین صدور دستور به نحو مذکور در استعلام فاقد وجهت قانونی است.»

نکته دویست و هشتاد: اداره اطلاعات ضابط محسوب نمی شود

سؤال - در تبصره ماده ۱۴ قانون دادگاههای عمومی و انقلاب قید شده قاضی می تواند تحقیقات پرونده را از ضابطين دادگستری و مراجع ذیصلاح تقاضا نماید آیا مراجع ذیصلاح شامل اداره اطلاعات می شود یا خیر، بخصوص در جرائم ضد امنیتی که اطلاعات کافی دارد و از دادن اطلاعات به مراجع دیگر پرهیز می نماید؟

نظریه شماره ۲/۳۵۵۶-۸۲/۵/۱:

«مورد استناد آن دادگستری به موجب بند ۷ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۱/۲۸ اصلاح شده و متن جدیدی جایگزین آن تبصره گردیده که عبارت (مراجع ذیصلاح دیگر) در تبصره اصلاحی مورخ ۸۱/۷/۲۸ وجود ندارد. به موجب ماده ۴ قانون تأسیس وزارت اطلاعات مصوب سال ۱۳۶۲ مأمورین آن سازمان باید اقدامات اجرایی خود را به وسیله ضابطين دادگستری انجام دهند لذا به حکم همین ماده مأمورین وزارت اطلاعات خود ضابط دادگستری نمی باشند و ارجاع امر تحقیق توسط قاضی به مأمورین وزارت اطلاعات نمی تواند با قانون مذکور مطابقت داشته باشد.»

نکته دویست و هشتاد و یک: آنچه انجام آنرا مقنن به عنوان مأموریت نیروی انتظامی مورد تصریح قرار داده

است، اجرای آن نیازمند دستور مقامات قضایی نیست

سؤال - احکام صادره از کمیسیون ماده صد شهرداری پس از قطعیت آن از طریق اداره کنترل نظارت و پیگیری شهرداری مربوطه اجراء می شود، در خلال اجرای حکم چنانچه با مشکلی مواجه شوند جهت مساعدت اجرایی به عوامل پلیس ساختمان شهرداری،

دستور همکاری به کلاتنری قبل از افتتاح دادسرا از طریق دادسرای شهرستان کرج حل و فصل می‌شد حال با گشایش دادسرا و شروع به کار آن، حسب مقررات موضوعه تحت ریاست دادستان انجام وظیفه می‌نمایند و حسب قانون صدور چکین اوامری به عهده دادستان می‌باشد و دادستان محترم به شهرداری اعلام نمودند چون قضات کمیسیونهای ماده صد از دادگستری است لذا صدور دستور همکاری نیز باید از طریق دادگستری انجام شود، استدعا دارد نظریه مشورتی خود را در خصوص حل معضل مبتلا به اعلام فرمایند.

نظریه شماره ۷/۷۱۱۸ - ۸۲/۸/۲۸:

« ماده ۴ قانون نیروی انتظامی مصوب سال ۱۳۶۹ صراحتاً مأموریت و وظایف نیروی انتظامی را مشخص نموده و در بند ۱۷ همان ماده در این مورد آورده است " همکاری با وزارتخانه‌ها، سازمانها، مؤسسات شرکتهای دولتی و وابسته به دولت بانکها و شهرداریها در حدود قوانین و مقررات مربوطه " بنابراین آنچه انجام آن را مقنن به عنوان مأموریت و وظیفه نیروی انتظامی مورد تصریح قرار داده اجرای آن مستلزم دستور مقامات قضایی نیست و نیروی انتظامی بر اساس تکلیف قانونی خود باید در اجرای مقرره با نهادهای مذکور در قانون همکاری نماید. مضافاً به این که مراجع قضایی هیچ تکلیفی در مورد جلوگیری از تخلفات ساختمانی ندارند تا به مأمورین انتظامی دستور دهند. بدیهی است در صورتی که انجام اقداماتی نیاز به اخذ مجوز قضایی داشته باشد. همانگونه که مأمورین شهرداری مکلفند در این مورد از مقامات قضایی اجازه بگیرند مأمورین انتظامی هم که در اجرای وظایف محوله مواجه با این موارد شوند باید اجازه لازم برای اقدام کسب نمایند. »

نکته دویست و هشتاد و دو: مراجع قضایی هیچ تکلیفی در مورد جلوگیری از تخلفات ساختمانی ندارند.

رای شماره ۸۳/۳/۱۲-۷/۲۰۹۰

«ماده ۴ قانون نیروی انتظامی مصوب سال ۱۳۶۹ صراحتاً مأموریت و وظایف نیروی انتظامی را مشخص نمود و در بند ۱۷ همان ماده در این مورد آورده است، همکاری با وزارتخانه‌ها، سازمانها، مؤسسات و شرکتهای دولتی وابسته به دولت بانکها و شهرداریها در حدود قوانین و مقررات مربوط، بنابراین آنچه انجام آن را مقنن به عنوان مأموریت و وظیفه نیروی انتظامی مورد تصریح قرار داده اجرای آن مستلزم دستور مقامات قضایی نیست و نیروی انتظامی بر اساس تکلیف قانونی خود باید در اجرای این مقررہ با نهادهای مذکور در قانون همکاری نماید. مضافاً به این که مراجع قضایی هیچ تکلیفی در مورد جلوگیری از تخلفات ساختمانی ندارند تا به مأمورین انتظامی دستور دهند. بدیهی است در صورتی که انجام اقداماتی نیاز به اخذ مجوز قضایی داشته باشد. همانگونه که مأمورین شهرداری مکلفند در این مورد از مقامات قضایی اجازه بگیرند مأمورین انتظامی هم که در اجرای وظایف محوله مواجه با این موارد شوند باید اجازه لازم برای اقدام کسب نمایند.»

نکته دویست و هشتاد و سه: از حیث مجری بودن ضابطین تفاوتی بین فرماندهی نیروی انتظامی استان با

سایر رده‌های فرماندهی وجود ندارد

رای شماره ۸۲/۱/۱۷-۷/۲۵۷

«ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بوسیله بند «ب» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نسخ شده است و بر اساس

قانون اخیرالذکر ریاست و نظارت بر ضابطین دادگستری از حیث وظیفه‌ای که به عنوان ضابط بر عهده دارند با دادستان بوده و از حیث مجری بودن ضابطین تفاوتی بین فرماندهی نیروی انتظامی استان با سایر رده‌های فرماندهی وجود ندارد.»

مبحث يازدهم:

وكالت

نکته دویست و هشتاد و چهار: امکان مداخله وکیل در درخواست اعمال مقررات ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون

تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

سؤال - آیا در مرحله اعمال ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۲۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی وکیل دادگستری حق مداخله (به هر عنوان) دارد یا نه؟

نظریه شماره:

«از تاریخ لازم اجراء شدن قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ مجلس شورای اسلامی مواد ۲۳۵ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۲۶ همان قانون در امور مدنی به موجب ماده ۳۹ قانون مذکور ملغی شده لذا با توجه به ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اعتراض به آرای قطعی جزء از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی در قوانین مربوط مسموع نخواهد بود. مگر این که آرای صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد در این صورت همانطور که محکوم علیه چه در امور کیفری و چه در امور مدنی می تواند ظرف مهلت مقرر اعتراض نماید وکیل وی نیز به نمایندگی از محکوم علیه حق دخالت خواهد داشت. بدیهی است در مورد پروندههایی قبلاً به استناد مواد مذکور در مراجع قضایی مطرح و رسیدگی شده نیز مداخله وکیل مانعی ندارد.»

نکته دویست و هشتاد و پنج: هرگاه وکلای طرفین تمبر قانونی ابطال نکنند، وکالت آنها پذیرفته نیست

سؤال - با توجه به ماده ۱۹ لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۲ و مواد ۲ و ۱ آیین نامه تعرفه حق الوکاله مصوب ۱۳۷۸ و ماده ۱۰۳ قانون مالیاتهای مستقیم به ضمیمه وکالتنامه به دفتر محکمه (یا دادرسی) لازم الاجراء است؟

ب) اگر وکیل دادگستری برخلاف مفاد ماده ۱۰۳ قانون مالیاتهای مستقیم رقم حق الوکاله را در وکالتنامه خود قید نکند و یا معادل ۵٪ رقم حق الوکاله به صورت علی الحساب روی وکالتنامه تمبرالصاق و ابطال ننماید، قاضی دادسرا چه تصمیمی باید اتخاذ کند؟

نظریه شماره ۷/۷۵۹۰-۸۲/۹/۱۸:

«الف) باعنایت به ماده ۵۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱ ضمیمه نمودن تصاویر یا رونوشت مصدق وکالتنامه وکیل به دادخواست یا درخواست، صحیح و قانونی است. مقررات این ماده از حیث لزوم ارائه اصل وکالتنامه، ماده ۳۲ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵/۱۱/۲۵ با اصلاحات و الحاقات بعدی را نسخ کرده است»

ب) طبق تبصره ۱ ماده ۱۰۳ قانون مالیاتهای مستقیم با آخرین اصلاحات سال ۱۳۸۱، رعایت مقررات ماده قانونی مزبور الزامی است، و لذا هرگاه وکلای طرفین مقررات موصوف را از حیث ابطال تمبر مالیاتی مطابق تعرفه رعایت نکنند وکالت آنان پذیرفته نیست. بنابراین قاضی دادسرا نیز می تواند وکالت وکیلی را که تمبر مالیاتی مربوط را باطل نکرده است نپذیرد.»

نکته دویست و هشتاد و شش: در تحقیقات مقدماتی حضور وکیل متهم به تنهایی کافی نیست

نظریه شماره ۷/۵۴۹۶-۸۲/۸/۱۲:

«در تحقیقات مقدماتی حضور وکیل متهم به تنهایی کافی نیست و وکیل متهم وفق ماده ۱۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری صرفاً پس از خاتمه تحقیقات می تواند مطالبی را که برای کشف حقیقت و دفاع از متهم یا اجرای قوانین لازم بداند به قاضی اعلام نماید و چنانچه موضوع اتهام با تبصره ذیل ماده ۱۲۸ تطبیق نماید در

آن صورت حتی حضور وکیل نیز با اجازه دادگاه خواهد بود و در مرحله دادگاه مستنداً به ماده ۱۸۱ و ۲۱۷ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در کلیه جرائم مربوط به حقوق الناس و نظم عمومی که جنبه حق الهی ندارند وکیل متهم بدون حضور او می تواند در دادگاه شرکت نماید و یا لایحه بفرستد هرگاه متهم بدون عذر موجه حاضر نشود و وکیل هم نفرستد در صورتی که دادگاه حضور متهم را لازم بداند و یا موضوع پرونده حق الله باشد وی را جلب خواهد نمود و چنانچه حضور متهم در دادگاه لازم نباشد و موضوع جنبه حق الهی نداشته باشد دادگاه بدون حضور وی رسیدگی و حکم مقتضی صادر می نماید در جرائمی که جنبه حق الهی دارد چنانچه محتویات پرونده مجرمیت متهم را ثابت نماید و تحقیق از متهم ضروری نباشد دادگاه می تواند غیاباً رأی بر براءت صادر نماید.»

مبحث دوازدهم:

دادگاه بخش

نکته دویست و هشتاد و هفت: نحوه رسیدگی دادرس علی‌البدل در دادگاه بخش به جرایم غیر مهم

سؤال - در دادگاه عمومی بخش، دادرس علی‌البدل دادگاه به چه نحوی به جرایم غیر مهم (جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست) رسیدگی می‌کند؟

نظریه شماره ۷/۸۵۹۳ - ۸۲/۱۰/۲۰:

«به صراحت تبصره ۶ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه عمومی مستقر در مرکز بخش (هر دو) می‌توانند تحقیقات مقدماتی را به جانشینی بازپرس انجام دهند ولی در سایر جرایم داخل در صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب، دادرس علی‌البدل جانشین دادستان است و باید پس از انجام تحقیقات مقدماتی در صورت اعتقاد به مجرمیت پرونده را با کیفرخواست به دادگاه صالح ارسال نماید (قسمت اخیر بندالف ماده ۳ قانون فوق‌الاشعار)»

نکته دویست و هشتاد و هشت: جرایم صلاحیت دادگاه کیفری استان، قرار مجرمیت صادره از سوی رئیس یا

دادرس دادگاه بخش به جانشینی بازپرس، باید به نظر دادستان شهرستان برسد

سؤال - در حوزه قضایی دادگاه بخش که دارای یک رئیس و یک دادرس علی‌البدل می‌باشد یک فقره قتل عمد واقع شده که دادرس علی‌البدل دادگاه مذکور به استناد ذیل بند "الف" ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به عنوان دادستان پرونده را در اجرای تبصره ۶ ذیل همین ماده به رئیس دادگاه بخش به جانشینی بازپرس ارجاع نموده است که رئیس دادگاه به موضوع رسیدگی و قرار مجرمیت صادر که با این قرار، دادرس علی‌البدل فوق‌الذکر به عنوان دادستان موافقت و کیفرخواست به عنوان

دادگاه کیفری استان صادر نموده است. بنابه مراتب معروضه آیا اقدامات بعمل آمده به شرح مذکور منطبق با موازین قانونی می باشد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۶۶۷۳-۸۲/۸/۱۴:

«در مورد استعلام، اقدام دادرس علی البدل دادگاه در ارجاع پرونده قتل به رئیس دادگاه بخش بر خلاف نص تبصره ۶ ماده اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب ۸۱/۷/۲۸) می باشد چون رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است جانشین بازپرس محسوب می شوند و پس از صدور قرار، دادستان شهرستان باید در مورد آن اظهار نظر نماید.»

نکته دویست و هشتاد و نه: وظیفه قضات دادگاه بخش در جرایم موضوع ماده ۵ ق.ت.د.ع.ا.

سؤال - حسب تبصره ۶ الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ به قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در حوزه قضائی بخشه، رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است به جانشین بازپرس ارجاع نموده است که رئیس دادگاه به موضوع رسیدگی تحت نظارت دادستان مربوطه اقدام می نماید و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود. سؤال می شود در جرایم موضوع ماده ۵ قانون فوق الاشعار که در حوزه قضایی بخش واقع می شود قضات دادگاه بخش اعم از رئیس و دادرس علی البدل چه وظیفه ای به عهده دارند؟ و چگونه؟

نظریه شماره ۷/۵۳۶۱-۸۲/۶/۲۹:

«با توجه به اینکه ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳

باتصویب ماده ۴ اصلاحی مورخ ۸۱/۷/۲۸ و تبصره‌های آن در قسمتهای مغایر منسوخ گردیده است از طرفی سؤال راجع به جرایم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب است که در حوزه بخش به وقوع می‌پیوندد و اینکه مطابق بند الف ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب باید بین جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان است با عنایت به تبصره الحاقی به ماده ۴ قانون اخیرالتصویب با جرایمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب است قائل به تفکیک شد، بدین معنی که در مورد جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان با توجه به بند (و) ماده ۳ قانون مرقوم که مقرر داشته تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس می‌باشد، رئیس یا دادرس دادگاه بخش طبق تبصره ۶ الحاقی به ماده به جانشینی بازپرس وظیفه انجام تحقیقات را بر عهده دارند که پس از اظهار نظر قضایی آنان و صدور کیفرخواست از جانب دادستان مربوطه پرونده به دادگاه کیفری استان ارسال می‌شود. اما در مورد سایر جرایم پس از انجام تحقیقات مقدماتی به وسیله دادرس علی‌البدل که وظایف دادستان را بر عهده دارد پرونده را به دادگاه انقلاب ارسال می‌دارد.»

نکته دویست و نود: وظیفه قاضی دادگاه بخش به جانشینی بازپرس در جرائم در صلاحیت دادگاه کیفری

استان

سؤال - شخصی که به اتهام نگهداری مواد مخدر در حوزه قضایی بخش دستگیر و تحت تعقیب قرار می‌گیرد دادرس دادگاه عمومی بخش پس از انجام تحقیقات مقتضی با صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه انقلاب پرونده را به همراه متهم به مرجع مذکور ارسال می‌نماید لکن قاضی دادگاه انقلاب به استناد ذیل بند " الف " ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و با این استدلال که دادرس علی‌البدل در حوزه قضایی بخش جانشین دادستان می‌باشد و می‌بایست پس از اتمام تحقیقات مقدماتی با

صدور قرار مجرمیت آن را به دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان مربوط جهت صدور کیفرخواست ارسال نماید پرونده را به دادگاه بخش اعاده می نماید حال با توجه به تبصره ۶ ماده ۳ قانون مرقوم و ماده ۱۷ آیین نامه اجرایی آن که مقرر نموده در جرایمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان نمی باشد دادرسی دادگاه بخش باید اقدام به رسیدگی و صدور رأی نماید. آیا استنباط قاضی دادگاه انقلاب از بند " الف " ماده ۳ قانون مبنی بر لزوم صدور قرار مجرمیت از سوی دادرسی دادگاه عمومی بخش در جرایمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب می باشد صحیح است یا خیر؟ و اساساً وظایف دادستان که به عهده دادرسی علی البدل دادگاه بخش می باشد چیست؟

نظریه شماره ۷/۳۶۴۶-۸۲/۵/۶:

«با توجه به قسمت اخیر بند " الف " ماده ۳ قانون مورد استناد که مقرر داشته، در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرسی علی البدل برعهده دارد، لذا در فرض مطروحه در استعلام، عضو علی البدل در صورت تحقق بزه و توجه اتهام به متهم مکلف است پس از صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست، پرونده را به دادگاه انقلاب ارسال نماید، ولی اگر جرم در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، قاضی در مرکز بخش به قائم مقامی بازپرس باید قرار صادر و پرونده را جهت اظهار نظر و عندالاقضاء صدور کیفرخواست به دادرسی شهرستان مربوطه بفرستد.»

نکته دویست و نود و یک: جرایم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب که در حوزه بخش به وقوع

می پیوندد.

نظریه شماره ۷/۵۳۶۱-۸۲/۶/۲۹:

«با توجه به اینکه ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ با

تصویب ماده ۴ اصلاحی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ و تبصره‌های آن در قسمتهای مغایر منسوخ گردیده است از طرفی سؤال راجع به جرائم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب است که در حوزه بخش به وقوع می‌پیوندد و اینکه مطابق بند «الف» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب وظیفه دادستان را در حوزه قضایی بخش دادرس علی‌البدل به عهده دارد، بنابراین در مورد جرائم موضوع ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب باید بین جرائمی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان است با عنایت به تبصره الحاقی به ماده ۴ قانون اخیرالتصویب با جرائمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب است قائل به تفکیک شده، بدین معنی که در مورد جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان با توجه به بند «و» ماده ۳ قانون مرقوم که مقرر داشته، تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم به عهده بازپرس می‌باشد، رئیس یا دادرس دادگاه بخش طبق تبصره ۶ الحاقی به ماده ۳ به جانشینی بازپرس وظیفه انجام تحقیقات را برعهده دارند که پس از اظهارنظر قضائی آنان و صدور کیفرخواست از جانب دادستان مربوط پرونده به دادگاه کیفری استان ارسال می‌شود. اما در مورد سایر جرائم پس از انجام تحقیقات مقدماتی بوسیله دادرس علی‌البدل که وظایف دادستان را برعهده دارد پرونده را به دادگاه انقلاب ارسال می‌دارد.»

نکته دویست و نود و دو: اقدام دادرس علی‌البدل دادگاه در ارجاع پرونده قتل به رئیس دادگاه بخش بر

خلاف نص است

رای شماره ۷/۶۶۷۳-۸۲/۸/۱۴:

«اقدام دادرس علی‌البدل دادگاه در ارجاع پرونده قتل به رئیس دادگاه بخش بر خلاف نص تبصره ۶ ماده ۳ اصلاحی قانونی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب

می باشد چون رئیس یا دادرس علی البدل دادگاه در جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است جانشین بازپرس محسوب می شوند و پس از صدور قرار، دادستان شهرستان باید در مورد آن اظهار نظر نماید.»

نکته دویست و نود و سه: در مواقعی که دادرس علی البدل به جانشینی از دادستان اقدام می نماید دارای تمام وظایف و اختیاراتی است که بر حسب قوانین به دادستانها تفویض شده است

رای شماره ۷۳/۷/۱۸-۲/۵۳۱۶:

«با توجه به قسمت اخیر بند الف ماده ۳ قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب مهر ماه ۱۳۸۱ که مقرر داشته، در حوزه قضایی بخش، وظیفه دادستان را دادرس علی البدل برعهده دارد در جرایم داخل در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی و انقلاب دادرس موصوف جانشین دادستان است که پس از انجام تحقیقات مقدماتی در صورت اعتقاد به مجرمیت قرار مربوط را صادر و با کیفرخواست پرونده را حسب مورد به دادگاه صالح ارسال می نماید لیکن اگر جرم ارتكابی در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، قاضی مرکز بخش (اعم از رئیس یا دادرس علی البدل) به قائم مقامی از بازپرس باید قرار صادر و پرونده را جهت اظهار نظر و عند الاقتضاء صدور کیفرخواست به دادسرای شهرستان مربوط بفرستد بنابراین هنگامی که هر یک از دو دادرس به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان رسیدگی می کند جانشین بازپرس است و زمانی که به جرایم دادگاه عمومی و انقلاب رسیدگی می کند نقش دادستان را دارد و ارجاع رئیس دادگاه بخش را هم لازم ندارد. در مواقعی که دادرس علی البدل به جانشینی از دادستان اقدام می نماید دارای تمامی وظایف و اختیاراتی است که بر حسب قوانین به دادستانها تفویض شده است و در مورد قرار آخر استعلام با عنایت به قسمت اخیر ماده ۴ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون فوق الذکر در

صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزایی پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی پرونده جزایی ارجاع شود.»

نکته دویست و نود و چهار : یک رئیس و دو دادرس علی‌البدل در دادگاه بخش

رای شماره ۷/۱۱۵۹-۸۳/۲/۱۹:

«چنانچه در دادگاه عمومی بخش یک رئیس و دو دادرس علی‌البدل در دادگاه بخش حضور داشته باشند، یکی از دادرسان علی‌البدل وظیفه دادستان را خواهد داشت و در این مورد سابقه و سن مطرح نیست و هر یک از دو دادرس مذکور که به جانشینی دادستان انتخاب شود وظایف دادستان را عهده دار خواهد بود.»

نکته دویست و نود و پنج : دادرس علی‌البدل جانشین دادستان است

نظریه شماره ۷/۴۰۹۴-۸۲/۵/۲۸:

«به صراحت تبصره ۶ الحاقی به ماده ۳ اصلاحی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در جرائم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری استان رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه عمومی مستقر در مرکز بخش (هر دو) می‌توانند تحقیقات مقدماتی به جانشینی بازپرس انجام دهند ولی در سایر جرائم داخل در صلاحیت دادگاههای عمومی و انقلاب دادرس علی‌البدل جانشین دادستان است و باید پس از انجام تحقیقات مقدماتی در صورت اعتقاد به مجرمیت پرونده را با کیفرخواست به دادگاه صالح ارسال نماید.»

مبحث سیزدهم:

متفرقه

نکته دویست و نود و شش: نسخ ماده ۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری

حسب ماده ۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مقامات و اشخاص رسمی موظفند به هنگام برخورد با امر جزائی در حوزه کاری خود مراتب را به رئیس حوزه قضایی یا معاون وی اطلاع دهند. از طرفی طبق بند ج ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقامات و اشخاص رسمی در مواردی که باید امر جزائی را تعقیب نمود، موظفند مراتب را فوراً به دادستان اطلاع دهند. حالیه با عنایت به موارد فوق و اینکه با تصویب بند "ج" ماده ۳ قانون مذکور تعقیب امر جزایی از وظایف دادستان می باشد و رئیس حوزه قضائی عملاً حق تعقیب متهمین را ندارد. اعلام فرمایید:

سؤال - آیا با تصویب بند موصوف ماده ۲۹ قانون مذکور نسخ ضمنی شده است یا خیر؟

نظریه شماره:

«با تصویب بند "ج" ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ و بارعایت ماده ۳۹ قانون مذکور آن قسمت از ماده ۲۹ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که راجع به رئیس حوزه قضائی یا معاون وی است منسوخ گردیده است.»

نکته دویست و نود و هفت: مقام صالح برای صدور و امضای اوراق اخطاریه و احضاریه

سؤال - آیا مدیردفتر بازپرسی همانند مدیردفتر دادگاهها اوراق ابلاغ دادنامه و اخطار و

احضار را امضاء می نماید یا اینکه در بازپرسی هرگونه ابلاغ و اخطار به امضاء بازپرس

می باشد و تا زمانی که بازپرس امضاء نکرده باشد آن امر قانونی نبوده که بتوان به لحاظ

عدم حضور متهم برگ جلب صادر نمود؟!!

نظریه شماره ۷/۳۰۶۴ - ۸۲/۴/۲۱:

«چون بازپرس دستور احضار صادر می‌کند و نتیجه عدم حضور جلب خواهد بود لذا برگت اخطاریه و جلب باید به امضای بازپرس باشد و ابلاغ آراء مرجع قضایی با دفتر همان مرجع می‌باشد.»

نکته دویست و نود و هشت: عنوان اتهام فرد متأهلی که مرتکب زنا شده است

سؤال - شخصی که تأهل وی برای دادگاه محرز است چنانچه به اتهام ارتکاب زنا تحت تعقیب قرار گیرد آیا لزوماً بایستی به وی ارتکاب زنا محصن یا محصنه تفهیم شود و آیا دادگاه غیر دادگاه کیفری استان می‌تواند با عدم احراز شرایط احصان به فرد مذکور، اتهام زنا غیر محصن یا غیر محصنه تفهیم کند یا احراز شرایط مذکور نیز از اختیارات دادگاه کیفری استان خواهد بود به عبارتی آیا کلیه متهمین به زنا که متأهل باشند بایستی در دادگاه کیفری استان تحت تعقیب قرار گیرند یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۹۷۷۳ - ۸۱/۱۰/۲۹:

«با توجه به تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب پرونده‌های مربوط به زنا در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود یعنی اگر مجازات آن اعدام (قتل یا رجم) باشد در دادگاه کیفری استان و اگر مجازاتش جلد باشد در دادگاه عمومی کیفری مطرح می‌شود. بنابراین ابتدائاً بهتر است که پرونده در دادگاه عمومی کیفری مطرح شود تا چنانچه احراز احصان نشد و از مواردی که مجازات آن قتل است تشخیص داده نشد در همان دادگاه رسیدگی گردد و در صورت احراز شرایط احصان یا موجبات قتل با قرار عدم صلاحیت به دادگاه کیفری استان ارسال شود.»

نکته دویست و نود و نه: تکلیف رؤسا و مدیران ادارات و سازمانها و... به گزارش جرم مکشوفه در حوزه کاری

خود

با عنایت به ماده ۶۰۶ قانون مجازات اسلامی هر یک از رؤسا یا مدیران یا مسؤولین سازمانها و مؤسسات مذکور در ماده ۵۹۸ که از وقوع جرم ارتشاء یا اختلاس، تصرف غیر قانونی یا کلاهبرداری، یا جرایم موضوع مواد ۵۹۹ و ۶۰۳ در سازمان یا مؤسسات تحت اداره یا نظارت خود مطلع شود موظفند مراتب را حسب مورد به مراجع صلاحیتدار قضایی یا اداری اعلام نمایند. لذا با توجه به حصری بودن موارد مذکور، خواهشمند است اعلام فرمایید:

سؤال - آیا به غیر از موارد احصاء شده در ماده ۶۰۶ قانون مذکور رؤسا یا مدیران یا مسؤولین بانکها تکلیفی به اعلام سایر جرایم، خصوصاً جرم جعل انواع چکهای بانک که غالباً بلحاظ عدم پرداخت وجه آنها، ضرر و زیانی نیز متوجه بانک نمی شود را به مراجع قضایی دارند یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۴۵۶۸ - ۸۲/۶/۲۵

« با توجه به ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی بزه جعل و تزویر به شرح مواد ۵۲۳ و ۵۴۲ همان قانون از جمله جرایم عمومی محسوب می شوند و هرچند حسب مدلول استعمال بانک متحمل ضرر و زیان نشده است، این امر موجب عدم اعلام جرم به مرجع قضایی محسوب نمی شود.»

نکته سیمد: نظارت و ریاست اداری رئیس دادگستری شهرستان بر دادگاههای بخش

با توجه به اینکه طبق ماده ۷ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۳/۱۵ رئیس دادگستری شهرستان بر دادگاههای مستقر در بخش نظارت و ریاست اداری دارد و در صورت تعدد شعب، نظارت بر شعب دیگری برعهده رئیس شعبه اول می باشد.

سؤال - آیا باتوجه به تعدد شعب در بخش و اینکه رئیس شعبه اول بر شعب دیگر نظارت دارد باز هم رئیس دادگستری شهرستان بر این گونه بخش ها نظارت و ریاست اداری دارد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۶۴۲۴ - ۸۲/۸/۶

«حسب مفاد ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۷۳، رئیس دادگستری شهرستان بر کلیه دادگاههای عمومی و انقلاب نظارت و ریاست اداری دارد و در ماده ۹ آیین نامه اجرایی قانون مرقوم نیز چنین امری مورد تأکید مقنن قرار گرفته است مفاد ماده ۷ آیین نامه اصلاحی قانون یاد شده مصوب سال ۸۱ نیز مؤید همین معناست و قید عبارت: در صورت تعدد شعب دادگاههای عمومی حوزه قضایی مستقر در بخش، رئیس شعبه اول بر شعب دیگر نظارت و ریاست اداری خواهد داشت، حق اعمال نظارت و ریاست دادگستری شهرستان را زائل ننموده و مانعی برای اعمال چنین نظارتی نبوده و تعدد شعب دادگاههای بخش موجب حق اعمال نظارت برای رئیس شعبه اول دادگاه بخش بوده و زنجیر نظارت و ریاست اداری را تکمیل نموده است.»

نکته سیصد و یک: بی‌اطلاعی ذی‌نفع از مقررات ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب مؤثر به حال او نیست

نظر به اینکه بشرح ماده ۳۹ لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (احیاء دادرها) مصوب ۸۱/۸/۲ ماده ۲۳۵ و ۳۲۶ و بعضی از موارد دیگر نسخ گردیده است مستدعی است اعلام پاسخ فرمایند:

سؤال - آیا در حوزه‌های قضایی که هنوز دادرها تشکیل نیافته نیز موارد مزبور نسخ شده محسوب می‌گردد یا خیر؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ در این حوزه‌های قضایی با وصف اینکه در امور مدنی محکوم علیهم از فرصت یک ماهه مقید در قانون یاد شده بی‌اطلاع بوده اند اقدام در مورد تقاضای قبلی ایشان به چه نحو خواهد بود؟

نظریه شماره ۷/۹۸۳۰ - ۸۱/۱۰/۲۱:

«از تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مواد ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی به موجب ماده ۳۹ قانون اخیر التصویب ملغی شده است و لذا با توجه به ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، اعتراض به آراء قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحو مقرر در قوانین مربوط، مسموع نخواهد بود مگر این که آراء صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد در این صورت نیز محکوم علیه چه در امور کیفری و چه در امور مدنی و دادستان در صورت تشکیل دادرها، در امور کیفری می‌تواند ظرف مهلت مقرر اعتراض نماید.»

نکته سیصد و دو: منظور از مقامات ذی صلاح قضایی مذکور در بخشنامه شماره ۱/۸۰/۱۹۶۲۹ ریاست

محترم قوه قضائیه

سؤال - با عنایت به بخشنامه شماره ۱/۸۰/۱۹۶۲۹ - ۸۰/۱۰/۱۵ ریاست قوه قضائیه ۲ مقصود از (مقامات ذی صلاح) که مجاز به تقاضای نقض دادنامه بوده و تقاضای آنان موجب توقف اجرای حکم می‌شود، کدام یک از مقامات قضایی است؟

نظریه شماره ۷/۱۲۴۱ - ۸۲/۲/۲۲:

«همانطور که قطعاً توجه فرموده‌اید طبق ماده ۳۹ الحاقی مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۵/۱۴، از مواد قانونی مذکور در بخشنامه ۱/۸۰/۱۹۶۲۹ - ۸۰/۱۰/۱۵ مواد ۲۶۸ - ۲۳۵ - ۳۲۶ صریحاً و ماده ۲۷۵ در حد مغایرت با تبصره ۵ ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون مزبور و سایر مواد، باستثناء ماده ۴۳۷، بلحاظ مغایرت با اصلاحات و الحاقات مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، به طور ضمنی نسخ شده است. باتوجه به اینکه موضوع بخشنامه موارد توقف اجرای حکم بلحاظ اعتراض و تقاضای نقض آن و رسیدگی مجدد از طریق فوق‌العاده است، نه از طریق عادی، و این موارد هم باید منصوص باشد، اولاً: در مورد پرونده‌هایی که قبل از لازم‌الاجرا شدن اصلاحات و الحاقات ۱۳۸۱/۷/۲۸ به شرح ذکر شده در بندهای چهارگانه ماده ۳۱ آئین نامه اصلاحی ۱۳۸۱/۱۱/۹ مطرح گردید. مقامات و مراجع ذیصلاح همان مقامات ذکر شده در تبصره ۲ ماده ۲۸۹ و ماده ۳۸۹ در قوانین آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب، به ترتیب، در امور کیفری و مدنی و حسب مورد دادگاههای تجدیدنظر و شعب دیوانعالی کشور است. ثانیاً: در مورد پرونده‌هایی که به استناد طرق فوق‌العاده ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ممکن است مورد رسیدگی

مجدد واقع شده یا بشود، توقف اجرای حکم به شرح ذکر شده در قسمت اخیر ماده ۲۸ آئین نامه اصلاحی ۱۳۸۱/۱۱/۹ با تصویب اکثریت اعضاء شعبه تشخیص دیوانعالی کشور مقدور است در مورد اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، مقررات توقف یا تأخیر اجرای حکم تغییر نکرده است.»

نکته سیمد و سه: مقام صالح برای نظارت اداری بر دادسرای شهرستان مراکز استان

برابر صدر ماده ۱۲ قانون اصلاحی آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب رئیس دادگستری هر شهرستان بر دادگاههای عمومی و انقلاب آن شهرستان نظارت اداری دارد در ذیل همان ماده قانونی نظارت بر دادسرای شهرستان نیز بر عهده رئیس حوزه قضائی است. در متن قانون نظارت بر دادگستریها و دادسراهای سراسر استان و همچنین مرکز استان بر عهده رئیس کل دادگستری استان نهاده شده است، حال سؤال این است:

سؤال - آیا رئیس دادگستری مرکز استان بر دادسراهای مرکز استان نیز حق نظارت دارد یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ مفهوم در نظارت رئیس کل استان و رئیس کل شهرستان مرکز استان چه خواهد بود و چگونه است.

نظریه شماره ۷/۲۵۷-۸۲/۱/۱۷:

«مطابق ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۱۳۸۱ دادگستری هر شهرستان دارای یک نفر رئیس بوده که به نام رئیس دادگستری شهرستان بر کلیه دادگاههای عمومی و انقلاب همچنین بر دادسرای آن شهرستان نظارت و ریاست اداری دارد ولی شهرستانهای مرکز استان از این قاعده مستثنی بوده و نظارت و ریاست اداری دادسرای مرکز استان صرفاً به رئیس کل دادگستری استان محول گردیده است.»

بنابراین چون در قانون مرقوم برای شهرستان مرکز استان رئیس دادگستری مستقلاً پیش‌بینی نشده استنباط استعمال‌کننده از مفهوم و منطوق قانون اشتباه و موردی برای پرسش بعمل آمده نبوده است و به همین دلیل تداخل در صلاحیت برای اعمال نظارت همزمان و همعرض نیز مصداق خارجی پیدانمی‌کند.»

نکته سیصد و چهار: ارکان تحقق بزه تصرف عدوانی

سؤال-ارکان تحقق بزه تصرف عدوانی با توجه به مقررات ماده ۶۹۰ قانون مجازات

اسلامی چه می‌باشد؟

نظریه شماره ۷/۵۳۳۹-۸۲/۷/۱۳:

«برای تحقق تصرف عدوانی براساس قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ۳ شرط لازم است اول، سبق تصرف خواهان. دوم، لحوق تصرف خواننده. سوم، عدوانی بودن تصرف خواننده. با احراز این شرایط، دعوی تصرف عدوانی که عبارت است از دعوی متصرف سابق بر علیه کسی که مال را از تصرف او عدواناً خارج نموده است ثابت می‌گردد. در صورتی که تعقیب کیفری متهم و تعیین مجازات به استناد ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی در موردی است که مرجع کیفری مواجه با اختلاف طرفین شکایت در مالکیت ملک موضوع تصرف یا حق ارتفاق آنان نگردد که در صورت حدوث اختلاف در مالکیت و ارائه اسناد و دلایل و مدارکی که قابل توجه و امعان نظر باشد به طوری که ثبوت تقصیر متهم منوط به احراز مالکیت یا حق ارتفاق باشد، می‌بایست با لحاظ ماده ۱۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، قرار اناطه صادر و پس از رسیدگی به ادعای مدعی مالکیت، اتخاذ تصمیم در امر تصرف عدوانی به عمل آید.»

نکته سیصد و پنج: صرف جعل عنوان، کلاهبرداری محسوب نمی‌شود

سؤال - آیا صرف جعل عنوان بدون مانور متقلبانه عنوان کلاهبرداری به آن مصداق می‌یابد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۵۵۱۴ - ۸۲/۶/۳۱:

«صرف جعل عنوان، کلاهبرداری نیست.»

نکته سیصد و شش: منظور از عبارت "عذر موجه" در قوانین چیست؟

سؤال - مراد مقنن از عبارت (عذر موجه) در برخی قوانین از جمله ماده ۵۸ قانون خدمت و وظیفه عمومی یا تبصره ماده ۵۴۷ قانون مجازات اسلامی چیست؟

نظریه شماره:

«قانونگذار تعریفی از (عذر موجه) به عمل نیاورده است بلکه جهات و موارد آن را در بعضی از مقررات قانونی از جمله ماده ۴۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و ماده ۱۱۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری احصاء نموده است که می‌توان با استفاده از ملاک مواد مرقوم در هر مورد، در خصوص اینکه معاذیر اعلام شده از طرف مدعی، موجه است یا خیر؟ اعلام نظر نمود. بهر صورت، تشخیص (عذر موجه) از غیر آن، در مواردی که قانون ساکت است با مرجع رسیدگی کننده به موضوع است.»

نکته سیصد و هفت: طرح دعوی اعسار به طرفیت طرف اصلی دعوی صورت می‌گیرد نه دادستان

سؤال - طرح دعوی اعسار از پرداخت هزینه دادرسی در کلیه مراحل دادرسی (بدوی،

تجدیدنظر، فرجام) مستنداً به مواد ۵۰۵ - ۵۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای

عمومی و انقلاب به طرفیت دادستان دارای محمل قانونی می‌باشد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۷۱۱۶ - ۸۲/۹/۴:

«با توجه به ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۵۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی که مقرر داشته " ... مدیر دفتر نسخه دیگر دادخواست را برای طرف اصلی ارسال و در ضمن روز جلسه دادرسی را تعیین و ابلاغ می‌نماید ... " دعوی اعسار به طرفیت طرف اصلی دعوی اقامه می‌گردد و نیازی به طرح آن علیه رئیس دادگستری یا دادستان نیست و ماده ۱۰ آیین نامه قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب راجع به اختیارات دادستان و منصرف از موضوع استعلام است.»

نکته سیمده و هشت: در بزه ارتشاء وجود شاکی خصوصی قابل تصور است

سؤال - در مورد بزه ارتشاء آیا وجود شاکی خصوصی قابل تصور است؟ (در صورتی که

پاسخ مثبت باشد فایده عملی در اعمال ماده ۲۷۷ ق.آ.د.ک حاصل خواهد شد)

نظریه شماره ۷/۸۵۹۸ - ۸۲/۱۰/۲۱:

« اولاً وجود شاکی خصوصی در بزه ارتشاء قابل تصور است، مثل این که کسی براساس ماده ۵۹۱ قانون مجازات اسلامی در اثر اضطرار به کارمند دولت رشوه بدهد و بعداً شکایت نماید و متعاقباً گذشت نماید ثانیاً باعنایت به اطلاق ماده ۲۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری که راجع است به جرایم غیر قابل گذشت، که در صورت تحقق شرایط مزبور در ماده مقررات آن در مورد کسی که باعث ارتکاب بزه ارتشاء محکومیت قطعی پیدا کرده نیز قابل اعمال است، اما اگر راشی اعلام شکایت ننماید

بلکه این جرم بر اثر اعلام مرجع رسمی و یا ضابطین دادگستری کشف شود، در این صورت گذشت راشی تأثیری ندارد و مقررات ماده ۲۷۷ قانون مورد بحث غیر قابل تسری به مورد مطروحه اخیر می باشد.»

نکته سیصد و نه: در محلهایی که بازپرس و دادیار و یا دادستان حضور نداشته باشند، قضات دادگاههای

جزایی می توانند عهده دار کشیک شوند

سؤال - با توجه به تشکیل دادرسی در بعضی از شهرستانها بفرمایید قضات دادگاههای عمومی جزایی نیز می توانند در اوقات غیراداری به عنوان کشیک دستوری صادر نمایند یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۱۸۳۴ - ۸۲/۳/۱۳:

" مقرراتی در مورد اینکه قضات دادگاههای جزایی در جاهایی که دادرسی پیاده شده بتوانند به عنوان قاضی کشیک دستوری صادر نمایند وجود ندارد مگر در محلهایی که بازپرس و دادیار و یا شخص دادستان حضور نداشته باشند "

نکته سیصد و ده: تصمیم هیئت تشخیص در خصوص اعلام اشتباه دادستان کل کشور

سؤال - در پرونده کلاسه ۱۳۵۳/۲۴ مطروحه این شعبه ملاحظه می شود یکی از شعب تشخیص دیوان عالی کشور در خصوص اعلام اشتباه دادستان محترم کل کشور به شرح سطور آتی رأی صادر نموده اند که عیناً درج می گردد:

" به موجب تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب شعب تشخیص دیوان عالی کشور فقط نسبت به آرای قطعی که متضمن خلاف بین شرعی و قانونی باشد به درخواست محکوم علیه در فرجه یک ماهه رسیدگی می نماید. اعلام اشتباه از ناحیه

مراجع ذیصلاح خارج از شمول ماده قانونی مزبور است و قابلیت طرح در شعب تشخیص را ندارد، بنابه مراتب با صدور قرار رد درخواست پرونده را به دیوان عالی کشور اعاده می‌نماید که طبق آیین نامه مصوبه ریاست محترم قوه قضائیه مصوب ۸۱/۱۱/۹ عمل شود"

اکنون این سؤال مطرح است که آیا با وجود رأی موصوف (یعنی قرار رد درخواست) مجوزی برای طرح مجدد موضوع در این شعبه متصور است یا اینکه موضوع در حکم امر مختوم است تا تکلیف قانونی دادنامه مذکور مشخص نگردد تجدید مطلع محمل قانونی نخواهد داشت؟

نظریه شماره ۷/۸۵۲۰-۸۲/۱۰/۱۰:

«طبق تبصره ۲ ماده ۱۸ (اصلاحی ۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در صورتی که شعبه تشخیص، در رأی مورد درخواست، وجود خلاف بین قانون یا شرع را احراز کند، رأی مزبور را نقض و رأی مقتضی صادر می‌کند لکن، "...چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد مگر... " قرار رد درخواست تجدیدنظر دادستان کل که با شرح مذکور در استعلام از شعبه تشخیص صادر شده است مصداق قرار مذکور در تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیست زیرا به علت عدم احراز خلاف بین رأی با قانون یا شرع صادر نشده تا به لحاظ موضوع و قطعیت مانع رسیدگی به درخواست، در شعبه دیوان عالی کشور باشد. با توضیحی که شعبه تشخیص قبل از اصدار قرار مورد بحث و بعد از صدور آن داده است، روشن است که طبق ماده ۳۱ آیین نامه اجرایی قانون مزبور مصوب ۸۱/۱۱/۹ رسیدگی

مجدد بنابه درخواست دادستان کل نسبت به آرایه که قبل از لازم‌الاجراء شدن قانون اصلاحی اخیرالتصویب صادر شده است با رعایت شرایط قانونی در شعب دیوان عالی کشور مقدور است و لذا رسیدگی به درخواست مورد بحث با رعایت قانون مزبور در شعبه دیوان عالی کشور بلامانع است.»

نکته سیمد و یازده: احکام غیابی از شمول ماده ۱۷۳ ق.آ.د.د.ع.ا.ک. خارج است

سؤال - آیا احکام غیابی صادره در جرایم مستوجب مجازات بازدارنده (عموماً) و احکام غیابی در خصوص چک بلامحل (خصوصاً) مشمول مقررات مرورزمان مندرج در مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌شود؟

نظریه شماره ۷/۸۶۰۴ - ۸۲/۱۰/۲۱:

«ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ناظر به مرور زمان تعقیب است.

بنابراین احکام غیابی خارج از شمول آن می‌باشد. ماده ۱۷۴ قانون مذکور ناظر به احکام قطعی لازم‌الاجراء است و چون در احکام غیابی متهم حق واخواهی دارد لذا به محض صدور حکم غیابی مرور زمان قطع می‌شود تا مرحله واخواهی به انجام برسد و سپس مرور زمان حکم موضوع ماده ۱۷۴ شروع خواهد شد. بنابراین احکام غیابی هر چند قطعی شده باشد از شمول ماده یاد شده خارج است و لذا موضوع استعلام نه مشمول ماده ۱۷۳ است و نه مشمول ماده ۱۷۴.»

نکته سیمصد و دوازده: ماده واحده اجازه منع تعقیب

رای شماره: ۸۳/۳/۷-۷/۱۵۱۴:

«اولاً: ماده واحده اجازه منع تعقیب اشخاصی که در امور مربوط به اموال قبل از کشف جرم اقرار می‌نماید مصوب ۱۳۲۲/۵/۲۳ نسخ نشده و به اعتبار خود باقی و لازم‌الاجراست. ثانیاً: نظر به اینکه اختیارات وزرای سابق دادگستری، پس از انقلاب نخست به شورای سرپرستی دادگستری و بعد از آن به شورای عالی قضایی و بالاخره به رئیس قوه قضاییه منتقل شده است، مقام پیشنهادکننده معافیت از تعقیب به جای وزیر دادگستری مذکور در قانون، رئیس قوه قضاییه است.

ثانیاً: منشأ صدور قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب با موضوع قانون اجازه منع تعقیب که در آن وقوع بزه محقق است متفاوت می‌باشند، علیهذا به نظر می‌رسد تصویب نامه هیأت وزیران در مورد معاف بودن از تعقیب برای متهمی که پرونده وی در دادسرا مطرح است و اعلام موضوع در قرار یا تصمیم نهایی مرجع قضایی کافی باشد.»

نکته سیمصد و سیزده: دیه از بیت‌المال

رای شماره ۸۳/۵/۲۰-۷/۸۸۰۰:

«۱- باز پرس نمی‌تواند به عذر این که متهم یا متهمان به ارتکاب بزه قتل عمدی، معین نیستند تحقیقات خود را متوقف سازد بلکه با عنایت به جنبه عمومی قتل عمدی باید تحقیقات خود را تا شناسایی و دستگیری متهم یا متهمان ادامه دهد (ماده ۴۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۲۸).

۲- توسل اولیادم به ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ برای اخذ دیه قتل از

بیت‌المال به استناد معین نبودن شخص یا اشخاص به عنوان متهم به قتل عمدی و به لحاظ عدم قرائن ظنی در این خصوص طبق تحقیقات معموله در پرونده بازپرسی نیز مجوز توقف تحقیقات بازپرسی برای شناسایی و دستگیری و تعقیب متهم یا متهمان به قتل عمدی به لحاظ جنبه عمومی بزه مذکور تا زمان حصول مرور زمان تعقیب موضوع ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نیست. توضیح این که مجازات حبس تعزیری مقرر در ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی بلحاظ جنبه عمومی جرم قتل عمدی است.

۳- مطالبه دیه توسط اولیادام از بیت‌المال به استناد ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی مستلزم صدور کیفرخواست نیست بلکه کافی است که تقاضای اولیادام با پرونده بازپرسی به دادگاه ارسال و برای ادامه تحقیقات بازپرسی تا اعاده پرونده از دادگاه، بدل پرونده تشکیل شود.»

نکته سیمد و چهارده: ارجاعی که بدون رعایت قانون انجام شده باشد از موجبات قانونی شروع به رسیدگی

نیست

رای شماره ۷/۸۸۰۰-۲۰/۵/۸۳:

«باتوجه به ماده ۱۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و مواد ۱۵ و ۱۷ آئین‌نامه اجرایی قانون مذکور و ماده ۲۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۵۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی ارجاع پرونده‌ها در وهله اول با رئیس حوزه قضائی (رئیس شعبه اول) یا معاون وی و در غیاب آنان با رؤسای شعب دیگر به ترتیب تقدم می‌باشد

بنابراین، قاضی دیگری که دارای سمت معاونت نیست و قانوناً اختیار ارجاع پرونده‌ها را ندارد نمی‌تواند پرونده‌ها را به دادگاهها ارجاع نماید بدیهی است ارجاعی که بدون رعایت

قانون انجام شده باشد از موجبات قانونی شروع به رسیدگی نیست، زیرا ماده ۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب و امور مدنی مقررات این قانون را در زمره مقررات آمره تلقی نموده و دادگاهها مکلف به رعایت آنها می‌باشند و مقررات راجع به ارجاع پرونده‌ها هم از شمول این حکم خارج نیست لذا دادگاه مرجوع‌الیه باید با ذکر جهات قانونی پرونده را به نظر رئیس حوزه قضایی یا معاون وی برساند تا وفق قانون ارجاع نمایند، اما این اقدام نباید به ترتیبی انجام شود که نتیجه آن استنکاف دادرس از احقاق حق تلقی گردد.»

نکته سیصد و پانزده: ضبط مال به عنوان مجازات، مستلزم وجود نص قانونی است

نظریه شماره ۷/۸۰۵۴-۸۲/۱۰/۶:

«۱- مستفاد از مواد ۱۱۵ و ۳۰۱ تا ۳۰۶ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ این است که هزینه نشر آگهی برای احضار متهم یا ابلاغ حکم به عهده دستگاه قضائی است.

۲- نظر به اینکه ضبط اموال به نفع دولت، مجازات است و اصطلاح (توقیف)، معنایی غیر از اصطلاح (ضبط) دارد، در موارد خاص (تکرار جرم موضوع قسمت آخر ماده ۱۳ قانون توزیع عادلانه آب) وزارت نیرو می‌تواند مطابق قانون، دستگاه حفاری را تا زمان صدور حکم دادگاه توقیف کند و استرداد آن به صاحبش موقوف به صدور حکم از دادگاه است. بهر حال، نظر به این که ضبط مال به عنوان مجازات، مستلزم وجود نص قانونی است و چنین نصی وجود ندارد، اصدار حکم به ضبط دستگاه حفاری با قانون مطابقت ندارد.»

نکته سیصد و شانزده: شخصی که معاون رئیس کل دادگستری استان است با حفظ آن سمت نمی تواند معاونت رئیس کل دادگاههای عمومی شهرستان مرکز استان را برعهده بگیرد.

رای شماره ۷/۱۱۳۸۳-۸۱/۱۲/۱۴:

«با توجه به مقررات مذکور در ماده ۱۲ و تبصره ۷ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ و نیز مواد ۷ و ۸ و ۹ آیین نامه قانون مزبور مصوب ۱۳۸۱/۱۱/۹ چون ریاست کل دادگستری استان و ریاست کل دادگاههای عمومی شهرستان مرکز استان دو پست سازمانی کاملاً متمایز و مستقل از یکدیگر می باشند، شخصی که معاون رئیس کل دادگستری استان است با حفظ آن سمت نمی تواند معاونت رئیس کل دادگاههای عمومی شهرستان مرکز استان را برعهده بگیرد، زیرا، این اقدام علاوه بر آنکه با مقررات مذکور منطبق نیست، قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل مصوب سال ۱۳۷۳ هم آن را منع نموده است.»

نکته سیصد و هفده: نظارت و ریاست اداری دادسرای مرکز استان صرفاً به رئیس کل دادگستری استان محول گردیده است.

رای شماره ۷/۲۵۷ مورخ ۸۲/۱۱/۱۲:

«مطابق ماده ۱۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۱۳۸۱ دادگستری هر شهرستان دارای یک نفر رئیس بوده که به نام رئیس دادگستری شهرستان بر کلیه دادگاههای عمومی و انقلاب همچنین بر دادسرای آن شهرستان نظارت و ریاست اداری دارد ولی شهرستانهای مرکز استان از این قاعده مستثنی بوده و نظارت و ریاست اداری دادسرای مرکز استان صرفاً به رئیس کل دادگستری استان محول گردیده است بنابراین چون در قانون مرقوم برای شهرستان مرکز استان رئیس دادگستری مستقلی پیش بینی نشده

استنباط استعمال کننده از مفهوم و منطوق قانون اشتباه و موردی برای پرسش بعمل آمده نبوده است و به همین دلیل تداخل در صلاحیت برای اعمال نظارت همزمان و همعرض نیز مصداق خارجی پیدا نمی‌کند.»

نکته سیمد و هجده: بهر صورت، تشخیص "عذر موجه" از غیر آن، در مواردی که قانون ساکت است با مرجع

رسیدگی کننده به موضوع است

رای شماره ۸۲/۵/۱-۷/۳۶۵۹:

قانونگذار تعریفی از "عذر موجه" به عمل نیاورده است بلکه جهات و موارد آن را در بعضی از مقررات قانونی از جمله ماده ۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و ماده ۱۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری احصاء نموده است که می‌توان با استفاده از ملاک مواد مرقوم در هر مورد در خصوص اینکه معاذیر اعلام شده از طرف مدعی، موجه است یا خیر اعلام نظر نمود. بهر صورت، تشخیص "عذر موجه" از غیر آن، در مواردی که قانون ساکت است با مرجع رسیدگی کننده به موضوع است.

نکته سیمد و نوزده: مراجع قضایی دادگستری اعم از دادسرا و دادگاه، صلاحیت رسیدگی به اعتراض را

ندارند

رای شماره ۸۲/۱۲/۱۳-۷/۹۵۲۶:

«به موجب ماده ۲۴ قانون تشکیل سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۷۴، رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلین حرف پزشکی و سایر مشاغل وابسته به آن در صلاحیت هیأت‌های بدوی و عالی انتظامی مستقر در سازمان نظام پزشکی

خواهد بود و آراء صادره از هیأت‌های بدوی، وفق مقررات قانون فوق الذکر، قابل اعتراض در هیأت‌های عالی انتظامی است. لذا با توجه به مراتب فوق و تبصره ۳ ماده ۲۶ قانون مورد بحث و ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری، رأی هیأت عالی انتظامی قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری است و دیگر مراجع قضایی دادگستری اعم از دادسرا و دادگاه، صلاحیت رسیدگی به اعتراض را ندارند.

رسیدگی به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلین پزشکی و مشاغل وابسته آن در صلاحیت هیأت‌های بدوی و عالی انتظامی مستقر در سازمان نظام پزشکی است و آراء هیأت‌های بدوی قابل اعتراض در هیأت‌های عالی انتظامی و آراء هیأت‌های عالی انتظامی قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری است.»

نکته سیمد و بیست: محکوم علیه کیست؟

رای شماره ۷/۱۰۸۱۸-۲/۱۲/۶-۸۱/۱۲/۶:

«در قانون و رویه متداول قضایی خصوصیتی برای محکوم علیه نیست و به نظر می‌رسد مراد قانونگذار از محکوم علیه بطور عام در پرونده‌های حقوقی و کیفری احد از اصحاب دعوی است. که حسب مورد و به نحوی از انحاء حکم علیه وی صادر و یا خلاف خواسته وی تصمیم قضایی اتخاذ شود بنابراین چنانچه خواسته خواهان در پرونده حقوقی رد و یا دعوی مطروحه غیر قابل استماع تشخیص و یا ملزم به انجام عملی و یا منع از آن گردید در واقع خواهان محکوم علیه پرونده تلقی می‌شود، در امور کیفری، نیز وضع به همین منوال است لذا چنانچه متهم از اتهامات انتسابی براءت جوید شاکی محکوم علیه پرونده خواهد بود رأی وحدت رویه شماره ۶۱۳ - ۱۳۷۵/۱۰/۸ نیز موید این معناست.»

نکته سیصد و بیست و یک: قیّم حق گذشت مجانی نسبت به سهم صغیر را ندارد

رای شماره ۷/۴۲۷۸-۸۳/۶/۱۷:

«در مورد استعمال چون ولی خود مرتکب جرم شده است به استناد ماده ۱۱۸۲ قانون مدنی ولایت وی نسبت به صغیر ساقط است و قیّم موقت نیز که در اجرای ماده ۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری منصوب می شود اختیارات عام و کلی ولی را ندارد و ملزم است غبطه صغیر را رعایت نماید و گذشت وی بایستی با نظارت مدعی العموم صورت گیرد و قیّم حق گذشت مجانی نسبت به سهم صغیر را ندارد.»

نکته سیصد و بیست و دو: اعاده دادرسی

رای شماره ۷/۶۶۹۱-۸۲/۸/۱۲:

«۱- آنچه به موجب تبصره ۵ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۸۱/۷/۲۸ اظهار نظر درباره آن به عهده شعبه تشخیص محول گردیده است، تجویز و یا رد درخواست اعاده دادرسی است که در صورت قبول اعاده دادرسی از طرف مرجع مرقوم، رسیدگی وفق مقررات ماده ۲۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در صلاحیت دادگاه هم عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی خواهد بود.

۲- مقررات بند ۲ ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۷۰، به موجب بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۷۸ که قانون لاحق است، در آن قسمت که مربوط به تعیین مرجع برای اعمال تخفیف مجازات است که حسب مورد دادگاه صادر کننده حکم یا دادگاه جانشین بوده، نسخ ضمنی شده است لذا ترتیبات مقرر در بند ۱ استعمال باید مورد عمل و اجرا واقع شود.

۳- در فرض استعمال که مورد مشمول بند (الف) ماده ۷ قانون صدور چک اصلاحی

۸۲/۶/۲ است باید با توجه به مقررات بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امر کیفری از طریق اعاده دادرسی نسبت به اعمال تخفیف مجازات اقدام نمود و بدواً پرونده را در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در خصوص تجویز اعاده دادرسی به شعبه تشخیص دیوانعالی کشور ارسال داشت.»

نکته سیصد و بیست و سه: تفاوت بین شعب تشخیص و شعب دیوان عالی کشور

رأی شماره ۷/۶۶۹۱-۸۲/۸/۱۲:

«۱- شعب تشخیص دیوان عالی کشور صلاحیت رسیدگی مجدد نسبت به تمام آراء قطعی را دارند که خلاف بین قانون و در موارد سکوت قانون، خلاف بین شرع صادر و ظرف مهلت قانونی نسبت به آن درخواست تجدیدنظر شده باشد اما با عنایت به این که فقط بعضی از آراء قطعی قابل رسیدگی فرجامی است، شعب دیوان عالی کشور صلاحیت رسیدگی فرجامی نسبت به تمام آراء قطعی را ندارند. دیگر این که شعب دیوان عالی کشور نسبت به بعضی از آراء غیر قطعی، صلاحیت رسیدگی تجدیدنظر دارند در حالی که رسیدگی مجدد شعب تشخیص منحصرأ نسبت به آراء قطعی مقدور است.

سوم این که آراء شعب دیوان عالی کشور در مهلت قانونی قابل رسیدگی مجدد در شعب تشخیص است اما عکس آن صادق نیست.

چهارمین تفاوت این است که شعب تشخیص، صلاحیت رسیدگی شکلی و ماهوی را دارند و خود باید در این زمینه رأی بدهند و این رأی قطعی و غیر قابل اعتراض و رسیدگی مجدد است (به استثناء قسمت اخیر تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب)، در حالی که شعب دیوان عالی کشور بانقض رأی پرونده را

برای رسیدگی به دادگاه صالح ارجاع می‌کنند.

تفاوت پنجم مربوط به مهلت‌های فرجام‌خواهی و تجدیدنظر خواهی نسبت به آراء از شعب دیوان عالی کشور با مهلت درخواست رسیدگی مجدد از شعب تشخیص (۲۰ روز و یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی) است.

سایر تفاوتها با مراجعه به قوانین آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب سالهای ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ قابل احصاء است از قبیل تعداد اعضاء دو مرجع مذکور برای تشکیل و رسمیت جلسه و اکثریت لازم برای اعتبار آراء و غیره.

۲- با عنایت به هدف از تشکیل شعب تشخیص دیوان عالی کشور و قطعی و غیر قابل اعتراض بودن آراء شعب تشخیص و این که در قانون مطلقاً راجع به اختیار شعب تشخیص به نقض آراء مورد رسیدگی و ارجاع پرونده به مرجع دیگر، تصریح نشده است، اگر شعبه تشخیص دیوان عالی کشور در رسیدگی ماهوی و شکلی خود در پرونده مطروحه به نقض تحقیقات پی ببرد، خود باید نسبت به تکمیل تحقیقات مورد نظر اقدام نماید و مجوزی برای نقض حکم و اعاده پرونده برای تکمیل تحقیقات به نظر نمی‌رسد اما عندالاقضاء می‌تواند از طریق اعطاء نیابت قضائی نسبت به تکمیل تحقیقات اقدام نماید.»

نکته سیصد و بیست و چهار: مرجع رسیدگی به جرائم معاونین جرایم مشمول حد زنا و لواط

سؤال - رسیدگی به جرایم معاونین جرایم مشمول حد زنا و لواط در صلاحیت چه

مرجعی است؟

نظریه شماره ۷/۹۰۹۰-۳/۱۰/۸۲:

«با توجه به صدور تبصره ۳ ماده ۳ اصلاحی انون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که

مقرر داشته (پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است...) و توجهاً به ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی دادگاهی محاکمه می‌شوند که صلاحیت رسیدگی به اتهام مجرم اصلی را دارد) پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است، اعم از این که راجع به متهم یا متهمان اصلی باشد و یا شرکاء و معاونین، بایستی مستقیماً در دادگاه مربوط مورد رسیدگی قرارگیرد و دادسرا حق مداخله ندارد.»

بخش دوم:

گزیده‌ای از نظرات اداره حقوقی

(قبل از لایحه)

باب اول:

مسائل مربوط به آیین دادرسی کیفری

مبحث اول: احضار شاکی و متهم**نکته سیصد و بیست و پنج: احضار تلفنی شاکی**

نظریه شماره ۷/۶۹۱۵-۱۳۶۵/۴/۲:

«احضار تلفنی شکاۀ برای اخذ توضیح در زمینه شکایت منع قانونی ندارد، اما در مورد متهم و مطلع تنظیم و ارسال برگ احضاریه ضروری است و با توجه به اهمیت احضار در امر جزائی که نتیجه‌ی آن در صورت عدم حضور جلب خواهد بود اقتضاء دارد که قاضی (بازپرس یا دادیار یا دادستان) احضاریه‌های مذکور را امضاء نماید.»

نکته سیصد و بیست و شش: جلب شاکی

نظریه شماره ۷/۲۵۲۷-۱۳۶۴/۴/۲۶:

«گرچه برای روشن شدن موضوع دادگاه می‌تواند متهم و شهود و مطلعین واقعه را احضار و لزوماً جلب نماید لکن در صورت عدم حضور شاکی یا مدعی خصوصی دادگاه حتی بعنوان مطلع نیز اختیار جلب شاکی یا مدعی خصوصی را نخواهد داشت.»

مبحث دوم: آلات و ادوات جرم**نکته سیصد و بیست و هفت: اشیائی که به نفع دولت ضبط می‌شود**

نظریه شماره ۷/۲۱۳-۱۳۷۰/۳/۱۲:

«نه در ماده ۵ قانون راجع به مجازات اسلامی و نه تبصره‌های ذیل ماده ۵ قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباسهائی که استفاده از آنها در ملاء عام خلاف شرع است... به دادگاه یا دادرسی اجازه داده نشده است که اشیائی که به نفع دولت ضبط می‌شود ارزیابی شده و طبق نظریه کارشناس، بجای عین وجه و قیمت آن بحساب دولت واریز گردد، بلکه قانوناً عین آن اشیاء توسط دادستان در اختیار دولت قرار می‌گیرد تا طبق

آئین‌نامه مصوب دولت در سازمانهای علمی و آموزشی مورد استفاده واقع شود و به هر حال مقررات تبصره ۲۸ قانون بودجه سال ۱۳۶۹ و تبصره ۳۵ قانون بودجه سال ۱۳۶۸ در این موارد حاکم است، فقط تبصره ۲ ذیل ماده ۵ قانون راجع به مجازات اسلامی در مورد اموالی که نگهداری آنها هزینه نامتناسب برای دولت دارد یا سریع‌الفساد است مقرراتی دارد که به دادستان یا دادگاه اجازه فروش آن اموال را می‌دهد، آنهم باید وجه فروش در صندوق دادگستری نگهداری شود تا نهایتاً تکلیف قانونی آن با صدور حکم معلوم شود، نتیجه آنکه در مورد سؤال باید به مفاد قانون عمل نمود و از ایجاد روبه‌های خلاف قانون و احیاناً موجب مسئولیت خودداری نمود.»

نکته سیصد و بیست و هشت: قرار تعلیق تعقیب و تکلیف اشیاء حاصل جرم

نظریه شماره ۷/۱۱۲۲-۱۳۶۹/۶/۱۵:

«از حیث تعیین تکلیف اشیاء و اموال حاصل از جرم، قرار تعلیق تعقیب با توجه به وحدت ملاک در حکم قرار منع و موقوفی تعقیب است، و دادستان ضمن صدور قرار تعلیق تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموالی را که موضوع جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده است معین کند که ضبط یا معدوم و یا مسترد شود.»

نکته سیصد و بیست و نه: وسائل جمع آوری شده از سدکنندگان معابر

نظریه شماره ۷/۳۰۹۳-۱۳۶۴/۷/۷:

«اشیائی از قبیل ترازو و غیره که وسیله کسب و امرار معاش دستفروشان و طوافان و بساط اندازان محسوب می‌شود هرگاه حین ارتکاب سد معبر وسیله مأمورین شهرداری از آنان اخذ و ضبط شود به لحاظ داشتن مالک معین از اموال بلاصاحب یا مجهول‌المالک بحساب نمی‌آید تا مشمول مقررات مربوط به این اموال گردد بلکه بایستی مالک هر یک از آن اشیاء به وسائل مقتضی دعوت و براساس ماده ۵ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۶۱ مسترد شود.»

مبحث سوم: بازرسی اتومبیل و منازل

نکته سیصد و سی: بازرسی اتومبیل و سایر وسائل نقلیه

نظریه شماره ۷/۲۳۱۲-۷/۴/۷-۱۳۶۵:

«اولاً- با توجه به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مبحث سوم راجع به حقوق ملت به خصوص اصل ۲۲ قانون اساسی تفتیش و بازرسی از منازل و وسائل نقلیه و بطور کلی اموال و اجناس مردم بدون اینکه اتهامی متوجه آنان باشد یک نوع تعرض به حقوق ملت بشمار می‌رود و از نظر قانون اساسی ممنوع است.

ثانیاً- به استناد مفهوم و منطوق قانون آئین دادرسی کیفری از جمله مواد ۱۹ و ۲۲ و قسمت اخیر ماده ۲۴ و مواد ۳۵ و ۹۱ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۷ قانون مذکور اقدام به تفتیش و بازرسی از منازل و اموال افراد فقط در صورت وقوع جرم و به حکم قانون و به منظور کشف جرم و جلوگیری از امحاء آن و فرار متهم ممکن است.

ثالثاً- طبق مستنبط از مواد قانونی مذکور اقدام به هرگونه بازرسی از منازل و اموال مردم که برای کشف جرم و جلوگیری از فرار مجرم به عمل می‌آید بایستی تحت نظر و به دستور صریح و مستقیم مقامات صالحه قضائی (دادستان و بازرس) و توسط ضابطین دادگستری به عمل آید و اجازه بازرسی و اعطاء نمایندگی به مأمورین صالحه می‌باید پس از اعلام وقوع جرم و در مورد خاص و تعیین زمان معین داده شود.

رابعاً- در خصوص بازرسی اتومبیلها چه در مدخل شهر و یا داخل آن در صورتی که اتومبیلی مظنون به حمل اجناس ممنوعه و یا اشخاص تحت پیگرد باشد و از نظر حفظ امنیت اجتماعی و پیشگیری از وقایع نامطلوب و یا کشف جرم و تعقیب مجرم اینگونه بازرسی‌ها ضروری تشخیص گردد بایستی بشرح فوق و با اعلام مراتب به مقامات قضائی ذیربط و اخذ نمایندگی مخصوص اقدام شود. در هر حال اعطاء نمایندگی بطور مطلق، بدون تعیین نماینده و مدت و موضوع آن با مقررات فوق‌الذکر مطابقت ندارد.»

مبحث چهارم: جانشین بازپرس و دادستان

نکته سیصد و سی و یک: ارجاع پرونده به لحاظ نبودن بازپرس

نظریه شماره ۷/۵۹۳۱-۱۳۶۹/۱۰/۵:

«با عنایت به ماده ۲۷ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوانعالی کشور مصوب سال ۱۳۶۸ اجرای مقررات تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۲۷ تیرماه ۱۳۰۷ همچنین ماده ۱۲۳ قانون آئین دادرسی کیفری صرفاً بخاطر نبودن بازپرس وجهه قانونی ندارد و با وجود دادستان یا دادیار صالح به رسیدگی، ارجاع پرونده به اعضاء دادگاه فاقد مجوز است و دادسرا در حدود قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوانعالی کشور، باید به وظایف خود عمل کند، بدیهی است اگر در دادسرا هیچ قاضی صالح به رسیدگی نباشد آن وقت ممکن است در حدود قانون از قضات دادگاه استفاده شود.»

نکته سیصد و سی و دو: ارجاع پرونده به دادرسی از طرف دادستان و ارجاع از سوی دادگاه

نظریه شماره ۷/۱۰۶۲-۱۳۷۰/۲/۲۸:

«مواردی که رسیدگی به آنها خارج از صلاحیت دادستان و دادیار است در غیاب بازپرس باید بنحو مذکور در تبصره ماده ۱۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه و ماده ۱۲۳ قانون آئین دادرسی کیفری به یکی از اعضاء دادگاه ارجاع شود، در این صورت تا حضور بازپرس تمام اقدامات و تحقیقات مقدماتی و سایر وظایف مربوط به بازپرس بر عهده قاضی مرجوع‌الیهی که دادستان او را انتخاب می‌نماید خواهد بود و در این صورت برای اینکه قاضی مرجوع‌الیه بتواند وظایف خود را به عنوان جانشین بازپرس انجام دهد نباید پرونده دیگری به او ارجاع شود، بدیهی است انتخاب قاضی مذکور احتیاج به ابلاغ جداگانه ندارد و با ارجاع پرونده وظایف او شروع می‌شود.»

نکته سیصد و سی و سه: تعیین جانشین بازپرس

نظریه شماره ۷/۲۸۶۵ - ۱۳۶۶/۱۲/۹:

«با توجه به مواد ۲ و ۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و با عنایت به مواد ۱۲۳ قانون آئین دادرسی کیفری و تبصره ماده ۱۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری، چنانچه بازپرس در محل نبوده یا معذور از انجام وظیفه باشد دادستان می تواند انجام وظیفه بازپرس را از رئیس یا یکی از اعضاء محکمه ابتدائی درخواست نماید و چون مشاور عضو دادگاه حقوقی یک و کیفری یک است از او می توان این تقاضا را نمود و تشخیص اینکه دادستان در اینگونه موارد پرونده را به کدامیک از رئیس یا عضو علی البدل یا مشاور ارجاع نماید با خود او است و هیچگونه ترتیب و ارجحیتی وجود ندارد. استنکاف جانشین بازپرس از رسیدگی تخلف انتظامی و موجب تعقیب است.»

نکته سیصد و سی و چهار: تعیین جانشین دادستان وسیله رئیس دادگستری

نظریه شماره ۷/۴۲۹۱ - ۱۳۶۶/۷/۶:

«منظور از اقدمیت خدمت در ماده ۶۰ قانون اصول تشکیلات دادگستری (عدلیه) سابقه خدمت قضائی است نه سابقه اداری در ادارات و مؤسسات دولتی، و رئیس دادگستری نمی تواند در این مورد به صلاح دید خود جانشینی برای دادستان تعیین نماید.»

مبحث پنجم: دادستان**نکته سیصد و سی و پنج: ارجاع پرونده از یک شعبه بازپرسی یا دادیاری به شعبه دیگر اختصاصی نمودن شعب**

نظریه شماره ۷/۱۳۴ - ۱۳۶۹/۲/۳:

«براساس مقررات قانون اصول تشکیلات دادگستری (سازمان قضائی - فصل اول در تشکیل و ترتیب اداره مدعیان عمومی) و مقررات قانون آئین دادرسی کیفری در زمینه

اختیارات دادستان، دادستان رئیس دادرست و معاونین و دادیاران زیر نظر او انجام وظیفه می‌کنند و تابع دستور کتبی وی هستند، اقدام دادستان به ارجاع پرونده‌های خاص به معاونین یا دادیاران خاص و یا اخذ پرونده از هر یک از آنان و ارجاع آن به معاون یا دادیار دیگر اشکال قانونی ندارد البته این اقدام دادستان بایستی فقط براساس رعایت مصالح باشد نه جهات دیگر.»

نکته سیصد و سی و شش: استرداد کیفرخواست

نظریه شماره ۷/۳۴۳۰ - ۱۳۶۸/۷/۹:

«چون استرداد کیفرخواست از سوی دادرست پیش بینی نشده است بنابراین بعهده دادگاه رسیدگی کننده است که در خصوص براءت یا مجرمیت متهمان تصمیم اتخاذ ولدی الاقضاء حکم براءت یا محکومیت آنان را صادر بنماید.»

نکته سیصد و سی و هفت: خلع ید از ملک جهت برنامه‌های عمومی

نظریه شماره ۷/۲۲۹۴ - ۱۳۷۰/۵/۲۲:

«مقررات ماده ۸ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی و عمرانی و نظامی دولت، خصوصاً عبارت «دادستان محل یا نماینده او سند انتقال را امضاء و ظرف یک ماه به تخلیه و خلع ید اقدام خواهد نمود.» با حصول شرایط وظیفه تخلیه و خلع ید از مالک را ظرف یکماه به عهده دادستان گذاشته است. این اقدام احتیاج به صدور اجرائیه ندارد، دادستان با امضاء سند و دادن فرصت یک ماهه باید بوسیله عوامل اجرائی دادرست یا مراجع انتظامی نسبت به تخلیه و تحویل ملک به دستگاه ذیربط و با تنظیم صورت مجلس به وظیفه قانونی خود عمل نماید.»

نکته سیصد و سی و هشت: نمایندگی دادستان در کمیسیونها

نظریه شماره ۷/۵۲۴۳-۱۳۶۷/۸/۹:

«لزوم شرکت دادستان یا نماینده وی در جلسات هیأتها، شوراها، کمیسیونها یا مجامع در مواردی که در قوانین مقرر شده است به لحاظ وظیفه و سمت قضائی دادستان است نه وظایف اداری او و لذا چنانچه شرکت دادستان یا نماینده وی در جلسات مذکور طبق قانون ضروری باشد، اگر دادستان نتواند شخصاً شرکت کند باید یکی از معاونان (دادیاران) خود را به نمایندگی معرفی کند و تعیین اشخاص دیگر جز در مواردی که صریحاً تجویز شده باشد صحیح نیست.»

مبحث ششم: دادگاهها**نکته سیصد و سی و نه: احراز توبه با قاضی است**

نظریه شماره ۷/۳۶۱۱-۱۳۶۴/۸/۱۶:

«علی الاصول احراز تحقق توبه با قاضی است و در صورت احراز آن قبل از ثبوت جرم حد ساقط می شود و تفاوت نمی کند که ابراز آن نزد حاکم باشد یا نباشد.»

نکته سیصد و چهل: رسیدگی غیابی در قتل عمد

نظریه شماره ۷/۴۱۸۷-۱۳۶۴/۸/۲۵:

«طبق ماده ۲۹۰ قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری فقط در جرائم و اموری که جنبه حق الهی دارند محاکمه مرتکب حتماً بایستی با حضور متهم صورت گیرد بنابراین در غیر موارد مذکور رسیدگی غیابی منع قانونی ندارد و چون قتل عمدی جنبه حق الهی ندارد رسیدگی غیابی نسبت به آن بلاشکال است.»

نکته سیصد و چهل و یک: علم قاضی

نظریه شماره ۷/۱۲۴ - ۱۳۶۴/۲/۲۳:

«مراد از علم قاضی، علم قاضی صادرکننده رأی است و علم قاضی تحقیق یا دادستان برای حاکم دادگاه حجیت ندارد و دلیل قاطع محسوب نمی‌گردد ولی می‌تواند از امارات باشد.»

نکته سیصد و چهل و دو: محکوم نمودن محارب به تبعید در زندان

نظریه شماره ۷/۲۲۵ - ۱۳۶۶/۱/۱۸:

«نظر به اینکه اجراء مقررات ماده ۲۰۴ قانون حدود و قصاص ملازمه قهری بازندانی بودن محکوم به تبعید دارد. لذا محکوم نمودن محارب به تبعید در زندان به استناد دلالت التزامی ماده مذکور خلاف قانون تلقی نمی‌شود.»

مبحث هفتم: ضابطین دادگستری**نکته سیصد و چهل و سه: مأمورین وزارت اطلاعات و ضابطین دادگستری**

نظریه شماره ۷/۳۵۳ - ۱۳۶۶/۴/۷:

«مأمورین وزارت اطلاعات ضابط دادگستری محسوب نمی‌شوند و با توجه به قانون تشکیل وزارت اطلاعات مصوب سال ۱۳۶۲ نمی‌توان جلب و دستگیری و یا سایر اقدامات قضائی را از وزارت مزبور تقاضا کرد.»

مبحث هشتم: قرارهای تأمین (اخذ وجه التزام، وجه الكفاله، ضبط وثیقه، وجه الضمان)**نکته سیصد و چهل و چهار: اخذ تأمین از ضامن پرداخت دیه**

نظریه شماره ۷/۱۰۲۲ - ۱۳۶۹/۲/۱۱:

«چون دیه از انواع مجازاتهای کیفری محسوب شده است صدور حکم به پرداخت آن در

صلاحیت دادگاههای کیفری است و شخصی که مطالبه دیه می‌نماید باید به مراجع جزائی مراجعه کند ولی هر کس که ضامن دیه باشد الزاماً مجرم نیست زیرا عاقله هم مسئول پرداخت دیه جنایات خطائی و جنایات مجنون و طفل غیر ممیز می‌باشد در صورتی که عنوان مجرم بر او صادق نیست و متهم محسوب نمی‌شود. به عبارتی دیگر اخذ تأمینات جزائی فقط از متهمین تجویز شده است و ضامن دیه اگر مرتکب جرم نشده باشد با او نباید مانند متهم رفتار شود و اخذ تأمین جزائی از او مجوزی ندارد.»

نکته سیصد و چهل و پنج: استفاده از مالک از مال مورد وثیقه

نظریه شماره ۷/۴۱۶۲ - ۱۳۶۰۹/۲۹:

«غرض از صدور قرار وثیقه در بازپرسی اخذ تضمینی است که هر زمان حضور متهم لازم دانسته شد حاضر شود والا وثیقه به نفع صندوق دولت ضبط گردد. شرط تحقق عقد وثیقه خروج مال از تصرف مالک آن نیست و چون بازپرس مکلف است طریق اطمینان بخشی برای حفظ حقوق عمومی اتخاذ نماید لذا در صورتی که بودن مال منقول در ید وثیقه‌گذار به نظر وی مخل به حقوق دولت نباشد تحویل آن به مالک و استفاده او از مال مورد وثیقه بلا اشکال است.»

نکته سیصد و چهل و شش: استیفاء وجه الکفاله از حقوق کفیل

نظریه شماره ۷/۳۶۷۳ - ۱۳۶۴/۹/۲۱:

«چون وجه الکفاله به دستور دادستان اخذ می‌گردد و مسبوق به حکم قبلی نیست بنابراین اجرای آن تابع مقررات اجرای اسناد رسمی است.»

نکته سیصد و چهل و هفت: استیفاء وجه الكفاله از حقوق بازنشستگی

نظریه شماره ۷/۶۲۲۸ - ۱۳۶۷/۹/۸:

«چنانچه کفیل مالی اعم از منقول یا غیرمنقول نداشته و حقوق بازنشستگی دریافت می نماید وصول وجه الكفاله از حقوق بازنشستگی او به نسبتی که در قانون مقرر است بلااشکال است ضمناً باتوجه به مفاد مدلول ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری، دادرسی برای وصول وجه الكفاله نیازی به تسلیم دادخواست و طرح دعوی حقوقی و اخذ رأی از دادگاه نداشته و می تواند رأساً نسبت به وصول آن اقدام نماید.»

نکته سیصد و چهل و هشت: اصطلاحات خلاف، جنحه و جنایت

نظریه شماره ۷/۸۸۹ - ۱۳۶۵/۲/۹:

«تقسیم جرائم به قصاص و حدود و دیات و تعزیرات، نافی و معارض تقسیم آنها به خلاف و جنحه و جنایت نیست، زیرا تقسیم اخیر به اعتبار میزان و نوع مجازات است و بیشتر مربوط به تعزیرات می باشد، یعنی مجازاتهای تعزیری به حسب شدت و ضعف به خلاف و جنحه و جنایت تقسیم می شوند. اما تقسیم به قصاص و حدود و دیات و تعزیرات به اعتبار دیگر است. و هیچ مانعی ندارد که یک مقسم به اعتبارات مختلف تقسیم شود علیهذا نمی توان گفت که چون در قانون راجع به مجازات اسلامی جرائم به قصاص و حدود و دیات و تعزیرات تقسیم شده اند و این تقسیم معارض است با تقسیم آنها به خلاف و جنحه و جنایت پس آن تقسیم منسوخ است.»

نکته سیصد و چهل و نه: بازداشت بجای دیه

نظریه شماره ۷/۴۵۱ - ۱۳۶۲/۲/۲۰:

«بازداشت متهم به عنوان تأمین نمی تواند از بابت دیه محسوب شود. زیرا این امر محتاج به وجود مجوز و نص قانونی است و چنین نصی وجود ندارد.»

نکته سیصد و پنجاه: بازداشت مازاد ملک مورد وثیقه

نظریه شماره ۷/۲۸۱۶ - ۱۳۶۴/۶/۱۱:

«چنانچه سند ملکی در قبال مبلغی بازداشت باشد، در صورتی که مازاد ملک تکافوی وثیقه را بنماید، مانعی جهت وثیقه گذاردن مازاد ملک، در قبال آزادی متهم ندارد و بلااشکال است.»

نکته سیصد و پنجاه و یک: توقیف وثیقه‌ای که متهم در کلانتری سپرده است

نظریه شماره ۷/۲۱۷۶ - ۱۳۶۶/۵/۶:

«توقیف و ضبط وثیقه که متهم در کلانتری سپرده باشد قانونی نیست زیرا قرار تأمین که وفق مبحث پنجم از فصل پنجم قانون آئین دادرسی کیفری توسط بازپرس یا دادیار درباره متهم صادر می‌شود واجد آثار قانونی بوده و باید قرار به متهم و کفیل و وثیقه‌گذار ابلاغ شود صرف دستور شفاهی بازپرسی یا اقدام کلانتری واجد مقررات قانونی مزبور نبوده و قهراً ضمانت اجرای آن را هم نخواهد داشت.»

نکته سیصد و پنجاه و دو: جلب نظر کارشناس در مورد ارزش وثیقه

نظریه شماره ۷/۲۰۶۰ - ۱۳۶۸/۵/۳۰:

«در صورتی که بر مرجع قضائی مربوط محرز باشد که ارزش ملک لااقل به اندازه مبلغی که برای وثیقه تعیین شده است می‌باشد نیازی به جلب نظر کارشناس نیست و این امر با ملاحظه قیمت مذکور در سند و اوضاع و احوال و نرخ تورم غالباً قابل تشخیص است و اگر به این نحو عمل شود مشکلی پیش نمی‌آید و هزینه‌ای هم به کسی تحمیل نمی‌شود و در هر حال نظر کارشناس که بدون ارجاع مقام قضائی اظهار نظر نموده باشد قانوناً دارای ارزش نیست زیرا انتخاب کارشناس اگر بر طبق مقررات صورت پذیرد و کارشناس نظر بدهد ممکن است حجت باشد نه اینکه به میل متقاضی و بدون اطلاع قاضی هر کارشناسی اظهار نظر نموده حجت محسوب گردد.»

نکته سیصد و پنجاه و سه: ضبط وثیقه و اخذ وجه الكفاله

نظریه شماره ۷/۹۵۶ - ۱۳۶۲/۳/۹:

«به صراحت مفاد ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری متهمی که با توثیق وثیقه آزاد گردیده و پس از احضار از طرف مراجع قضائی از جمله به منظور اجرای حکم حاضر نشود وثیقه به دستور دادستان به نفع صندوق دولت ضبط می‌گردد و همچنین متهمی که با معرفی کفیل آزاد است و پس از احضار از طرف مراجع قضائی حاضر نشود به کفیل اخطار می‌گردد که ظرف مدت ۲۰ روز مکفول خود را معرفی نماید و در صورتی که کفیل در مهلت مقرر متهم را معرفی ننماید وجه الكفاله به دستور دادستان از کفیل اخذ می‌گردد و در هیچ یک از موارد مذکور دایره اجرای احکام حقوقی تکلیفی نسبت به اخذ وثیقه و وجه الكفاله ندارد لذا در خصوص مورد سؤال دادسرای مربوط رأساً دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الكفاله را با در نظر داشتن مقررات منع بازداشت اشخاص در قبال تخلف از انجام تعهدات و الزامات مالی صادر می‌نماید که این دستور نیاز به صدور اجرائیه هم ندارد و خود دادسرا مکلف به پیگیری و انجام آن است.»

نکته سیصد و پنجاه و چهار: قرار بازداشت موقت در مورد فروشندگان لباسهائی که.....

نظریه شماره ۷/۲۹۱۱ - ۱۳۶۹/۹/۱۱:

«با توجه به اینکه در قانون رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباسهائی که... مجازات حبس تعیین نشده است صدور قرار بازداشت موقت نمی‌تواند مورد نظر قانونگذار از ذکر کلمه توقیف در ماده ۴ آن قانون باشد.»

نکته سیصد و پنجاه و پنج: قرار قبولی کفالت توسط دادستان

نظریه شماره ۷/۲۰۱۸ - ۱۳۶۸/۵/۳۰:

«طبق ماده ۶۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه و توجهاً به قسمت اخیر ماده ۴۰ قانون آئین

دادرسی کیفری در زمینه اختیار دادستان آقایان دادیاران در تمام موارد بایستی از نظر دادستان تبعیت نمایند و در مورد استعلام دادستان می تواند شخصاً قرار قبولی کفالت صادر نماید و یا آن را به دادیار دیگری ارجاع کند.»

نکته سیصد و پنجاه و شش: لغو قرار تأمین پس از صدور حکم قطعی علیه عاقله

نظریه شماره ۷/۸۷۷-۱۳۶۴/۷/۱۷:

«بعد از صدور حکم مبنی بر پرداخت دیه از طرف عاقله و قطعیت آن تأمین مأخوذ لغو می شود، بدیهی است قبل از صدور حکم و قطعیت آن تأمین به قوت خود باقی خواهد بود.»

نکته سیصد و پنجاه و هفت: وجه الکفاله و مقررات اجرای احکام

نظریه شماره ۷/۵۶۸۷-۱۳۶۱/۱۱/۳:

«درباره کفیلی که از معرفی مکفول در مهلت مقرر قانونی امتناع نماید باید طبق مقررات اجرای احکام مدنی رفتار شود که البته در این مورد دستور دادستان در حکم اجرائیه است.»

مبحث نهم: قرار منع تعقیب و قرار موقوفی تعقیب

نکته سیصد و پنجاه و هشت: عدول از قرار منع تعقیب

نظریه شماره ۷/۲۰۱۳-۱۳۷۰/۳/۲۸:

«در صورتی که پرونده به دادگاه نرفته و قرار منع تعقیب به تأیید دادگاه نرسیده باشد عدول از آن (در صورتی که موجه باشد) برای دادستان بلااشکال است.»

نکته سیصد و پنجاه و نه: قرار جلب به دادرسی و صدور کیفرخواست

نظریه شماره ۷/۲۵۷۹ - ۱۳۶۸/۵/۳۱:

«با صدور قرار جلب به محاکمه نیازی به صادر کردن کیفرخواست نیست فقط در صورتی که تفهیم اتهام و اخذ آخرین دفاع نشده باشد پرونده را از این جهت تکمیل و عندالافتضاء تأمین مقتضی از متهم اخذ می‌کند.»

مبحث دهم: مسائل مختلف در مورد آئین دادرسی کیفری

نکته سیصد و شصت: از بین رفتن یا مفقود شدن پرونده

نظریه شماره ۷/۶۲۱ - ۱۳۵۸/۳/۲:

«در مواردی که پرونده از بین برود مقام مسئول قضائی مکلف است به هر طریق که ممکن می‌باشد نسبت به تکمیل پرونده و از جمله استفاده از اوراق اولیه که نزد مراجع انتظامی موجود است استفاده نماید.»

نکته سیصد و شصت و یک: اسناد محرمانه و سری

نظریه شماره ۷/۵۸۱۱ - ۱۳۶۶/۹/۱۰:

«باتوجه به ماده ۱ آئین‌نامه طرز نگاهداری اسناد سری و محرمانه دولتی و طبقه بندی و نحوه تشخیص نمودن نوع اسناد و اطلاعات مصوب ۱۳۵۴/۱۰/۱ و همچنین قانون مجازات انتشار و افشای اسناد محرمانه و سری دولتی مصوب ۱۳۵۳/۱۲/۵ و تعریفی که اسناد محرمانه و سری دولتی بعمل آمده، مکاتبات و مدارک پرونده‌های قضائی نمی‌تواند جزو مدارک طبقه بندی شده باشد زیرا مکاتبات و مدارک مضبوط در پرونده‌های قضائی مربوط به اصحاب دعوی و شاکی و مشتکی عنه است و حتی در صورت لزوم باید فتوکپی مدارک جهت آگاهی از وجود آن و امکان دفاع از دعوی و اتهام در اختیار متهم و اصحاب دعوی قرار گیرد.»

نکته سیصد و شصت و دو: اقرار نزد مأمورین انتظامی

نظریه شماره ۷/۷۱۸۰-۱۳۶۵/۱۲/۳:

«اقرار که در قانون مجازات اسلامی از راههای ثبوت جرم بشرح مقرر در آن قانون ذکر شده اقراری است که در محضر قاضی و بارعایت شرایط انجام پذیرد.»

نکته سیصد و شصت و سه: معدوم نمودن پرونده‌های قدیمی

نظریه شماره ۷/۷۴۳-۱۳۶۶/۳/۱۸:

«به استثنای پرونده‌های امور خلافی که مستنداً به ماده ۵ قانون مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ دو سال پس از اجرای حکم باید معدوم شود برای از بین بردن سایر پرونده‌ها و اوراق و دفاتر دادگستری اعم از کیفری و حقوقی مجوزی در دست نیست و این پرونده‌ها و اوراق و دفاتر باید همواره در مکانی مناسب و مطابق با اصول بایگانی صحیح نگهداری شود.»

نکته سیصد و شصت و چهار: هزینه اعزام مجلوبین

نظریه شماره ۷/۱۳۹۵-۱۳۶۲/۴/۲۰:

«هزینه اعزام مجلوبین به بودجه دولت و وزارت دادگستری تحمیل می‌گردد و تفاوتی نمی‌کند که مرجع اعزام کننده آن را پردازد یا مرجع نیابت دهنده ولی از آنجا که پرداخت این هزینه توسط مرجع اعزام کننده آسانتر و تشریفات آن کمتر است موردی ندارد که هزینه آن را از دادگاه نیابت دهنده تقاضا نماید و در صورتی که دادگاه انجام دهنده نیابت از حیث میزان اعتبار مالی دچار کمبود باشد می‌تواند افزایش آن را از اداره کل امور مالی درخواست کند.»

نکته سیصد و شصت و پنج: هزینه سفر و فوق‌العاده مأمورین

نظریه شماره ۷/۸۹۵-۱۳۶۵/۱/۲۴:

«هزینه سفر و فوق‌العاده روزانه مأمورینی که به دستور دادستان نسبت به بدرقه متهمین یا محکومین اقدام می‌نمایند از محل اعتبار اعزام متهمین پرداخت می‌گردد و به تأمین اعتبار مخصوصی نیاز ندارد.»

مبحث یازدهم: تصرف عدوانی و ممانعت از حق و مزاحمت

نکته سیصد و شصت و شش: مستمر یا غیر مستمر بودن جرم غصب

نظریه شماره ۷/۱۶۳۴-۱۳۶۴/۴/۲۹:

«غصب از جرائم مستمر است زیرا تا هر زمان که استیلاء غاصب بر مال غیر بنحو عدوان وجود دارد غصب هم هست»

مبحث دوازدهم: دخالت دادگاههای حقوقی دو مستقل از امر کیفری

نکته سیصد و شصت و هفت: دستور تعقیب وسیله دادستان در حوزه دادگاه حقوقی دو مستقل

نظریه شماره ۷/۱۵۰۸-۱۳۶۷/۵/۱:

«دادستان حق ندارد نسبت به جرائمی که در حوزه دادگاه حقوقی دو مستقل اتفاق می‌افتد رأساً اقدام و دستور تعقیب دهد زیرا قانون این وظایف را بر عهده رئیس دادگاه مذکور دانسته است و تداخل وظایف موجه نیست.»

مبحث سیزدهم: سجل کیفری**نکته سیصد و شصت و هشت: صدور گواهی عدم سوء پیشینه وسیله دادرسی محل اقامت**

نظریه شماره ۷/۶۰۹۲ - ۱۳۶۸/۱۲/۱۹:

«هرچند برابر ماده ۲۵ آئین نامه سجل قضائی مصوب سال ۱۳۲۱ «کسانی که» گواهی نداشتن پیشینه بد را درخواست می نمایند منحصرأ از اداره سجل قضائی مرکز یا دادرسی شهرستان محل صدور شناسنامه خود باید تصدیق «عدم محکومیت را بخواهند» ولی این امر منافی آن خواهد بود که دادرسی محل اقامت شخص متقاضی با استعلام از دادرسی محل صدور شناسنامه یا اداره سجل کیفری نسبت به صدور گواهی اقدام نماید و نتیجتاً هزینه ایاب و ذهاب و مسافرت به متقاضی تحمیل نشود.»

مبحث چهاردهم: عاقله**نکته سیصد و شصت و نه: اخذ تأمین از عاقله**

نظریه شماره ۷/۱۳۱۵ - ۱۳۶۳/۳/۲۹:

«اخذ تأمین از متهم به منظور در دسترس داشتن و جلوگیری از فرار یا پنهان شدن او است با توجه به اینکه ماده ۱۹۲ قانون آئین دادرسی کیفری به بعد به موجب قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری مصوب شهریور ماده ۱۳۶۱ اصلاح گردیده و مواد ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ به بعد قانون آئین دادرسی کیفری در مورد تأمین اعتبار قانونی داشته و نسخ نشده است و یا عنایت به اینکه عاقله مجرم نیست و اخذ تأمین از غیر مجرم بر خلاف اصول قضائی و محتاج به وجود نص صریح و غیر قابل خدشه است، لذا تصور امکان اخذ تأمین از عاقله واهی و بی اساس است.»

نکته سیصد و هفتاد: عدم صدور کیفرخواست علیه عاقله

نظریه شماره ۷/۳۷۶ - ۱۳۶۴/۳/۲۰:

«طبق مقررات قانون آئین دادرسی کیفری، کیفرخواست علیه متهم صادر می‌شود و چون عاقله متهم نیست و مرتکب جرمی نشده است و کیفرخواست علیه او مورد ندارد.»

مبحث پانزدهم: نیابت قضائی و احاله امر کیفری**نکته سیصد و هفتاد و یک: احضار و جلب متهم از حوزه قضائی دیگری**

نظریه شماره ۷/۶۷۴۳ - ۱۳۶۷/۹/۲۰:

«احضار متهمی که در حوزه قضائی دیگری اقامت دارد بلامانع است لیکن جلب متهم و اقداماتی از این قبیل وسیله بازپرس دادسرای غیر از محل اقامت متهم موجه نمی‌باشد و بازپرس یا مرجع تحقیق می‌بایست با اعطاء نیابت قضائی با قید موارد اقدام از بازپرس یا مرجع قضائی صالح محل اقامت متهم اقدام قضائی مورد نظر را درخواست نماید.»

نکته سیصد و هفتاد و دو: احاله پرونده کیفری و انجام نیابت قضائی

نظریه شماره ۷/۲۰۵۹ - ۱۳۶۸/۵/۲۴:

«احاله دعوی جزائی از حوزه‌ای به حوزه دیگر که با اجازه دیوان عالی کشور و یا محکمه عالی صورت می‌گیرد مانع اجرای مقررات مربوط به نیابت قضائی نیست چه آنچه مراجع قضائی محل وقوع جرم در رابطه با اعطاء نیابت قضائی انجام می‌دهند اموری است که اجرای آن از طرف مرجع معطی نیابت قضائی تقاضا شده است بنابراین مرجع مجری نیابت مکلف است وفق قرار صادره در مورد نیابت اقدام نموده و سپس پرونده را با اوراق جدیدالتحصیل اعاده نماید.»

باب دوم:

مسائل مربوط به جزای عمومی

مبحث اول: اصل قانونی بودن جرم و مجازات

نکته سیصد و هفتاد و سه: اصل قانونی بودن جرم و مجازات

نظریه شماره ۷/۶۳۸۱ - ۱۳۶۹/۱۲/۱۸:

«اصل قانونی بودن جرم و مجازات و اینکه هیچ عملی جرم نیست مگر آنکه قانوناً برای آن مجازات تعیین شده باشد مورد قبول قانونگذار جمهوری اسلامی ایران نیز هست و این معنی در ماده ۲ قانون راجع به مجازات اسلامی به نحو صریح و منجز تصریح و معین شده است این اصل در شرع انور نیز با عبارت قبح عقاب بلا بیان مورد تأیید می‌باشد، بنابراین نه در قوانین مصوب و نه در شرع موردی نمی‌توان یافت که جرم باشد ولی قبلاً برای آن مجازاتی تعیین نگردیده باشد.

بنابراین هرگاه قضیه‌ای مطرح شود که در قانون برای آن مجازاتی تعیین نشده است باید گفت آن عمل جرم نبوده و قابل طرح در محاکم هم نمی‌باشد اعمال مقررات ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ جایی مورد پیدا می‌کند که در قضایای مطروحه حکم صریحی در قانون نباشد یا با عبارات و کلماتی مجمل و مبهم و غیر روشن احکام بیان شده که در ابتداء معنای آن غیر معلوم و بایستی به متون فقهی و فتاوی معتبر رجوع نمود، چنانچه معانی، حق الله و حق الناس که در مواد ۲۹۰ قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری و ۱۵۹ قانون تعزیرات از آنها اسم برده شده است در قانون تعریف نشده یا جرایم قابل گذشت در قانون احصاء نشده، یا بعضی جرائم قابل گذشت بودن آن محل تأمل است، مانند سرقت تعزیری که آیا بعد از رفع امرالی الحاکم قابل گذشت هست یا نه و از این نوع مسائل، که با مراجعه به فتاوی فقهی، دادگاه باید در مورد آنها تعیین تکلیف نماید، به عبارت اخری، اجازه ماده ۲۹ برای حل این نوع مشکلات قانونی است و به هیچ وجه افاده جعل جرائم جدید که در قانون برای آنها مجازاتی تعیین نشده است نمی‌نماید.

توضیحاً اضافه می‌شود که با وجود ماده ۲ قانون راجع به مجازات اسلامی موردی که از جهت جرم بودن یا نبودن مبهم باشد وجود ندارد تا به فتاوی رجوع شود زیرا اگر برای عملی در قانون مجازاتی مقرر شده باشد جرم است والا جرم نیست، شق ثالثی هم وجود ندارد.»

نکته سیصد و هفتاد و چهار: ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی

نظریه شماره ۷/۴۹۹۸-۱۳۶۲/۱۲/۱۰:

«در ماده ۱۱ قانون راجع به مجازات اسلامی در مقام تعریف تعزیر است نه در مقام اعطاء و اختیار به قاضی تا به میل خود برای اعمالی هم که مجازاتی از برای آنها مقرر نگردیده است تعیین مجازات نماید و یا بدون توجه به میزان مقرر در قانون یکی از انواع تعزیرات مذکور در آن ماده را مورد حکم قرار دهد، زیرا مواد ۲ و ۶ همان قانون صریحاً چنین اختیاری را سلب نموده‌اند.»

مبحث دوم: تخفیف و تعلیق مجازات**نکته سیصد و هفتاد و پنج: اثر تعلیق اجرای مجازات**

نظریه شماره ۷/۴۸۵۹-۱۳۶۱/۹/۲۴:

«نظر به اینکه بعد از اتمام مدت تعلیق، محکومیت تعلیقی بی اثر محسوب و از سجل کیفری محو می شود و با محو آن کلیه آثار تبعی و تکمیلی نیز از بین می رود بناءً علیهذا اشتغال مجدد و یا پرداخت حقوق بازنشستگی بلااشکال است.»

نکته سیصد و هفتاد و شش: تعلیق اجرای حکم به عنوان تخفیف

نظریه شماره ۷/۵۲۵۸-۱۳۶۷/۸/۲:

«تخفیف میزان محکومیت به استناد ماده ۲۵ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری حکم خاصی است و منظور از تخفیف مجازات پائین آوردن میزان کیفر و یا تبدیل آن به نوع خفیف تر می باشد. تعلیق اجرای حکم از مصادیق تخفیف نیست و به عنوان تخفیف نمی توان اجرای حکم را معلق کرد.»

مبحث سوم: جزای نقدی**نکته سیصد و هفتاد و هفت: فرق بین غرامت، جریمه و جزای نقدی**

نظریه شماره ۷/۲۴۹۰-۱۳۶۶/۴/۱۳:

«در تمام مواردی که در امر کیفری صحبت از غرامت شده است منظور همان جزای نقدی یا

جریمه است و لاغیر و لذا تعلیق مجازات حبس و جریمه با هم یا فقط تعلیق جریمه با توجه به تبصره ۱ ماده ۴۰ قانون راجع به مجازات اسلامی موجه نیست.»

مبحث چهارم: جنون

نکته سیصد و هفتاد و هشت: اثبات جنون

نظریه شماره ۷/۶۵۱-۱۳۶۰/۲/۱۹:

«در مورد اینکه گواهیهای پزشکی قانونی راجع به اثبات جنون و امثال آن تا چه میزان سندیت دارد باید گفت که رجوع به پزشکی قانونی از باب رجوع به خبره و بر طبق اصل «استعینوا فی الصناعات باهلها» و قاعده عقلی و عقلائی رجوع جاهل بعالم است و نظر پزشکی قانونی در خصوص جنون یا عدم جنون شخص مانند نظر سایر کارشناسان و اهل خبره است که هرگاه برخلاف اوضاع و احوال محقق قضیه نباشد و بطلانش محرز نباشد معتبر است ولی اگر ثابت شود که نظر مذکور برخلاف واقع و اوضاع و احوال محقق قضیه است اعتباری ندارد و در مورد احراز جنون یا عدم جنون شخصی که معنون معرفی شده است معمولاً علاوه بر جلب نظر متخصص و کارشناس (پزشکی قانونی) از شخص مذکور بوسیله رئیس دادگاه یا دادرس علی البدل هم اختیار به عمل می آید و اصولاً نظریه کارشناس در این موارد طریقت دارد نه موضوعیت و آنچه ذکر شد با مواد ۵۷ و ۵۸ قانون امور حسبی و ماده ۱۲۲۳ قانون مدنی و ماده ۴۶۰ قانون آئین دادرسی مدنی نیز مطابقت دارد.»

مبحث پنجم: عفو

نکته سیصد و هفتاد و نه: اثر عفو خصوصی بر مجازاتهای تبعی و تکمیلی

نظریه شماره ۷/۴۷۲۱-۱۳۶۱/۹/۲۸:

«عفوی که از طرف مقام رهبری اعطاء می شود از مصادیق عفو خصوصی است و تأثیری در اصل حکم و آثار تبعی و تکمیلی آن ندارد و فقط در مرحله اجراء مجازات تمام یا قسمتی از مجازات اصل موقوف الاجراء می گردد. بنابراین در مورد استعلام، آثار جزائی براساس محکومیت قطعی قبل از عفو مترتب می شود.»

نکته سیصد و هشتاد: عفو و رد مال تحصیل شده از جرم به صاحب اصلی آن

نظریه شماره ۷/۵۶۸۰-۱۳۶۱/۱/۷:

«تحصیل مال از طریق ارتکاب جرم موجب مالکیت مجرم نمی‌شود، مثلاً مالی که از طریق سرقت یا کلاهبرداری یا ارتشاء کسب شود به ملکیت سارق یا کلاهبردار یا مرتشی در نخواهد آمد و دادگاه به دستور ماده ۵ قانون مجازات عمومی باید تکلیف آن را که حسب مورد رد مال به صاحب اصلی یا ضبط آن به نفع دولت یا معدوم کردن آن است تعیین نماید و این تعیین تکلیف، مجازات نیست بلکه حکمی مدنی و حقوقی است که از جهت تسریع و تسهیل بر عهده مرجع جزائی رسیدگی کننده به موضوع گذاشته شده است. بنابراین معاف شدن مجرم از تمام یا قسمتی از مجازات به لحاظ عفو یا غیر آن موجب مالکیت وی نسبت به آنچه از طریق ارتکاب جرم بدست آورده است نمی‌شود و در نتیجه دستور رد مال حاصل از جرم به مجرم صحیح نیست.»

مبحث ششم: گذشت**نکته سیصد و هشتاد و یک: حق الله و حق الناس**

نظریه شماره ۷/۴۰۳۶-۱۳۶۹/۸/۷:

«ضابطه تشخیص حق الله و حق الناس موضوع ماده ۱۵۹ قانون تعزیرات و ماده ۳۰ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ در قانون معین نشده ولی جرائمی که منشاء آنها تجاوز به حقوق اشخاص و اضرار به آنها است مانند صادر کردن چک بلامحل، خیانت در امانت و فحاشی از حقوق الناس و جرائمی که منشاء آنها تخطی و تجاوز از احکام الهی است مانند شرب خمر، قمار، زنا و نظائر آنها از حقوق الله و جرائمی که منشاء آنها تخلف از نظامات مملکتی است مانند رانندگی بدون پروانه و ارتکاب قاچاق و امثال آنها از حقوق عامه یا حقوق ولائی یا هر عنوان مناسب دیگر محسوب می‌شود و در مورد تردید نسبت به حق الله بودن یا نبودن جرمی باید از کتب فقهی و فتاوی مشهور استفاده شود.»

نکته سیصد و هشتاد و دو: گذشت بعضی از شکا

نظریه شماره ۷/۳۱۴۰ - ۱۳۶۱/۱/۳۰:

«استفاده از تخفیف موضوع ماده ۲۵ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری باگذشت بعضی از شکا نیز ممکن است و گذشت تمام آنان ضرورت ندارد و در هر حال ترتیب اثر دادن یا ندادن بگذشت در اختیار دادگاه است»

نکته سیصد و هشتاد و سه: عدول از گذشت

نظریه شماره ۷/۵۵۶۳ - ۱۳۶۶/۱۰/۱۰:

«هر چند طبق ماده ۳۶ قانون راجع به مجازات اسلامی عدول از گذشت مسموع نیست ولی این عدم استماع شکایت در محدوده ۹ گذشت موجود بوده است لذا اگر بعد از اعلام رضایت آثاری ظاهر شود که نوع بزه ارتكابی را تغییر دهد شکایت شاکی به علت بروز عوارض بعدی قابل طرح بوده و مراجع قضائی باید به آن رسیدگی نمایند مگر آنکه حصول آن عوارض مستند به فعل مجنی علیه باشد یا گذشت به آن عوارض شامل گردد. بدیهی است بعد از صدور قرار موقوفی پیگرد رسیدگی مجدد احتیاج به شکایت شاکی دارد.»

مبحث هفتم: مسائل مختلف در مورد جزای عمومی**نکته سیصد و هشتاد و چهار: شدت و ضعف مجازات**

نظریه شماره ۷/۳۲۷ - ۱۳۶۳/۱/۱۸:

«چون در قانون راجع به مجازات اسلامی درجات مجازات از حیث شدت و ضعف تعیین نشده است تشخیص شدت و ضعف مجازات با توجه به نوع و میزان مجازات‌ها بنظر عرف است و اجمالاً می‌توان گفت که جزای نقدی اخف از حبس و شلاق است.»

باب سوم :

مسائل مربوط به جزای اختصاصی

مبحث اول: ازدواج و ترک انفاق

نکته سیصد و هشتاد و پنج: مخفی نمودن ازدواج قبلی

نظریه شماره ۷/۴۰۷۵-۱۳۶۴/۸/۷:

«زن باکره‌ای که قبل از عقد ازدواج دوم واقعه ازدواج و طلاق اول خود را از شوهرش مکتوم نگاه داشته مرتکب فریب در ازدواج شده و عملش با ماده ۵ قانون راجع به ازدواج مصوب ۱۳۱۰ منطبق می‌باشد ولی در هر حال این امر در طلاق موجب کاهش مهریه نخواهد بود لذا زوجه هنگام طلاق دوم حسب‌المورد مستحق دریافت تمام یا نصف مهریه خود می‌باشد.»

مبحث دوم: اعمال منافی عفت

نکته سیصد هشتاد و شش: پرداخت ارش بکارت به زانیه

نظریه شماره ۷/۳۱۷۷-۱۳۶۸/۱۱/۱۳:

«در مورد ازاله بکارت چنانچه به عنف و اکراه صورت گرفته باشد طبق فتوای حضرت امام قدس سره در تحریر الوسیله مسئله ۵ صفحه ۵۸۴ و نظر صاحب جواهر رضوان الله علیه و اطلاق ماده ۱۸۷ قانون دیات جانی باید ارش بکارت را پرداخت نماید و در صورتی که بدون عنف و اکراه و با میل دختر تحقق یافته باشد نیز ارش بکارت باید پرداخت شود زیرا هر چند در این مورد مجنی علیها مرتکب زنا شده و به حکم لامهرلبغی مهری به او تعلق نمی‌گیرد ولی مهر غیر از ارش بکارت است و دلیلی بر سقوط ارش بکارت که با توجه به ماده ۱۸۷ قانون دیات تعلق نمی‌گیرد نیست اما میزان با توجه به ماده ۲۱۰ همان قانون توسط حاکم محکمه تعیین می‌گردد.»

نکته سیصد و هشتاد و هفت: خروج از احسان

نظریه شماره ۷/۱۱۶۵ - ۱۳۶۶/۲/۲۲:

«در مورد تبصره ۲ ماده ۱۰۰ قانون حدود و قصاص فرقی بین مسافرت به قصدهای مختلف نیست و مطلق مسافرت موجب خروج از احسان است.»

نکته سیصد و هشتاد و هشت: دیه پرده بکارت

نظریه شماره ۷/۴۰۲۲ - ۱۳۶۲/۱۰/۷:

«۱- مستفاد از ماده ۱۵۰ قانون دیات آن است که دیه پاره کردن عمدی پرده بکارت مهرالمثل است (دیه کامل زن مذکور در آن ماده بابت پاره کردن مثنانه است) و چون از جهت میزان دیه فرقی بین عمد و غیر عمد نیست لذا بطور کلی دیه از بین رفتن پرده بکارت چه عمداً و چه من غیر عمد همان مهرالمثل می باشد.»

۲- از بین بردن پرده بکارت دختر با انگشت یا چیز دیگر در صورتی که موجب پاره شدن مثنانه و عدم امکان ضبط ادرار باشد مشمول ماده ۱۵۰ قانون دیات است و علاوه بر دیه کامل زن مهرالمثل نیز دارد. اما اگر منتهی به پاره شدن مثنانه نباشد بنا بر مستفاد از ملاک همان ماده فقط مهرالمثل به آن تعلق می گیرد و در هر دو صورت چنانچه این عمل بوسیله اجنبی و غیر مجاز انجام شده باشد طبق ماده ۲۰۸ مکرر قانون مجازات عمومی مرتکب تعزیر خواهد شد.»

نکته سیصد و هشتاد و نه: سقوط حد رجم

نظریه شماره ۷/۵۳۴۴ - ۱۳۶۸/۱۱/۹:

«حکم ذیل ماده ۱۱۸ قانون حدود و قصاص در مورد فرار محکوم به رجمی که پس از

برخورد ولو یک سنگ از چاله فرار کرده باشد مخصوص موردی است که زنا به اقرار متهم ثابت شده باشد اما اگر به غیر از اقرار ثابت شده باشد (مثلاً با علم قاضی که ناشی از اقرار متهم نباشد) مجوزی برای موقوف کردن اجراء حد نیست زیرا وقتی حکم به اجراء داده می شود باید اجراء شود و سقوط حد یا عدم اجراء آن امریست مخالف اصل و قاعده و تنها در مورد نص به آن عمل می شود و بطوریکه قبلاً ذکر شد نص و استثناء در خصوص موردیست که زنا فقط با اقرار ثابت شده باشد.»

نکته سیصد و نود: قذف متوفی

نظریه شماره ۷/۱۴۲۳ - ۱۳۶۳/۳/۲۷:

«با توجه به ماده ۱۷۵ و ۱۸۱ و بند ۳ ماده ۱۹۲ و ماده ۱۹۵ قانون حدود و قصاص قذف شونده چنانچه در قید حیات باشد با شکایت وی متهم قابل تعقیب است و مجازات می گردد ولی در صورت فوت قذف شونده ورثه وی شاکی خصوصی محسوب می گردند.»

نکته سیصد و نود و یک: قوادی

نظریه شماره ۷/۱۰۷۳ - ۱۳۶۵/۲/۱۶:

«با توجه به تعریفی که در ماده ۱۶۵ قانون حدود و قصاص و مقررات آن از قوادی به عمل آمده و بزه مذکور به محض جمع و مرتبط کردن دو نفر یا بیشتر برای زنا یا لواط قانوناً محقق می شود بنابراین عدم تحقق زنا یا لواط به علل و جهاتی که خارج از اراده متهم به قوادی بوده و نیز کیفیت عمل ارتكابی یعنی جمع بین دو نفر به عنف و اکراه یا بدون عنف و اکراه تأثیری در ثبوت جرم قوادی و تعیین کیفر برای آن نخواهد داشت. النهایه در مورد جمع بین دو نفر به عنف و اکراه چنانچه عمل متهم مشمول عناوین جزائی دیگر باشد از

قبیل قانون تشدید مجازات رانندگان متخلف و غیره به آن اتهام تحت تعقیب قرار خواهد گرفت وگرنه مشمول عنوان قوادی خواهد بود.»

مبحث سوم: افتراء

نکته سیصد و نود و دو: افتراء

نظریه شماره: ۷/۳۸۴۹ - ۱۳۶۴/۶/۲۶

«برحسب مفاد مواد ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ اگر شاکی در مقام احقاق حق و رفع ظلم از خود علیه کسی شکایت کند و عملی یا امری را صریحاً به او نسبت بدهد که قانوناً جرم است ولی نتواند صحت این استناد را به اثبات برساند به عنوان مفتري قابل تعقیب و مجازات نیست زیرا در جرم افتراء نیز مثل سایر جرائم عمدی از جمله عناصر متشکله آن سوء نیت یا عنصر معنوی است و در اعلام شاکی ستمدیده عنصر معنوی جرم افتراء وجود ندارد و فقط نتوانسته است دلیل محکمه پسند به مقامات قضائی ارائه کند بعلاوه مفتري لغته و اصطلاحاً به کسی اطلاق می‌گردد که با دروغ و صحنه سازی و به منظور هتک حرمت و حیثیت دیگری نسبت به خلاف واقع به او بدهد مضافاً شاکی متضرر از ستم شرعاً و قانوناً شخصاً مجاز به انتقام شخصی نیست و راهی جز اعلام شکایت به مراجع صالحه نخواهد داشت و از طرفی دیگر به دور از عدالت است به جای رفع ظلم، شاکی را به عنوان مفتري کیفری دهیم و از ظالم و مجرم حمایت کنیم.»

«البته اگر کسی به منظور اضرار به غیر اکاذیبی را به وی نسبت دهد و قادر به اثبات آن نباشد به عنوان مفتري قابل تعقیب است و عنوان ورقه خطی یا شکوائیه مذکور در مواد ۱۴۰ و ۱۴۱ قانون تعزیرات بر شکایت چنین شاکی صادق خواهد بود. قرآن مجید

می‌فرماید: " لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم ".

مبحث چهارم: انتقال مال غیر و مال مشاع**نکته سیصد و نود و سه: انتقال مال مشاع**

نظریه شماره ۷/۳۴۴۴-۱۳۵۸/۱۲/۱۹:

«هر چند انتقال ملک مشاع به نحو مفروز از لحاظ حقوقی بدون موافقت سایر شرکاء نافذ نیست ولی اگر مورد انتقال معادل سهم انتقال دهنده باشد از جهت اینکه سوء نیت نداشته و جنبه کیفی ندارد و در غیر این صورت انتقال مال غیر تلقی می شود.»

نکته سیصد و نود و چهار: فروش مال غیر به عنوان مال خود

نظریه شماره ۷/۸۷۰۹-۱۳۶۹/۳/۱۳:

«فروش مال غیر به عنوان مال خود، یا تحویل مال غیر به عنوان میبع با توجه به خصوصیات مورد می تواند کلاهبرداری محسوب شود و مرتکب علاوه بر مجازات عمل به پرداخت ضرروزیان وارده محکوم می شود.»

نکته سیصد و نود و پنج: فروش مال مشاع

نظریه شماره ۷/۲۶۵۲-۱۳۷۰/۷/۱۰:

«اگر شریک مال مشاع فقط سهم خود را مشاعاً بفروشد و قصد انتقال سهم سایر شرکاء را نداشته باشد این عمل جرم نیست مثلاً کسی که مالک یک دانگ مشاع از منزلی می باشد اگر همان یک دانگ را بفروشد این عمل عنوان جزائی ندارد ولی اگر به صورت مفروز یا معین یا اضافه بر سهم خود انتقال دهد یا قصد انتقال سهم شریک را داشته باشد، عمل ارتكابی او انتقال مال غیر محسوب می گردد.»

مبحث پنجم: جعل**نکته سیصد و نود و شش: تغییر نمره امتحانی**

نظریه شماره ۷/۵۳۰۳ - ۱۳۷۰/۱۰/۱۰:

«اگر تغییر نمره و تجدیدنظر در اوراق امتحان به دستور رئیس آموزشگاه یا مقام ذیصلاح انجام شده باشد جعل نیست، و اگر معلمی خودسرانه و بدون دستور مقام ذیصلاح مبادرت به تجدیدنظر در اوراق تصحیح شده نموده و نمره آن را تغییر دهد عمل از مصادیق جعل است.»

نکته سیصد و نود و هفت: جعل فتوکپی اسناد

نظریه شماره ۷/۴۹۰۲ - ۱۳۶۸/۹/۱۲:

«باتوجه به ماده ۲۰ قانون تعزیرات و تعریف قانونی آن، جعل فتوکپی اسناد رسمی و عادی و استفاده از آن جعل جزائی محسوب نمی‌شود لیکن چنانچه فتوکپی اسناد اعم از عادی و رسمی تصدیق شده باشد جعل در آنها و نیز استفاده از آن جرم محسوب می‌شود.»

مبحث ششم: سرقت**نکته سیصد و نود و هشت: حمل و نگهداری و اخفاء اموال مسروقه وسیله سارق**

نظریه شماره ۷/۱۶۶۷ - ۱۳۶۹/۴/۳:

«حمل و نگهداری و اخفاء مال مسروقه وسیله سارق که بدون مجوز مال مسروقه در ید او قرار گرفته هر یک به تنهایی جرم مستقلی نمی‌باشد بلکه این اعمال مستتر در عمل سرقت و کلیه آن اعمال در حکم عمل واحد و یک مجازات برای سارق (سرقت) در نظر گرفته می‌شود.»

مبحث هفتم: سقط جنین**نکته سیصد و نود و نه: مجازات سقط جنین نامشروع**

نظریه شماره ۷/۲۱۷۱-۱۳۶۶/۶/۷:

«چون در جمهوری اسلامی ایران افراد متساوی‌الحقوق هستند و افراد متولد از زنا از حق حیات بهره‌مند می‌باشند بنابراین جنین ناشی از زنا مانند جنین ناشی از حلال حق تولد و حیات دارد سقط او در حد جنین ناشی از حلال دارای کیفر و مجازات می‌باشد.»

مبحث هشتم: شرب خمر**نکته چهارصد: مراد از حاکم در ماده ۱۳۸ قانون حدود و قصاص**

نظریه شماره ۷/۵۵۴۸-۱۳۶۳/۱۰/۱۰:

«مراد از کلمه حاکم رئیس محکمه است و تعبیر حاکم به مدعی‌العموم و تسری اختیارات حاکم محکمه به دادستان موجه نیست بنابراین در مورد ماده ۱۳۸ قانون حدود و قصاص دادستان فقط می‌تواند در صورت وجود شرایط، عفو متهم را از محکمه درخواست نماید و دادگاه در قبول یا رد درخواست مختار است.»

باب چهارم:

نظرات اداره حقوقی
در موضوعات مختلف

نکته چهارصد و یک: جرائم قابل گذشت

نظر کمیسیون مشورتی حقوق جزای اختصاصی مورخ ۱۳۴۴/۹/۳:

"طبق اصل کلی هیچ جرمی قابل گذشت نیست مگر آنکه قانونگذار در آن جرمی را قابل گذشت دانسته باشد و چون هیچ یک از جرایم خلافی قابل گذشت شناخته نشده است بنابراین جرایم خلافی مانند فحاشی و نظایر آن هم قابل گذشت نخواهد بود."

۴۰۱-۱ - نظریه اداره حقوقی - ۷/۷۰۷۹ - ۷۱/۸/۱۱

"اولاً هر چند صحیح این است که جرائم قابل گذشت وسیله قانونگذار احصاء شود، اما با توجه به اینکه در قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب سال ۱۳۶۲ جرائم قابل گذشت احصاء نشده است، در حال حاضر، ملاک قابل گذشت بودن یا نبودن جرایم عبارتست از:

۱ - قانون جزائی

۲ - آراء وحدت رویه‌ای هیئت عمومی دیوانعالی کشور

۳ - حق الناس بودن یا نبودن جرم

ثانیاً ضابطه تشخیص حق الله و حق الناس موضوع ماده ۱۵۹ قانونی تعزیرات و ماده ۳۰ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوانعالی کشور در قانون معین نشده ولی جرائمی که منشاء آنها تجاوز به حقوق اشخاص و اضرار به آنهاست مانند صادرکردن چک بلامحل، خیانت در امانت و فحاشی از حقوق الناس و جرائمی که منشاء آنها تخطی و تجاوز از احکام الهی است مانند شرب خمر، قمار، زنا و نظائر آنها از حقوق الله و جرائمی که منشاء آنها تخلف از نظامات مملکتی است مانند رانندگی بدون پروانه و ارتکاب قاچاق و امثال آنها از حقوق عامه یا حقوقی ولائی یا هر عنوان مناسب دیگر

محسوب می‌شود و در مورد تردید نیست به حق الله بودن یا نبودن جرمی باید از کتب فقهیه و فتاوی مشهور استفاده شود. "

۴۰۱-۲- نظریه اداره حقوقی - ۷/۷۶۴۷ - ۶۶/۱۱/۱۲

" تجاوز به اراضی دولتی از حقوق الناس نبوده و گذشت شاکی یا مدعی خصوصی سبب موقوفی تعقیب و یا موقوف الاجراء ماندن مجازات، نخواهد شد. "

۴۰۱-۳- نظریه اداره حقوقی - ۷/۴۵۴ - ۶۴/۳/۲۳

" مواد ۷۲ الی ۸۳ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی مصوب سال ۱۳۶۲ که راجع به مجازاتهاست نه جنبه حق الهی دارد نه جنبه حق الناسی بلکه این نوع جرائم از جرائم راجع به نظامات دولتی است که به منظور حفظ صحت عمل انتخابات وضع شده است و چون در خود مواد مذکور به قابل گذشت بودن آنها اشاره نشده است نمی‌توان به صرف عدم شکایت شاکی آنرا از جرائم قابل گذشت تلقی کرد مگر آنکه با رعایت شرایط مربوط به عفو متهم می‌تواند از مقررات عفو استفاده کند. "

۴۰۱-۴- نظریه اداره حقوقی - ۷/۶۲۷۲ - ۷۱/۱۲/۳

" جرائم موضوع قانون تعزیرات حکومتی امور بهداشتی و درمانی مربوط به نظم عمومی بوده و قابل گذشت نیست. "

۴۰۱-۵- نظریه اداره حقوقی - ۷/۴۴۹۴ - ۶۹/۸/۸

" بازداشت غیرقانونی و گزارش خلاف واقع حق الناس محض نبوده و دارای حیثیت عمومی هستند و باگذشت شاکی همچنان قابل تعقیب می‌باشند. "

۴۰۱-۶- نظریه اداره حقوقی ۷/۳۰۶۲-۷/۳۰۶۲-۱۳۶۹/۵/۲۴

"مسئولیت کیفری و مدنی ناشی از تصادف وسیله نقلیه موتوری به عهده کسی است که در وقوع حادثه مقصر است نه افسر ممتحنی که در کنار امتحان شونده نشست است."

۴۰۱-۷- پاورقی ماده ۸ (شماره ۵۲۵ - ۱۳۶۸/۱/۲۹)

روزنامه رسمی شماره ۱۲۸۷۹ - ۱۳۶۸/۲/۲۶

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور

درباره قابل رسیدگی بودن دعوی کیفری قابل گذشت تا زمانی که گذشت شاکی احراز نشود "نظر به ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری که موقوفی تعقیب امر جزائی را با شرایط خاصی تجویز نموده که از آن جمله صلح و سازش طرفین در جرائم قابل گذشت است و با توجه به اینکه مطالبه نفقه زوجه از حقوق الناس می باشد لذا تا زمانی که گذشت زوجه از تعقیب شکایت جزائی احراز نشود دعوی کیفری قابل رسیدگی خواهد بود و رأی شعبه ۱۲ دیوانعالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می شود.

این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع است."

۴۰۱-۸- شماره ۱۲ - ۱۳۶۴/۱۲/۲۰

روزنامه رسمی شماره ۱۱۸۸۸ - ۱۳۶۴/۹/۳۰

رأی هیئت عمومی دیوانعالی کشور

درباره اهانت به مستخدم دولت به مناسبت انجام وظیفه "کیفری که قانونگذار در ماده ۸۷ قانون تعزیرات برای اهانت به کسانی که در سمتهای مختلف دولتی وظایفی را انجام

می دهند و به آن مناسبت مورد اهانت قرار می گیرند معین کرده اند از مجازاتی است که در ماده ۸۶ همان قانون برای اهانت به افراد غیر مسئول تعیین شده و در این امر حفظ نظم عمومی و سیاست اداری کشور ملحوظ بوده و حق شخص و فردی نیست که انصراف آنان از شکایت تعقیب جزائی را کلاً " موقوف نماید لذا نظر شعبه ۱۹۳ دادگاه کیفری ۲ تهران از این جهت منطبق با موازین قانونی بوده و صحیحاً صادر شده این رأی به موجب ماده ۳ اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب مرداد ۱۳۳۷ در موارد مشابه از طرف دادگاههایی لازم الاتباع است."

۴۰۱-۹- نظر اداره حقوقی - ۱۳۵۰/۶/۲۸

" قابل گذشت بودن جرم محتاج بنص خاص و تصریح در قانون است عطف مجازات جرمی به مجازات جرم دیگر در قانون ملازمه با اعمال سایر شرایط و خصوصیات جرم اخیر ندارد و فقط از لحاظ میزان مجازات قابل استناد است. چنانکه هیئت عمومی دیوانعالی کشور در رأی شماره ۲۸۰۶ - ۱۳۳۴/۱۰/۱۲ راجع باعمال ماده ۱۳۶ قانون مجازات عمومی (که مجازات جرم موضوع ماده مزبور به ماده ۱۷۳ عطف گردیده) همین نظر را داده است. اما راجع به ماده ۱۴ قانون حمایت خانواده که مورد مثال واقع گردیده رضایت و عدم رضایت زن اول تأثیری در تحقق و یا عدم تحقق وقوع بزه ندارد و عمل مزبور از زمره جرائم عمومی تلقی گردیده و قابل گذشت از ناحیه زن نخواهد بود."

۴۰۱-۱۰- عدم حضور شاکی دلیل و قرینه گذشت نیست

نظریه شماره ۷/۱۲۱۸-۱۳۶۸/۴/۱۱:

" مطابق قوانین جاریه، عدم حضور شاکی خصوصی در هیچ صورتی دلیل، یا قرینه گذشت او محسوب نمی شود و مرجع رسیدگی باید، به رسیدگی ادامه دهد و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید."

۴۰۱-۱۱-گذشت قیم

نظریه سال ۱۳۴۷:

" در جرائم قابل گذشت قیم شخصاً حق سازش دارد و محتاج به تصویب دادستان نیست
ماده ۱۲۴۲ قانون مدنی ناظر به دعاوی مالی و مدنی است."

نکته چهارصد و دو: قلمرو لایحه قانونی عفو عمومی

روزنامه رسمی شماره ۱۱۷۷۶ - ۱۳۶۴/۵/۱۳

رأی هیئت عمومی دیوانعالی کشور

" نظر به اینکه برابر ماده واحده لایحه قانونی عفو عمومی متهمان و محکومان جزائیی
اصلاحی شهریور ماه ۱۳۵۸ کلیه کسانی که تا تاریخ ۵۸/۲/۱۸ در مراجع قضائی مورد
تعقیب قرار گرفته اند اعم از اینکه حکم قطعی درباره آنان صادر شده یا نشده باشد به
استثنای جرائم و محکومیتهای موضوع تبصره ۲ آن از تعقیب یا مجازات معاف شده اند و با
توجه به اینکه جرم تصرف عدوانی عنوان شده در پرونده (تصرف با قهر و غلبه موضوع
ماده ۲۶۸ قانون مجازات عمومی) از مصادیق مستثنیات تبصره ۲ یاد شده نمی باشد بنابراین
مورد مشمول ماده واحده مذکور بوده و قسمت اخیر رأی شعبه ۱۶ کیفری ۲ اهواز در
قسمتی که جرم تصرف عدوانی ارتكابی در تاریخ ۵۷/۱۱/۱۲ متهمان را مشمول لایحه
یاد شده دانسته منطبق با موازین قانونی تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۳ اضافه شده به
قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۳۷ در موارد مشابه برای دادگاهها لازم الاتباع
است."

نکته چهارصد و سه: مرور زمان تعقیب انتظامی

شماره ۴۲-۱۳۵۸/۸/۲۸

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور

" چون بر طبق ماده ۳۱ قانون استخدام قضات مصوب اسفندماه سال ۱۳۰۶ مدت مرور زمان تعقیب انتظامی از تاریخ وقوع تخلف یا آخرین اقدام تعقیبی قانونی دو سال است و قضات دادگاه عالی انتظامی تصمیم خود را مبنی بر بایگانی پرونده موضوع شکایت شاکی در تاریخ هیجدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۱ اتخاذ نموده‌اند در حالی که تاریخ شکایت شاکی از قضات آن دادگاه در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ به عمل آمده است. بنابراین تعقیب انتظامی آقایان قضات سابق دادگاه عالی انتظامی مشمول مرور زمان قانونی بوده و موقوفی تعقیب نامبردگان اعلام می‌گردد. "

نکته چهارصد و چهار: حق انتقال شکایت به ورثه

نظریه شماره ۱۳۶۴/۱/۲۲:

" جرایم خصوصی دو نوع است یکی مربوط به شخص مجنی علیه است مانند ایراد ضرب ساده و جرائم مربوط به اعراض و منافیات عفت و غیره دیگری مربوط به حقوق و اموال قابل انتقال بورثه می‌باشد مانند صدور چک بی محل و ثبت ملک غیر و نظایر آن در جرایم خصوصی نوع اول حق شکایت و تعقیب دعوی کیفری قابل انتقال به ورثه مجنی علیه نبوده و قائم به شخص مجنی علیه می‌باشد و نامبرده شخصاً با بوسیله اولیاء قانونی خود می‌تواند تقاضای تعقیب جزائی متهم را بنماید و یا اینکه از تعقیب نامبرده صرفنظر کند و یا بعد از اقدام شکایت آنرا مسترد دارد و وقتی که مجنی علیه قبل از طرح شکایت فوت نماید در این صورت شاکی وجود نداشته و ندارد و طبعاً مجوزی برای تعقیب متهم نخواهد بود. و حق

شکایت به ورثه متوفی منتقل نمی‌گردد ولی در جرایم خصوصی نوع دوم متعلق جرم شخصی نمی‌باشد بلکه مالی است که قابل انتقال به ورثه است و همانطور که متعلق جرم حق بغیر و به ورثه ممکن است منتقل گردد همینطور حق شکایت و تعقیب و دعوی کیفری نیز با فوت مدعی خصوصی به ورثه وی منتقل می‌شود و مخصوصاً در مورد جرائم ناشیه از صدور چک بلامحل دارنده چک مدعی خصوصی است و اگر شخصی چکی در وجه دیگری صادر نماید و نامبرده آنرا در وجه ثالثی ظهنویسی کند و با مراجعه ثالث به بانک محال علیه معلوم گردد که چک بلامحل بوده و مشارالیه می‌تواند از صادر کننده شکایت نماید و تقاضای تعقیب کیفری او را بکند و این حق از ظهنویس بوی منتقل گردیده است و در صورت فوت کسی که چک در وجه او صادر شده بوده دارنده چک مدعی خصوصی ورثه قانونی او هستند و از تمام مزایای قانونی چک می‌توانند استفاده کنند و حق شکایت و طرح دعوی کیفری بر علیه صادر کننده و همچنین اقدام به تقاضای اجرائیه که از جمله مزایای قانونی چک می‌باشد به ورثه منتقل می‌گردد "

" بنا به مراتب بالا در مورد جرائم خصوصی نوع اول چنانچه مجنی علیه قبل از طرح شکایت فوت کند ورثه مشارالیه حق شکایت و تعقیب قضیه را ندارند. "

" ولی در مورد جرائم خصوصی نوع دوم بخصوص در مورد جرم صدور چک بی محل چنانچه دارنده چک پیش از شکایت فوت نماید ورثه قانونی وی از مزایای قانونی از جمله تعقیب متهم مطابق مقررات مربوط و در موعد قانونی می‌توانند استفاده کنند و حقوق مذکور به آنها منتقل می‌گردد "

نکته چهارصد و پنج: جزای نقدی و دیه و مسئولیت ورثه محکوم

۱-۴۰۵

نظریه شماره ۶۷/۱۱/۱۸-۷/۶۴۵۷:

"جریمه یا جزای نقدی (غیر از دیه) با فوت متهم یا محکوم علیه ساقط می‌شود و این امر از امعان نظر در ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری، (بند ۱) و تبصره ۲ ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی که تصریح دارد به اینکه در صورت فوت مباشر و یا بعض از شرکاء یا معاونین جرم سهم آنان از کل مبلغ جزای نقدی کسر می‌شود استفاده می‌گردد. اما دیه وضعی متفاوت با جرائم و جزای نقدی دارد:

زیرا اولاً "دیه به مجنی علیه یا اولیاء دم پرداخت می‌شود در حالی که جریمه یا جزای نقدی به خزانه دولت تحویل می‌گردد.

ثانیاً دیه تبدیل به حبس نمی‌شود و حبس محکوم علیه هرگز بابت دیه محسوب نمی‌گردد و از مقدار آن نمی‌کاهد در صورتی که محکوم به جریمه یا جزای نقدی در صورت پرداختن آن به حکم ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی به ازای هر یکصد هزار ریال یا کسر آن یک روز بازداشت می‌شود و مدت بازداشت نسبت به مجموع جزای نقدی از پنج سال تجاوز نمی‌کند.

ثالثاً دیه به اجماع فقهاء دین است و با مرگ مدیون ساقط نمی‌شود و به همین دلیل هیئت عمومی دیوانعالی کشور در رأی وحدت رویه قضائی آنرا از مصادیق ضرر و زیان مدعی خصوصی و اخص از آن دانسته است، اما جریمه یا جزای نقدی دین نیست فقط مجازات است و لذا در مورد پرداختن تبدیل به حبس می‌شود."

نظریه اداره حقوقی:

" هر چند دیه مانند جزای نقدی مجازاتی مالی است ولی در عین حال یک دین و حق مالی برای اولیاء دم و بر ذمه جانی است لذا با فوت محکوم علیه دیه از اموال متوفی باید استیفاء گردد. "

نکته چهارصد و شش : عاقله

" نظریه اداره حقوقی ۷/۲۹۱-۶۱/۲/۹ "

" طبق ماده ۲۷ قانون راجع به مجازات اسلامی جنون به هر درجه که باشد موجب عدم مسئولیت کیفری است و با احراز جنون متهم باید برابر ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری قرار موقوفی تعقیب او صادر شود و در صورت خطرناک بودن او به دستور دادستان تا رفع حالت خطرناک در محل مناسبی نگهداری می شود چون طبق تبصره ۱ ماده ۲ قانون دیات جنایات عمدی به منزله خطاء محض است. باید عاقله مجنون توسط اولیاء دم یا دادسرا به دادگاه معرفی شود تا دادگاه با دعوت عاقله و استماع اظهاراتش در جلسه رسیدگی حکم مقتضی پرداخت دیه صادر نماید باین ترتیب بین مواد یاد شده و ماده ۱۱ قانون دیات تعارضی موجود نیست و هر یک از مواد در محل خود لازم الاجراء است. "

نکته چهارصد و هفت : گذشت پس از حکم غیابی

در مورد فوق اداره حقوقی، نظر مشورتی خود را به تاریخ ۱۳۵۲/۱۱/۱۰ چنین اعلام داشته است :

" اگر حکم غیابی مورد اعتراض واقع شود و گذشت شاکی مؤخرأ اعلام گردد صادر کردن

قرار موقوفی تعقیب با دادگاه جنحه است و در صورت عدم اعتراض، دادسرا باید اجرای حکم را موقوف سازد.

نکته چهارصد و هشت: ضرر و زیان ناشی از جرم ارتكابی صغیر

رأی شماره: ۲-۱۳۶۰/۱/۲۹

رأی هیئت عمومی دیوانعالی کشور

" مطابق مواد ۱۲۱۶ و ۱۱۸۳ قانونی مدنی و در صورتی که صغیر باعث ضرر غیر شود خود ضامن و مسئول جبران خسارت است ولی او به علت عدم اهلیت صغیر نماینده قانونی وی می باشد بنابراین جبران ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه جزا به عهده شخص متهم صغیر است و محکوم به مالی از اموال خود او استیفا خواهد شد. بنا به مراتب مذکور رأی شعبه دوم دیوانعالی کشور از نظر توجه مسئولیت جبران خسارت ناشی از جرم به شخص صغیر صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه مصوب ۱۳۲۸ در موارد مشابه برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است."

نکته چهارصد و نه: دادگاه ویژه اصل ۴۹

نظریه شماره ۲/۳۹۹۱-۱۰/۱-۱۳۶۵:

" اصولاً رسیدگی به دعاوی که در صلاحیت دادگاه ویژه اصل ۴۹ قانون اساسی می باشد تابع قانون آئین دادرسی مدنی نیست تا محتاج به تقدیم دادخواست و ابطال تمبر هزینه دادرسی باشد و دادگاه باید حسب شکایت شاکی و یا گزارش و شکایت هر یک از وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی نسبت به سوابق وزراء و معاونان و مدیران کل و ... آن

وزارتخانه و یا کیفرخواست دادستان مربوطه وارد رسیدگی شود، و با توجه به قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی و آئین نامه مربوط در هیچیک از موارد مذکور نیاز به تقدیم دادخواست و ابطال تمبر و رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی نیست.

نکته چهارصد و ده: مازاد بر دیه

نظریه شماره ۷/۳۳۷۶ - ۱۳۶۲/۸/۲۳:

" در صورتی که متهم قصاص شود یا حکم به پرداخت دیه صادر گردد، دیگر مطالبه ضرروزیان ناشی از جرم مورد نخواهد داشت مواردی که ضرروزیان مورد مطالبه مربوط به نفس یا عضو نباشد مطالبه آن بلااشکال می باشد.

نکته چهارصد و یازده: رسیدگی به ضرروزیان در صورت مجرم نبودن

نظریه شماره ۶۴۹ - ۱۳۷۹/۷/۵:

رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

" از ماده ۱۲ قانونی آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب عمومی و انقلاب در امور کیفری چنین استنباط می شود که مقنن به منظور تسریع در جبران خسارت متضرر از جرم مقرر داشته در صورتی که دادگاه متهم را مجرم تشخیص دهد مکلف است ضمن صدور حکم جزائی حکم ضرر و زیان را صادر نماید مگر آنکه پرونده معد برای اظهار نظر نباشد که در این صورت پس از تکمیل پرونده حکم ضرر و زیان صادر خواهد شد. بنابراین ماده مذکور دلالتی بر منع رسیدگی نسبت به امر ضرر و زیان در صورت صدور حکم براءت ندارد.

بنابه مراتب و با توجه به ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در خصوص

صلاحیت عام دادگاههای عمومی و انقلاب در رسیدگی به کلیه امور مدنی، جزائی حسیه رأی شعبه چهارم دادگاه استان مازندران که انطباق با این نظر دارد به اکثریت آراء اعضاء هیئت عمومی دیوان عالی کشور قانونی و مطابق موازین شرع تشخیص می شود.

این رأی بر طبق ماده ۲۷۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاههای لازم الانباع است.

نکته چهارصد و دوازده: ارجاع دادستان

نظریه شماره ۷/۱۳۴ - ۱۳۶۹/۲/۳:

" بر اساس مقررات قانون اصول تشکیلات دادگستری (سازمان قضائی - فصل اول در تشکیل و ترتیب اداره مدعیان عمومی) و مقررات قانون آئین دادرسی کیفری در زمینه اختیارات دادستان، دادستان رئیس دادرست و معاونین و دادیاران زیر نظر او انجام وظیفه می کنند و تابع دستور کتبی وی هستند، اقدام دادستان به ارجاع پرونده های خاص به معاونی یا دادیاران خاص و یا اخذ پرونده از هریک از آنان و ارجاع آن به معاون یا دادیار دیگر اشکال قانونی ندارد البته این اقدام دادستان بایستی فقط براساس رعایت مصالح باشد نه جهات دیگر."

نکته چهارصد و سیزده: اظهار نظر دادگاه در خصوص اختلاف بازپرس و دادستان مانع ورود به ماهیت نیست

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۲/۱۱/۱۲:

" ۱ - هرگاه دادگاه شهرستان که مرجع رسیدگی به اعتراض قرار بازداشت متهم است موجبات توقیف متهم را موجه تشخیص ندهد، اعم از اینکه موضوع اتهام از نوع جنحه یا جنایت باشد قرار بازداشت را فسخ می نماید و اصولاً فلسفه وضع ماده ۳۸ قانون آئین

دادرسی کیفری مبنی بر اختیار دادگاه در فسخ یا تأیید قرار توقیف بازپرس است زیرا در صورتی که دادگاه ملزم به تبعیت از قرار بازداشت صادره از طرف بازپرس باشد دیگر محلی برای اعتراض متهم به قرار توقیف باقی نخواهد ماند.

۲- مداخله دادرس دادگاه شهرستان نسبت به قرارهای تأمین درباره متهم مانع از رسیدگی او به ماهیت اتهام نخواهد بود.

۴۱۳-۱- اختیار دادستان

نظریه شماره ۷/۲۰۱۸-۱۳۶۸/۵/۳۰:

"طبق ماده ۶۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه و توجهاً به قسمت اخیر ماده ۴۰ قانون آئین دادرسی کیفری در زمینه اختیار دادستان آقایان دادیاران در تمام موارد بایستی از نظر دادستان تبعیت نمایند در مورد استعلام دادستان می تواند شخصاً قرار قبولی کفالت صادر نماید و یا آن را به دادیار دیگری ارجاع کند."

۴۱۳-۲- دادستان و ارجاع به بازپرسی

نظریه مورخ ۷/۲۲/۱۳۵۴/۱۳۵۴/۱۳۵۴/۷/۲۲/۲۲:

"همین که امری از طرف دادستان در بادی امر جنائی تشخیص و پرونده به بازپرسی ارجاع شد، بازپرس بر طبق نظر دادستان مکلف به رسیدگی است و تغییر عنوان اتهام به صراحت تبصره ۳ ماده ۴۰ اصلاحی مانع از رسیدگی و اظهار نظر ماهوی بازپرس نخواهد بود و در این صورت بازپرس باید در ماهیت موضوع اظهار نظر کند و مجاز به صدور قرار عدم صلاحیت جنایی نبودن اتهام نیست."

۴۱۳-۳- تعلیق تعقیب دادستان

ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۶۵/۳/۲۵ بشرح زیر است: " در کلیه اتهامات از درجه جنحه به استثنای جنحه‌های باب دوم قانون مجازات عمومی هرگاه متهم به ارتکاب جرم قرار نماید دادستان راساً می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را با رعایت تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۴۰ مکرر قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آئین دادرسی کیفری و کیفر عمومی معلق سازد:

۱- اقرار متهم حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد.

۲- متهم سابقه محکومیت کیفری مؤثر نداشته باشد.

۳- شاکی یا مدعی خصوصی در بین نبوده یا شکایت خود را استرداد کرده باشد. "

نظریه شماره ۷/۶۷۹۸-۱۳۶۵/۱۱/۲:

" تاکنون قوانین و مقرراتی که ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ را نسخ صریح یا ضمنی نموده باشد وضع نگردیده است و گرچه با تصویب ماده ۱۹۲ قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری و ماده ۷ قانون راجع به مجازات اسلامی جرائم و نیز مجازاتها حسب نوع جرائم به حدود و قصاص و دیات و تعزیرات تقسیم شده‌اند نه جنحه و جنائی مندرج در قانون آئین دادرسی کیفری سابق، لیکن با توجه به اینکه تفویض اختیار تعلیق تعقیب به دادستان در زمینه موارد معینی از جرائم بوده که در حال حاضر نیز با توجه به تعاریف جرائم، تشخیص مصادیق مشمول عنوان تعلیق ممکن است لذا با تشخیص دادستان ماده ۲۲ قانون مرقوم قابل اعمال خواهد بود.

" ضمناً تقسیم جرائم به قصاص و حدود و تعزیرات، نافی و معارض تقسیم آنها به خلاف، جنحه و جنایت نیست زیرا تقسیم اخیر به اعتبار شدت و ضعف مجازات و بیشتر مربوط به

تعزیرات می‌باشد یعنی مجازاتهای تعزیری به حسب شدت و ضعف به خلاف و جنحه و جنایت تقسیم می‌شوند اما تقسیم به قصاص و حدود و تعزیرات به اعتبار دیگری است و هیچ مانعی ندارد که یک مقسم به اعتبارات مختلف تقسیم شود علیهذا نمی‌توان گفت که چون در قانون راجع به مجازات اسلامی جرائم به حدود و قصاص و دیات و تعزیرات تقسیم شده‌اند عناوین خلاف و جنحه و جنایت منسوخ است.

۴۱۳-۴- تغییر مقررات احاله در قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب

نظریه شماره ۷/۲۰۵۹-۱۳۶۸/۵/۲۴:

" احاله دعوی جزائی از حوزه‌ای به حوزه دیگر که با اجازه دیوانعالی کشور و یا محکمه عالی صورت می‌گیرد مانع اجرای مقررات مربوط به نیابت قضائی نیست چه آنچه مراجع قضائی محل وقوع جرم در رابطه با اعطاء نیابت قضائی انجام می‌دهند اموری است که اجرای آن از طرف مرجع معطی نیابت قضائی تقاضا شده است بنابراین مرجع مجری نیابت مکلف است وفق قرار صادره در مورد نیابت اقدام نموده و سپس پرونده را با اوراق جدیدالتحصیل اعاده نماید.

۴۱۳-۵- احضار در حوزه قضائی دیگر

نظریه شماره ۷/۶۷۴۳-۱۳۶۷/۹/۲۰:

" احضار متهمی که در حوزه قضائی دیگری اقامت دارد بلامانع است لیکن جلب متهم و اقداماتی از این قبیل وسیله بازپرس دادسرای غیر از محل اقامت متهم موجه نمی‌باشد و بازپرس یا مرجع تحقیق می‌بایست با اعطاء نیابت قضائی با قید موارد اقدام از بازپرس یا مرجع قضائی صالح محل اقامت متهم اقدام قضائی مورد نظر را در خواست نماید.

۴۱۳-۶- نیابت خلاف قانون

نظریه شماره ۷/۳۲۲۰-۷/۱۴/۱۳۷۰:

" با توجه به ماده ۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری دادستان مکلف است نیابت قضائی را انجام دهد، الیه چنانچه انجام امر نیابت را مخالف صریح قوانین یا احکام شرع انور تشخیص دهد می تواند نظر خویش را به دادستان نیابت دهنده برای کسب تکلیف اعلام و چنانچه با این تذکر باز هم مقام نیابت دهنده خواستار انجام نیابت بوده باشد بدیهی است نیابت قضائی با مسؤولیت مشارالیه باید انجام پذیرد."

۴۱۳-۷- جرائم رئیس جمهوری

"نظر مورخ ۱۳۶۲/۱۲/۲۹ شورای نگهبان در رابطه با اصل ۱۴۰ قانون مفاد اصل یکصد و چهارم قانون اساسی روشن است و نیازی به تفسیر ندارد و ارتکاب جرم در حین یا به سبب انجام وظیفه، وصف عادی بودن آن را از میان نمی برد و همانطور که در نظر مشورتی اداره حقوقی دادگستری آمده، رسیدگی به جرائم عادی (نه سیاسی، نظامی، مطبوعاتی...) ارتكابی رئیس جمهور، نخست وزیر و وزراء چه در حین یا به سبب انجام وظیفه باشد یا نباشد، با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاههای کیفری استان تهران انجام می شود و.."

نظر مشورتی کمیسیون قوانین جزائی اداره حقوقی بشرح زیر اعلام می گردد:

"با توجه به قوانین جاریه خصوصاً اصول ۱۴۰ و ۱۶۸ و ۱۷۲ و ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قانون محاکمه وزراء مصوب ۱۳۰۷ که بر مبنای اصل ۶۹ قانون اساسی منسوخ رژیم سابق به تصویب رسیده است، به لحاظ انتقاء مبنای آن ملغی است. و مراد از جرائم عادی مذکور در اصل ۱۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جرائم

غیرسیاسی و نظامی است و شامل جرائم عادی ارتکاب شده در حین انجام وظیفه یا به سبب آن هم می‌شود. نتیجتاً رسیدگی به جرائم عادی وزراء اعم از اینکه در حین و یا به سبب انجام وظیفه باشد یا نباشد، با اطلاع مجلس، در دادگاههای عمومی دادگستری انجام می‌شود.

۴۱۳-۸- شکایات بی نام و نشان

نظر کمیسیون آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۳/۹/۸:

" چون بطوریکه در ماده ۴۳ قانون آئین دادرسی کیفری مصرح است بازپرس وقتی اقدام به تحقیقات مقدماتی می‌نماید که قانوناً این حق را داشته باشد و مواردی که این حق به بازپرس قانوناً داده شده است در ماده ۶۰ قانون مزبور مندرج می‌باشد و شق یک این ماده حاکی است که:

(شکایت و اعلام مدعی خصوصی و سایر اشخاص) و با توجه به مواد ۶۲ و ۶۵ آن قانون اشخاصی که اعلام جرم و یا شکایت می‌نمایند بایست مشخص و معین بوده و اوراق اعلامیه و شکایتنامه ممضی به امضای آنان باشد بنابراین بازپرس و یا جانشین بازپرس به اظهارات شفاهی یا نامه‌های ناخوانای اشخاص نمی‌تواند ترتیب اثر داده و شروع به تحقیق بنماید مگر اینکه نوشته‌های بی امضاء دلالت کند بر سوء قصد مهمی که می‌تواند باعث اختلال امنیت و انتظام عمومی شود در این صورت هم باید مراتب به دادستان اعلام و با اجازه و بازپرس شروع به تحقیقات می‌نماید و مورد اشعار در نامه استعلامی هم از موارد مهم و منطبق با مورد مذکور در فوق نمی‌باشد نتیجتاً در مورد استعلام جانشین بازپرس خود مستقلاً به صرف شایعه و یا شکایت و اعلام اشخاص غیرمشخص و غیرمعین حق شروع به تحقیق و تعقیب را در مورد بحث ندارد.

۴۱۳ - ۹ - رد دادستان بازپرس - دادرس

نظریه شماره ۷/۶۷۴۵ - ۱۳۷۰/۱۲/۱۷

" طبق ماده ۵۰ قانون آئین دادرسی کیفری جهات رد مستنطق همان جهات رد حکام عدلیه و قضات محاکم است و طبق بند «د» ماده ۳۳۲ قانون مذکور اگر حاکم در آن امر جزائی به عنوان دادستان مداخله کرده باشد مردود است بنابراین همانطور که اگر حاکم محکمه در امر جزائی به سمت دادیار یا دادستان مداخله کرده باشد دیگر به عنوان دادرس در آن امر نمی تواند اظهار نظر و مداخله نمایند بازپرس هم اگر به عنوان دادیار یا دادستان در امری دخالت کرده باشد در سمت بازپرس از رسیدگی به آن مردود است و باید از رسیدگی امتناع نماید. "

نظر کمیسیون آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۳/۲/۵:

" دادستان حاکم دادگاه نیست تا در امری که سابقه اتخاذ تصمیم و رأی دارد نتواند اظهار نظر قانونی کند. بنابراین در مورد سؤال اشکالی نیست که دادستان مجدداً نسبت به قرار بازپرس اظهار نظر نماید و حتی منعی ندارد که نظری مخالف نظر قبلی خود اتخاذ کند و به استدلال و نظر بازپرس تسلیم گردد و نتیجه موردی برای اعمال ماده ۶۴ قانون اصول تشکیلات دادگستری در مورد بحث به نظر نمی رسد. "

۴۱۳ - ۱۰ - عدم شناسایی

نظریه شماره ۷/۱۲۵۴۳ - ۱۳۷۱/۱۲/۸:

" عدم شناسایی یا عدم دستگیری متهم مجوز صدور قرار منع تعقیب نیست، ولی چنانچه در پرونده امر دلیلی بر وقوع جرم و یا انتساب آن به متهم فراری وجود نداشته باشد صدور قرار منع تعقیب فاقد اشکال قانونی است. "

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۹/۶/۲۲:

(مراجع تحقیق و تعقیب می‌بایست با انجام تحقیقات لازم هویت واقعی متهم را کشف و در پرونده منعکس نمایند هرگاه به عللی تحقیقات و اقدامات انجام شده در کشف هویت متهم به نتیجه مثبت نرسد این امر مانع از تعقیب و اجرای حکم نخواهد بود در چنین موردی باید مشخصات دقیق جسمی متهم را در قرار بازپرس یا ادعانامه دادستان و حکم دادگاه قید نمود و در سجل کیفری نیز مشخصات جسمی و آثار انگشت جسمی و آثار محکوم علیه درج و ثبت خواهد شد .)

اداره حقوقی بر مبنای نظریه کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری در تاریخ

۱۳۵۱/۹/۱۸ چنین اعلام نموده است :

(حکم ماده ۵۲ قانون آئین دادرسی کیفری نیست . در صورتی که وقوع جرم محرز بوده ولی دادگاه از جهت عدم توجه اتهام به متهمی یا فقد دلیل کافی بر ارتکاب جرم از ناحیه او حکم برائت صادر کند پرونده کیفری به منظور تعقیب متهم اصلی یا مرتکب جرم مفتوح خواهد بود . مطابق اصول مسلم جزائی و مقررات مندرج در ماده مرقوم بازپرس نمی تواند به عذر اینکه متهم اصلی مخفی شده یا معین نیست تحقیقات را موقوف یا قرار منع تعقیب صادر کند . در این صورت بازپرس مکلف است تحقیقات و اقدامات تعقیبی را به منظور دسترسی به متهم اصلی و تحقیق از وی ادامه دهد فقط در امور جنحه هرگاه هویت متهم معلوم بوده ولی دسترسی به او میسر نگردد بازپرس می تواند به ترتیب مقرر در ماده ۱۱۱ قانون آئین دادرسی کیفری متهم را بوسیله آگهی احضار و در صورت عدم حضور غیاباً رسیدگی و اظهار عقیده نماید. راه دیگری برای مختومه شدن این قبیل پرونده‌ها وجود ندارد. "

۴۱۳ - ۱۱ - جرم ترک انفاق جرم مستمر

نظر کمیسیون مشورتی حقوق جزای عمومی مورخ ۱۳۴۶/۶/۵:

" به موجب اصل کلی که در مواد ۵۳ تا ۵۶ و ماده ۱۹۹ قانون اصول محاکمات جزائی قبول شده بازپرس و دادگاه حوزه محل وقوع جرم صالح برای تعقیب رسیدگی خواهند بود و چون جرم ترک انفاق از جرائم مستمر می باشد محل وقوع آن هم محل اقامت زوج است و فرضاً هم از آن محل خارج و در حوزه دیگر دستگیر شود آن حوزه نیز محل وقوع جرم محسوب می گردد و به عبارت دیگر جرم ترک انفاق از محل اقامت زوج تا محل دستگیری او همچنان در حال وقوع می باشد بنابراین بازپرس هر دو حوزه به تساوی صالح برای تعقیب خواهند بود منتهی هر یک زودتر شروع به تعقیب نماید از آن تاریخ بازپرس حوزه دیگر صلاحیت تعقیب نخواهد داشت و بهر حال محل اقامت زوج به تنهایی تأثیری در تعیین صلاحیت ندارد "

۴۱۳ - ۱۲ - صلاحیت دادرسی معیت دادگاه

نظر به شماره ۷/۳۷۴۶ - ۱۳۶۲/۹/۱۴:

" صلاحیت هر دادرسی تابع صلاحیت دادگاهی است که در معیت آن انجام وظیفه می کند بنابراین در مورد تبصره ماده ۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی دادرسی عمومی مرکز استان صلاحیت رسیدگی به جرائمی که در صلاحیت دیوان کیفر بوده است را دارد. "

بعداً رأی وحدت رویه شماره ۲۵ مورخ ۱۳۶۲/۱۱/۵ ردیف ۳۱/۶۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در این مورد صادر شده که رأی مزبور بشرح زیر است:

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

" نظر به اینکه برابر تبصره ذیل ماده هشت لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب

به جرائم داخل در صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت باید در دادگاههای جزائی مراکز استان رسیدگی به عمل آید و نظر به اینکه حسب جمله اضافه شده به ماده یک قانون مرقوم دادرسی عمومی در معیت دادگاه عمومی (که با تصویب قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری دادگاههای کیفری یک و دو جانشین آن شده) انجام وظیفه می نمایند بنا علیهذا رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه کیفری مرکز استان فارس (شیراز) بوده و رأی شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور در این زمینه منطبق با موازین قانونی است و با اکثریت آراء تأیید می گردد این رأی به موجب ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاهها لازم اتباع است "

۴۱۳-۱۳- ترک انفاق زوج خارج از کشور

نظر کمیسیون مشورتی دادرسی کیفری مورخ ۱۳۳۴/۶/۲۸:

" حسب مستنبط از اصول کلی راجع به صلاحیت محاکم در مورد جرم ترک انفاق در صورتی که زوج خارج از کشور ایران و زوجه ساکنه ایران باشد دادرسی محل اقامت زوجه صالح به رسیدگی و تعقیب جزائی زوج است و ترتیب رسیدگی و جمع آوری دلائل حسب مقررات عمومی راجع به کشف و تعقیب جرائم است جز اینکه احضاریه متهم و اوراق مربوط باید بوسیله اداره حقوقی وزارت دادگستری به وزارت امور خارجه ارسال گردد. "

نکته چهارصد و چهارده: اصل ۴۹

نظریه شماره ۷/۴۴۸۸-۷/۴۴۵/۱۳۶۵:

" به حکم قانون رسیدگی به امور داخل در اصل ۴۹ قانون اساسی و قانون نحوه اجرای آن در صلاحیت دادگاه و دادرسی انقلاب است و با این ترتیب بحث در زمینه اینکه طبع کار

دادگاه در این موارد حقوقی است یا کیفری زائد است و دادیار و بازپرس و دادستان انقلاب صالح به رسیدگی هستند "

نکته چهارصد و پانزده: قیم اتفاقی

کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۶/۳/۱۰:

« تغییر در وضع ماده واحده مصوب سال ۱۳۱۶ راجع به تعیین قیم اتفاقی رخ نداده است. بلکه مفاد آن تأیید و تکرار قسمتی از ماده واحده است که مقرر داشته (مدعی العموم در مواقع ضرورت قبل از تعیین قیم اقدامات فوری را که برای حفظ آثار و دلائل جرم و تعقیب آن لازم است دستور می دهد) بنابراین برای امکان تکلیف سازش و ادامه تعقیب، تعیین قیم اتفاقی در تمام مواردی که ضمن ماده واحده مقرر گردیده لازم است. »

ماده واحده مصوب ۱۳۱۶/۲/۲۶: " در مواردی که تعقیب جرم موقوف به شکایت متضرر از جرم است و متضرر از جرم صغیر باشد و ولی یا قیم ندارد مدعی العموم مکلف است موافق قانون برای صغیر قیم معین کند و هرگاه تعیین قیم موجب فوت وقت یا توجه ضرروزیان نسبت به صغیر باشد تا تعیین قیم مدعی العموم موقتاً کسی را به عنوان قیم اتفاقی تعیین می نماید و در مواقع ضرورت قبل از تعیین قیم اقدامات فوری را که برای حفظ آثار و دلائل جرم و تعقیب آن لازم است دستور می دهد ولی ادامه تعقیب منوط است به اینکه قیم مصلحت صغیر را در تعقیب امر تشخیص کند و شکایت نماید.

در مواردی که صغیر قیم یا ولی دارد و ولی یا قیم او شخصاً مرتکب عمل شده و یا مداخله در جرم داشته و موافق قانون مدنی قیم اتفاقی هنوز معین نشده است نیز به همین ترتیب عمل خواهد شد و اگر قیم اتفاقی تعیین شده وظیفه اقدام بر عهده اوست. " (ماده ۲۶۶ قانون

مجازات اسلامی سال ۷۰)

نکته چهارصد و شانزده: اجرای قرار تأمین خواسته

نظریه شماره ۷/۴۶۱۷-۱۳۶۹/۱۱/۸:

" قرار تأمین خواسته از ناحیه بازپرس صادر می شود از طریق اجرای احکام دادگاههای حقوقی اجراء خواهد شد. "

کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری اداره حقوقی در جلسه مورخ ۱۳۴۹/۱۰/۱۲ چنین اظهار نظر کرده است:

" بقاء تأمین خواسته در مرحله بازپرسی فرع بر تعقیب جزائی متهم است در صورتی که به جتهی از جهات قانونی منجمله فوت متهم تعقیب کیفری موقوف گردد قرار تأمین ملغی الاثر خواهد شد. ولی شاکی به مجرد فوت متهم می تواند به استناد ماده ۲۲۵ قانون آئین دادرسی مدنی از دادگاه حقوق درخواست تأمین خواسته نموده تا در صورت صدور قرار تأمین مالی که در مرجع جزائی تأمین شده مجدداً به نفع او تأمین گردد. "

نکته چهارصد و هفده: بازرسی از سفارتخانه ها

ماده ۲۲ قانون مربوط به قرارداد وین درباره روابط سیاسی مصوب سال ۱۳۴۳:

" ۱- اماکن مأموریت مصونیت دارند و مأمورین کشور پذیرنده جز با رضایت رئیس مأمورین حق ورود به این اماکن را نخواهند داشت.

۲- کشور پذیرنده وظیفه خاص دارد کلیه تدابیر لازم را به منظور اینکه اماکن مأمورین مورد تجاوز و خسارت قرار نگرفته و آرامش و شئون آن تزلزل نگردد اتخاذ نماید.

۳- اماکن مأموریت و اسباب و اثاث و اشیاء دیگر مددجو در آن و همچنین وسایل نقلیه مأموریت مصون از تفتیش و مصادره و توقیف و یا اقدامات اجرائی خواهد بود. "

نکته چهارصد و هجده: تعیین تکلیف در مورد اموال ناشی از جرم

ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی:

” بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع تعقیب یا موقوف شدن تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا مسترد یا ضبط یا معدوم شود در مورد ضبط دادگاه تکلیف اموال و اشیاء را تعیین خواهد کرد همچنین بازپرس و یا دادستان مکلف است مادام که پرونده نزد او جریان دارد به تقاضای ذینفع با رعایت شرایط زیر دستور رد اموال و اشیاء مذکور در فوق را صادر نماید:

۱- وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد.

۲- اشیاء و اموال بلاعارض باشد.

۳- در شمار اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم گردد.

در کلیه امور جزائی دادگاه نیز باید ضمن صدور حکم یا قرار یا پس از آن اعم از اینکه مبنی بر محکومیت یا براءت یا موقوف شدن تعقیب متهم باشد نسبت به اشیاء و اموالی که وسیله جرم بوده و یا در اثر جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده حکم مخصوص صادر و تعیین نماید که آنها باید مسترد یا ضبط یا معدوم شود.

تبصره ۱- متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت خود را طبق مقررات در دادگاههای جزائی تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید. هر چند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزائی قابل شکایت نباشد.

تبصره ۲- مالی که نگهداری آن مستلزم هزینه نامتناسب برای دولت بوده یا موجب

خرابی یا کسر فاحش قیمت آن گردد و حفظ مال هم برای دادرسی لازم نباشد و همچنین اموال ضایع شدنی و سریع الفساد حسب مورد به دستور دادستان یا دادگاه به قیمت روز فروخته شده و وجه حاصل تا تعیین تکلیف نهایی در صندوق دادگستری به عنوان امانت نگهداری خواهد شد.

۴۱۸-۱- ضبط آلات قمار

نظر کمیسیون اداره حقوقی مورخ ۱۳۴۴/۱۲/۱۸:

«گرچه در مورد سؤال آقای دادیار حق بود که دادگاه حکم ضبط وجه و معدوم کردن آلات قمار را می داد ولی اکنون که حکم به ضبط آلات قمار نیز داده شده حکم باید اجراء شود و ترتیب اجرای حکم و رفع اشکال آقای دادیار دادرسی یزد را ماده ۲ نظامنامه راجع به اموال غائبین و اشیاء توقیفی و ادوات جرم مصوب ۱۳۰۷ مقرر داشته که در این مورد اشیاء مذکور در اختیار شهربانی محل گذاشته می شود تا ترتیب ضبط آن داده شود.»

ماده ۲ نظامنامه راجع به اموال غائبین و اشیاء توقیفی و ادوات جرم مصوب سال ۱۳۰۷:

«کلیه آلات و ادوات جرم که توقیف شده پس از ختم محاکمه در صورتی که مطابق نظامنامه مخصوص حکم به محو کردن آنها نداده باشند در مرکز در موزه نظمی و در ولایات در نقاطی که از طرف نظمی تعیین می شود ضبط می گردد.»

۴۱۸-۲- مرجع شکایت از تصمیم دادرسی در مورد اموال ناشی از جرم

اداره حقوقی وزارت دادگستری با طرح قضیه در کمیسیونهای مشورتی حقوق جزای عمومی و آئین دادرسی کیفری و حقوق جزای اختصاصی، نظر مشورتی خود را در تاریخ ۱۳۵۴/۱/۳۰ چنین اعلام داشته است:

” مرجع شکایت از تصمیم بازپرس یا دادستان در مورد فوق همان مرجع شکایت از قرار موقوفی یا منع تعقیب است، زیرا تعیین تکلیف اشیاء و اموال، موضوعاً بقرار مزبور ارتباط داشته و از لوازم و آثار آن می‌باشد، و از لحاظ جلوگیری از تعارض آراء و احکام نیز باید رسیدگی پژوهش به قرار موقوفی یا منع تعقیب و قرار رد اموال و اشیاء در یک مرجع به عمل آید.“

” منظور از دادگاههای جزائی در ماده ۵ قانون مجازات عمومی، مراجع شکایت راجع به تعیین تکلیف اشیاء و اموال است. مرجع شکایت از تصمیم دادستان و بازپرس و دادگاه جنحه، دادگاه استان و مرجع شکایت از تصمیم دادگاه استان و دادگاه جنائی، دیوانعالی کشور است. قید ” حسب مورد “ در این ماده مربوط به عبارت ” تقاضای پژوهش و فرجام “ می‌باشد. بدیهی است تصمیم بازپرس و دادستان و دادگاه جنحه، عنواناً قابل پژوهش و تصمیم دادگاه جنائی و دادگاه استان فرجام‌پذیر است.“

نکته چهارصد و نوزده: احضار قاضی

نظر کمیسیون مشورتنی آئین دادرسی کیفری مورخ ۳/۲/۲۴:

” نظر بحصر مستنبط از ماده ۴۲ قانون تشکیلات دادگستری قضات منحصر به مورد جنحه و جنایت بوده بنابراین در مواردی که قاضی دادگستری چه شاغل و چه منتظر خدمت متهم به ارتکاب امر خلافی باشد تقاضای تعلیق آنان از دادگاه عالی انتظامی لازم و ضروری نخواهد بود ولی با توجه به اطلاق و عموم ماده ۴۲ در موارد جنحه کوچک درخواست تعلیق قاضی متهم از دادگاه مذکور قانوناً لازم و ضروری بوده و در احضار و دعوت قاضی به دادگاه خلاف و اجراء حکم خلافی شئون قضات و مقام قضاء لازم‌الرعایه خواهد بود.“

طبق قانون آئین دادرسی کیفری: «مستنطق نباید کسی را کند مگر دلایل کافی برای احضار

یا جلب در دست داشته باشد.

ماده ۴۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری: «هرگاه در اثناء رسید که کارمند قضائی مرتکب جنحه یا جنایتی شده و دادستان انتظامی قضات آن به دلایل و قرائن ببیند که تعقیب کیفری را ایجاب نماید تعلیق کارمند خود تا صدور رأی نهائی مراجع کیفری از دادگاه عالی انتظامی تقاضا می‌کند پس از رسیدگی به دلایل قرار مقتضی صادر خواهد نمود و در صورت حصول برای جزء مدت خدمت محسوب و مقرری آن به کارمند داده خواهد شد.»

۲۴۹-۱- در غیاب بازپرس

نظریه شماره ۷/۱۰۶۲-۲/۲۸-۱۳۷۰:

«مواردی که رسیدگی به آنها خارج از صلاحیت دادستان و دادیار است در غیاب بازپرس باید به نحو مذکور در تبصره ماده ۱۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه به یکی از اعضاء دادگاه ارجاع شود، در این صورت تا حضور بازپرس تمام اقدامات و تحقیقات مقدماتی و سایر وظایف مربوط به بازپرس بر عهده قاضی مرجوع‌الیهی که دادستان او را انتخاب می‌نماید خواهد بود و در این صورت برای اینکه قاضی مرجوع‌الیه بتواند وظایف خود را به عنوان جانشین بازپرس انجام دهد نباید پرونده دیگری به او ارجاع شود، بدیهی است انتخاب قاضی مذکور احتیاج به ابلاغ جداگانه ندارد و با ارجاع پرونده وظایف او شروع می‌شود.»

۴۱۹-۲- در غیاب بازپرس

نظریه شماره ۷/۵۹۳۱-۱۰/۵-۱۳۶۹:

«با عنایت به ماده ۲۷ قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور مصوب سال ۱۳۶۸ اجرای مقررات تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه

مصوب ۲۷ تیرماه ۱۳۰۷، همچنین ماده ۱۲۳ قانون آئین دادرسی کیفری صرفاً به خاطر نبودن بازپرس وجهه قانونی ندارد و با وجود دادستان یا دادیار صالح به رسیدگی ارجاع پرونده به اعضاء دادگاه فاقد مجوز است و دادسرا در حدود قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور، باید به وظایف خود عمل کند، بدیهی است اگر در دادسرا هیچ قاضی صالح به رسیدگی نباشد آن وقت ممکن است در حدود قانون از قضات دادگاه استفاده شود.

نکته چهارصد و بیست: تقویم وثیقه

نظریه شماره ۷/۲۰۶۰ - ۱۳۶۸/۵/۳۰:

" در صورتی که بر مرجع قضائی مربوط محرز باشد که ارزش ملک لااقل به اندازه مبلغی که برای وثیقه تعیین شده است می باشد نیازی به جلب نظر کارشناس نیست و این امر با ملاحظه قیمت مذکور در سند و اوضاع و احوال و نرخ تورم غالباً قابل تشخیص است و اگر به این نحو عمل شود مشکلی پیش نمی آید و هزینه ای هم به کسی تحمیل نمی شود و در هر حال نظر کارشناس که بدون ارجاع مقام قضائی اظهار نظر نموده باشد قانوناً دارای ارزش نیست زیرا انتخاب کارشناس اگر بر طبق مقررات صورت پذیرد و کارشناس نظر بدهد ممکن است حجت باشد نه اینکه به میل متقاضی و بدون اطلاع قاضی هر کارشناسی اظهار نظر نموده حجت محسوب گردد.

۴۲۰ - ۱ - تحویل وثیقه منقول به وثیقه گذار

نظریه شماره ۷/۴۱۶۲ - ۱۳۶۰/۹/۲۹:

" غرض از صدور قرار وثیقه در بازپرسی اخذ تضمینی است که هر زمان حضور متهم لازم

دانسته شد حاضر شود والا وثیقه به نفع صندوق دولت ضبط گردد. شرط تحقق عقد وثیقه خروج مال از تصرف مالک آن نیست و چون بازپرس مکلف است طریق اطمینان بخشی برای حفظ حقوق عمومی اتخاذ نماید لذا در صورتی که بودن مال منقول درید وثیقه گذار به نظر وی مخل به حقوق دولت نباشد تحویل آن به مالک و استفاده او از مال مورد وثیقه بلا اشکال است.

نکته چهارصد و بیست و یک: اخذ تأمین از عاقله

نظریه شماره ۷/۱۰۲۲ - ۱۳۶۹/۲/۱۱:

" چون دیه از انواع مجازاتهای کیفری محسوب شده است صدور حکم به پرداخت آن در صلاحیت دادگاههای کیفری است و شخصی که مطالبه دیه می نماید باید به مراجع جزائی مراجعه کند ولی هرکس که ضامن دیه باشد الزاماً مجرم نیست زیرا عاقله هم مسئول پرداخت دیه جنایات خطائی و جنایات مجنون و طفل غیر ممیز می باشد در صورتی که عنوان مجرم بر او صادق نیست و متهم محسوب نمی شود. به عبارتی دیگر اخذ تأمینات جزائی فقط از متهمین تجویز شده است و ضامن دیه اگر مرتکب جرم نشده باشد با او نباید مانند متهم رفتار شود و اخذ تأمین جزائی از او مجوزی ندارد.

نکته چهارصد و بیست و دو: تقاضای تبدیل وثیقه

اداره حقوقی بر مبنای نظریه مشورتی کمیسیون آئین دادرسی کیفری در تاریخ ۱۳۵۳/۵/۱۶ چنین پاسخ داده است: " وثیقه اعم است از وجه نقد و مال منقول یا غیر منقول " در مورد استعمال بازپرس مکلف به قبول درخواست وثیقه گذار مبنی بر تبدیل وثیقه ملکی به وثیقه نقدی به مقدار مساوی می باشد - فقدان پرونده کیفری و در

دست نبودن پیش نویس نامه مربوط به اعلام مراتب به اداره ثبت محل نیز مانع اقدام نخواهد بود زیرا کافی است وضعیت پلاک مورد وثیقه از لحاظ بازداشت از ثبت محل استعلام شود و پس از وصول پاسخ در صورتی که مراتب به همین کیفیت باشد که اعلام شده اقدام لازم به عمل آید.

نکته چهارصد و بیست و سه: اخذ تأمین از متهم چک که به جرم دیگری تحت تعقیب است

نظریه شماره ۷/۷۴۰-۱۳۷۰/۲/۴:

” با توجه به ماده ۱۷ قانون صدور چک مصوب سال ۱۳۵۵ در صورتی که وجه چک بطریق قانونی تأمین نشده باشد مرجع رسیدگی مکلف است، وجه الضمان نقدی یا ضمانت نامه بانکی معادل وجه چک یا قسمتی از آن که مورد شکایت واقع شده از متهم اخذ نماید و چون متهم علاوه بر صدور چک بلامحل متهم به ارتکاب جرم دیگری نیز می باشد و طبق ماده ۱۴۰ قانون آئین دادرسی کیفری تأمین باید متناسب با اهمیت جرم و شدت مجازات باشد بنابراین در مورد سؤال مرجع رسیدگی با توجه به سایر جرائم ارتكابی، می تواند از متهم تأمین شدیدتری اخذ نماید (اعم از وجه الضمان بیشتر یا قرار بازداشت موقت). ”

۴۲۳ - ۱ - تأمین ایراد جرح با کارد

نظریه شماره ۳۲-۱۳۶۱/۱۲/۱۶

رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور

«اتهام ایراد جرح با کارد با توجه به وحدت ملاک از مصادیق بارز مفاد بند ج ماده واحده قانون لغو مجازات شلاق مصوب سال ۱۳۴۴ می باشد از این حیث دادنامه شماره ۶۱ - ۱۱۹ شعبه اول دادگاه شهرستان ملایر موجه و مدلل است. این رأی مستنداً به ماده ۳ اضافه

شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب تیرماه سال ۱۳۳۷ از طرف دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع می‌باشد.

۴۲۳-۲- نظریه اداره حقوقی ۷/۵۳۲۴-۱۰/۲۱-۱۳۶۹

«در بند ج ماده واحده قانونی لغو مجازات شلاق توجه قانونگذار به نوع اسلحه بوده نه مقدار و نوع جراحت وارده بنابراین به صرف ایراد جرح با چاقو باید درباره متهم قرار بازداشت موقت صادر گردد و این تکلیف مطلق بوده و بستگی به عامل دیگری ندارد.»

۴۲۳-۳- نظریه اداره حقوقی ۷/۲۹۱۱-۹/۱۱-۱۳۶۹

«با توجه به اینکه در قانون رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباسهائی که... مجازات حبس تعیین نشده است صدور قرار بازداشت موقت نمی‌تواند موردنظر قانونگذار از ذکر کلمه توقیف در ماده ۴ آن قانون باشد.»

نکته چهارصد و بیست و چهار: در صورت بازداشت أخذ تأمین دیگری لازم نیست

نظریه شماره ۷/۴۵۱-۲۰/۲۰-۱۳۶۲

«با توجه به اینکه مقررات راجع به اخذ تأمین نسخ نشده و اخذ تأمین برای جلوگیری از فرار متهم و امحاء آثار جرم است در صورت لزوم با توجه به اهمیت جرم و شدت مجازات و دلائل و اسباب اتهام و احتمال فرار متهم و امحاء اثرات جرم و سابقه متهم و مزاج و سن و حیثیت او بازداشت متهم بلا اشکال است و در مواردی که قانون اخذ تأمین بازداشت را لازم دانسته باشد اخذ تأمین دیگری جائز نیست و دیات که راجع به ماهیت قضیه و حکم نهائی می‌باشد تأثیر در تأمین ندارد.»

نکته چهارصد و بیست و پنج: تأمین حقوق خصوصی از وثیقه در صورت براءت

" نظر به اداره حقوقی ۷/۱۰-۱۳۶۰/۱/۱۷ "

" هرگاه متهمی به قید وثیقه آزاد بوده و حکم براءت با قرار موقوفی تعقیب او صادر شود چنانچه وثیقه ایداع شده متعلق به او نباشد آن وثیقه آزاد می‌گردد و استیفاء حق مدعی خصوصی از آن محل صحیح نیست. "

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری سال ۱۳۵۲:

" در خصوص قسمت اول استعلام طبق ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری فقط دادستان می‌تواند در صورت اخطار به کفیل وعده تسلیم متهم در مهلت مقرر دستور وصول وجه الکفاله را بدهد آنهم در مواردی که به موجب تبصره ماده مزبور حضور متهم برای بازپرس یا محاکمه یا اجرای حکم ضرورت داشته باشد و بدیهی است مراد از حکم، حکم کیفری است و دادستان وظیفه و تکلیف در اجرای حکم ضرر و زیان ندارد. "

" طریق اجرای حکم ضرر و زیان همان است که در ماده ۴۹۰ قانون مزبور مقرر گردیده است و دایره اجرای دادگاه هم نمی‌تواند ماده ۱۳۶ مکرر را در مورد وصول ضرر و زیان اعمال نماید. "

۴۲۵ - ۱ - تقدیم استیفاء حق خصوصی بر حق عمومی

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۴/۸/۱۱:

«در صورتی که به عهده مجرم از حیث حقوق عمومی وجهی تعلق گیرد تأدیه خسارت و حقوق مدعیان خصوصی بر آن مقدم است بنابراین هرگاه نسبت به محکوم علیه‌ی که وجه الضمان نقدی سپرده است از دادگاه جزاء حکم بتأدیه غرامت و جزای نقدی و یا خسارت

دادرسی حسب ماده ۵۰۳ قانون آئین دادرسی کیفری بِنفع صندوق دولت صادر شده و ضمناً در مقام رسیدگی به دعوی ضرر و زیان مدعی خصوصی حکم بِنفع او صادر و حکم هم قطعی و قابل اجراء باشد در مقام اجرای حکم جزائی و حکم دعوی خصوصی از اموال محکوم علیه چون حق مدعی خصوصی مقدم بر حقوق دولت است و اول باید حکم دعوی خصوصی اجراء گردد بنابراین قبل از تأدیه حق مدعی خصوصی (از بابت خواسته و خسارت و غیره) از وجه الضمان تودیعی نمی توان جزای نقدی را برداشت نمود.

۴۲۵-۲- ماده ۹ قانون مجازات اسلامی

" مجرم باید مالی را که در اثر ارتکاب جرم تحصیل کرده است اگر موجود باشد عیناً و اگر موجود نباشد، مثل یا قیمت آن را به صاحبش رد کند و از عهده خسارات وارده نیز برآید."

نکته چهارصد و بیست و شش: حدود تعهد وثیقه گذار

نظر کمیسیون مشورتنی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۹/۲/۲۶ و ۱۳۴۹/۳/۵:

" اصولاً تعهد وثیقه گذار در امر جزائی محدود به مورد وثیقه است و اگر مورد وثیقه بدون تعدی یا تفریط او تلف شود مسئول نخواهد بود. در چنین صورتی فقط می توان از متهم تأمین دیگری اخذ نمود. در مورد استعلام شخص ثالث در تاریخ صدور قرار قبول وثیقه مالک آن بوده و بعد از دستور ضبط ملک مورد وثیقه جزء منابع طبیعی ملی اعلام شده است. چنانکه دادسرای تهران به اداره کل امور مالی تذکر داده وثیقه گذار تعهد و مسئولیتی ندارد. البته بدل وثیقه یعنی جوهری که طبق ماده ۳ قانون ملی شدن جنگلها و مراتع به مالک سابق منابع ملی شده پرداخت می گردد متعلق به دولت خواهد بود."

۴۲۶ - ۱ - حدود مسئولیت کفیل

نظریه شماره ۷/۳۸۵۶ - ۱۳۵۹/۷/۳

" دریافت وجه الكفاله و اخذ آن از كفیل ملازمه با محكومیت بعدی متهم ندارد، چنانکه اگر كفیل در مرحله بازپرسی هم، متهم را ظرف مهلت مقرر حاضر نکند وجه الكفاله از او اخذ می شود هر چند که بعداً متهم تبرئه شود یا قرار منع تعقیب درباره او صادر گردد. "

۴۲۶ - ۲ - تشریفات أخذ وجه الكفاله

نظریه شماره ۷/۵۶۸۷ - ۱۳۶۱/۱۱/۳

" درباره کفیلی که از معرفی مکفول در مهلت مقرر قانونی امتناع نماید باید طبق مقررات اجرای احکام مدنی رفتار شود که البته در این مورد دستور دادستان در حکم اجرائیه است. "

۴۲۶ - ۳ - رفع اثر از تأمین در صورت تعلیق مجازات

نظریه شماره ۷/۳۱۰۵ - ۱۳۶۵/۵/۶

" به دستور تبصره ۲ ماده ۴۰ قانون راجع به مجازات اسلامی مجرمی که اجرای حکم مجازات او معلق شده اگر بازداشت باشد به دستور دادگاه فوراً آزاد می شود. بنابراین با صدور قرار تعلیق مجازات اثرات تأمینات مأخوذه منتفی می گردد. "

۴۲۶ - ۴ - تشریفات ضبط وثیقه و أخذ وجه الكفاله

نظریه شماره ۷/۱۴۲۷ - ۱۳۶۹/۴/۳

" دادسرا در مقام اخذ وجه التزام یا وجه الكفاله و یا ضبط وثیقه احتیاج به مراجعه به دادگاه و صدور حکم ندارد. دستورات دادسرا مستقیماً اجراء می گردد و برای ضبط وثیقه نیاز به

دفتر اسناد شرکت دادستان و یا نماینده او در جلسه دادگاه رسمی هم نیست اعلام دادستان به ثبت اسناد بر ضبط ملک به نفع دولت کافی است در صورت عدم توانائی کفیل به پرداخت وجه الکفاله طبق قانون منع بازداشت بدهکاران عمل می‌گردد.

۴۲۶-۵- وثیقه مزاد

نظریه شماره ۷/۲۸۱۶-۱۳۶۴/۶/۱۱:

" چنانچه سند ملکی در قبال مبلغی بازداشت باشد، در صورتی که مزاد ملک تکافوی وثیقه را بنماید، مانعی جهت وثیقه گذاردن مزاد ملک در قبال آزادی متهم ندارد و بلا اشکال است.

۴۲۶-۶- ضبط وثیقه در نیروی انتظامی

نظریه شماره ۷/۲۱۷۶-۱۳۶۶/۵/۶:

" توقیف و ضبط وثیقه که متهم در کلانتری سپرده باشد قانونی نیست زیرا قرار تأمین که وفق مبحث پنجم قانون آئین دادرسی کیفری ضبط توسط بازپرس یا دادیار درباره متهم صادر می‌شود واجد آثار قانونی بوده و باید قرار به متهم و کفیل و وثیقه گذار ابلاغ شود صرف دستور شفاهی بازپرسی یا اقدام کلانتری واجد مقررات قانونی مزبور نبوده و قهراً ضمانت اجرای آن را هم نخواهد داشت.

۴۲۶-۷- أخذ وجه الکفاله از حقوق بازنشستگی

نظریه شماره ۷/۶۲۲۸-۱۳۶۷/۹/۸:

" چنانچه کفیل مالی اعم از منقول یا غیرمنقول نداشته و حقوق بازنشستگی دریافت می‌نماید وصول وجه الکفاله از حقوق بازنشستگی او به نسبتی که در قانون مقرر است

بلااشکال است ضمناً با توجه به مفاد مدلول ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری، دادسرا برای وصول وجه الکفاله نیازی به تسلیم دادخواست و طرح دعوی حقوقی و اخذ رأی از دادگاه نداشته و می‌تواند رأساً نسبت به وصول آن اقدام نماید.

۴۲۶-۸- مهلت به وثیقه گزار یا کفیل

نظریه شماره ۷/۳۸۴۱-۱۹/۶/۱۳۶۷:

" با توجه به ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری به دادستان اجازه تمدید مهلت داده نشده است و دادستان نمی‌تواند آن را تمدید نماید. ولی چون شرط تکلیف مقدور بودن مکلف به است در موارد فرس ماژور یا عذر موجه باید پس از رفع عذر یا فرس ماژور مجدداً اخطار به عمل آید و اخطار قبلی بی اثر خواهد بود. "

۴۲۶-۹- فوت مکفول

نظریه شماره ۷/۶۰۵۵-۱۲/۱/۱۳۶۹:

" با توجه به ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری و بند ۵ آن اگر مکفول قبل از موعد مقرر فوت کرده باشد کفیل بری‌الذمه می‌شود ولی اگر پس از موعد مقرر بیست روز فوت کرده باشد موجبی برای براءت ذمه کفیل نیست و باید وجه الکفاله را به لحاظ تخلف پرداخت نماید. "

۴۲۶-۱۰- دستور دادستان در پرونده ای کیفری استان

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳/۴/۱۳۴۶:

" منظور از دادستان در قانون آئین دادرسی کیفری دادستانی است که در معیت دادگاه مرجع

رسیدگی انجام وظیفه می‌نماید بنابراین دادستان مرکز استان می‌تواند در مورد پرونده‌های شعب کیفری دادگاه استان به کفیل متهم اخطار کند و طبق ماده فوق دستور وصول وجه‌الکفاله را بدهد مراجعه به دادسرای شهرستان لازم نیست.

۴۲۶ - ۱۱ - اخطار مجدد به کفیل

نظر کمیسیون آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۳/۴/۳۱:

" اخطار مجدد بکفیل دائر بر معرفی مکفول و اخذ وجه‌الکفاله از کفیل در صورت عدم معرفی مکفول در مهلت قانونی مقرر بی‌اشکال است. زیرا حکم دادگاه شهرستان بر براءت کفیل به استناد اینکه در مهلت مقرر به علت ابتلاء به بیماری قلبی قادر به معرفی نبوده است فقط اخطار اولیه به کفیل را بی‌اثر می‌سازد و موجب تزلزل کفالت و براءت ذمه کفیل از معرفی مکفول و یا پرداخت وجه‌الکفاله نخواهد بود. "

۴۲۶ - ۱۲ - نحوه ضبط وثیقه

نظریه شماره ۷/۳۵۹۷ - ۱۴/۷/۱۳۶۹:

" قرارداد وثیقه و تعهد وثیقه‌گذار نزد قاضی تحقیق طبق ماده ۱۳۶ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری معتبر و به ترتیب مذکور در آن ماده قابل اجراء است و چون قرار بر مبنای ارزش مورد وثیقه صادر می‌شود لذا در صورتی که ارزش ملک بیش از مبلغ قرار باشد دادستان می‌تواند آن را بفروش برساند و وجه حاصل از فروش را تا میزان مبلغ قرار به صندوق دولت واریز و مازاد آن را به وثیقه‌گذار مسترد نماید و در غیر اینصورت وثیقه به نفع دولت ضبط می‌گردد و در مورد اموال غیر منقول مراتب به ادارات مربوطه نیز اعلام می‌شود. در مورد فروش، به منظور حفظ حقوق وثیقه‌گذار و دولت بهتر است از مقررات

مربوط به مزایده استفاده شود.

۴۲۶-۱۳- وجه الضمان تودיעی و تقاضای وارده ورشکستگی نسبت به محکوم علیه

تاجر ورشکسته

نظر مشورتی کمیسیون آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۴/۸/۱:

" چون موضوع مطروحه قبلاً در اثر اختلاف شعبه ۲ و ۵ دیوانعالی کشور در هیئت عمومی مطرح و یا اکثریت چنین رأی داده‌اند.

" چون ماده ۵۸ قانون تصفیه امور ورشکستگی در استفاده از اموال متوقف برای دیان ترتیب خاصی مقرر داشته که بهمان نحو باید خاتمه یابد و موافق مدلول همین ماده حق تقدم هر طبقه دیگر تصریح و تعیین شده و از بستن کارانی که از اموال متوقف طلب خود را بوسیله دادگاه تأمین کرده‌اند قیدی دیده نمی‌شود بنابراین کلیه دیان بجز کسانی که قانون صریحاً استثناء نموده از اموال متوقف حق استفاده دارند و منطوق ماده ۲۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی ناظر به مورد مذکور در فوق نبوده و در این مورد که حکم خاص موجود است قابل اعمال نمی‌باشد.

" بنابراین رأی شعبه دو دیوانعالی کشور صحیحاً صادر شده و طبق قانون وحدت رویه قضائی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای دادگاهها لازم الاتباع است.

" بنابراین مزبور و اینکه ماده ۵۸ قانون تصفیه وارد بر ماده ۱۳۴ قانون آئین دادرسی کیفری است حق با اداره تصفیه بوده و نتیجتاً وجوه تودיעی محکوم علیه ورشکسته باید به آن اداره تحویل و مدعی خصوصی نیز مانند سایر دیان از آن وجوه استفاده گرمائی خواهد نمود.

نکته چهارصد و بیست و هفت: احضار شاکی به عنوان مطلع در جرائم قابل گذشت

نظریه شماره ۱۳۵۱/۱۲/۱۲:

" همانطور که در بخشنامه شماره ۷۶۴۹۰ - ۱۳۵۱/۱۱/۹ صادر از جناب مقام وزارت دادگستری قید گردیده مستنبط از ماده ۱۳۹ قانون آئین دادرسی جزائی این است که به شاکی عنوان مطلع نمی توان داد، زیرا کلمات شاکی و مطلع، در عرف و در قانون معانی و مفاهیم معین و مشخصی دارند و استعمال آنها بجای یکدیگر جایز نیست، اما چون ماده ۱۵۱ قانون آئین دادرسی کیفری ناظر به جلب مطلع است و برای جلب شاکی نص وجود ندارد لذا در مورد جرائم غیر قابل گذشت که شکات خصوصی از حضور در بازپرسی خودداری می نمایند، بازپرس باید به طرق و وسائل دیگر غیر از جلب شاکی، نسبت به کشف جرم و احراز وقوع یا عدم وقوع آن اقدام نماید. "

نکته چهارصد و بیست و هشت: اخطار به کفیل بوسیله بازپرس

نظریه مورخ ۱۳۴۹/۶/۴:

" اخطار به کفیل برای تسلیم متهم بوسیله بازپرس با هر مقام قضائی دیگری که حضور متهم را لازم بدانند به عمل می آید و فقط اخذ وجه الکفاله و توقیف کفیل مقید به دستور دادستان است. "

۴۲۸ - ۱ - عدول از قرار منع تعقیب

نظریه شماره ۱۳۷۰/۳/۲۸ - ۷/۲۰۱۳:

" در صورتی که پرونده به دادگاه نرفته و قرار منع تعقیب به تأیید دادگاه نرسیده باشد عدول از آن (در صورتی که موجه باشد) برای دادستان بلاشکال است. "

نکته چهارصد و بیست و نه: کیفرخواست در صورت عدم صلاحیت دادگاه

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۴۶/۲/۷:

” ارسال پرونده منضم به قرار عدم صلاحیت دادگاه جنحه برای طرح و رسیدگی در دادگاه جنائی کافی است و نیازی به تنظیم کیفرخواست مجدد ندارد، اعاده پرونده از طرف دادستان استان یا دادگاه جنائی برای تنظیم کیفرخواست جنائی وجهه قانونی ندارد زیرا از موارد نقص پرونده نیست. ”

نکته چهارصد و سی: اعتراض شاکی پس از حل اختلاف بازپرس و دادستان

نظر به شماره ۷/۵۹۱۶ - ۱۳۶۲/۱۲/۲۲:

” حل اختلاف بین دادستان و بازپرس در صلاحیت می باشد و رأی دادگاه در این مورد قطعی است بنابراین طرح مجدد موضوع به عنوان اعتراض شاکی در شعبه دیگر همان دادگاه فاقد مجوز قانونی و رأی صادره از شعبه مذکور هم غیر قابل ترتیب اثر است. ”

نکته چهارصد و سی و یک: صدور کیفرخواست بوسیله دادستان خلاف نظر دادیار

نظر به شماره ۷/۳۴۳۰ - ۱۳۶۸/۷/۹:

” چون دادیاران دادسرا در اظهار نظر تابع دادستان هستند بنابراین در موضوع مورد استعلام صدور کیفرخواست از سوی دادستان با وجودی که قرار منع تعقیب از طرف دادیار صادر شده است اشکال قانونی ندارد. زیرا فرض بر این است که دادستان بانظر دادیار موافق نبوده و شخصاً اظهار نظر کرده است. ”

نکته چهارصد و سی و دو: تشدید در تمشیت تأمین پس از صدور حکم قطعی

نظریه شماره ۷/۱۱۱۷-۱۳۶۸/۲/۲۳:

" درخواست تشدید یا تخفیف تأمین تا قبل از صدور حکم به عمل می آید و با توجه به قسمت، اخیر ماده مذکور پس از صدور حکم و قبل از قطعیت آن فقط دادگاه صادرکننده حکم می تواند به تخفیف تأمین رسیدگی نماید بنابراین درخواست تشدید تأمین نسبت به افرادی که به موجب حکم قطعی محکومیت یافته اند موردی نداشته و فاقد مجوز قانونی است."

نظر کمیسیون مشورتی آئین دادرسی کیفری مورخ ۱۳۵۰/۴/۵:

" ماده ۱۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری صراحت دارد که تشدید یا تخفیف تأمین به تقاضای دادستان یا متهم به عمل می آید. بنابراین دادگاه جنحه نمی تواند بدون تقاضای مذکور در تأمین مأخوذه از طرف بازپرس تغییری بدهد."

اشاره به پاورقی م ۱۶۹ ق آذک ذیل ماده ۳۸ نظریه شماره ۷۴۱۱۲ مورخ ۱۳۶۸/۸/۲۷ اداره حقوقی دادگستری

در پاورقی ماده ۱۶۹ ق.آ.د.ک اشاره به نظریه شماره ۷/۱۲۸۲ - ۶۵/۶/۱۲ اداره حقوقی مذکور در پاورقی ماده ۵۹ ب.

(۱) ماده ۲۶۶- قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۷۰- اگر مجنی علیه ولی نداشته باشد و یا شناخته نشود و یا به او دسترسی نباشد ولی دم او ولی امر مسلمین است و رئیس قوه قضائیه با استیذان از ولی امر و تفویض اختیار به دادستانهای مربوط نسبت به تعقیب مجرم و تقاضای قصاص یا دیه حسب مورد اقدام می نماید

432 Points

of

Amendment Law For Establishment

of

Public and Revolutionary Courts

Approved in 2002

Public Prosecutor's Office, Court System

By Endeavor of:

Deputy in Education of

Justice Administration of Tehran Province